

۸۴۸-۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب ترجمه تائب الاعین العارف بن اصف و المبین
مؤلف علامه محلی (حسن بن یوسف بن محمد)

شماره قفسه ۳۰۶۰۴۰۰۰۰۰۰۰۰

موضوع

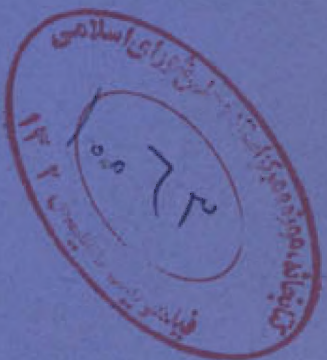
بازدید شد
۶



شماره ثبت کتاب

۷۸۷۶۴
۱۱۴۱۴

خطی «فهرست شده»
۱۰۰۶۳



بازدید شد
۱۳۸۴

۸۴۸-۸۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب ترجمه تاج العالین الطریق بنی الصوفی المکین
مؤلف علامه مولی (احسن بن ابیوسف بن کلم)

شماره قفسه ۳۰۴۰۵۱

موضوع

بازرسی شد
۶

کتاب

۷۸



۱۰۰۶۲



تجلیات و انبیا بر پند کایات و خلاصه موجودات مظهر
نبوت و بر نیز رسالت مقصود بقوت عالم سبب علیله نوع
اوم نظم محمد کا دل آید که ابد رحمت و بارش نام او شربت
و بر آن نیز که او رحمت علی مقصد او علی الخصوص بر آن سپید
او لیا سینه او صیقله که از او شاد و دل شاد است راسته او فوج
کلک شاد است پندار صاحب رازها نجیته و لکن به اشجار
امیر المؤمنین و امام المومنین علی احسن علی ولی الله السلام وال من
والله و عاودن ما و الله اما بعد بحقیقت بر ارباب دین
و اصحاب یقین که بر کار انام از خواص و عوام واجب
و لازم است و عای مستحلی حبیبه اخلاص و شنای میته ارساله
رایه سمعه از روی نیاز و اختصاص برای خلوه سلطنت شربت
علیه السلام شاه دین سیه ملک سیه ظل آرد الی زمان
دارش که بیان پنج بخش که در پستان شربت
دارد ارای بادش که جهان از اسی موسس بنیان سعادت

و اقبال مشید ارکان عفت و اجمال مروج وین مبین سید
المسکین و محیی مآثر الایمة المعصومین **نظم** برافزنده و زنده
برافزنده وین الیه سید و سپند اعظم السلاطین سلطان
و سرور افحشم الخواقین و روح کاظمی و رمی برج فاطمی
السلطان ابن السلطان ابن السلطان مغزالتسلطه و الخلفه
و الملک و الدین الی المظفر شاه طهاسب الحسینی الصفوی
هباء و رخا نازالت المیزه طراز لواء العجب من لوازم اعداء
التم استجب عاننا فی حق تعصمتک الجبام محی محمد سید الانام
والد و عتره الکلام و چون از تابیدات آنحضرت با وجود شغل
سلطنت است که اکثر اوقات حقیقت عبادت مصروف میفرماید
بباحت علوم و دینی و مطالع و فقه و تفسیر و غیره امر عالی ای
غراض دار یافت ترجمه کتابها و تفسیر متون و غیره بفرموده
که از بدایع تألیفات حضرت من خصه الله تعالی بالجلال
العلیه و المراتب الجلیه افضل المجتهدین و اکمل الکامین و خیر

العلیه

و برساند و در اجماع آرزویش بر وجه و کفایت کند و دو کرد
حضرت که از او امر و شرف و شهنشاه و بر رستی که ترتیب
این کتاب را بر مکتبه و دو مقاله و فائده اما مقدمات
چند بحث است **مبحث اول** آنکه این عبارت از کتبت
بر آنکه امام انسانیت که باشد مراد را بایست عاده و امورین
و دنیا با صالت و در ارتکاب که دنیا است و این حد مقصود
که در دنیا بر این حد بر و حاد است و جواب این و او و غیره
از دو وجه **اول** الشرا و محول یعنی است در حد چو من بود
حق جل و علا که انی جاعلک للناس اماما خطاب بحضرت ابراهیم است
علیه السلام یعنی بر رستی که من کرد و اندیم تر برای و مان امام و پیر
یعنی کسی که با و افتد کند در امور و اصول این پس سرنی امام
باشد وجه دوم تبدیل سکینه اصالت را بر نیابت از نبی علیه السلام
بر شخص منفع شد و بعضی گفته اند که امامت عبارت است از
عدالت شخصی از اشخاص مرسل را علیه السلام در پای داشتن

۵۰

شرع و سنت و نگاه داشتن حوزه است بر وجهی که واجب گردد
پروای او بر همه است و چنین بعدش اضافه است **بحث دوم**
اگر امامت لطف عام است و بنوع لطف خاص زیرا که ممکن است
خالی بودن زمان از پیغمبر زنده بخلاف امام چنانچه زود باشد
که این محبت پادشاه است و اله تعالی و انکار لطف عام بدست
انکار لطف خاص پادشاه است و معنی اشارت فرموده حضرت صادق
علیه السلام که هر آنکه مکرر است اصلا و قطعا او به تر است
از مکرر آن **بحث سوم** بر میسد که است ناچار است حرات
را از موضوع و محمول پس اگر آن نظری است محتاج است بجه و سطح
تا تمام گردد بر آن بر آن و از نچست که واجب است در اثبات
آن دو مقدمه پس اگر هر دو ضروری نباشد پس در آن سخن نیست و اگر
نظری باشد پس آن بر و علمی اند از علوم که برین و مدلت میگرد
بر آنها و نه بر چیزی از مبادی آنها باین پسند و اولاد و اولاد
ای که خوف باشد و استن این پسند بر آنها و استن این پسند

مسند و ناظر لازم است که پسند و مبادی از او اعتراض کنند
بر آن زیرا که منع از آن و اعتراض بر آن متعلق میگرد و بنظر دیگر
غیر خطبه گوئی او ناظر است بآن پس اگر عارض شد او را است
پس باید که رجوع کند بموضع مخصوصه بآن و موخر دارد و نظر را در آن
باجمع شود مبادی که چنانچه قواعد بحث کرده از قدرت صانع
تکلم نمیکند و در حد و ثاجسام بلکه آن مقرر است زیرا که او سر کما
این مقرر شد میگویم که موضوع و محمول آن مسند ظاهرند و اما مبادی
پس آن سجد است اول بهرستی که عالم پیدا کرده مسند است
و خدای تعالی پیدا کننده او است **دوم** بر مبادی تعالی واجب
الوجود است لذاته یعنی ذات او تقاضای وجودش کرده است
و این است **ثوم** او قوا و است بر همه مقدم و است چهارم او
عالم است جمیع معلومات پنجم بی نیاز است از هر چه غیر او
ششم خواسته و طاعت **هفتم** خواسته و طاعت است
هشتم احتیاج نیاید بر اجابت و نمیکنند بشتی و مقیاس

و نیز از این هیچ حقی از حیات **نهم** بر پستی که باری
تعالی تکلیف میفرماید بندگان را بصالح ایشان بقدر وسع و کجا
ایشان **دهم** بر پستی که واجب بر خداوندی تعالی الطاف
یا زده **هم** بر پستی که حق جل و علا قیام فرموده با لطاف و احسان
بر او از این مستحق است بکلیف بندگان **دوازدهم** بر پستی
که باری تعالی از او فرموده عذای ایشان را که نیت غرض
او در آن کما احسان بایشان و افاضه نعمت بر ایشان
سیزدهم بر پستی که خداوندی عز و جل تکلیف نموده بندگان را
بوجه افضل و رسانیدن بآن تکلیف ایشان را به ثواب اجر
چهارده **هم** بر پستی که حق سبحانه و تعالی فرستاده حضرت
محمد را صلوات الله علیه و آله العصمین بر نبالت و عصمت
که قیام نمایند است بحق و کوننده است بصدق این **پنجم**
بر پستی که حضرت ذی الجلال از او فرموده برو کتاب عزیز
که قرآن است که نیت در آن هیچ باطل از او نیست و در آن

پس و بی غرضی از هیچ وجه و جهت سمت بطلان بروی راه ندارد
آن فرستاده است از خداوند و انانی پست بوده و منسوخ گشته ثبوت
او جمیع شریعتها و سنت او همه پست و ان باقی خواهد ماند تا روز قیامت
شانزده **هم** بر پستی که حضرت رسول معصوم است از هر عمل و فعل
و از خطا و پستی **هفدهم** بر پستی که لطف و احسان بر خداوندی
تعالی در واجبات هر کاه که آن خاصه از فعل باری تعالی باشد
هجدهم بر پستی که حق جل و علا پدید آورده برای همه مردان و نیت
قدسیه را که با ایشان بوده باشد علوم ایشان نظریه حقیقه و عمده
نظریه و سمیه و شویبه و غصبیه مغلوب ایشان بود بلکه این محصور
طایفه خواص است و این ظاهر است و آن منقول نیست که بود
باشد در وقتی را وقت روزگار که همه را وقت قدسیه باشد بزرگوار
بیست و چهارم و آنکه امام عظمایست بدانکه امام بر آن وجه
که یا توفیق کردیم هر کاه که منصوب باشد از قبل باری تعالی از کجاست
میگردد و تکلیف سبب طاعت و دور میگرداند و از منشیات

برگاه که نه چنین است امر معکس است و این حکم ظاهر است
بر عاقل را تجربه بود و بی است تجربه که ممکن نیست میگوید از انکار
آن و سر آنچه که نزدیک کرد و اندک کفار از اطاعت و دور سازد
از معصیت و اصطلاح از لطف میگوید پس ظاهر شد ازین که
امام منصب ممکن لطف در تکلیف واجب و آنچه رز و باشد
که باید در وجوب منصب امام ولایت میکند بر آنکه این نیز لطف
است **بحث پنجم** در آنکه غرض است قایم مقام امامت
میشود از چند وجه اول آنکه اگر کرده اند از اقدام و آن
عقل است در داشتن رؤسا و سرداران در هر ناحیه و در هر زمان
و این ولایت میکند که غیر او قایم مقام او میشود چه آن امر است
مقرر **دوم** غایت بر پیشتر مردمان قوی شود و غضبیه و
نیشی که پیش این بسیاری را از جهال بظهور آید و منجر میگردد
باجتناب نوع انسانی در نظام تحصیل غایت سهویه و غضبیه و ایشانرا
و ظاهر میکرد و باین تناسب شایع و فایده کلی بر محتاج میکرد

باز دارند که انبیا را از ایشان باز دارند و این لطف است که
موقوفیت بر و فعل و اجابت و ترک عزائم پس لطف واجب
باشد و آن یا داخلی است یا خارجی و اولی که داخلی است آنست
که قوت عقلیه و الایمانیه لازم می آید که باشد باری تعالی
اجتناب کننده بواجب در باره پیشتر مردمان و این محال است و اگر
مشح است باین فعل و باشد آن از فعل خدا می تعالی آن ایجاد و حفظ
است و این منافی تکلیف است زیرا که تکلیف با اختیار است
و آن باضطرار و اگر از فعل مکلف است فعل کلام میکنم بسوی
آن و اگر از اختیار است که اختیار می کند بآن مکلف فعل اجابت
و ترک معاصی را بچیزی که داعی است باین و موجب گرداند
از ضد این و اگر چه جایز است باین فعل نظیر قدرت نه نظیر
چنانکه در عصمت پس تقدیر خلاف است و اگر چه واقع ضد است
و غیر معصوم زیرا که معصوم با قدرت خود را باز میدهد و او
و غیر معصوم نه و بجهت آنکه بحث بر تقدیر عدم معصوم است و این

ایک

نزدیک غم او باشد و تقدیر عدم است یا بواسطه تبری
باشد و این مطلوب وجه سوم بدستی که تحصیل
شرعیه در جمیع وقایع از کتاب سنت و تفسیر است آن
تا چارست بجهت این امر از نفس قدسیه که علوم پست
بان نفس مثل فطریه القیاس باشد که آن نفس معصوم
از خطا پس غیر او قایم مقام او نتواند بود در این زیر که
وقایع عین متشابهی اند و کتاب سنت هر دو متشابهی اند
و ممکن نیست که این مثل سایر مردمان باشد پس تعیین
که این از برای بعضی است و او امامت پسند او قایم
مقام او نباشد **وجه چهارم** آنکه مطلوب از رئیس ضری
چند است **اول** آنکه جمیع یک گردد اندیشه امور اجتماعی که مناط
و مدار تکلیف شارع در آن اجتماعات مثل محاربات
و جماعات پس آن استیعت بکده محال که جمیع گردد
اندیشه های خلق بسیار بر یک امر و بر یک مصلحت

نکته مهمه اعتراف کنند و اتفاق نمایند بان مصلحت اجتماع
کنند از بلاد متباعدة و اتفاق نمایند و داعی خود را بر
در مدت و جهت آن و مهاده و مصالح در جمیع اوقات
چه اتفاق و ایمانی باشد و نه اکثری پس غیر رئیس قایم
رئیس تواند شد و این **طرح** است **رقم**
تقدم است در آنچه محتاج اند و در زیر که هر دو مان اتفاق
نی نمایند بر مقدمی چه آن مجرب با اختلاف میشود و آن نقض
غرض است بس لابد است که اجتماع از جانب خدا تعالی باشد
و آن معین منزه باشد از هر عیب و معصوم بود تا طایع
از دو نفرند اشتباه باشد پس **نوع** حفظ و نگاه
نظام نوع است آن اختلال زیر که آن منافی با طایع است
و لابد است او را از اجتماع زیر که ممکن نیست که تنهایی است
تواند کرد زیرا که محتاج است بقدا و لباس و پکین و غیر آن از
ضروریاتی که خاص است او را و شریک است او را غیر او

از نوع او در آن و آن مناسبت است که ممکن نیست که زیرت کنند
مدتی که مشغول کنند بان صنایع پس ناچار است از اجتماع
افعال بر تبه که حاصل کند معاون و مددنا آسان کرد و انضیل
پس هر که ام از ایشان میکند کاری نقیض آن دیگر ممکن نیست
نظام عالم که باین دکه است که متناسخ مینمایند اجتماع
کنندگان از بعضی آنها پس ناچار است از قاطع که نقیض
متعلق بنظر او باشد بجهت استخوان ترجیح بلا مرجع و جهت آنکه
آن پنج مدی کرد و تناسخ **چهارم** طبایع شریع مجبور اند
بر شتوت و غضب و تماسد و تناسخ و اجتماع منظم است
پس واقع میشود بسبب اجتماع منته و قضا و اختلال پیدا
میکند امر نظام پس ناچار است از رئیس که قهر کند نظام را
و یاری نماید مظلوم را و مانع اید از تعدی و تفر که آن نافع
میل و حیف است پس مقهور روی با نصاف می رود و بیشتر
از حقوق و پیا پس مردمان اندیشه ناک ترند از برای نای

از عتبت آخرت چه مابین تقدیر یافته ایم که تفاوت میکند
خوف او شهوت و غضب و حسد او را و غیره پس قایم مقام
اوینت درین همچنانکه از پیش مذکور شد و نیز این معلوم است
بعضی درت **پنجم** حدود و لطف اندیشی لابد است از
اقامت کننده و غیر رئیس اگر ترکیب شود بجز میگرد و بقبضه
دفا و ترجیح بلامرج پس تواند بود غیر رئیس بجای رئیس
امر ششم در قایم غیر محصورند و حوادث غیر مضبوط
و کتاب و سنت و فانی تواند کرد پس اجازت از امام
که منصوب باشد از قبل خداوند تعالی که معصوم بود از زلل
و خطا بداند اما در احکام و حفظ نماید شرع سید امام نقی
احکام شود یا زیاده و زان عدا و هوا را بنیاید و تغییر پذیرد
نشود و ظاهر است که غیر معصوم قایم مقام او نمیتواند بود و درین
هفتم واجبات علی حکم قضاة دوله وین کردن
در داد اموال و فروج و سایرین زکوة و انسا بر اموال

کشتن

کشتن و امرای چو ش و شکر باز برای حروب پداشتن
که انقیاد ایشان نمایند و محاربات و در بدل نفس و مال و ولایه
امر ضروریات برای نظام نوع و لابد است که آن منوط بظن
یک گشتن شد بجهت محال بودن ترجیح بلامرج و واقع می باشد
اختلاف رایها و تضاد هواها و آرزوها و غلبه شهوات و تغایر
مراعات پس اتفاق خلق همیشه آن در ابتدا بر یک شخص
درین مناسب متعسر است بلکه متعذر و در هر زمان بر شخصی شرایط
که با آن شرایط مستحق این امر کرد و تمنع است چه اتفاق برین
بجز محال است که اکثری باشد یا دایمی و این شخصی که مد اقلیت
این جماعت بنظر او و ابسته لابد است که طاعت او واجب باشد
از قبل خداوند تعالی و محال است از حکم و انما واجب کرد و این
طاعت و زعمان غیر معصوم در مثل این امور کلیه که بان مربوط
نظام شرع اقدس و احوال و وظایف است که غیر معصوم قایم مقام
اونمی تواند بود در تعادیری که با بحث کردیم از آن هشتم

امر مبرور و نهی از منکر لطیف است که غیر او بکافی
بود بخت و جویش که بدل ندارد پس امر لطیف است و آب
که قایم است ندارد زیرا که متعین است تحقق اضافه به تحقق
که مصاف اند و لابد است که آن منتهی شود بمصومی که جایز
نباشد بر خطای هیچ وجه از وجود و نه سهو و اگر نه هر آنکه عاید
باشد مراد که امر کند بکنکار و نهی نماید از معصیت پس باقی
نماند شوق و اقامه بقول و پس منتهی گردد تا به تکلیف
بوی و بخت آنکه یا است که هر کدام از مطلق یا موقت یا
آن دیگر و نهی ادبی آنکه باشد در میان ایشان رسیدن بر
واری که امر کند بر او نهی نماید ایشان را یا در میان آن
رئیس و سرداری باشد و قسم اول باطل است و الا کسی
بقصد و باقی نماند امر مبرور و نهی از منکر عاید
آنت که راضی شود هر یک بترک الم رسانیدن بترک
تا آن دیگر ترک کند تا لایم او را زیرا که با بخت میسر

غلبه قوت شهویه و غضبیه بر قوت عقلیه در پشترت زمان که
چهل است ایشان را بسبب عدم غلبه ایشان بر قوت شهویه
و غضبیه که تقاضای کند با قنات و تقاضات با کربان
ایشان بشیرایع که آن موجب اختلال نوع است پس پیش
قسم دوم پس غیر ریش قایم تمام او نتواند بود و چارست که
این رئیس از جانب حق سبحانه و تعالی مضمون باشد چنانچه
که واجب باشد طاعت او همه کس پس لابد است که معصوم باشد
فصل علم با حکام بینی است ز طنی بسبب جهاد
و بخت آنکه معصیت یکی می باشد بر وجهی که با پان دهم
در کتب اصولیه و کلامیه است که متعارض اند اول و ثانیه
امارات و محلات ترجیح بلا مرجع و تباوی است احوال
علامت باطل تقلید پس لابد است از کسی داننا باشد با حکام
از روی یقین نه از روی ظن و راست است تا رجوع بکند
کسی طلب علم میکند و جوایمی صواب است از را برین وجه پنجم

بد پس کسی که مقام نوع حاصل نشود مگر حفظ نفس و عقل و دین
 و نب و مال پس شارع وضع نموده حفظ نفس و ابقای خاص و اشیائی
 زنده باین قول الهی که **وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ** حفظ
 به تحریم پیکرات و لزوم حد بدو و بیک داشت دین بقول
 و جهاد و نب محفوظ است به تحریم زنا و تربیت حد بدو و نب
 بودن مال به بریدن دست و زدن و ضامانی مال و این
 مقاصد خیر امور مهمه اند و ادیان که واجب است حکم آن
 در هر شریعت در هر زمان و تمام نمی کرد این مگر شخصی که شایسته
 کیفیت ایجاب آن و حکمت واجب و محل و بشر این
 و غیر او بجای او نیست اند بود دین امور و لایست که او متناهی
 در میان بنی نوع خود بنفس پی میل اند علیه و آنکه و بجهت ظاهر
 بود اجتناب استیحا ترجیح بلا مرجع و اجتماع جمیع آراء و اندیشه
 غیر یکدیگر بجهت اختلاف هوای و اراده و تفاوت اندک
 اچنین باشد هر یک یکدیگر بهرج و مرج و جد ششم بدین

که مصونیت که امام را بدلی باشد که قایم مقام او تواند بود
 مگر در حال عدم او و مقرر شده حصول علم ضروری بآنکه نزدیک
 و دور تر و عدم تعصب امام یک ممکن او برعکس آن چیست
 که لایق و سزاوارست پس محال است که او را بدل باشد
 بحث ششم در آنکه تعصب امام واجب است و نظر
 در وجوب و کیفیت و طریق و محل آن و ابطال کلام خصم
نظر اول در وجوب آن همه عقلا اتفاق دارند بر وجوب
 فی الجمله خلاف مراد از قد و صفیه و غیر ایشان از خوارج
 و دلیل بر وجوب آن طلقا آنکه امام لطف است و لطف
 واجب است و صفیه این قیسه ضروری است بر وجهی که
 بگوئیم آنرا او بکبری او مبت است در علم کلام بگویند بدین
 که واجب است لطف عینا هرگاه عیسر او قایم مقام او تواند
 بود پس این را پس میبایم مکن در وجوب کفایت و بجهت
 و او که معلوم نباشد استغای جاست تعجب تمامی پس چرا جایز نباشد

۱۲

که امانت مشتمل شد بر نوعی از نعمت که ندانیم ما از این
چیز نباشد حکم بوجود آن و عدم علم دلالت نمی کند بر عدم
وجود و وجوب بر ماکافی است نه بر یاری تعالی و بجهت آنکه
در نصب او آنچه نفع می شود و تقایم شدن حدود پنهان
در زمان امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین صلوات الله
و سلامه علیهم و بجهت آنکه با وجود امام می تواند تکلیف پیرامون
طاعت می شود و ترک معصیت می نماید بسبب خوف از او و بجهت
آنکه آن طاعت است یا معصیت و این از غلط مناسبت
و بجهت آنکه فعل طاعت و ترک معصیت نزد یافتن امام
سخت تر است از نزد وجود او پس ترتیب ثواب بر
در حال نیافتن امام بیشتر باشد از آن در حال وجود او و این
نفاذ عظیم است و پس می دانیم که بودن امام لطف است
لیکن پس می دانیم که او یا چنین باشد زیرا که در بعضی از
از منتهای باشد کسی که او را تنگ می آید که پروردگار میسر خود کند

پس نصب امام در آن وقت تسبیح باشد مسلم است که اینجا
لطف دیگریست پس متین نشد امامت برای وجوب زیرا
که امام معصوم است پس عصمت او اگر از برای امام ایکت
تسل لازم می آید و اگر نه از برای امام دیگرست ثابت می شود
مطلوب زیرا که اقتضای امام از معصیت و ترک واجب بود
نیست بر امام بکرم او را لطف دیگریست بگویند بدینست که
می دانیم بضرورت که غیر معصوم را است از کردن از فعل
و کردن طاعت نزد وجود امام علیه السلام اتم است زیرا که
می گویند جاریست که در بعضی از منتهای قوم بجا می معصوم باشد و در
پس نباشد نصب امام اینجا واجب و بجهت آنکه در صورت تمام
مقام امام باشد در آن وقت پس جایز تو الله و در هر وقت
پس متین نباشد وقتی از اوقات برای وجوب نصب امام
بر تعیین و بجهت آنکه جایزست که غیر عصمت سبب باشد
در اقتضای از اقامه ام بر معاصی مسلم است میکن اینجا از دلالت

میکنند بر آن است که اولطف نیست زیرا که یا آنست که
در افعال جوارح است یا در افعال قلوب و هر دو باطلند
اما اول پس بر دو قسم است زیرا که بعضی از قبایح از آن
قتل است که قتل بر آن ولایت میکند و بعضی آنست که
نقل بر ولایت نمیکند پس اگر میکرد ایند وجود امام را
لطف در شریعات لازم نمی آید و وجوب مطلقا زیرا که
شرع واجب نیست در هر زمان و در وجوب لطف مانع وجوب است
و اگر بدارید اورا لطف در عقوبات پس میگویم قبایح عقلیه
اگر ترک او بجهت وجوب ترک اوست پس آن مصالح
دینیه است و اگر ترک او نه از برای اینست مت آن
برای مصلحت دینویه زیرا که در ترک ظلم و کذب مصلحت
دینویه است چه بضرورت آن مشتمل است بر مصلحت ظلم
عالم لیکن معنی ترک متبیح بجهت بخشش آن دای و عایش
است به ترک ظلم از اجتناب که آن ظلم است و آن از صفات

قلوب است و اگر بداریم وجود امام را در ترک قبیح خواست
و جرح باشد یا نه بجهت وجرح باشد پس آن ترک مصلحت
دینویه است پس امام لطف باشد در مصالح دینویه و این دو
نیست با اتفاق بر خدا بی تسالی و اگر اورا لطف کردیم
در ترک قبیح بجهت وجرح او پس کرد ایند باشیم امام را
لطف در صفات قلوب نه در افعال جوارح و این اطلاق
زیرا که امام اطلاع ندارد بر باطن کنونی که سبب او قتل
مواظبت و مداومت بر فعل طاعات و واجبات این
میعند است بعد از تمام است برای علوم دینی و اگر آن
فعل میکند بجهت وجوب ترک او و اگر بجهت
وجوب متبیح او این مصلحت دینیه است زیرا که میگویم که این
متغنی وجوب لطف است در مصالح دینویه بر خدا بی تسالی
چه برین تقدیر مصالح دینویه و مواظبت بر آن سبب میشود
برای رعایت مصالح دینیه و این واجب نیست با اتفاق

اکنون مصنف رحمه الله شروع کرده در جواب لایقان که پرسیدند
 گذشته و میفرماید که با جواب میگویم از اول باینکه ما پان کریم
 که امام لطافت و غیره قایم مقام اوستی تواند بود و زیاده میگویم
 اینجا بر آن چیزی پس میگویم بدینستی که بدلی که قایم مقام او باشد
 مقصود نیست که در حال عدم او ما گفتیم در اول این مسئله که ما
 در نزد عدم نبوت میفرماید که نزدیکی طاعت و دوری از معصیت امام
 یا ممکن او بر یک پس چیزی است که آن لایق و پسند او است
 پس طاعت که او را بدلی تواند بود و بجهت قول الهی که قُلُوا
 دَفْعَ اللَّهِ عَنْكُم بِغَضَبٍ طَهُرْتُمْ صَوَامِعَ وَتَبَعُوا
 صَلَواتِ و سَابِقِ تَزَكُّوا فَبَلَّغْتُمْ اللَّهُ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ
 اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ یعنی اگر نه وضع کردن
 خدای تعالی بدلی ممانع را بعضی را بعضی یعنی بغیر مومنان
 بر کافران ممانع و بر آن کرده شدی باستیلای کافران بر اهل
 محل صومعه و سایر و کلیه های ترسیان و کشتنای جهود

در کتب

و مسجد های پهلوانان که مواره یا و کرده میشود در این مسجد
 نام خدای تعالی بسیار بدینستی که یا ربی و یا خدای تعالی کسی
 که دین او را یا ربی مید بدینستی که خدای تعالی توانست بفرستد
 مومنان غایت بر همه کس و همه چیز هر که را خواهد غلبه و بد
 خدای تعالی در وقت آن پس رزوم این سند بجهت استغاثی
 رئیس است و اگر غیر امام قایم مقام اوستی تواند بود و لازم
 نمی آید مناسبت بجهت استغاثی رئیس و دیگر فرموده یا ایها الذین
 آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أَطِيعُوا
 مَنَّا كُمْر یعنی ای اهل ایمان فرمان برداری نماید خدای
 تعالی را و فرمان برداری نماید رسول او را و فرمان برداری
 امر را از شما که ایمان معصوم اند حق چیست چنانچه و تعالی طاعت
 رسول و طاعت اولی الامر را برابر داشته زیرا که تعالی
 عطف مساوات است در عامل پس چنانکه غیر طاعت رسول
 قایم مقام طاعت او نمیشود همچنین است طاعت اولی الامر که فرمان

قایم تمام آن نشود و نیز بهت آنکه وجوب نزد محترم تر است
 باشد مثل فعل برصحت یا وجهی که مقتضی وجوب او باشد پس اگر
 غیر او قایم مقام او تواند بود و مساوی باشد مراد از امکان
 و قیاس بر آن در مصالح و وجوه موجب از برای وجوب بخشی
 که مشتمل نباشد یکی از آن هر دو وجهی که موجب وجوب است
 و خالی باشد دیگر یکی از آن محال کرد ایجاب یکی از آن
 عینا و واجب کرد ایجاب هر دو وجهی که نیست در وجوب
 امامت فی الجمله پس اگر غیر او قایم مقام او باشد و باشند
 مقدور ممکن محال باشد وجوب آن عینا بلکه واجب گرداند
 باشد خداوند تعالی یکی از آنها را بر سبیل تعیین و این دلیل
 حاصل میکرد بر قواعد محترم که قائل اند بر وجوب امام از روی
 نقل و حاصل نیست بر قواعد امامیه و آنها که قائل اند بر وجوب آن
 از روی قتل و نیز بر قواعد اشکوه و بجهت آنکه نباشد
 بتواند از اجماع پسماندان در صدر اول کرایه آنکه متسخ است

خالی بودن وقت از غلبه و اگر عینا او قایم مقام او شود
 هر آینه متسخ نباشد این و نیز هست چه آن دلالت
 بر آن وقت دارد و مدعا در آن وقت است و دیگر جواب
 از اعتراض دوم از دو وجه است اول آنکه نزدیک
 شدن اهل تکلیف بطاعت و دوری ایشان از معصیت
 در امری که مطابق غرض حکیم است از تکلیف و روشن
 حصول آن و عکس آن ناقض آنست و ما روا شد حصول
 آن پس اگر باشد آنچه مطابق غرض است و روشن
 حصول او منتهی بر این باشد غرض او منتهی بر این است
 بر وجهی که ثابت شده در باب عدل که او را از او بکلیت
دوم آنکه محال است که منتهی راجع شود بچگونگی چه اول آن
 واجب الوجود است و بی نیاز است از غیر و هیچ نیست بر
 جز نفع و دفع ضرر پس اگر آن منتهی راجع باشد بغير او
 آنکه ثابت است کرده ایم در وجوب نصب امام که در وقت

معلومت عامه را اهل تکلیف را پس اگر در این معصده باشد
 راجع بایشان پس شاید هر آینه آنچه معلومت ایشانست معصده
 ایشان و این باطل است و نیز معصده مخصوصند و معلوم نپذیرد که ما
 میگوئیم باجنب آنها و آنها از امام منفی اند و گویند که معلوم شد
 آن معصده ای که مشتمل اند بر آن افعال و نیز اگر ما میگوئیم ترک
 آن اما آنها ای که مشتمل نیستند بر آن افعال بلکه مشتمل اند بر افعال
 غیره که ما قائل نیستیم بر آن پس واجب نباشد معرفت آنها و اما
 نزد شما از فضل نیست بر وجهی که پاید بلکه از فضل آبی است مباح
 واجب نباشد علم معصده که مشتمل اند بر افعال غیر ما زیرا که
 میگوئیم اگر چنانچه امامت مشتمل بر معصده می بود هر آینه واجب
 نمیکرد آید از اخذ الهی تعالی بر اهل تکلیف و هر آینه واجب نیست
 بر مردمان طاقت امام را و نیز اگر مشتمل می بود بر معصده نیز
 نمی معصده مود حق سبحانه و تعالی از نصب امام و تالی که هست
 باطل است قطعا پس مقدم نیز مشتمل او باشد در بطلان که

اشمال

اشمال معصده است و طایفه طایفه است و جواب از آخر
 سیوم آنکه اگر امامت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین
 علیهم الصلوٰه و السلام نمی بوده سر آینه بطور می آمد پشتر و سخت تر
 از آن و بجهت آنکه امام مثل امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین
 علیهم السلام دعوت می نمودند و ما نیز با آنچه دعوت میفرمودند
 بنی صلی الله علیه و آله بان و فصاحت میکردند بر آنچه اگر آن حضرت
 در حیات می بود چنان بر و فصاحت میکردند پس اگر آن حضرت
 از نصب امام پس باید که مانع آید از نصب بنی و بجهت آنکه
 حرب بر واجبات و ترک معاصی اگر معصده می بود که
 جایز نمی بود و سر آینه منع می بود از بنی صلی الله علیه و آله و جواب
 از اعتراض چهارم آنکه آن افضای متبع امامت میکند مطلقا
 خواه و جواب آن بعقل باشد یا از جانب خدا تعالی
 و این باطل است باتفاق باز میگوئیم که مکلف یا مطیع است
 یا عاصی و در هر لطف در اول نزدیک کرده اند است بر عقل

طاعت و اما دوم مسلم نمی داریم آنکه ترک معیبت از روی بخت
 آنست که معیبت قبیح است بحدی که موجب اعدا و اوت
 و آن بودن ترک است نه بخت بودن آن بآنکه معیبت است
 و بوجه لطف در حصول استعدا و شد بدست تأیید کُر
 میگردید و تنزیه که موجب فعل طاعت مذبح است اگر طاعت است
 و بخت ترک معیبت از آن جهت که معیبت است و جواب از
 اقرار این چنینست آنکه آن دارد و میگردند در هر لطف با آنکه پان
 کرده ایم و جواب از اینچنانکه از پیش گذشت و جواب از
 اقرار این ششم آنکه مسلم نمیداریم اتفاق اهل زمان و در از
 پنج از منکره که واقع شده باشد در آن تکلیف بر آن بی گناه باشد
 بعضی باین مشایر باشند لیکن اگر نظر کرده شود باین بعضی از این
 باید که بخت اینها قبیح باشد بخت عار و داشتن بعضی از آن
 و نیز می آید این را بنیت شخص معین اما مطلق رئیس پس آن
 دارد و نمیکرد و ما این زمان معترض نمیشویم برای چنین آن رئیس

و نیز بر پستی که منتهی حاصل نرود عدم آن رئیس اغلب است
 از آن نرود وجود او و نظر حکمت او و جواب از اقرار این هفتم آنکه
 تکلیف نیست که امام لطف است نسبت بآن که صفت حضرت
 با بقای تکلیف پس در این هنگام واجب باشد اما هرگاه مقتضای
 یکی از این دو شرط و آن جو از خطا بر اهل تکلیف و میگوئیم
 بوجه امامت در آن هنگام و این ضرر میبخشد ما را
 ما را میگویند که مذهب شما و جواب امام است با تکلیف مطلقا
 زیرا که میگوئیم که مسلم نمیداریم از آنکه با شرط دیگر است
 و آن جو از خطا و از شرط دوم آنکه امامت مصلحت است
 در آن و شرع نیز مسلم نمیداریم جو از ایتلاف او با تکلیف
 و این منع می آید از آنکه قابلیت بعدم جو از انکار تکلیف
 عقلی از نقلی مسلم نمیداریم این را لیکن ترک ظلم مصلحت و نیست
 و در این نیت زیرا که اخلال بود از تکالیف عقلیه و نقلیه
 است مسلم داشتیم از آنکه آن لطف است در افعال

قلب چو ترک تیغ انجبت امام در ابتدا اذان حضرت که
تا بگذرد دارد و استعدا نام بخت ترک تیغ او **نظر دوم**
در کیفیت وجوب و حق نزد آنت که وجوب نصب امام علم
در هر وقتی از اوقات و مخالفت کرده اند درین دو فریق
یکی از آن ابو بکر اصرار است و اصحاب او که ایشان بر آن
زنده اند که وجوب امام مخصوصت بزمان خوف و ظهور زندقه است
نیت با امن و انصاف مردمان که بعضی از ایشان نسبت
به بعضی دیگر بطور رسالت بخت عدم حاجت با دو فریق دوم
غوطی است و اصحاب او و ایشان بر آن نیت اند که واجب
نصب امام بطور مرقن چه بک که نصب او بزیادت نیت نکرد
و استسکاف مردمان از او بدست پیستی که واجب نصب او
عدل و امن چه آن از بخت شعار اسلام ما را اولاد اجله و ال
است بر وجوب امام بر عموش چه با انصاف و امن
جاریست خطا و محتاجیم بکمال شریعت و اقامت حدود پس واجب

باشد

باشد امام و با ظهور مرقن خطا واقع می باشد پس کفایت
احتیاج بیشتر می باشد نظر سوم در طریق وجوب آن
مختصرت قول تا این وجوب آن در سه قول یکی از آن
اقوال است که آن واجب است بقتل زباده امر نقیبه
و این مذهب امامیه و اسماعیلیه و قول دوم آنکه آن است
بقتل و نقل و آن مذهب با خط و کبیری و ابو الحسن بصری
است و جماعتی از معتزله و مایکویم که این وجوب حدی است
چنانکه بیا بر پس محاسن آنکه وجوب نقلی باشد و بخت
آنکه اولطف است در واجبات عقیده و آن مقدم است
و شرح موخرات از آن پس اگر واجب باشد بر شرع دور
لازم آید و بخت آنکه او متوقف نیت بر شرع و لطف در
از برای اینست و واجبات عقیده و شرعی متوقف اند
بر شرع و لطف در آن از برای اینست و واجبات
عقیده و شرعی متوقف اند بر شرع و از جهت آنکه اگر

واجب بود بشرح مراتب تعیین او یا از جانب خدای تعالی
یا از قبل اهل تکلیف و اول باطلت برین تقدیر از روی
اما نزد بجهت آنکه شرعاً واجبیت بلکه وجوب عقلی
و اما نزد بقیان بجهت عدم خدای تعالی او را و دوم نیز محال
از جهت لازم آمدن ترجیح بکلیف مالا یطاق و خرق اجماع
یا اجماع اصدا و یا عدم وجوب نصب امام یا انتهای فایده او
و همه این محالات اما لازم پس پستی اگر اختیار کرده شود
امام را و دیگران امام دیگر را با مساوی بودن ایشان در
پس یا آنست که یکی از ایشان معینه او امامت یا بعینه او امام
نیت یا هر یک از آن مردود اما مندر اول لازم می آید ترجیح بلامرجع
و دوم مستلزم تکلیف مالا یطاق است و خرق اجماع و انتهای فایده او
و سوم مستلزم اشتراط نصب امامت با اتفاق و پیش از وجوب
نیت و الا تکلیف مالا یطاق لازم آید لیکن اتفاق ایشان بر
با اختلاف آنها و تفرق آراء آنست که پیدا شود میان ایشان

عدالت و دشمنی و دوم مستلزم اجماع صمدین اند یا تعیین زیرا
که اگر امر کند هر یک از آنها بصدور آن دیگر پس اگر واجب باشد
طاعت این مردود. این اجماع صمدین است و اگر واجب نباشد
طاعت هیچکدام از ایشان با آنکه امامند و طاعت ایشان در
این اجماع نیستن با انتهای فایده و اگر واجب طاعت یکی
از ایشان لازم می آید ترجیح بلامرجع پس او امام باشد و منت است
و تعیین نیز و بجهت آنکه او از واجبات نیز با جماع و واجبات
تمام نمیشود و کما بهام یا با جماع پس لازم می آید دو ریاست پس
آنکه یا واجبات برایشان نصب امام معصوم با واجبات
و دوم محال چنانچه باید و اول مستلزم تکلیف مالا یطاق است
زیرا که عصمت امر بخیانت اطلاع ندارد بر آن هیچ کس که
خدای تعالی پس لازم می آید تکلیف مالا یطاق و بجهت آنکه
واجبات شرعی قسم بر قسم است یا مختص است بر نبی صلی الله
یا مختص است بائمه علیهم الصلوٰه و السلام یا مشترک میان ایشان

پس اگر واجب باشد امامت بشرح یا از قسم اول است
 بر تقدیر وجوب است از روی نقل و این با حجاج باطلت و یا
 از قسم دوم است و آن نیز باطلت زیرا که امام واجب است
 از برای انزام اصل تکلیف بر اجابت و ترک محرمات و یا واصل
 میشود نظام نوع پس و اهم واجبات پس محال باشد واجب
 گردانیدن منظم مراین واجبات را که نماید او عام نباشد
 و متصل نباشد از مصالح بر آنچه مشتمل است بر امامت بی
 آنکه او واجب باشد لازم پس آید این واقعات عظیم و محال
 بودن این از منکیم ضرورت پس لازم آید تبیین و جهت آنکه
 اتفاق در شرطت یا نه و اول اتفاق سمد است بر آن بعضی
 پس اگر اول است واجب منقنی میکند زیرا که اتفاق سمد
 با اختلاف است و او شست آرا از ان تبیین است که در تعارض
 بلکه متعذر بلکه محال پس اگر دوم است یا بعضی معین اند یا غیر معین
 و اول باطلت زیرا که آن بعضی موصوفت بصفی غیر او

از غیر

از غیرش همچو اهل محل وقت یا علماء و صحابه یا غیر آنها
 یا نه همچنین است و اول باطلت از جهت امکان اختلاف
 و تعذر اجتماع و محال بودن ترجیح بلا مرجع و دوم مستلزم تکلیف
 مالا یطاق است و آن بعضی که غیر معین است مستلزم تکلیف
 مالا یطاق است و وقوع هر سرج و مرج و وقت و وقتند و آنکه
 اتفاق در شرطیت مستلزم مرجع و مرجع وقتند است و ترجیح بلا
 مرجع بجهت اجتماع اصدا و اما آنکه از قسم اول است لازم می
 آید که اخلال کرده باشد با و بلکه نص فرموده باشد بروا
 لازم می آید اخلال و بواجب و این محال است نظیر چهارم
 در محل وجوب و وجوب اینجا متحقق میکرد بر خدا بی نیکی
 و دلالت میکند بر چند وجه **اول** آنکه لطف منقسم بر دو قسم است
 یکی از ان مرد و آنست که اول لطافت در واجب و دوم آنکه
 لطفت است در مندوب و پیشتر در علم کلام آنکه این لطف است
 آن از جانب خداست و آنست که در واجب که تکلیف و مندوب

بان بروحی که غیر او قائم مقام او نمیتواند بود از افعال او
 و افعال غیر او در وجهی که آن لطف است در و پس آن حجت
 بر خدا ای تعالی و صیحت سکتیف با نچه لطف کرده است
 در و منقض میگرد و غرض او و نصب امام در چیزی که واجب است
 در و همچنین پیش است شد که نصب امام امام که سکتیف بابت
 واجب است بر خدا ای تعالی پس این دلیل منبیاست بر چند مقدمه
 اولی آنکه نصب امام لطافت است در و اجبات و این بیان
 و مقرر داشته ایم از ابرمجش اگشته **دوم** بدستی
 که آن از فعل خدا ای تعالی است زیرا که واجبات که تمام
 باشد پس ممکن نیست نصب او که از فعل غیر خدا ای تعالی
 باشد زیرا که غیر او مطلع بر سر پریت بس قادر نخواهد بود آنکه
 تمیز کند کسی را که متصف است بان صفت از غیر او تا نصب کند
 او را با امانت بسویم غیر او قائم مقام او نمی تواند بود و همچنین که
 و در مجتهد اگشته مقرر داشته ایم **چهارم** نشان هر لطف است

پس آن واجب باشد بر خدا ای تعالی و آن ممکن گشته در علم کلام
 زیرا که باری تعالی احوال نمی نماید بواجبات و این معنی
 و پیش شده در باب **عدل و جود** آنکه هر جا که تکلیف واجب
 بر خدا ای تعالی پس نصب امام بر و واجبت یکم مقدمه که
 و جوب سکتیف است تحت پس تالی مثل است که نصب
 امام است پس و نیز حق باشد بیان ملازمه از چند وجوه
 اول بدستی که تمام نمیشود فایده و غایت او که نصب امام
 پس آن اولی باشد بوجوب **دوم** و بدستی که در
 سکتیف نقلی زیرا که آن لطافت است در سکتیف تعلیل این
 لطفت در سکتیف تعلیل و لطف و در شئی لطفت
 در این شئی نیز سوم و بدستی که تکلیف واجب است زیرا که
 مخلوق در مردمان قوی شویر و غنیه و مخلوق مرئوس از
 قدرت آن پس واجب است از حیث حکمت تکلیف و الا لازم
 آید احوال و فساد و این بعینه آیند است در نصب امام وین

تمام میشود که سبب امام و آنچه تمام کرده واجب که این است
آن واجب است بر سبب امام واجب باشد بر قدری که تکلیف
و اما حقیقت مقدم پس پسین شده در علم کلام و در وجود
و وجوب او متحقق است و به وجوبش در باره حق جاز و تعالی است
پس محقق است واجب بر او پس آنچه این است که سبب امام
بر خداست و واجب است اما صغری بجهت آنکه وجوب تکلیف
متحقق است اینجا باز یاد دل که آن بودن لطف در و اما
کبری آن بر ظاهر است **وجه چهارم** بر پیوستگی که من برد
قسم است بعضی از آن است که وجوب او لازم من است
بیشتر که سر جای باشد واجب و بعضی از آن نه همچنین است
و امامت از قسم اول است با جمیع و بجهت آنکه او تصرف در
در اموال و انفس و قریب در عالم جس نسبت که نزد ضرورت
و لازم است او را بنسب وجوب او چنانچه خود در عالم غیر در حال
مخصوصه و آشامیدن آب او در نصب امام پسین است و لفظ

باب خداست پس واجب باشد نظر پنجم در نقل
خصان و ابطال آن بدان بدستی که اتفاق دارند و مان
بر آنکه امام نمیکرد و امام بنسب صلاحیت امامت بلکه لا بد
اورا از امر مجتهد و الا لازم می آید یکی از دو امر یا منع از
مشارکت دو کس در صلاحیت امامت و این دور است قطعا
یا هر دو امام باشند در یک حالت و اجماع بر خلاف است
باز اتفاق دارند امامت بعد ازین بر نص نیست صریحی
با آنکه او امامت این طریقت در بودن او امام و همچنین امام
سرکار نص کرد بر انسان بعینه بر آنکه او امام باشد بعد از او باز
بدستی که آیا غیر نص طریقت با امامت یا نه اما میگوید
طریقت نیست بوی امامت که بنسب یا بقول نبی یا امامی معلوم
باشد امامت او بنسب یا بظهور حجب نه بردت او گفته اند
جامعیتی از معتزله و زیدیه و صالحیه و ثریه و اصحاب حدیث
و خوارج که اختیار طریقت بیوت امامت بپنجون و این

اشکوه و سلبانیه و جمیع اهل سنت است و زیر پرده میگویند غیر
 صالحیه و بتزیه آنکه او را میخند طبعی ثبوت امامت و او
 او آنست که خلفه از اهل امامت نیستند و امر بمعرفه میکنند
 و منی از منکر می نمایند و میگویند مردم را به پیروی خود پس این نوع
 کسی نزد ایشان امامت باز اختلاف کرده اند اما فی کتب
 باقتیاد در شرائط اجماع پس اکثر بر آن رفته اند خلافت هر چه
 که او بخوید کرده در کتاب ارشادش که یک کس انفاذ امامت
 می تواند کرد و اگر چه اجماع نمایند بر اهل حل و عقد و استدلال
 بر امامت ابی بکر برای امضا احکام اسلامی و رجوع نمودند باید
 صحابه که در اطراف عالم بودند پس هر گاه که اجماع شرط نباشد
 در عقد امامت و ثابت نشود و محدود و محدود و جایز است
 که امامت منعقد شود بقصد یک کس از اهل حل و عقد مثل آنچه
 گفته اند اصحاب ما و نقل از اصحاب او منع عقد امامت است
 و از برای شخصی در دو طرف عالم زیر که اتفاق عقد و خاف

بامامت از برای دو شخص است آن بمنزله ترویج یک زن
 بدو کس باز گفته آنچه نزد منت است که عقد امامت از
 برای دو شخص در یک ایضاً تنگ جایزیت باجماع و اگر چه
 دور باشد مدد پس احتمال در آن محال و آن پیروان از
 قطع و هر گاه که منعقد شد امامت از برای شخصی جایز نیست قطع
 و پیروان کردن او از آن بی حدی باجماع و اگر فاسق شود پیروان
 دور از سلک ائمه بسبب نقض و اجماع او از برای امامت
 بی حضور خلق ممکنست و اگر چه حکم کرده نشود باجماع او پس جایز
 پیروان رفتن او از امامت یا اقتضای از آن و راست کردن
 او نیز ممکنست اگر را دنیا بهم بر است کردن او و همه اینها از محتملات
 نزد ما پیروان کردن امام خود از امامت بی سببی محتملست حق
 مذنب امانیاست و آنچه دلالت میکند بر حقیت آن مذنب
 و ابطال مذنب مخالف در وجه و جهات **وجه اول** آنکه امام از
 از جمله آن چیز نیست که آن عظم ارکان دینیت و آنکه

ثابت نیست و بی آن و نزد ایشان آنست که امامت از
ارکان دینست بگونه آن از فروع دینست لیکن آن از مبانی
و مطالب فطریه است پس چگونه جایز باشد استنادش این حکم
باعتبار مکلف و آراوه او و اگر جایز می بود این امر این جایز
می بود در چیزی که او فراتر از او بود از احکام شرع و جلوه و پیوسته
شایع بعضی فرموده بر عدم اختیار چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده
وَمَا كَانَ يُلُؤْمِنُ وَلَا يُؤْمِنُ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ
يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ شایده و زبده هیچ مردی کرده و
و نه هیچ زنی ایمان آورده و چون حکم کند خدای تعالی و رسول او که
آنکه باشد امرایش از اختیار می از کار خود چیزی را بگوید خوب
و شایسته که اختیار خود را تابع خست یا خدا و رسول سازند و بگویند
یا آنست که خدای تعالی حکم فرموده بترک امامت پس چنانچه
امت را اختیار کردن ثبات آن و یا آنست که حکم فرموده بامامت
پس آن مثل فیر است از احکام شرعی که بعضی فرموده حق

بجانه و تتم بران و افعال نموده و دران و این مطلب و وجه
قول با اختیار و رضای امامت بقول اهل تکلیف تقدم است
بر خدای تعالی و او نمی فرموده از ان چنانچه در زمان و روایت که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا إِيَّايَ إِلَّا بِأَمْرِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
یعنی ای کسانی که گرویده اید پیش من پیش از اهل خود پیش از
قول خدای تعالی و رسول و یعنی سخن من بگویند پیش از آنکه حضرت
پس خبر صلی الله علیه و آله سخن گوید و **وجوب پیروی** آنکه حق سبحانه و تعالی
در رعایت شفاعت و رحمت و رفاقت است بر بندگانش
چگونه فرموده که او بعد از این حالات امر نصب رئیس را بدست
است مباح بود و وقوع نزاع عظیم با ترک او یا با این استناد
او با اختیار اهل تکلیف کند اگر که هر یک از ایشان اختیار میکنند
و این مستحق باب بزرگترین فسادات است که منافقین حکمت الهیه
تعالی الله عن ذلک و پنجم حق سبحانه و تعالی پان فرموده
جميع احکام شریعت را اهل و او آنرا آمانی که چنان

فرموده کیفیات خوردن و آشامیدن و آنچه سزاوارست
اعتماد او در داخل شدن غلّه و پیرون آمدن ازان و عطا
بزرگ و کوچک از افسر چگونگی اعمال کند و فرموده است نماید
در مثل این امر عظیم و امر از ابا اختیار اهل تکلیف که از او باطل
با اختلاف ایشان و تباین اندیشه های ایشان و تناقض طبعشان
و حشمت قولی را که ماصیث کردیم از جوینی منافی مذنب
ایشان از استناد افعال تبضاه آتی و قدر او و بخت آنکه
اختیاری نیست مریده را در افعال خود بگذارد و مجبور و مقهور است
بر آن که ممکن نیست از ترک فعل خود **و جبر هفتم** قول است بآید
امامت با اختیار منافض غرض و منافی حکمت است زیرا که
فقد از نصب امام امتثال خلق است با و امر و نوا و پادشاه
و انقیاد بطاعت او و نشان دادن قنّه و از آنکه هیچ و مرجع ابطال
تقلب و معاویه و این عرض تمام میشود و مقصود کامل میگردد
اگر نصب کننده امام اهل تکلیف نباشند زیرا که اگر استناد

بایشان کنند سرانینه اختیار خواهند کرد که کدام از ایشان را
بطاعت ایشان بآن شده و درین برانگیختن متناهیست و روشن
نموده هیچ و مرجع در میان مردمان پس نصب امام منافض غرض
بود در نصب او و این باطلت **و جبر هشتم** وجوب طاعت امام
حکم بزرگیت از احکام دین پس اگر جایز باشد استناد
با اهل تکلیف بر آنکه جایز باشد استناد جمیع احکام بسوی ایشان
و این مستلزم استغنائات از مبعوث گردانیدن بنسب
زیرا که ایشان مبعوثند بجهت نصب احکام پس هرگاه که اصل
آن است یعنی باشد از بنی غیر آن بطریق اولی خواهد بود و چگونه
یا آنکه شرط در اختیار اتعاقبات بر و یا شرطیت اول
باطلت زیرا که اگر تکلیف از ابر و جی نقل گردد از جوینی ایشان
کرده قاضی عبد الجبار امامت ابا بکر را بجهت آنکه بزرگتر است
کرد که آن عمر بود علیه اللغه برضای چهار کس سیده و سالم مولانا
خدیجه و اسد ابن حنین و شیر بن حذو بجهت آنکه از معاویه است بزرگتر

امتناع اتفاق کل در لحظ واحد بر اختیار یک شخص از آن
مطلوبات امتناع معرفت همه خلق از برای یک شخص و معرفت
اجتماع شرایط امامت در وزیر که ما میدانیم دوری مکانهای اهل
تکلیف و تباعد مواضع ایشان و مثل این متمنع است اتفاق
بر آن و اما دوم پس آیا شرطت در عدد معین یا نه و اول
بجست عدم دلیل بر آن چه عدد اولی نیت از عدد و از
مطلوبات است که اگر نقصان پذیر شود عدد شرطی را مؤثر نخواهد
بود همچنانکه اگر زیاد باشد تا شریک نخواهد داشت و زیاد
شدن آن و نیز چون قول بعضی اهل تکلیف چه باشد بر نهایی آن
و بر غیر ایشان پس باید که حرام باشد بعد از این مخالفت
آن بعضی و واجب باشد پس روی آن بعضی و که ام دلیل
دلالت برین کرد چه عقل دلالت بر آن ندارد و بنا بر مقتضای عقل
از این سه دلالت برین داشته باشد و دوم نیز باطلت زیرا
که هرگاه عدد شرط باشد جایز است که یک شخص امام باشد و

باشد بر همه خلایق متابعت او همچنانکه ختیار کرده او را جو
و بطلان این معلومت و بجست آنکه اگر جایز باشد این امر است
جایز باشد آدمی را که نصب کند نفس خود را یا امامت و اگر کند
خلق را به پروی خود و بجست آنکه اگر مجبزن باشد مرآینه بحر کرد
بدفع نهضت غلبه و تکا شرف و روح و روح و قایم شدن
نزاع و مرآینه محتاجت متابعت و اختیار بر آن پایشان
بأنکه مقتضی وجوب قبول قول واحد و حق غیر ثابت باشد چنان
نفس او پس میندایم بشرایط اجتهاد که نصب شد بر آنکه حق یا
وامات است و اختیار او مر این را موجب انعقاد قول
او شود همچنانکه در حق عین شرط نیست تعیین عاقد و موقوفه
بیکه هرگاه عقد کننده محل قابل فعل باشد و عقد کرده شد محل
قابل افعال واجب بیکه و وقوع امر **وجوب** واجب است که امام
معصوم باشد بر وجهی که باید پس واجب است که ثابت باشد
تقرین نفس نه ختیار از جت خواه عصمت از نمازیر که آن

امور باطنیه بنایت گردند اندازند از آنجا که بعضی است و بعضی از دین
واجب است که امام افضل اهل زمان خود باشد از روی دین و ورع
و علم و سیاست پس اگر والی گردانیم کسی را از خود یا قیام را ماین
نخواهیم بود یا که باطن او کافرت یا فاسق پس مخفی ماند بر ما امر
علم او و مقایسه میان او و میان غیر او درین کلمات و هرگاه
ماند این شرط را چگونه صحیح باشد که بنای این امر با وینم و استناد
کنیم با اختیار خود و **وجوه و اندک** اهل حل و عقد مالک نیستند تصرف
در امور پسران پس چگونه صحیح باشد از ایشان که مالک
گردند امامت را غیر آن نگویند بچنانکه ممکن است که مالک
نیشود و والی زن تزویج را بعین و مالک نیست و استماع
با و ممکن است این در امامت اینجا زیرا که میگوئیم که من میکنم
اولا آنکه والی مالک استماع نیست هرگاه که محرم نیست مسلم
میداریم این را لیکن فرق **نظریه** است پس چون زن نقصان
در عقل دارد و جاهلست یا حوال مردان محتاجت در ملک

بضع او بغير مطهره ولی که مهربان باشد برو که خستیا کند از
برای او کفر مناسب نه غیر او بخلاف اهل حل و عقد و **بعضی**
قول با اختیار بخر میشود بهرج و مرج و بر آنچه شدن قنای
غیبه پس این قول باطل باشد میان شرطیه آنکه امام سرکار پیوسته
شود و بلا و خود متعدد است نخواهد بود اهل بعضی آن بلاد او
از آنکه اختیار کنند امامی را نه غیر ایشان پس هرگاه والی کذا
دوم در آنجا اید بود عقیده کی از ایشان اولی از آن دیگر این
مبخر میکرد و بختنه نمکونید همین حکم اینجا همان حکم است در
ولی زن هرگاه که تزویج کرد او را بدو کس پیک دفعه زیرا که
میگوئیم که ابطال هر دو عقد در زن مبخر لغت نمیشود و پیشتر
نشد بخلاف نزاع در باب ولایت زیرا که با ابطال هر
اولیه را در تخصیص بعض بلاد یا که نصب کند اهل آن
از ایشان پس عام را و بعضی دیگر نه پس استمراری میاید
حالی نزاع با ابطال بچنانکه استمراری میاید یا عقد و لغت

و چه چهارم تغیض امام با خستیا میجو میشود بقهنا و سماع
و وقوع مرج و مرج در میان امت و پیدا شدن فساد زیر اگر
مردمان در مذنب مختلفند و خلافت یکدیگر مذکور را بیا
و اعتقادات و هر صاحب مذهبی اختیار میکند اما از
اهل بیت و عقیقه خود و ممکن نیست که خواهر غیر از اکی گویند
از اهل بیت اوست که اختیار کند امامی را پس محترمی
میخواهد امامت معتزلی را و همچنین خارجی میخواهد امامت
خارجی را و غیر ایشان نیز همچنین پس هرگاه که اختیار کنند
هر یک از ایشان امامی را از اهل بیت خود نزاع خواهند کرد
با ایشان طایفه دیگر و این فتنه عظیم و چون شفت رسول
نظر بامت و رحمت آتی بر بندگان آن بود که زایل کند این
با آنکه حق سبحانه و تعالی نص و نموده بر احکام شریعت که نمیرسد
بعضی از آن به بعضی پس چگونه لایق باشد از رحمت آتی
و شفت رسول در روز کذاشته را عیا و کذاشته ایشان

ممكن که بهم بر آید بعضی از ایشان در بعضی و این شافی غنا
آتی است و نمی پسندد از هیچ قاتل از بر نفسی و این
نکونند آنکه این امر واقع نشد زیرا که میگوئیم این جمل تمام
الا در زمان امیر المومنین علیه السلام و معاویه لعین و محاربان
که واقع شد در میان ایشان و همچنین در زمان امام حسن
و امام حسین علیهم السلام باز عدم وقوع آن در گذشته مسلم عدم
اوست در آینده و نیز خبر دین و توحید کافیت و رستگاری
امت با اختیار و چه چهارم چنانکه امام لطف است چه
با امت بار آنکه مردمان با آن نزدیک میکردند بصلاح
میشوند از نزاع و فساد و این علت در وجه نص او
با آنکه نص است بر او که او معین باشد از جانب خدا ایتی که
آن نزدیکتر است بصلاح و دورتر از فساد و فساد از آنکه
تپین او پیشد با اختیار اهل تکلیف باشد و تنویر بعضی از بعضی
عام و وسیع فساد ازین بزرگتر نیست و چه احتیاطی

این بحث ترتیبش شد تقیین از جهات خدا تعالی پس
 در وجه پنجمه و اجبات اصل تقیین او گویند که معلوم و مسلم
 نیست زیرا که منشأ و مقضی فتنه و فساد اختلاف در مذاهب
 است و این محال است و بعضی نیز بر صحیح است که صاحب
 مذنب که محل کفر این اختلاف را بر مزارعه که واقع است
 میان ایشان و آنکه مخالف ایشان است در مذنب و منکر
 بعضی را که او عاید میکند آنرا یا قبول کردن او چیز را که
 بر بعضی دلالت ندارد بجهت مخالفت مناسبت چنانکه می بینیم
 که اصل خلاف بعضی می آید این را در خصوص مخالفان ایشان
 و در مقام منع در پی می آیند بجهت حضرت مذاهب باطله
 خودشان و میگویند که زیرا که امامیه را که این گویند زیرا که
 بعضی نزد امامیه موجود است در مزارعه و آنکه معجزات ظهور
 می آید بر دست امام ایشان صلوات الله علیهم همین
 و نیست هر تفعی میشود در همه از مذمت بجهت خصوص و واقع نمیکند

زمان کسی که نص بر او وارد است مگر در اندک زمانی و آن
 زمان امیر المؤمنین بود صلوات الله علیه و بعد از آن
 حضرت مسیح که امام از امامیه علیهم السلام بودند از ظهور بلکه منوع بودند
 و در کج تحول و آنانی که واکشی شده بودند با اختیار این مذهب
 مسلم شدند در مدت مدیده و معارضه کرده ابو الحسن نیز
 به که میگویند که نص و مجتهد نزد یکدیگرند بنی صرح و مرجع بانوی
 در استدلال بجهت و تعالی پیغمبر را با معجزات ظاهر از برای
 همه مردم و همچنین ایشان میکنند بعضی بر امام بانکه اقتضای زمانند
 بایشان بر خصوص مجله منقول بر روایات معتبر پس ناچار
 است آنکه بگویند ایشان بانکه بعثت نبی اقرت بر کفر
 فتنه و فساد با زحق سبحانه و تعالی میکنند از آنچه میگویند که
 موجب فساد شود و آنکه نص مجتهد نزد یکدیگرند بنی صرح و مرجع بان
 میشود که سبب کفر بجهت و تعالی زمان و اوقات و از آن
 و جاه و از او انصار امام بانکه و اندک زمانی وقت را از آن

شک و شباهت در آنکه اول قوت بنی مرع و دوم
 حق پس جان و تن او را محض نیاید و در امام محبت است
 و تقلید محبت و تعریف بجهت زیادت ثواب و همچنین است
 در توفیق امر امامت با اختیار پس ترک نفس بنا بریت زیرا
 که ما میگویم با که انکار هم نزدیک میگرداند مردم را بصلاح
 با تفضیل بر امام و دور می سازد ایشان را با توفیق با اختیار
 انکار هم زیادت و مکار به محض پس اگر کسی صفت عقل دارد
 جزم باین میکند و حکم باین مینماید و هرگاه که متنازع محل که نفس
 بر چسبی که ولایت بران ندارد او جاد و مکار است معاند
 مراد او مثل این سخت تر است و ز روی انکار بجهت اختیار
 کسی نمایند می پندازد و تعین امام ما میگویم آن مقادیر
 و نیز هم بران اعتقاد و کسی اول قوت بر آن ولی باشد و جو
 و آنکه منع کند از روی طاعت از وجوب تفضیل و اختیار
 از اختیار و هرگاه که معاند کند جاد و مکار است و بر آن

برو و توفیق کنند امام او را بغیر او این قاضی است و وجوب
 تفضیل چه لازم نمی آید از وجوب شی علی با و بر کسی حجت
 برو این امر و هیچ فرق نیست میان امام و بنی دین
 و چنانکه واجب نیست از آنکه کفار را تسلیم نمایند بنی را ترک
 نیست از برای آن واجب نیست ترک نفس کسی که ترک کند
 پرویی امامت که مخالفت کرده اند آنکه را که نفس بر او است
 و معارضات ابو الحسن باطلت اما او لا که دارد میشود
 که واجب است بعبادت امام بجهت آنکه آن طاعت است و اما
 ثانیاً از جهت ورود آن بر جمیع تکالیف زیرا که هر دمان
 اگر مخالفت اهل عصمت کنند چون ائمه با نبی بصلاح این
 واجب نباشد فعل او لازم می آید ازین سقوط تکالیف
 چه با عدم تکالیف مردمان بصلاح او باشد و این طاعت
 چنانکه مصلحت تقاضای تکلیف میکند و ممنوع شود از برای
 این امامت و جاد و مکار اگر جایز است که ثابت شود امامت

باختیار هر آینه یا نیت بنود نیز با ثبات شود زیرا که
 هر دو شریک اند و هر چه معصای شرعی پس چون می باید که ثابت شود
 بنود بطریقیه کسی که ایمن توان بود از و از جواز خطا بر و و گمان
 و تپیز نزد او نباشد و شمایکوپد که لازم نیت که امام عین
 باشد زیرا که آنکه منوط است امر و حکم می آید از که استغاثه
 جوید بان در دین پس محقق نباشد که ثابت شود امامت
 باقتیاد چه مایکوپد که امام پس باید که خط شرع نماید و نگذارد
 او را از تعیین پس و تبدیل بجست عصمت و بجلالت غیر او است
 که این صفت در ایشان موجود نیست و کسی این صفت دارد و است
 بی روی او کردن و اقیست و قول و نمودن پس لایست که ثابت
 باشد امامت او بطریقیه که ایمن توان شد از جواز خطا بر و
و بعد مقدم صفات مشروط در امام محبت و سپاس از شری
 برو اطلاق ندارد مثل اسلام و عدالت و شجاعت و غیر آن از
 کیفیات نیست پس اگر نصب او منوط باقتیاد عام باشد نیت

که شرط علم بحصول نیت در منسوب اقتیاد آن تکلیف مالا
 یطاق است یا طعن شرط در و آراش معنی فرموده از هر دو
 آن چنانکه حق سبحانه و تعالی میفرماید **إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا** یعنی در پی نمیروند
 بدین گفتار که کارزاید سستی که کان سودمند دارد از منحن حق
 چیزی را یعنی حق را جز بعلم ادراک نتوان کرد و طعن را و بر من
 حقایق اعتباری نباشد و دیگر میفرماید که **إِنَّ الظَّنَّ لَا ظَنًّا**
وَمَا تَحْنُ بِمُتَّبِعِينَ یعنی ما کان نمی بریم بمبتسام سستی که کان
 از شمایکوپد که کان ما است که شمایکوپد که کان دارد بقیامت یعنی
 نیست شمار او را و ما نیستیم بی کانان در آن یعنی ما نیز
 نیستیم و قیام قیامت و دیگر میفرماید که **إِخْتَبِئُوا كَثِيرًا مِنَ**
الظَّنِّ إِنَّ الظَّنَّ يُفْسِدُ الْعَمَلَ یعنی بکذارید بسیاری را از کلف بدست
 که بعضی از کانها بزهات و گناه بران متفرع میشود و دیگر
 میفرماید **وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظَّنَّ** یعنی بکان می برید بدست

از آن گاه که این از آیت الابرخی از پیروی من
پس چگونه پیروی کان توان کرد در طریق اثبات مسلمانی
و حکم بان توان نمود بچیزی که احتیاج بدو پیشتر نگوید
شایع امر نموده به پیروی من در قبول شهادت و میا میزانی
زیرا که ما میگوییم که عام هرگاه تخفیف یافت بدلیل پس از این
توان گذاشت که در محل تخفیف که عمل بر آن توان نمود وجه
جهد هم اگر امت ثابت باشد با اختیار پس کسی ثابت کرد
از با اختیار رسد او را که باطل سازد و زایل کرد اند او را اختیار
چنانکه در امیر و قاضی بظهور میرسانند و هرگاه که معمولیت از آن
آن دانستیم که آن معمولیت در ثبوت آن نگوید که این امر
در مثل امرت در دلی زن که مالک ترنج ایشود و مالک
فسخ عقد میشود بعد از ترنج زیرا که میگوییم فرق این ظاهر
زیرا که شایع برای از اقامت کجای سبب مخصوص پس اگر
که منوط بظهور دلیت و ز نظر زن بگذرد آن رجوع به رجوع است

بکلیت

بکلیت ولایت امامت که آن منوط باحتیاج عام نیست بجهت
مصلحت ایشان **و چه نویزد** اگر جاهلست و ارسد که و الی گشت
امام را هر آینه رسد امام را نیز که خلیفه باشد بر نفس خود و نیز
آن را که خلیفه کرد بر نفس خود چنانکه نیت او را که حکم از
برای نفس خود کند و این باطل کرد است نه اختیار است
نگوید اینجا که این امر واقع میشود بجهت حدوث حادثه از برای
مجتهد پس هرگاه که اجتهاد کرد و عمل بان نمود این نیت حکم از برای
نفس او یا بر نفس او بلکه این حکم از جانب خدا و رسول است
بشرط اجتهاد او و همچنین از اختیار کند کان هرگاه که اختیار
امام کردند زیرا که ما میگوییم که فوق این ظاهرست زیرا که حکم
آسی در یک حادثه از حوادث امورست مکلف بنقل و رون
آن بواسطه نظر در آن که نصب کرده از اعدای ستم و جل
و کرد اینده از اعلامت برو بس ناجارست که موصول کرده
بان و بنقل از جهت آنکه تمنع است تکلیف بالایطابق **و چه نویزد**

حق سبحانه و تعالی حکم این حادثه را منوط بختیار مکلف بخلاف آن
 نزد شما که آن موقوف بر اختیار عام پس مرایش از است که انصاف
 پیش آرند هر انکه انصاف داشته باشد از مراد مقصود تجاوز نکند
 و بطریق مستقیم ولایت امام غیسم ولایتت بر هرگاه
 ثابت نباشد این ولایت از برای عامه و نه از برای خاص پس چگونه
 ممکن شود اثبات آنرا از برای غیر ایشان گویند که انچه
 کننده ولایت امام حذای تم است زیرا که امام هرگاه امر که غیر
 که و الی کرده اند امیری را پس او و الی کرده اند و این مضاف به
 است نه انکس که و الی کرده اند و او را نیز که میگویم که هرگاه حکم
 که ولایت از جانب حذای تقواست بر طرف میشود نزاع بر آنکه
 شما نیز دید برین بگو کرده اند و اید امر را مفوض ب اختیار
 این هنگام که واجب باشد بر ما اقامت رئیس پس اختیار
 کنیم ما هرگاه اسیم ولایت او را بر پیر چون میز و باریض بنام
 از است و او سبوی **و جبهت و یکم** امام خلیفه حذای تم و رسول

اوست پس اگر ثابت باشد امامت او بختیار لازم می آید که
 خلیفه ایشان نباشد زیرا که ایشان خلیفه کرده اند و او را بختیار
 که خلیفه امت باشد بخت آنکه هر میگویند که از خلیفه حذای تم و رسول
 اوست و این باطل میگردد از اختیار را آنکه میگویند که از خلیفه الهی است
 نزد اختیار ایشان بر وجهی که ما بیان کردیم از آنکه میگویم
 چگونه خلیفه حذای تعالی باشد و حال آنکه نص بر منو و حق تم بود
 بلکه امر او را ب اختیار کرده است و اگر بسبب این او خلیفه الهی باشد
 جایز است که بنفستند پیغمبر را و احکام او را بپسند ب اختیار
 کرده اند و باشد بسبب این پیشدستی حذای تم و این طاعت
 و جبهت و دوم چگونه جایز باشد از پیغمبر که تفویض نماید
 اعظم امور را بغیر او آن تولیت امامت با علوم تنباین امر
 زیرا که اعظم مراتب بنوت است و امام نایب اوست و حکم کننده
 مثل حکم او و ولایت پیچ و ولایت او و متولی ولایت میشود و بنسبت
 پس چگونه فرد گذاشت که این را و این باطل میگردد از اختیار

و واجب می سازد اثبات نفس را آنکه بگوید جایز نیست مصلحت
شرح بگوید تفویض کنند طوا اختیار ایشان را بغير زير اگر ميگويم
مصلحت درین معنی است بلكه اين مضمون ثبوت مناسبت را
چه اگر جایز باشد اين جایز باشد که حق بجا نهد و تمام جهت مصلحت تفویض
فرماید باطل تکلیف یقین پیغمبر از اسلام و جلالست ای ختم بدین
که واجب کرده اند حق بجا نهد و تعالی و حقیقت را همچنانکه او را کرده اند
در کتاب خود و ترغیب فرموده بران حضرت رسول ص چنانکه
فرموده کسی بمیرد بی وصیت مرده مثل مردن جایز نیست پس چگونه
لایق باشد که نسبت دهم به پیغمبر ص بترک و ابی که اتفاق نموده
باشد بر وجوب آن و در قرآن نفس بران وارد شده باشد
و اخبار موثره حکم بر وصیت آن نموده باشد پس چگونه واجب کرد
بر امت که حکم کنند بران باز تر که کنند از ابی نسخ و ابطال
و اگر سب کنند کفار نموده باشند پس راسب ازین بزرگتر نگردد
و هرگاه که منعی باشد از بی ترک وصیت باطل میگرد و قول با اختیار

نگونه

نگویند که وصیت مقررت از برای کسی باشد بر او بی یا خواهی که دیگر
وصی خود سازد و باب اطلاق خود و پسری که قایم مقام است
فاما در امور دینیه پس شرح وارد نشده بوضیعت و در ان اصلا زیاده
ما یگویدیم وصیت درین اعظم است از وصیته در امور دینیه و خصوصاً
از سبب آن که او بعد از حضرت و منیع دین و تعلیم کننده و راه
نماینده بسوی آن و ولایات کننده بران و حال آنکه حصر فرموده
خدا ای تم احوال او را در انداز و پیغمبر چنانچه فرموده ان است
الآنذیک یعنی یستی تو که پریم کننده و منصب او بزرگترین
منصب است و شان او بالاتر شاهنشا است پس چگونه جایز باشد
که در گذارد از او تفویض کند این امر را بکسی مگر خوب باشد
و برساند بغير مستحق و چگونه منع باشد امر وصیته در امور دینیه
و حال آنکه آنکه او فرموده حق بجا نهد و در کتاب مجد خود
وصیت بر اسیم را علیه السلام ای پیغمبر خود ص و همچنین وصیت تفویض
به پیغمبر پس چگونه جایز باشد وصیت را در امور دنیا و واجب باشد

در امور دین از کسی مداریدن بر اوست و مبعوث است از جهت آن
دولت بران وجه است چنانچه اگر رسد جاهت است رای
ایش از آنکه اختیار کند امام را هر اینه واجبست که ایشان علم
از امام باشند تا فرق کنند با متحان علم امام و فضل او را تا
اختیار کنند او را و هرگاه که ایشان علم باشند از امام هر اینه ایشان
بامامت سر او را ترخا منند بود از دینیت ایشان از آنکه اختیار
کنند او را و دینیت ایشان از آنکه اختیار کنند نهضای خود را
و این باطل میگرداند اختیار را نمکونید که واجب نیست آنکه
امام اعلم باشد از غیر خود تا معلوم شود فضل علم او بلکه مرجع همیشه
میداند فضل راجع از آنکه ما میدانیم رجحان ابوحنیفه علیه السلام
در نقد بر شاکر و آن خود و سیبویه در کونزیر که ما میگوئیم که مسلم
که مرجع میداند آنکه راجع از او فضل است اما آیا میداند که او
افضل است از دیگران از غیر ایشان و این ممنوعات و محظورات
و غیرهم اگر واجب باشد بصف رئیس بر خلق پس بآیات

که در

که بشرط علم است بتمی از علم و تعدی از دین اول این است
بجست از دین انداز از آنکه ای تعالی و دوم پس لازم می آید
که جایز باشد ضرر بصف او بیشتر از فساد او **وجه ششم**
اگر واجب باشد بر مردمان نصب رئیس و فرمان برداری او از
جهت رفع فساد و مضرت هر اینه واجب است ترک
فساد و ستغنی میشود بان نصب رئیس پس ملاحظه میشود
و این خود خلاف مقدم است و این نمی آید بر امام که
تأیید بوجود نصب رئیس بر خدای تعالی بر عت نمکونید
که ایشان باز می ایستند از فساد و بجست آنکه میگوئیم که گاهی
که فرمان برداری رؤسای هستند بفساد واقع میشود و نمکونید
که هرگاه که فرمان برداری رؤسای کردند از قبل نفس خود
بفساد می افشند زیرا که میگوئیم که هرگاه که ترک کردند فساد
پس از قبل نفسی ایشان است که ایشان می نمایند نمکونید
که شبهه نیست در وجوب ترک فساد و لیکن هر رانی

از صلح که میخواسته اند از او بجا میطلبد و اندوخته فساد و فتنه
رئیس کمتر است از نزد عدم آن از برای کسی که میخواهد جمع
فساد که لازمست او را ترک او بنفس خودش و اگر متصل
نمود منع غیر خودش با قاعده رئیس و آنکه مدد کند او را بوضع ای
و مال زیرا که مسکون صلح اتفاق نه دارند در بعضی رئیس بکلیت
در رایبای خود طلب میکند هر یک از ایشان این منصب
از برای نفس خود یا از برای کسی که مراد را با او عیبی است
من همان واقع میشود و مرجع مرجع بجهت آنکه جمال مساعده
و اندوخته نماید صلح را و انشأ الله امر آن رئیس میکند
من بیشتر میشود فساد و رستی که من دفع میکرد و فساد
بر قول امامیه زیرا که رئیس منصوبست از جانب خدای عز
وجل و بجهت آنکه صلح هرگاه که ممکن اند از منصب رئیس ممکن
دارند از دفع فساد از جاهل و هرگاه عاجزند از این عاجزند
از آن پس لازم می آید عدم وجوب منصب رئیس این منصب

وجوب نیست و فتنه اگر اتفاق کند تجویز ترک واجب و وجوب
بعضی رئیس بر اهل تکلیف لازم می آید تسلیم پس مردم نیز
مثل است از بطلان پانچ شرطیه آنکه متقی وجوب منصب
رئیس و اجبات چنان واجب که جایزست از ایشان
اخلال یابن و باشد برایشان چیزی دیگر بجهت منع ایشان
از اخلال یابن واجب چنانکه واجب است برایشان تجویز
و قبح فساد منصب رئیس بجهت وجوه اتفاق کند از ایشان
و اما بر قول امامیه چنانکه واجب است بر اهل تکلیف ترک است
و جایزست از ایشان اخلال یابن و اجبت بر خدا تعالی
اقامت لطف بقیب رئیس و محلات که خدا تعالی اخلال
بواجب نماید پس من دفع است محذور تسلیم نمونید بکار
ممنوعست زیرا که تجویز ترک واجب از هر کی از امت لازم
وجوب منصب رئیس نیست لیکن این واجبست که ممکن نیست
ترک آن چه آن واجبست بر همه امت بر سبیل حاجت

از جهت مجموعی معصومند زیرا که میگویم محال است اجتماع
 بر خط اما هرگاه که بعضی از ایشان مرتکب صواب شدند و
 که بعضی دیگر مرتکب خطا شوند و قول بعضی در نصب امام
 نشود از جهت استحالة ترجیح بلا مرجح و جهت آنکه اگر
 گردانند از آنرا از فعل مجموع پس هرگاه حاصل نشود با کمال
 لازم کند اجتماع است بر خطا و نه خیریت امام مذکور و
 و مستلزم اگر واجب باشد نصب رئیس بر رعیت نه بر خدا
 لازم می آید یکی از دو امر یا اخلال بواجب یا وقوع مح
 و مرجع دوم بهر دو قشش باطل با جماع پس مقدم نیز شکل
 در بطلان پانچ شرطیه آنکه بلا مقدمه و مسکن قیاس
 بسیار است و در هر یک دو ناجیه واجب است آنکه ایشان را می
 باشد که باز دارد ایشان را از فساد و ابوت حیثیت مخصوص
 بعضی بلا دو ناجیه که باید که رئیس از ایشان باشد پس یا
 که واجب است بر هر ملبی نصب رئیس و لازم می آید از آن

مرج و مرج در انکسار شدن فتنه و فساد و آشوب و فتنه
 میان روسا چه هر کسی طلب ریاست نماید کند و درین امر از
 فساد اصناف آن چیز است که حاصل میشود بزرگ نصیب او
 یا واجب است بر بعضی بلا و این پستترم ترجیح بلا مرجح است
 واجب نیست بر یکس و درین بطلان و وجوب نصب رئیس
 از رعیت یا واجب است بر هر ملبی و ایشان را بطلان
 و این پستترم اخلال بواجب اجماع و اوقت بر آنکه قول
 آتی که وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا یعنی
 و آنچه دزدی کرده بر شامت حکم مرد و زن و دزد پس بر
 و تنه ایشان را و دیگر فرموده وَالزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا
 كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةٍ یعنی زنی زنا کند و مرد را
 کنند و چون غیر محض باشند پس بریند هر یکی را از آن
 هر دو صد تا زیاده و غیر این آیات مطلقه که مقتضیست
 پس هرگاه که ثابت شد این پس میگویم خطاب راجع

وجوب فایم

یا بهمت است یا بامت یا بانه و اول باطلت باطلی که بر آنکه
ترجیح حدود نمی تواند شد که امام یا کسی که اذن داده او را
امام همچنانکه نقل کرده او را خود از می پس بچنین باشد و هرگاه
که خطاب منوجه امام باشد واجبست که از منصوب بود از قبل
حق بماند و تعالی بجهت تحقق امر بسوی او توجه خطاب بکتاب
او و جایز نیست که منصوب باشد از قبل امت و الا هرگاه
امر موقوف باشد بر آنکه نصب کند امام امامی را و قبول کند
آن منصوب امامت را آنگونه که این مطلقیت متصل برین
دست مرد و زن و دزد و توصل باین راجعت بقول آن
صلاحیت امامت دارد و این امر را عقد کردن آنکه ممکنست
و در این عقد بجهت صلاحیت امامت پس لازم می آید از جهت
آنکه کسی را که صلاحیت امامت دارد برین دست و دزد
با مقدمات آن و آنست ببول کردن امت امامت را
و لازم می آید بر کسی که ممکنست این عقد بجهت او قطع کردن با عقد

کند

کند امام را و از برای کسی صلاحیت آن و از پس قطع می آید
امام زیرا که امر مطلق مقتضی وجوب فعلت بر هر حال است
و وجوب مقدمات است و ایت و ایت و ایت و ایت و ایت و ایت
نصف امام بر رعایا زیرا که ما میگوییم که ایت و ایت و ایت
بذلقت بر قطع و یا بفتح بر مقدمات و بدینوسیله تمام میکرد و قطع
بر تقدیر آنکه امام معصوم از قبل خدا می تواند باشد و جایز نیست که ایت
بالذات و ایت کند بر توصل بقطع زیرا که بیرون بر آن کلام
از حقیقت خودی ضرورت و پیری نیست که دلالت کند بر
و بجهت آنکه امر مطلق اقتضا میکند وجوب مقدمات فعل
بر کسی واجبست با و آن فعل اما وجوب فعل بر یکک و وجوب
مقدمات فعل بر کسی واجبست با و آن فعل اما وجوب فعل بر
وجوب مقدمات است و بر غیر او پس آنچنین نیست و کسی که عقد را
امامت را از برای کسی که صلاحیت دارد و از این غیر آنکه قبول
میکند امامت را چه وجوب قبول است بر غیر و کسی که عقد امامت

واجب نیست بر قطع کجی بر امکان است که قول کرده از او بپایند
که استدلال جسته ابو الحسن بصری باین آیه بر وجوب نصب امام
بر رعیت و آنکه قول الهی که فاقطعوا شریک است میان توصل
تقطع و میان مباشرت قطع چه میگویند که برید ایمر دست و زرد
هرگاه که امر که در بریدن آن پس بریدند و حال آنکه حدادی بر
دست و زرد را چه او مباشرت قطع است و مراد اینجا مباشرت نیست
چه ظاهر آن عام است و کل را قنات و ممکن نیست که بر
مباشرت قطع شوند و اگر ممکن نیز باشد ایش از آن مراد نیست بجهت
اجماع بر آنکه امت را نیست که امر کند حداد را متصل بی آنکه امام
مقولی آن امر شود پس دین بهکام مراد بان توصل تبطع است
و هرگاه که بچنین باشد پس و اخذ از جوامع کی که صلاحیت
امامت دارد و کسی را که ممکنست او را عقد از برای این امر
لازم است ممد را توصل با و بمقدار تشش و نیست این که
بر پسپل قبول و عقد و جواب این از دو وجه اول

بجواب

بدرستی که امر تبطع نه توصل است بسوی او این را پیش گفت
بر آن وجه که ما متروک شستیم از او دوم بدرستی که صحبت در باب امام
که گویند که او برید دست و زرد را و فهم میکنم از روی عرف که او
امر تبطع فرموده بچنانکه فهم میکنم از روی حقیقت احدی که او قطع
کرده چه مباشرت است پس صحیح است آنکه حقیقت باشد این امر
در هر دو در حق امام از روی عرف و در حق حداد از روی لغت
اما عقد کنندگان امامت پس نیکویند که ایشان بریدند
دست و زرد را باینکه ایشان عقد کردند عقد امامت را از
برای کسی که امر کرده بقطع سارق بجهت بعد این دلالت و اگر
بر پسپل مجاز باشد و راست در غایت و لفظ را حمل میکند
بر مجازی که درست در غایت با وجود حقیقت و میگوئیم
لفظ قطع حقیقت است در مباشرت و گاه است که اطلاق میکنند از
بر رب بر پسپل مجاز از برای سبب و اباب معاویه
در قرب و بعد و در عموم و خصوص و مقادرات این مجاز

اولی و امر بقطع بعضی اسباب علت تائید و عقوبت بعد
عامت با وجود حقیقت و قرب و امکان مرد و خصوصاً سبب بعد
عام چه نزدیک است که آن را پس باب اتفاقیه بوده باشد پس
باین ترتیب محل لفظ برود بد آنکه آنانی که قایلند بآنکه وجوب است
قبیلت بر امت نه بر خدا ای تم شبهه چندی ذکر کرده اند اول
آنچه مذکور شده در نفی یکتا بودن و آنکه هر دو هستی اند که
محال است ايجاب چیزی بر خدا ای تم دوم آنکه بعضی امامان
ممکن است لطف پس نزد عدم ممکن اول لطف حاصل شود
پس هرگاه که اند خدا اجتنالی این را نصب اولی باشد تمام
بگوید لطف عینا پس واجب نباشد بر او پیوسته این معصوم
است یا غیر معصوم و قول بعصمت وی منتهی بر وجهی که بیاید
و غیر معصوم لطف نیست چهارم اگر واجبیت وجود امام معصوم
بجست آنکه او نزدیک کرد انداخت بطاعت و دور کرد
است از معصیت هر آینه واجبیت که نواب و رؤسا

شهر و نواحی چنان باشد که همه حکام معصوم باشند زیرا که اگر
تقریب و تبعید می نمایند چنانچه بد پرستی که نیست از هیچ راه
مگر که مقهور است خالی بودن آن زمان از تکالیف شرعی
باعتاق پس قول ز برای جواز خالی بودن زمان بی وجوب
امام بجهت طاعات اولی باشد و این شبهه که معتقد ایشان
و اقامه نموده اند بر آن سخن و ای ضعیف است اما اولی
ما بیان کردیم در حکم کلام بثبوت یکتا بودن و پیوسته که هر دو هستی اند
و چنانچه چنین نباشد و حال آنکه تمام نمیشود شریعتی از شریعتی
و نه ملتی از ملتی مگر بدو مقدمه مقدمه اولی آنکه بد پرستی کفر حق
بجانه و تعالی خلق کرده مجتهد را بر دست پیغمبران و تعقیب
ایشان و مقدمه ثانیه آنکه هر که تصدیق کرد او را خدا تعالی
واجبت آنکه او صادق باشد زیرا که متبجح است تصدیق
کاذب از حق بجانه و تقوا و محالست صدور قبح از او میسر چنانچه
از اینها تمام نمیشود بر خدا و اینها ایشان امام **مقدمه** اولی است

که ایشان محال میداند که افعال الهی معطل باشد و اما
مقدمه ثانیه پس بجهت آنکه نفی حسن و قبح که عقلی اند مستلزم
تجوز اظهار محذور باشد از باری تعالی بر دست کا فی زیر که
نفی وجوب چیزی بر باری تعالی مستلزم آنست که جایزه
ثواب دادن عاصی بر معصیت او و عقاب مطیع بر طاعتش
و اذخالی بنیاد و نوح و اذخالی فراعنه بخت از آن چیزی
که عقلا از اسماست شمارند اگر صادر شود از آدمی پس چگونه
این صادر شود از قادر حکیم و نامتعالی الله عن ذلک و اما دوم
پس مبنی آن بر چهار وجه است **وجه اول** آنکه اما لطف
است هم در حال پیشش و هم در حال ظهورش اما نزد ظهور
پس پیمائش که گذشت و اما نزد بخت او پس بجهت آنست که
تجوز نمیکند مکلف ظهور او را در هر طریقی منع است از آنکه
اقدام نماید بر معاصی و بدین جهت او لطف نمیکند که تصرف
امام اگر شرط است در آنکه او لطف است و اجبت بر خدا تعالی

فضل و میکن او و الا پس لطف نباشد زیرا که میگویم که تصرف
امام لا بد است از باری تعالی و اگر او لطف است و مستقیمند ایم که
واجب باشد بر خدا تعالی میکن او زیرا که لطف واجب است
که منافق تکلیف نباشد پس خلق کردن خدا تعالی اعوان اخبار
از برای امام منافق تکلیف است بدرستی که لطف امام حاصل
میشود و تمام میکرد با هر چه چسبند که از آن جلوه خلق کردن است
و میکن او است بقدرت و علوم و فضل بر او و اتم و بیش
و این واجب بر حق سبحانه و تعالی که بغیر آورد و بعضی دیگر
متحمل شدن امانت و قبول کردن آن و این واجب بر امام
و این نیز بغیر آورده پس ادوات حضرت و دفع شر از امام
و امتثال او امر او و قبول قول او و این واجب بر رعیت
و چه در هر نزدیکی که دانند بطاعت و دور کنند
معصیت و قهر و اجبار بر آن لطف نیست زیرا که منافق تکلیف
است و لطف امام و فضل بر او و امر بطاعت او از ادوات

و قرائت آن بر طاعت او از قبیل دهم است زیرا که از اجابت
 پس اگر جایز باشد قهر بر او هر آینه جایز باشد بر آنچه در واجبات
 و بجهت آنکه طاعت امام عبارتست از اقتفال او امر الهی و
 او قهر بر طاعت پس آن بر امتثال وجه سوم آنکه امام
 او امر کنند است یا و امر آتی و نهی نمایند از نواهی او پس
 اگر جایز باشد قهر بر طاعت او هر آینه جایز باشد قهر بر تلبات
 آنچه امر فرموده خداوند تعالی و امتناع از آنچه نهی نموده از آن
 بی و اطاعت امام و اکسایوم پس بدستی آنکه واجبست که امام معصوم
 باشد زیرا که اگر جایز باشد که امام طلال بواجبات نماید یا
 بنبی و بعل آید هر آینه محتسب باشد بکفرون او یا بکملطفه الا
 لازم آید که او داخل باشد در چیزی که او خارجست از آن یعنی
 باشد از محتاجات جنس خود بجهت جواز عصت بر او از محتاجات
 باشد زیرا که او محتاج ابراست و محتاج این نیست محتاجت زیرا که
 اضافت تعاضی تعارض مضایق میکند و زود باشد که زیاده کنیم

پان این را بعد ازین اثبات الله تعالی و اما چه لازمست پس آن صحیح
 است چه از دو وجه **اول** بدستی که آنچه واجبست بر او که افاده
 تقریب و تبعید میکند پس آن وارد نیست بر او مثلاً اوقات که
 هرگاه مساویت نسبت تکلیف بخیزی که میخواهد حاکم از او چیزی
 که میخواهد از او پس واجبست بر حاکم آنکه نزدیک کرد و از او را بجز
 که میخواهد از او و در دگر داند او را از چیزی که میخواهد از او تا حاصل شود
 ترجیح کمی از دو طرف که مساویند بر آن دیگر که تمام میشود و وقوع
 که با او اما هرگاه میخواهد چیزی را از او آن از قربت و ترجیح حالت
 و موجب ظاهر و تساوی که مانع باشد بر وقوع ذایل پس آن
 نیست بر او و بدستی که کفایت در هر زمانی وجود یک معصوم
 چه محلات وجود و سبب که هر یک از آنها قایم مقام آن
 دیگر باشد بیک افه و اما چه لازمست پس بدستی که گفته ایم
 امام بر تقدیر تکلیف پس وارد نکرد بر ما و بجهت آنکه او داخل
 و فساد است و با و تمام میشود و نظام نوع پس آن شبیهست تر است

از خداوند ممکن است بیست و هفتم در بیان عصمت امام و آن چیز است که
 متنع است بکلیف با او از معصیت که ممکن باشد در آن متنع
 نیست از آن با عدم آن و اختلاف کرده اند و آن در آن
 زنده اند اما میوه و اسمعیل عصمت امام و نفی کرده اند از ابا قیان
 ما راست چند وجه اگر امام معصوم نباشد هر آینه محتاج خواهد بود
 یا بنفس خود یا با امام دیگر پس این لزوم دور است یا تسلسل پس
 مرد و محالند و این جهت وجود علت محو جرات بسوی او
 در آن گویند که معصوم خالی نیست از آنکه قدرت بر معصیت
 یا قادر نیست پس اگر قدرت پس خالی نیست از آنکه ممکن است
 وقوع معصیت از وی ممکن نیست پس اگر ممکن است پس او مثل
 سایر اهل تکلیف است و حقیقت بی اختیارند و اگر ممکن نیست پس
 قدرت او بر چیزی که ممکن نیست وقوع او پس آن قدرت نیست
 و اگر قادر نیست پس او مجبور است و این شش فی نیست او را و نیز
 که جایز است آنکه متنع باشد وقوع معصیت از شخصی از اهل تکلیف

که آن

که آن خداوندی است که کند و ظاهر نشود بغير قدرت او ممکن
 باشد او را از طریق پس اجبت که جمیع اهل تکلیف همچین
 باشند چه عرض از وجود ایشان رسانیدن ثوابت ایشان
 نه وقوع معصیت و عقاب بران و نیز پس چرا جایز نیست که
 آن در احتیاج منقذ شود پس سر و توان و منقطع کرد و تسلسل
 زیرا که جواب میگویم از اول اینکه او قادر است بر معصیت لیکن
 واقع نمیشود مقدور او بجهت عدم خلوص داعی او بانچه میگویم
 در اقتضای وقوع قتل از حکیم دانا و همچنین میگویم در عصمت
 پس بر پستی که قدرت بر چیزی که ممکن نباشد وقوع او بجهت
 اعتبار چیزیست که بعینه ذات مستحکم نیست چه بدست کسی
 قدرت بر چیزی که ممکن نیست وقوع او لذاته است و از اوست
 آنکه میگویند که حکیم دانا بدیده کرده یک شخص را که او را معصوم
 کرد اندلی استحقاق او باین امر لیکن میگویم که هرگاه مستحق
 الطاف خاصیت است که آن عصمت است که معصومش بجهت او

پس باری تعالی تخصیص میدهد و او را باین امر باز واجبست که امام
 ازین الطاف باشد پس اصل تکلیف بتماهی اگر مستحق گردند
 این الطاف باشد پس اصل تکلیف بتماهی اگر مستحق گردند
 خود این الطاف را هر آینه همایشان معصوم می بود و ظاهر
 شد که غفلت در عدم عصمت همایشان را راجع بایشان است
 نه بر خداوند تعالی و از سبب آنکه نسبت غیر معصوم به بنی یا
 بقران یک نسبت است پس اگر جایزست که بنی موجود باشد
 در زمان سابق از آن که میراث شد مکلف را با جواز خطا مکلف
 بر آینه جایزست در جمیع مثل این دو واجبیت اقیانان
 با امام و تحقیق گذشت فساد لازم بر ظاهر شد فساد لازم نیز
 دوم چون ثابتست وجوب نصب امام بر خداوند تعالی بطریق
 پس بگوئیم که مایه اینم بصورت بدستیتی که حاکم هرگاه
 کند در میان رعیت خود کسی که دانند که او قیام بمصلحت این
 نیست و اندوخت در رعایت حال ایشان می تواند ذکر بیاورد که ایشان را

بآن

بان منصوب عقول این نصب را از وقت تسبیح می شود و متفر از جمعی
 و نصب غیر معصوم از خداوند تعالی ندم داشت درین حکم پس میده ایم
 که او نصب میکنند غیر معصوم را و هر امام که نصب کرد او را خداوند
 پس و معصوم است بگویند که چرا جایزیت که خوف امام از
 غول سبب امتناع اقدام او باشد بر خطایم میده ایم این را
 لیکن منتقض میکند با چینه دیگر که او آید شایب که هر
 اوقات هرگاه در مشرق باشد و امام در مغرب پس و غیر
 معصوم باشد پس و نیز تسبیح از سبب او پس میده ایم این را
 لیکن امام عبارتت از مجموع دو امر یکی از ایشان شوق است
 و آن نفوذ حکم است بر غیر او و دوم پس و آن نفوذ
 حکم غیر است بر او پس اگر محتاج باشد امام بصفت هر آینه
 این اول یا دوم یا مجموع و همه اینها باطلت نسبت بر تمام
 مذکور زیرا که نافذیت حکم پس بر غیر امام و امام
 درین حال نافذ میکند حکم خود را بر و نیز زیرا که او پسند

علم امامت بعثت و قدرت او بر اختراع و اودان فدا الحکم
متحقق در ویکی ازین دو وصف یا آنکه عصمت معتبر نیست در
پس باطل میشود اشتراط عصمت در امام زیرا که با جواب یکم
از اول بدیستی آنکه ذات تواید این را میداند بصورت
که امت عاجزند از عزل یکی از اولیان پس چگونه باشد نظیر
مطلق و از دوم آنکه نایب میسرند از عزل در وقت آینده
و این لطافات او را بخلاف امام پیغمبر پس باشند چون
امام از عقاب آخره لطف مر او را **جواب** غیر امام نیست
او را در خوف چون نیست این معین از برای ایشان از امام
پس همچنین است مر او را و بخت آنکه رغبت مردمان در دنیا
پیشتر است تقریر از فضل طاعت و ترک معصیت از آخرت
و از سیوم مانع میکنم حضور او نیز پس چرا جایز نباشد که فرق
باشد که امام چون ماکت بر مسلمانان پس واجب است عصمت او
بخلاف آن و نیز پس چرا عصمت نباشد بخت عدم غیر حکم

بخلاف نایب چه بدیستی که امام حکم میکند بر و درین حال
در آنچه بعد از دست سبب بدیستی که امام نگاه دارد و شرح
است پس باید که معصوم باشد اما صغری بخت آنکه حافظ او
او کتاب نیست بخت وقوع نزاع در و بخت عدم احاطه
او بجمع احکام و سنت نیز حافظیت بخت همین دو وجه و بخت
اتفاق اهل اسلام بر آنکه سنت نگاه دارد و شرح نیست و بخت
آنکه آنها متناسی ندو حادث غیر متناسی و امت نیز نمیشوند
که نگاه دارد و شرح باشند بخت جو از خطا برایشان هرگاه که نگاه
باشند از امام زیرا که جایز است که با هر یک از ایشان شیخ
نیز همچنین باشند و بخت آنکه اجماع حاصل میشود در اندکی از ایشان
و بخت آنکه اجماع کامی حجت است که نقض آن اهل عصمت باشند
و این ثابت شده بنقل زیرا که مایند اینهم بعضی که اجماع نصاری
حجت است و بنقل ثابت شده که نسخ و تخصیص در و راه دارد
پس لابد است از معرفت عدم نسخ و تخصیص و راجحیت باین

مگر آنکه منقول باشد و در پیشانی که تمام میشود این هرگاه که ما داریم
 که است اطلاق نمی نمایند نقل شریع و این وقت که ما داریم
 که ایشان همه معصومند و این دوریت ظاهر و قیاس بر حجت
 نیست در نفس خود زیرا که او میزند ظن ضعیف است و بجهت آنکه
 لابد است از دورا از اصلی که نفس بر و وارد شده باشد پس
 پس حکام از اینها به تنهای حافظ شرع نتوانند بود و کسی نیز
 نقل نکرده و بر اقامه اصلیه نیز کفایت نمیکند و الا واجب نمی بود
 بعثت انبیا بلکه کفایت بعمل میکردند و این باطلت و مجموع اینها
 نیز نیستند حافظ زیرا که تنازع در کتاب و سنت و در مفسر ایشان
 بسیار واقع میشود پس جایز نیست که مجموع حافظ او باشند زیرا که آن
 هر دو از جمله آن جموعند و هر دو شتمند بر بعضی شرع و هرگاه که هر
 یک از این جموع گناه باشد که متضمن کذب شرع باشند پس باطل کرد
 و دلیل بودن او بر آنچه متضمن است او را این بعضی که متضمن است
 او را این فرد که از جمله شرع است پس چون بعضی شرع محفوظ نباشد پس

شریعت

مجموع نیز محفوظ نخواهد بود پس باقی نماند مگر امام که او بعضی از
 معصومت زیرا که اگر معصوم نباشد راه یا بر بسوی او زبانه
 و نقصان پس محفوظ نماند چنانچه هرگاه که گناه صادر شود از
 امام پیشانی است که پروی گویند و این باطلت قطعه الا این
 گناه نباشد و بجهت فرموده خداوند **وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ**
وَالْعَدْوَانِ یعنی یاری پیوسته نمائید بر گناه و پیستم و راست گوید
 بکنند و او را پس قول او مقبول نباشد و فایده در امامت او نبود
پنجم اگر لقب امام واجب بر خدا نیست اما محال است صدور
 گناه از او لیکن مقدم حجت پس تالی نیز مثل او باشد و حجت پس
 شرطیه است که اگر صادر شود از گناه و اینست که بر نمیکنیم خطا او را
 و بر جمیع احکام که مامور است بان و اینست که غیبت است و خدا
 حکیم و انصاف جایز نیست بر او مفسده شود و دیگر قول الهی است که **لَا يَأْتِي**
غَفْلَةً الظالمین یعنی یا بدو میسر نشود خلافت و امامت پس
 پس تمکین از او بر خود و بر غیر و این اشارت است بعد امامت است

و فاسق ظالم است **هفتم** آری مدنی با طبع است ممکن است
 که به تنهایی زیت کند زیرا که محتاجت در بقای خود ندارد
 و با سبب پس ممکن است که بنده از افضل تواند آورد و بگوید
 بعد از غیر سببش که مشغول نماید هر یک از آنها بابت محتاجت
 بآن دیگری تا تمام کرد و نظام نوع و چون اجتماع منتهی تغایر
 و تناقض است چه هر یک از اشخاص محتاجت بآنچه در دست غیر
 اوست پس داعیت قوت شهود او بکفر آن و فاسد بر او
 و ظلم در و پس منجر میشود این بواقع شدن قتل و فساد پس جارا
 از نصب امام معصوم که باز دارد ایشان را از ظلم و تعدی و غلبه
 ایشان را از غلبه و فقر و اذیت و ظلم بستاند و حقش
 برساند که بر دخط و سهو و معیشت جایز نباشد و الا تمام کرده و باو
 نظام هشتم بر پستی که صدای تم نصیب فرموده امام معصوم را
 و حاجت داعیت و باعث بران و مقصد نیست دران
 و نموده اینها ظاهر است پس واجب است نصیب او **نهم**

هر صفت نقص واجب میگرداند احتیاج موصوفه خود را
 در کمال و نفی آن صفت از و بغير او موجب احتیاجت بغير
 موصوفه بآن صفت پس عدم عصمت واجب میگرداند احتیاج
 بغير موصوفه بآن که شریعت بر او را در احتیاج و غیر موصوفه
 بعصمت است **دهم** تجوز خطا امکان اوست و هرگاه که در آن
 گرداند احتیاج را بعصمت در عدم او پس عدم او واجب باشد
 چه جمیع ممکنات شریکند در امکان پس شریکند
 در احتیاج بعصمت خارج و خارج از هر ممکن ممکن نیست
 عدم خطا که او معصوم است **یازدهم** اگر امام معصوم باشد
 لازم می آید تکلیف معادل زعلت تمام او یکسان باشد
 باطلت پس مقدم نیز مثل است در بیان طلبان طایفه که
 تجوز خطا بر تکلیف موجب ایجاد مکلف است که محکوم امام
 و امام محکوم امام یکسان باشد و الا برای امام او امامی است که
 باو معاند **هم** واجبیت متابعت امام بدلیل بعصمت

و اجماع و امت است پس بر پستی که امام عبارت از
شخصی که اقتدا با او کنند چنانکه رد از برای ضرورت
که اگر تبا و نمایند دلالت از برای ضرورت که القاف
با کنند و اما اجماع پس خلافیت در آنکه واجب
بر هر یک از آنهاست قبول کردن حکم امام و پروای او
نمودن در جمیع احکام و در جمیع سیاسات او و اما عقل پس
بر پستی که واجب پروای امام قطعاست قبول حکم او
یا بحد قول اوست یا بحدت و بیلیت که دلالت بر او
کند بحدت و جایزیت که گویند که دلیل دلالت بر او
بحدت و جواب پروای او برینه مجتهد محقق نیست بر
دلیلی زیرا که فایده نیست درین هنگام در توسط او قول
او را پس متین بگوید که بحد قول او باشد و اگر جایز باشد
برو خطا پس نتایج را اقدام او بر خطا ایافت میشود بعد
پروای او و حال آنکه امر از جانب خداوند تعالی شده باقتدا

کون

کردن با او یک گشت نمیشود این پس بنا بر اول لازم می آید
که خداوند تعالی امر خطب کرده باشد و این محال و بنا بر
پس بدون میرود امام درین حالت از امامت پس لازم
می آید ازین خالی بودن از زمان از امام و این محال
سینه بر پستی که باید اینم بحدت بحدت
پس بر اصلی الله و علیه و بحدت مردمان در زمان و پروای
آنچه که آمده بان از شر اربع و این موقوف بر نقل از
آن شر اربع بحدت بعد از وقت و اما نقل با معصومست
و اما باطلت و الا حاصل نشود علم بقول او و در بحدت نقل
از او اعتقاد نماید بر قول او پس منتفی شود فایده بحدت
پس متین شد اول معصوم امامت یا امت در این
اجماع نموده اند بر آن یا اصل توان که نقل کرده اند
از آن غیر پس قول معصوم حاجت ازین تلافی قولی که
قابل بان نیست و جایزیت که پسند علم بعد از بر

بشریت و انعت و اجماع از امت باشد بر وجهیست
یعنی خطای چه مباد است این مخصوص آمده بر زبان رسول
بکتاب است و هر نفس که دلالت میکند بر آن که اجماع حجت
است بر لزوم است از شناسان آن که آن منقول از رسول
باشد و آنکه او را مانع و معارض نیست و نیز وقت
بر صدق متصل مآورد و صدق او یا معلوم میشود باجماع پس اگر
اجماع لازم می آید و در از آن همیشه که مایند این صدق
ضرری که دالت بر صحت صدق اهل اجماع مگر باجماع و
اهل اجماع مینمایند این مگر بعد از صدق آن بر وجهیست که
اجماع حجت است وقتی که مشن باشد بر قول معصوم چه اگر
نباشد جایز خواهد بود کذب که لازمت هر یک از آنها را
و بجهت آنکه ضرر لازم نیست و ما پان کرده ایم در اصول
صفت مآورد ایشان را بر آنکه اجماع حجت است و آنچه که
میایل اجماع بنیاست آنکه و بجهت آنکه ممکن نیست که اجماع

چونند بان غیر و اگر بعینه اجماعت پس یا بتواتر است
یا بغیر آن جایز نیست که بتواتر باشد چه غایت تواتر
معرفت آن حضرت که منقول است از بنی ص و وقت در
چهری که دلالت بر آن کند که آن منسخ نیست و محار
ندارد پس افاده نکرد که اجماع حجت باشد پس باقی نماید
مگر امام و این مطلوب است و باین مآطل میشود با آنکه تو مقید
احکامات و بجهت آنکه بنود زنی ص ظاهر تر باشد
و قیامت بجهت آنکه واقع میشود در هر شب باز و زنی
بنج بار علی را و اس الی شهادت ثابت نشده بتواتر
مضول آن بجهت آنکه خلاف واقع شده در آن
چهارده مورد پستی که اگر امام معصوم نباشد پس قدر
وقوع او در معصیت یا واجبات انکار بر او واجب
نیست پس اگر واجب انکار بر او لازم می آید و بجهت
آنکه موقوف بر زجر امام بر زجر رعیت و زجر رعیت

بر خبر امام و بخت وقوع فتنه و فساد که خدا را زود است
و اگر واجب نیست انکار بر و پس آن ممتنع است بخت
قول نمی‌دهد که هر که بپند من گوی را پس باید که انکار کند
بخت آنکه واجب است انکار منکر با جماع **پانزدهم**
اختلاف کرده اند امت در میاکل که در کتاب الهی است
و نه درست متواتره و نه جماع بران و قیاس حجت نیست
چنانکه میرشد در اصول و اخبار احاد صلاحیت افاده
شرعیست ندارد بفرموده حق صالی **إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ**
الْحَقِّ شَيْئًا یعنی بدیستی که گمان فایده ندارد از حق چیزی را
پس لا بد است از معصوم که بشناسد حق و باطل را و او امام
شانزدهم بدیستی که قرآن نازل شده که بدانش عمل
یا نکنند او شملت بر الفاظ مشترک محتمل که معلوم نمیشود
مدلول و فی نفسنا و آیات متعارفه و آیات متشابه دارد
و اختلاف واقع شده در این میان پس هر آن در این است خبر حق

دران بقول غیر معصوم چه قول سچکلام از غیر معصوم اولی
از ان و یکی پس لا بد است که آن شناسند معصوم باشد
و او امام است **هفدهم** خدا ای غرض بل نصب کننده است
و کسی که بگوید من و نصب او را این صیغ است از روی عقل
و خدا ای تشبیه میکند پس لا بد است که امام معصوم باشد
جودهم قول الهی است که **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا**
الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ و این گذشت و هر حق
بجای آن وقت امر من موده باشد بطاعت او پس و معصوم
زیر که محلات ایجاب طاعت غیر معصوم مطلقا چه آن
پیچ است از روی عقل امام اگر معصوم نباشد یا غایت
یا مجتهد اول محلات و اگر نه واجب نباشد بر مجتهد طاعت او
و بخت نقص فعل او از دلها و محلات از خدا ای تمام آنکه امر
کند بطاعت عامی نیز واجب است بر عامی طاعت او بخت
عدم او تو به و دوم نیز محلات و الا واجب نباشد بر

غیر ابروی او بخت عدم اولوی و مجرب باشد عامی دریا
 قول و قول نیده او از اهل اقتضا پس باقی نماند فایده
 نص او **پس قول الهیت** اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ
 صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ
 نهی ما را راه راست که نودای باشد سلامت عاقبت را
 آنکه نیکویی گروی بر ایشان از انبیاء و اولیاء ختم گرفته
 بر ایشان بار آورده استقام و نه راه گمراهان بسبب افراط
 و مجاوزه و معصوب ضالانند پس سوال میکنم پروی طریق ایشان را
 قطع پس متعین شد که معصومند که پروی ایشان واجب بشود
 و پراگندگی که علم بطریق ایشان نه بجا که آن نقل است و نازل
 آن معصوم باید و اجماع و تواتر متعین است چه سوال در پروی
 ایشان در جمیع احکام و اجماع و تواتر افاده این میکند
 پس نیت آن که امام زیرا که قول آتی که **أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ**
غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ اشارت باینجا میکند



هدایت بطریق ایشان بطریق علیت و این نیت معصوم
 در هر زمان چه غرض نیت این است تا تو می ندانوی و بگو و اگر
 اشارت باینجا است پس مطلوب نیز در ضمن این حالت
 قول آتی است که **پس قول الهیت** اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ
 عَلَیْهِمُ سُلْطَانُ الْأَمْرِ اِتِّعَالَکَ یعنی بر پستی که بندگان منیت ترا بر
 ایشان حجتی و سلطنتی مگر آنکه پروی کنند ترا از بی راهان
 این مکره منیع است که تعلیم کرده است شمارا پس لازم می آید
 ازین نیت هر سلطان از برای شیطان بر تومی که معصوم است
 در جمیع اوقات آنکه هر که صادر شود از او کلمه در وقتی از
 اوقات است آن شیطان را بر و تسلط فی الجمله و این است
 قول اوست **لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَكَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ** و ولایت میکند
 بر عصمت و نمی از ابتدای وجود ایشان تا آخر عمر ایشان
 از ضعیف و کبار و از روی سهو و عمد و تاویل و هر که اثبات
 این کرده اثبات میکند عصمت امام را چه که قیامت بعثت

انبیا از اول ستر تا آخر ایشان از جمیع صفات و کمالات
 سهو و غفلت و تاویل و تالیفات بجمیع امام نیز چنین و هر کس
 کرده عصمت امام را قیام نیست پس فرق قول شافعی
 اجماع است **بیت** و قول خداست که **قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ**
لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ **لَا يَتَّبِعُ مَنْ أَتَىٰ لَا يَهْدِي اللَّهُ** **لَا أَن يَهْدِي اللَّهُ لِقَوْمٍ يَكُونُوا**
 راه نماید بوسی حق و راستی نه از تزلزل با کفر متابعت
 نماید و در ایامی که راه نیاید که راه نموده شود پس است
 شمارا چگونه حکم کنید بمسأله هر دو عین معصوم راه
 نمی برد مگر آنکه او را راه نماید و گاه است که راه نمی برد با آنکه
 او راه می نماید پس انکار بر هر دو اولی باشد بصر
 که جایز نباشد بر روی او و واجبست بر روی امام پس معصوم
 امام نباشد و این مطلب **بیت** **قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ**
لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ **لَا يَتَّبِعُ مَنْ أَتَىٰ لَا يَهْدِي اللَّهُ** **لَا أَن يَهْدِي اللَّهُ**
 از پی روحیه قیامت ایشانست که انعام نموده حق سبحانه

برایشان

برایشان با کمال دلالت میکند برین چه طریق ایشان راه
 راست است و آنچه وصف کرده شده بان پس اوصاف
 ایمان و محاسن برو خطا و سیج چیزی از غیر معصوم نیست
 چه طریق انوار ایمان نیست پس دلالت کرد بر آنکه
 متبوع طریق او چنین است و هر متبوع معصوم است و امام
 متبوع است پس واجبست که معصوم باشد پس همان قول
 خداست که **لَا يَتَّبِعُ مَنْ أَتَىٰ لَا يَهْدِي اللَّهُ** **لَا أَن يَهْدِي اللَّهُ**
لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ **لَا يَتَّبِعُ مَنْ أَتَىٰ لَا يَهْدِي اللَّهُ** **لَا أَن يَهْدِي اللَّهُ**
 بعد الرسل یعنی متابعت نمودن ما را بر خدا تعالی هیچ حجتی
 از ارسال پیغمبران مراد از او آنست که نیت بچگونگی از مردم
 چیزی از وجود حق در میان مردمان و این ظاهرست و حجت بکفر است
 در معرض نفی و امت میگردان در حق کسی آمده باشد بعد
 از عصر رسول با عصمت که ناقل شرع باشد و قایم مقام
 بود در جمیع آنچه که اراده کرده شده از سوی بنو و متبعین
 این که با عصمت امام برین واجب باشد عصمت امام زیر آنست

نفی حجت بعد از آمدن رسول موقوف بر امام معصوم و الا لا
 آید تناقض زیرا که اگر امام معصوم نباشد ثابت کرد حجت
 لیکن آن منقش شده بایه زمان کیت بر شرایط شافعی
 متحقق باشد زیرا که میگویم امام معصوم لازمست برای ار
 رسول بخت وجه مذکور و ذکر مذکور و وجه ملازمه کافیت زیرا که
 قول و بعد از رسول همان قول است بعد از امام معصوم یا مذکور
 و بخت آنکه مراد نیست بعد از آمدن رسول بحمد و او بکلیه
 مراد ایتان است بجهت شریعت و تقریر و اظهار آن در هیچ
 موقوف رسانیدن آن بحکم و عمل با آن و اساس این
 و اهم این امام معصومت زیرا که او رساننده شریعت است
 و با معلوم میشود در این حکام تناقض نیست از جهت محال
 بودن آمدن رسول در طاعت نمون او و خالی بودن زمان
 از معصوم و الا ثابت شود حجت است ~~در قول آتی است که~~
 مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا رَيْبَ لَهُ مِنْ جَنَّاتٍ أَلْفَ أَلْفَ مَرَّةٍ

یعنی هر که از ایشان بگردد بجهت آنست و بروز باز پسین بکنند
 کارینگو بن باشد بر ایشان در آخرت و نه ایشان بکنند
 شوند وجه استدلال زوجه است **اول** آنکه نفی حجت
 و نفی حزن بر دو وجه است یکی از آن هر دو بخت عدم انقیاد
 و عدم تصدیق و آن از باب جهل و دوم ایشان علم غایت
 و تین از جهت عبادات و احکام که ایتان بان نموده
 و اقتضایان کرده و علم بطاعت و معاصی و احکام بوجه
 و ایتان بان و مراد اول است زیرا که حق است لی اگر کرده
 نفی خوف را بر پسر اول و وجه اول مقتضی ذم است پس
 متین است و چه ثانی پس لابد است از طریق معرفت آن
 و طریق معرفت کتب است زیرا که اشتغال است متین است
 و مشترکات و زنت زیرا که او نیز چنین است پس این
 که آن چنین قول معصومیت چه او میداند مشاهات توان
 مجاز است او را مشترک در آنچه مراد است باینست

و میداند احکام را بپشتن و علم بجهت آن دارد و محلت جرم
 او را بگوید که **وَلَا تَخَافُ عَلَيْهِمْ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ كَثْرَتُهُمْ**
 پس میزند عموم و نفی خوف و وزن بسبب تین اشتباه
 سبب است چه غیر معصوم جایز است که امر کند بمحضیت و
 نماید از طاعت و جمیع احکام حاصل نمیشود از نفس قرآن و از این
 متواتره لیکن ممکن است نفی او در هر زمان پس واجب است امام
 معصوم در هر زمان بپشتن قول خدا بجهت امانت کلام
ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا يَرِيحُ فِيهِ یعنی این قرآن کتاب است که در وقت
 هیچ ریشگی و میکویم این کلام دلالت میکند بر وجود معصوم
 در هر زمان از دو وجه یکی از آن آنکه مکرر در سبب نفی
 عموم است پس لازم می آید از آن استقارایب و سنگ اند
 از جمیع وجوه و این عموم دارد در جمیع از منتهی و غیر معصوم
 جمیع دولات تر از ایتس بخشه که حاصل نشود مراد از
 و شک نیست هیچ وجه و نیست مراد از دولات العاط و در سبب

از منتهی

از منتهی او و نه چندی از آنکه ممکن باشد متناوب است از
 یا مراد است از آن لیکن ما پس از دیدیم بر وجهی که ریشگی
 نیست نزد او و ریشگی از اینها باشد اتفاقا او مطابق
 زیرا که ذکر کند مراد او را و معروض هیچ در هر زمان پس
 کند بر وجه معصوم در دو دوم از آن او بر آنکه ممکن است متواتر
 او در هر وقت و ممکن نیست بپشتن مکرر از قول معصوم و این است
 زیرا که حاصل شود بپشتن مکرر بقول و بجهت عصمت او پس او
 موجود باشد پس محال با وجود او امامت غیر او نیست
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ لَا أَتَمُّ
أَلَّا نَقُولَ لَهُمْ إِنَّمَا هُمْ فَاسِدُونَ و چون گویند مرا ایشان را که فساد میکند در زمین
 بگویند بدرستی که ما بصلاح آورنده کار ما نمیدانیم بدان بدرستی که ایشان
 اینها اند معتقد آن ولیکن نمیدانند وجه استدلال باین است
 که اتفاقا کرده مذمت کسی که فساد میکند در زمین از جهت او
 که بصلاح آورنده کار است و این تسلیم نهی است از هر روی

یافت پس هیچ شی از امام نباشد که معصوم نبوده و این
 بگویند که صغری ممتنع زیرا که میگویم که این موجب اقتضای
 پیروی است چنانکه گذشت از تقریر بر **قول الهیت**
 وَيَشِرُّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ
 تجري من تحتها الأنهار كلما رزقوا منها من ثمرة رزقا مبني
 و مژده ده ای محمد انما اگر دیدند بدل و کردند کارهای
 بد پستی که ایشان است بوستانها که میرود از درختها
 آن جوینا آب و شیر و می و انگبین هرگاه که روزی دهند
 از آن بوستانها از نوع میوه روزی ده استلال
 بان آیه رفیع موقوف بر شش مقدمه اول آنکه
 این امر مستلزم دو مأمور است یکی بشارة دهند
 و دیگر بشارت داده شده و ایشان عین یکدیگرند و این
دوم الف لام در جمیع متضمن عموم و مبین است این
 در حکم کلام است برستی که اقتضا میکند این استحقاق ایشان را

انما

چهارم هر آنکه استحقاق ثواب دایمی است بتمام
 نمی باشد مگر بعلل طاعات و ترک معاصی و ما بیان کردیم
 این را در حکم کلام و این آیه که بحال است برین میگذرد و از باب
 ایما چنانکه مقرر داشتیم در اصول **چشم** جمال بودن وجود
 ممکن در علول و مکر نزد وجودی بودن سبب او **ششم**
 استحقاق ثواب دایم است و آن مشروط است بوفائیدن
 حق آن پشانت نباشد مگر باقیای آن حقوق نزد او
 یا پیش از او یا وجود سبب طاعات و سبب ترک معاصی
 و الا لازم می آید یکی از دو امر یا وجوب ممکن یا عدم او
 یا ثبوت معلولش با عدم سبب و عدم وجوب او زیرا
 که بشارت شده ایشان را یا اینکه ایشان را بشارت حاصل
 این اجبار است بوفائیدن استحقاق ثواب دایم علت
 ثبوت نیست زیرا که ایضا، حقوق این زمان ثابت نشود
 زیرا که آن در آینده است پس لا بد است از ثبوت سبب

که منوقت با او معاصی و واجب با او طاعت با چنانکه
 زیرا که اگر واجب نباشد و طاعات از او تمتع گردد و معاصی
 لازم می آید و وجوب ممکن با عدم سبب او و این عصمت
 است هرگاه مقرر است تیمم این را پس میگویم که این آیه دلالت
 میکند بر وجوب معصوم در هر زمان زیرا که امر به شایسته
 وجود مبشرات زیرا که محال است بشارت معدوم و این
 نیست صیغه بشارت مقدمه اولی از آن مقدمات گذشته و اول
 از مبشرات طاعات و تمتع از او جمیع معاصی زیرا که
 وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ میفید عموم است که در مقدمه دوم گفته
 و از جمله آن فعل ضد است و امتناع از آن پس لازم
 می آید ازین عدم صدور چیزی از بقیه از ایشان با شرط
 استحقاق پیش از بقای حق دلالت میکند بر شایسته
 که موجب چنانکه مقرر است و علم کافی نیست زیرا که چیز
 موجب و ادوات و سبب عصمت است پس واجب است

عصمت این زمان از برای تو سنی که یغیر نباشند مردم
 مختصند در آن بعضی بعد از وجود معصوم نیست اندوختنی
 بشوئ او در هر عصر و لیکن کسی زنته بتو او در
 عصری غیر عصر دیگر چنان باطل است و آن نباشد در وقت
 او پس ثابت باشد در هر عصر پس محال است که امام غیر معصوم
 باشد یا بشوئ آن پس محال است نیز از حکیم و انانیا
 طاعت غیر معصوم بر معصوم با وجوب معصوم بصورت عقل
 می و یک قول خدا می سنه و جلالت که قَالُوا لَجْعَلُ
 فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ یعنی گفته اند که
 بطریق استغاده ای بدید می کنی در زمین انکس که فساد
 کند در آن زمین و بریزد خونش ناق را و چه استدلال
 آنست که محال است بر ملائکه چهل مرکب ایشان حکم کند بلکه
 وجود غیر معصوم شش بر بند است پس حق تم جواب
 فرمود ایشان ز که اِنِّي اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ بدستی که من

بر پستی که مراد نفی جمیع انواع خوف و خست از همه
 اوقات زیر آنکه مکره مفیده عموم است **چهارم** پستی
 که حاصل نمیشود این جنس اقبال او امر و توانی او این
 معاد م میگردد بمعرفت مراد الهی از جمیع خطاب و سخن
 و معرفت مرادنی ص از خطابش اینچنین
 بر پستی که حاصل نمیشود این از کثرت و استقامت چه اگر
 مجملات و عموماً و الفاظ مشترک است و کمتر آن
 یقین است و است متواتره بیا رکت و بعضی از اهل
 اصول گفته اند که همه دلایل نفی افاده میکند خبری از
 یقین و بیان کردیم وجه ضعف او را در اصول لکن اتفاق
 معادست بر آنکه نیست که همه دلایل نفی معین یقین باشد
 و ممکن است انتفاع خوف و ایمان و خزن در جمیع احوال
 مگر با آنکه یقین باشد مراد بر خطاب الهی و ممکن است آن
 مگر بقول معصوم پس معصوم ثابت باشد در هر عصر و حال

باشد

باشد امامت فیر او با وجود او و این ظاهر است پس معلوم
 قول خدا ای تم است و کذلک جعلنا کما افترضنا
 لَنَكُونُوا أَهْلًا عَلَى النَّارِ يَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا
 راه نموده ایم شما را اگر دایم شما را اجابت برگزیده موهوم
 بعد است تا باشد شما که امان بر مردم در آخرت و باشد
 پیغمبر شما که راه و جهت دلالت بر آنست که صفت و
 حق سبحانه و تعالی ایشانرا بعد از ائمه مطلقاً بخت شهادت
 بر مردمان و لایست آنکه شایه مره باشد از مخالفت
 رسول و در همه خبر تا باشد مر مشهور علیه را مخالفت او
 بر و دومی باشد اینچنین مگر معصوم **سی و چهارم** قول الهی
 که وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا
 لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ
 رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ یعنی و شهادت مکن
 آنرا که چون برسد بایشان مصیبتی گویند بدینستی که نیکام

و بنا بر این بدست می که مایه حی بنیادی او باز کرد و نه ایم
 آن صاحبان مرایش تراست شما با از پروردگار ایشان
 و بخشایشی و ایشانند راه راست یا مستکان بطریق خود
 وجه استدلال باینست که ادغال الف لام بر محمول
 یا ذکر او در موجب دلالت بر انحصار محمول دارد بر موصوع
 پنجاه که ماکویم زید هو العالم دلالت میکند بر انجا علم زید
 پس اولیایکم المهندون دلالت میکند بر انحصار بدایه عامه
 یعنی در جمیع احوال و در همه اشیا در ایشان پس ایشانست
 باهل عصمت از امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آیت
 بعضی اند از امت و از انجا هرت و هرگاه باشد که انجا
 معصومیست پس محاسن وجود امامت در غیر او
 آیه عامت در هر عصر با جماع پس لازم می آید وجود معصوم
 در هر عصر و بخت آنکه زلفت کسی بر آنکه یافت شود
 غیر نبی در زمانی نه در زمانی دیگر مگویند اگر جمعه را طبعیه

مندی

مندی کیسه ند لازم می آید آنکه شما ذکر کردید لیکن اگر
 بعینه هیچ معرفت بلام پس اگر میخواهید با بعضی متدین را
 تمام میشود دلیل شما و اگر میخواهید با آن متدین را
 مقتضات زیر که قیضه درین هنگام طبعیه موجه است که
 صورت با تقاب کلی و مثل این قیضه مستف
 صدق او پنجاه که مین است در منطق و نیز پس چرا باین
 نباشد که هم المهندون درین قیضه در صبر باشد مطلق
 و بنا برین صحیح باشد زیرا که جواب میگویم از اول که
 مثل این قیضه صادق می آید با مساوات محمول موصوع
 و اراده نبوت کل از برای کل پنجاه که میگویم مجموع
 اینان آن مجموع افراد نامطقت و از دوم آنکه آنچه
 دیگر کردید شما را مجازت و حل بر حقیقت اولی است
 سی و پنجم اگر امام معصوم نباشد لازم می آید انقطاع
 و تالی باطلت پس مقدم مثل است در بطلان پانزده

آنکه هرگاه جایز باشد خطاب امام جایز باشد بروی او
 کرد و چیزی که دهند که آن صواب است لیکن او نقل کنند
 شریعت و آن معلوم شود بقول او پس موقوف باشد
 معرفت صواب بر قبول قول او و قبول قول او موقوف
 باشد بر معرفت صواب پس در لازم آید منتظم
 بی هشتم هر محکوم بامامت او میدانیم از او که او نزدیک
 کرده اند است بطاعت و دور کنند از معصیت و ایما
 یقین بضرورت و هیچ چیزی نیست از غیر معصوم که ما
 دانیم که او نزدیک بیکر اند و دور میسازد با تکلّف و ایما
 که یقین باشد بضرورت و هیچ شیئی نیست از آنکه معلوم
 باشد امامت او بغير معصوم بضرورت و سابقه لازم
 موجه محصل است یا تحقق موضوع پس لازم می آید که اگر
 محکومت امامت او پس او معصوم بضرورت و این
 مطلوب است **سی و هفتم** غیر معصوم ممکن نیست علم بامامت

اولی

و هر که ممکن نیست علم بامامت او امامت نیست بر تخیل
 که هیچ شیئی امام نباشد بضرورت اما صغری بجهت آنکه
 امام است که او نزدیک یک کرد از بطاعت و دور
 از معصیت با تکلّف او و ایما پس هر آنکه معلوم نباشد
 امامت او بجهت تخیل خطا و تعدی و بجهت ارتکاب معصیت
 و امر بان و تجاوز او از امر بطاعت و علم منافق و تخریق
 است و این بصفت امام معلوم میشود و این ظاهر است اما بکبریا
 پس بجهت آنکه هرگاه ممکن نباشد علم بامامت او اگر
 امامت لازم می آید بکلیف مالایطاق بدست کسی که او
 نباشد طاعت او بجهت عدم علم شرط و الا لازم آید بکلیف
 غافل و ما بیان کرده ایم استحالة از او علم کلامی و
 هشتم غیر معصوم را یکا نیست در تعویب بتنقیض
 بطاعت و تبعید او از معصیت یکا فی نیست پس اگر است
 مستغنی از امام مطلقا و احتیاج بامام ندارد و اگر امام

هرگاه کفایت نکند در تقریب نفس خود بطریق اولی که
 کفایت نتواند کرد در تقریب غیر خود و بصلاح نتواند
 آورد او را **اسی و مهم** واجب است آنکه امام مقرر است
 جمیع اهل تکلیف باشد در عصری جایز باشد برایشان خطا
 و بیشی از غیر معصوم همچنین نیست زیرا که او صلاحیت
 تقریب و تخیل نفس خود ندارد پس هیچ شیئی از امام
 بودی غیر معصوم و این مطلوبت حاصل واجب است که امام
 خیریت باشد بضرورت و هیچ شیئی از غیر معصوم نیست
 که واجب باشد او را خیریت بخواهد هرگز که هیچ شیئی
 نباشد از امام بغیر معصوم بضرورت اما صغری پس این
 ظاهر است چه اگر چنین باشد هر آینه متقی کرده فایده او
 بقول ای که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
 پس واجب کرد اینده طاعت او را و هر که واجب است
 خدای تعالی طاعت او را واجب است که نرسد از ولقوله تعالی

و یحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنه او یتصیبهم
 عذاب الیم پس باید که حذر کنند آنکه اوری میگزینند از
 زمان رسول که رسد بایشان صورت آزمایشی از خدا تعالی
 در دنیا یا رسد بدیشان عذاب در دنیا که در آخرت اما
 کبری بجهت آنکه غیر معصوم ظالمات بجهت صدور گناه از خود حق
 زوده فتنهم ظالم لنفسه و ظالم غیره فتنهم الا الذین ظلموا فلا
 یخشونهم و الخشونی یعنی کما که پستم که اندر خود پس رسید
 از ایشان و ترسید از من گویند که این تباست از اولی که
 صغری او ممکن است چه غیر معصوم است که ممکن باشد که او
 صادر شود گناه شیطنت صدور گناه بالفعل قیاس اولی که او
 اصل ولایت از شکل دوم کبری او ضرورت و احتیاط
 ضروری با غیر او در شکل دوم پس میباید که بخت ضروری
 و در زیر که جاب میگویم از اولی که با صادر میشود از گناه
 یا نه دوم معصوم است و اول غیر معصوم پس میباید که این را بگویند

کرده ایم در علم حق آنکه صغری ممکنه در اول ترجیح میدهد و ما برین
 ساخته ایم در خطا تا آخرین درین از دوم با کما بیان کرده ایم
 در کتب منطقیه انتاج ضروری را و جهت آنکه کبری در ضروری است
 و بیان این ظاهرست چنانکه در کتب کیهیه امام فرموده حق بجانب
 و تعالی در روز قیامت و شش شی از غیر معصوم این چنین است اما
 صغری پس قول آیه است وَجَعَلْنَاكُمْ أَئِمَّةً وَطَّاغُتًا لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ
 عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا تزکیه فرمود ایشان را
 خدای تعالی تزکیه نمود ایشان را رسول و خدای تعالی در روز
 قیامت قبول خواهد کرد شهادت ایشان را و این جهت اتمثال
 ایشان است امر الهی را و نهی را و اطاعت و معصیت پس امام الحق
 که نزد یک میگرداند ایشان را بطاعت و در میازد از معصیت
 و این لطفت در تکلیف و بوجوب معصوم کردن طاعات اولی
 پس سزاوار است که او مراد باشد باین نه غیر او و اما کبری پس
 بحث قول آیه که إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ

والمسرور

وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ
 إِلَّا النَّارَ وَلَا يَكْلَهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَهُمْ عَذَابُ الْعَذَابِ
 یعنی بدستی آنکه بجهنم میگردانند از آنکه در دوزخ است و خداوند
 از کتاب و انقیاد میبخشد بجای آن بهاء اندک را ایشان بخورند
 حال آنکه پرستی شکمهای ایشان باشد کربان ایشان را و سخن کوتاهی
 خدای تعالی که ایشان را خوشتر است در روز قیامت و شاکم بود بر او
 و تزکیه نماید و مرایشان از است خدا لعب و دوزخ و ممکن است
 غیر معصوم را که نهان و در دوزخ است تا او خدا را و انقیاد نماید
 بآن بهاء اندک را پس جزم نیست که خدای تعالی او را تزکیه
 و بنا کند در روز قیامت **چهارم** و جزم است که امام در
 قیامت رسوا و نصیفت نباشد بجز دره و هیچ چیز از معصوم
 این چنین نیست پس نه معصوم امام نباشد اما صغری بجهت آنکه
 محال است کذب بر خدای تعالی جز درت چنانچه فرموده
 يَوْمَ لَا يُخَالِفُ لِلَّهِ الشَّيْءُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ

روزی که رسوا کند خدا تعالی چنانچه بر او آید که ایمان آورده
 با او پس اینجا جزم است که ایشان رسوا نخواهند بود چنانکه بجا می آید
 از همه مردمان باین چنان امام ادبیت از همه مردمان باین
 پیروزند و عین رسا در آن زیرا که قانع است که از فضل باشد
 و جی که بیاید و زیادتى تقریب و تبعید او و با کمال لطف و چنانکه
 پیغمبر لطف پس مراد باین آیه یا ستمه اسماء اند یا ایشان غیر
 ایشان و ایشان اولی اند و اما کبریه زیرا که غیر معصوم
 ممکن است که خزی و رسوایی بردطاری شود زیرا که ممکن است که در آن
 رود و چنانکه فرموده **وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا**
يَقُولُونَ النَّفْسُ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ
ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ الَّذِي وَجَّهَ فِيهِ
مُهَاتَا یعنی آنگاه که که نخواهند با خدای تعالی خدای کر
 و کشند تنی را که حرام کرد خدای تعالی و اگر بتصا من و نه بخت
 و هر گس زن کند نیست در کوی از دوزخ که از ایشان خوانند یا

میشود او را در آنجا عذاب در روز رسپتیز و جاوید باشد
 در آنجا رسوا خواهد شد که در ایندین خزی را بر هر احدی که
 معصوم است و دیگر **وَلَا تَكُ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهَدْيِ**
وَالْعَذَابُ بِالْغَيْبِ ^{بِغَيْبِ النَّارِ} یعنی ایشان مانند که بدل کردند کمرای را
 بجای راه راست و عذاب خدای بجهنم امزشش و برین صوبه
 ایشان بر آتش هر که ممکن است که بدوزخ رود ممکن است که او را خدی
 حاصل شد بقرآن **إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ** که بگوید
 که این دلیل تمام نیست زیرا که قیاس مرکب از دو جمله یکجمله
 صغری و عظیمه کبری منتج است در اول پنجا که پس است در
 بگویند که این دلیل تمام میشود در حق امیر المؤمنین و امام حسن
 و امام حسین ص زیرا که ایشان دریافتند زمان پیغمبر را صلوات
 اما در حق باقی ائمه نیز چنین است زیرا که ایشان بودند در
 زمان آنحضرت زیرا که میگویم که مراد از **مَنْ آمَنَ مَعَهُ** در آن
 که ایمان آوردند در زمان آنحضرت و پس بگوید آنانند که آورده

ایمان بدعت بود التزام نمودند بشریعت او و مخالفت نکرد
 امر او را نه باصالت و نه بنیابت و ترکیب نشد چیزی از
 خاصی و در هر زمان که بودند و نیز مردمان هر که قیامت بعثت امام
 پس واجب نزد او و در هر امام و بعضی که از ایشان میگویند
 و امامت بعضی را پس بیک قول است و بعضی را باطل است
جلد دوم قول ائمت است که وَلَکِنَّ الْبَرِّیْنَ آمَنُوا بِاللَّهِ
 وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِکَةِ وَالْکِتَابِ وَالنَّبِیِّیْنَ نَأْوَلُکَ
 الذِّیْنَ صَدَقُوا وَآوَلُکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ وجه استدلال
 این آیه کریمه تعزیر آن از پیش که کورش و نیز آنکه مصادره
 از ایشان گناه میگویند ایشان را که متقیان نیستند و آن منافقین
 هُمُ الْمُتَّقُونَ است پس دلالت کرده بر وجود معصوم بعین
 و هرگاه که معصوم غیر نبی موجود باشد او امامت بجهت تقیاد
 امامت غیر او با وجود او چهل چهارم قول آیه است که کَذَٰلِکَ
 یُبَیِّنُ اللَّهُ لِلنَّاسِ لَعَلَّہُمْ یَتَّقُونَ یعنی چنان روشن کرد از خدا

ایمان

آیات خود را از برای مردمان تماشای ایشان بفرستند
 وجه استدلال باین است که میگویم این آیه عامت برای
 اهل عصر و این اجماع است پس میگویم باین آیه بنب معصوم
 میسر است که از معانی آیات را و مانع و منوع و مجمل و ماول
 از آن بحد و اینست بیکدیشی که عمل معصوم آن بکشد و بداند
 معنی از آنچه مراد قبول و که لَعَلَّہُمْ یَتَّقُونَ آیت و تقوی حاصل
 نمیشود از ذکر علی و وعین معصوم متعین نیست باین قول و تقوی
 اخذ بقضات و اقرار از آنچه در و شک باشد و حاصل شود
 این که از قول معصوم کافی نیست هیچ چیز درین جهت تخصیص
 او بصری نه بصری دیگر حکم سنت مان حکم کتابت در مجمل
 و ماول پس عاقلان آن است که حاصل شود از دو معنی زیر که
 مراد است و سنت او و دلالت او که آن نص است و
 و عاقلان بجهت ارجحیت قلت او پس باین آیه برای
 اهل هر عصر و دیشی می باید که ممکن شد ایشان را عمل باین نص

مرا بآن علم یقینی باشد و این میریت کرد و بقیه محصوم
 چهل و پنجم قول است که وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم
 بِالْبَاطِلِ یعنی و مخورید اموال خود را که در میان شماست باطل
 بن چار است از طریق که صحیح باشد شناختن آن هیچ
 حوادث یقین است و کتاب و فایده بین پس نانی
 که امام معصوم با **چهل و ششم** قول است که وَ اتَّقُوا اللَّهَ
 لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ امر فرمودن حق سبحانه و تعالی بتقوی با عدم
 طریق سالم از شبهه و شک که موصل گردد به علم با حکام از روی
 یقین محاسن و این طریق کتابت است زیرا که مجتهد را
 حاصل میشود از آن مکرر و کما است که تناقض است در میان
 اجتهاد او در دو وقت پس معلوم میشود خطا در یکی از آنها و نقص
 می باشد در اجتهاد مجتهدان و باطل شود عمل مقلدان پس لا بد
 از امام معصوم در هر عصر بحجت عموم آیه در هر عصر که حاصل شود
 بتول و بحجت عمت او **چهل و هفتم** قول خداوند تعالی است

كَذَلِكُمْ لَا تَقْتُلُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ یعنی و از
 حد تجاوز نمیکند بدین معنی که خدای تعالی مقتدر است و از حد تجاوز
 کنندگان را واجب است اقرار از حد تجاوز کردن در همه احوال
 نیست این که علم با بیاب او حاصل نمیشود این که از قول معصوم
 که واجب است بقدر او و الا لازم آید تکلیف با بیاطاق **چهل و هشتم**
 قول است که قُلْ اَعْتَدِيْ عَلَيْنَا مَا نَعْتَدُ عَلَيْكُمْ
 یعنی پس هر که پستم کند بر شما پس پستم کنید برومانند آنچه که پستم
 باشد بر شما و جایز است بحکیم خیرم دین و عین معصوم
 جو از خطا پس خطا از برای عمت و ماخذ پستم کند مثل
 آنچه پستم کرده و این آیه عامت در هر عصر بحجت معصوم
 در هر عصر و این مطلوب است **چهل و نهم** قول خداوند تعالی است
 كَذَلِكُمْ لَا تَقْتُلُوا بَانِيَكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ یعنی و میندازید
 نفسهای خود را در معرض هلاک و واجب است اقرار از در هر عصر از آن
 و امتثال قول عیسای معصوم خود را هلاک انداختن بحجت

جواز امر کردن و محبت و خطا و این منی غذاست پس است
 امام معصوم تا امثال امر او کنند **پناه** مگر قول مذاق
 است که و تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى یعنی توشه
 بردارید بدین پستی که بهترین توشه برای راه آخرت پریشکاری
 و این احترام است از بهشت پس لابد است از طریق حصول
 علم شود با و امر الهی و نواهی و و آنچه مراد است از خطاب او
 حاصل شود و در هر عصر و نیت این مکر قول معصوم زیرا که گمانست
 دانی نیستند باین نزد مجتهد و نه نزد مقلد پس واجبست معصوم در
 پناه و یکم امثال قول میسر معصوم تمت بر خوف و شبهه
 محبت جواز امر او بخطا بر سبیل عمد یا خطا پس لابد است از با
 تقوی بجز در دست بس شستن از غیر معصوم که امام باشد
 مطلوبست **پناه** و در قول الهی قَاخِشُوا إِنَّ اللَّهَ يَكُفُّ الْخَيْرِينَ
 یعنی و نیکو کنید بدستی که خدای تعالی دوست دارد و نیکوکاران را
 پس لابد است از طریق معرفت بیک از بدیقین و نیت این مکر

معصوم

معصوم را چنین گفته اند که نشاندن این عام است در هر عصر و محلات
 که امام غیر معصوم باشد پناه و در قول الهی است که وَمِنَ النَّاسِ
 مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ
 اللَّهُ الْخَصَامُ وَإِذْ أَقُولُ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ لِيُقْسَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ
 وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ یعنی و از مردم است که کسی بشکفتد
 ترا گفت را و در زندگانی این جهان و بگو اسی پی می آرند
 بر آنچه در دل است و حال آنکه او محبت است در حقست
 چون غایب شود از نظر شما باید در زمین تا خاک کند
 در زمین و بپاک کرد و انداخت را و خدای تعالی دوست ندارد
 فساد را و وجه استند لال باین است که تعدیر فرموده حق جل و علا
 مثل این کس را و جاگم گردانیدن او که این عمل داشته باشد
 و تعریف نموده که مثل این حکومت و ولایت تسلیم
 و اختلال نظام و بیند اندیاطن او را که خدا تعالی پس
 بایز نباشد مثل این مکر نص وارد شده باشد از جانب خدای تعالی

تا معلوم شود که این محال از خدای عز و جل کسی بر
 خلاف این عمل کند معصوم و نیکو نیست از یکم آنکه
 اولی که اندر معصوم را بچهار وجه لازم است طاعت و نیت
 امام ذمت است و پروی که مهای شیطان زیر او می افتد
 و تعالی امر فرموده بطاعت امام چنانچه فرموده **وَاطِيعُوا اللَّهَ**
وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاطِيعُوا اُولِيَ الْاَمْرِ مِنْكُمْ و نهی نموده
 از پروی که مهای شیطان که **وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ** و فاعل
 مأمور بر روایت است که فاعل مهای مین باشد و از جهت است
 که محال است مصلحت کرد امر و نهی یک چیز و میسر است ایضا
 معصوم که لازم باشد طاعت او نه پروی که مهای شیطان
 و این امر و نیت و او نه از دوم که پس گمان تواند بود از امام
 بغیر معصوم و این مطلوب است **بِحُجَّتِهِ** قول ای است که
فَاِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَاَعْلَمُوا
اَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ یعنی پس اگر مغرور

قدم نما

قدم شما از جاده شریعت از این پس که آمد بشمار دلالت
 پس بر اینند که خدای تعالی غالب بر ممد است کار و
 گفتار و بینات و دلالات که حاصل نباشد با خطی و
 خلل حاصل نیست که متوجه معصوم زیرا که گاهی مشتمل بر
 مجملات و متشابهات و تلخیص و متون و اخبار و مجاز و اکثر
 منتفی غیر **است** که یقینی است بر بیشتر آن دلالات غیرتی است
 و معلوم نمیشود این چنین که از معصوم و حاصل میشود و جزم که
 بقول و جهت بخیر خط بر غیر او و جزم منافی احتمالی نیست
 پس دلالت میکند بر ثبوت معصوم و در هر وقت بر محال است
 معصوم در وقتی از اوقات باشد **چهارم** مجرم نجات
 بر پروی امام حاصل میشود و الا حاصل نشود و ثبوت و اقامه
 بقول و امر او پس منتفی شود فایده نصب و و پس گمان
 از غیر معصوم که جزم باشد حصول نجات پروی و پس گمان
 امام غیر معصوم تواند بود **چهارم** حقه قول خدای تعالی است که

وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
 الْعِقَابِ یعنی هرگز که تغییر کند آیات و دلایل الهی پس از آن
 بس که آشنای آن پس بدستی که خدای تعالی سخت عفو نیست
 و جایز نیست مگر معصوم را این تغییر و تبدیل پس جایز
 پروردگار و پناه **ششم** قول آیه که كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً
 فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ
 بِالْحَقِّ لِيُخَلِّصَ مِنْهُمُ النَّاسَ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ
 إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَ تَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ بَغْيًا
 بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا
 فِيهِ مِنَ الْحَقِّ لِأَذِّنَ بِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ
 إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ یعنی بود مردمان از عهد آدم تا زمان نوح
 علیها السلام یک گروه متفق بر حق پرستند و خدای تعالی
 پند از آنرا داد و مذهب کان و یکم کنندگان و فرستاد و
 ایشان کتاب آسمانی را بجهت و صوابت حکم کردند

کذیر

کتاب در میان مردمان در آنچه خلاف کردند
 در آن و خلاف کردند در آن حق مکرر آنکه و او را
 آن حق از پس آنکه آمد بدیشان دلایل روشن بفرمود
 بسبب ستم و حسد و میان ایشان پس راه نمود خدای تعالی
 اندر آنکه ایمان آوردند بدینچه خلاف کردند در آن
 حق خبر مانع و خدای تعالی راه نماید آنکه که خواهد
 سوی راه راست استدلالت می شود بدین تیغ
 از حج و اول قول آیه لِيُخَلِّصَ مِنْهُمُ النَّاسَ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ
 و این حکم در میان مردمان لطافت پس اجابت عموم
 و اجماع بر عموم است در هر عصر و جهت عموم مردمان بر لای
 از کسی حکم کند بکتاب در میان خلاف کنندگان
 بحق قطعا عیسای معصوم را بچنین است بجهت آنکه جایز
 که عیسای معصوم حکم بغیر حق کند بر پیش خطای و
 ممکن نیست غیر معصوم را که میان اهل اختلاف حکم بخواند

که در کتاب زیر که می‌نمایند این حکم را از کتاب تنبیح
معصوم چه آن موقوفست بر معرفت جمیع احکام تنبیح
پس دلالت کرد این بر وجوب معصوم در هر عصر و در هر
تول ایست که وَمَا اخْلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ
مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا يَنْهَاهُمْ و طریق علی یا علی است
یا تنقیح حاصل ممکنست از ادراک بیشتر احکام شرعی در
جمال ندارد پس قیاس مذکور پس اگر آن قطعی است در
متن نقل در میان ممد و مان و این از ان قبیل است که انفع
نمی‌شود و اختلاف مکرر بر سبیل یعنی در میان اختلاف
کنندگان نیست چیزی از کتب آیه و سنت بنویسند که
پس از آنکه او هر دو را نباشد که بیشتر کند و ممد و مان و اینجا
باشد از وضع طریق که ممکن باشد در اصل از او معرفت متن
نقل و دلالات و اوقات از انواع خطاب در کتب منزه
از برای ممد و مان و اگر نه اختلاف تتم نباشد از ایشان

و عقل

چه عقل بعزیز است شتر که ندارد و ادراک طریقی
که حاصل باشد ایشان را بدانستن آن و اینجا است در او
اختلاف بجهة اختلاف امارات و طعون پس اختلاف
زیست است یکی حق سبحانه حکم فرموده یا که آن
اختلاف تتم است دوم آنکه ابالات او قطعی باشد
در متن نقل بلکه از قبیل محمولات و مجازات باشد
پس تنقیح کرد و طریق علی با انواع خطاب و عقل صحت
این ندارد و در اینجا این ظاهر است پس باقی ماند نقل از
کسی که حاصل نیست جزم بقول و پس لابد است از طریق جزم
بصدق و علم او و این نیست مکرر معصوم و این مطلب است
و طریق معرفت صدق او معرفت عصمت او است یا بجهت
یا بعض از جانب خدای تعالی یا از قبیل پیغمبر یا از امام
تصحیح برین **سید** قول آیه است که مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ
الْبَيِّنَاتُ حکم فرموده یا که اختلاف ایشان بعد از آمدن

آیات و احکامات که ممکن است ایشان را
آن علم یقینی بآن و این از کتاب سنت حاصل
پس آن اشارت باطل محض است که مویدند بجهت
و کرامات پس اگر ندانند ایشان را مقتضای نماید
ایشان را در نظر عقلی و محبت و ایشان و مخصوص
بر ایشان و بر این قطعیه که احتمال یقین ندارد و چهار
قول است که فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فيه
من الحق لا ذریه این اشارت معصومین است و زیرا که
ما قطعاً میدانیم که معلوم ندارد جمیع مشابهاً و جمیع
یقین مکرر معصوم **پنجم** قول ای والله یهدی من یشا
الی صراط مستقیم این ولایت یکبار بر ثبوت معصوم
و بر پستی که را در استی عارض نشود و در اخطا اصل است
آن مکرر قبول معصوم پنجاه و نهم قول حق جل و علایک
و عنی آن تکرر و اشیاء و هو خیر لکم و عنی آن تجبوا

شیاء و هو شر لکم و الله یعلم و انتم لا تعلمون
یعنی و شایسته که بخوانید شما چه خبر را و آن ستر بود و شما را
و شایسته که دست دارید چه خبر را و آن ستر بود و شما را
و خدا ای تعالی میداند معصوم شما را و شما میدانید این پس
ناچار است از طریق علم بجزی چند که منع رسانده اند
و ضرر کنند و از راه دین و راهی نیست باین مکرر قبول
پس لازم است ثبوت عصمت **ششم** قول خدا تعالی که
و الله یدعوا الی الجنة و المغفرة یا ذریه و یبین یا ائمه للآئمه
لعلکم یتذکرون یعنی و خدا ای ائمه میخواهد بر شما و بر
توفیق خود و پاکبازان شما و خود را برای مردمان ماکر
ایشان بیاورد و از حقیقت دین را پس پانی که حاصل میشود
بآن تذکره خوف از مخالفت حاصل نیست مکرر قبول
زیرا که آیات الهی پستتر از آن مجله و عام که احتمال تخصیص
دارند و پستندی نیست و عدم تخصیص مکرر اصالت عدم که

میندظن است و اکثر آن ماول است پس بابت از
 معرفت طریق آن دینیت این مکر معصوم همچنانکه است
 ذکر دینت شصت و یکم قول است که **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ**
الَّذِينَ يُؤْتُونَ زَكَاةً یعنی بدیستنی که خدای تعالی دوست میدارد
 تو به کار از او دوست میدارد و پاکان از او این موقوفت بر
 معرفت کنان و آن موقوفت بر علم با حکام شرعی و با
 ائمه دست بنویسد و آن موقوفت بر معرفت طهارت و انواع
 و احکام آن و نواقض شرعی و اسباب و کیفیات آن
 و حاصل نشود اینها مکر از معصوم بروهی که گذشت و آن
 جهات در هر زمان پس اجبت معصوم در هر زمان و محال
 بانکه غیر معصوم باشد یا زمان **شصت و دوم** قول خدای تعالی است
 که **أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُضِلُّوا** این الناس و الله یسمع علیهم
 یعنی که شنیدنی کنید و بر زمین کارهای ناپسند و بمانند
 کار را در میان مردمان و خدای تعالی شنودت دانا

وجه استبدلال این اندوه و جهت **اول** بر دقتی و اصلاح در
 میان مردمان و آن موقوفت بر معرفت احکام شرعی و در
 از انواع خطاب الهی بروی بفرستد و الا جائز باشد که ایشان
 بمعصیت و فساد نمایند و ترک بر روی بکنند و ندانند
 آنرا و این معلوم میشود مکر از معصوم بروهی که جهنت کردیم
 پس واجب باشد معصوم در حق هر موصوفه باین مقام
 که صلاحیت داشته باشد که اصلاح تواند کرد و میان مردمان
 پس متعین میگردد بر مردمان متبذل قول او تمام گردد و
 و انظام پیدا کند نوع و غیر معصوم صلاحیت این ندارد و این
 میباید بر شریعت معصوم **شصت و سوم** قول است **لَا يُؤْخَذُ**
اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ ولیکن یؤخذکم بما کذبتم و قلتم یعنی عقاب
 نفرمایند شما را خدای تعالی بآنچه بی اختیار زبان آید و در سوگند
 شما ولیکن عقاب فرماید شما را بآنچه اندوخته باشد
 و ههای شما و کذب قلوب سه نوع است **اول** اقرار است

پس اگر مطابقت بر آن ظاهرست و اگر مطابق نیست در
 هیچ چیز از آن خواه در نقیضات و یا خواه در عقیدات
 از آنکس می نامند دفع مراد از ادوات سخن مراد است
 پس واجبست وضع طریق علم با حجت موافق باشد از آن
 مدقق را و مطابق بود و مراد و نهی آتی را و حاصل نمیشود این
 که از معصوم چنانچه از پیشش مذکور شد و این عامت در هر عصر
 و در هر معصوم در هر زمان گویند که این مذهب ملاحد است
 که قایلیند بآنکه معارف موقوف بر امام زیر آنکه مایه گویند
 این را و معارف عقیده میگویند و مراد از حجت احکام شرعی است
 و کلمات آیه و آیات مجله و غیر آن که موقوف بر معصوم
 در این مذهب ملاحد نیست **شصت و چهارم** قول خدا ای محمد
 وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و چه استدلال این است که حق
 سبحانه و تعالی وصف فرموده نفس خود را بر حمت و خلق نموده تویی
 شهید و غضبیه و ایس قدرت او را و میگویند این را راستند و از

اینکه اگر در وجهی را پس اگر خلق بک معصومی که میگویند
 بکفیل فواید اینوی و اخروی و خلاص از عذاب و تحویل نعمت
 تویی شهید و غضبیه و ایس هر این منافی رحمت او می بود
 این باب مریضات نمائند و امام معصوم نجات دهند از آن
 و رحیم توفیق دهند است از اباب ملاک **شصت و پنجم**
 قول الهی است که کَتَبَ رَبُّكَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ یعنی چه
 که پدر و در کار شما بر ذات خود رحمت کرد و بر شما همه اینها
 ولایت میکند بر نفی حد و مکلف و ترک کردن کلف و اجمال
 نمودن او با ایتان نمودن حق سبحانه و تعالی بجمع آنچه که مذکور است
 مراد از آن ایتان نماید یا و از آنچه موقوف بر فعل مکلف است
 قدرت و علوم و الطاف نزدیک کنند و او را نمایند که
 معارضه کنند است بقوه شهید و غضبیه و لذات و هیچ ضرر
 اهم نیست درین از معصوم در هر زمان چه با نفی او اعمال
 که مکلف بر قول غیر او و حاصل نمیشود او را علوم از دست آید

بجای احکام و سنت خدای تعالی که آفتاب میدهد از دود و باران و غیره
و لیکن جایز نیست بابت دادن بسوی خدای تعالی بختی و قدرت
و شہوت و نفرت و آلام و این مرتفع شود بکلیت بخت عدم
یا لزوم البتہ که منافق بکلیت و غیر آن که جایز نیست و الا اینکه بشاید
مبالغه در آن حسن است از هر وجهی که آید که از منافع او نباشد بجز
باشد بکلیت شصت و شصت استقامت امام معصوم در عصر پستندم محال
بضرورت و هر چه که پستندم محال بضرورت پس آفات
پس استقامت امام معصوم در عصر محال شد پس هرگاه محال باشد
سابق جریحه واجب صدق نمویکلیب پس واجب باشد بجا
در هر عصر اما بکری آن بر ظاهر است و اما صغری بخت آنکه او مستند
استقامت بخت است در محکف را بر خدای تعالی در وقتی از
اوقات چه معصوم مشارکت دارد یا بجای در مظلوم زیرا
که بجای مراد است برای علم با حکام و تعزیر و تبعید و هر دو بجا
در امام معصوم پس نفع او مساوی نفع نبی است پس لازم میگردد

مساوی

مساوی لازم آن دیگر است لیکن استقامت رسول پستندم بخت
حجرات پس همچنین است استقامت امام شصت و هفتاد
معصوم لطف عامت و نبی لطف خاص استقامت عام بدست از
استقامت خاص پس هرگاه محال باشد عدم ارسال رسول از حق
بجای آن وقت پس محال باشد عدم نصب امام معصوم از باب مستند
موانع است چه تحریم است که رجعت و آلات یکدیگر بر تحریم هر
شصت و شصت قول خدای تعالی است که وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ
فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ یعنی دیگر تجاوز کند از احکام
خدای عزوجل پس آنان ایشانند پستکاران و هر که محکمت که
ظالم باشد جایز نیست پردی او و طاعت او بخت اقرار از
از ضرر مظلون و غیر معصوم همچنین است پس جایز باشد پیروی او
و هر امام واجب پیروی او پس کسی از غیر معصوم امام نمواند
شصت و شصت قول خدای تعالی است که حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ
وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ قِيَامُهَا ^{قائمت} یعنی محافظت نمایند بر نماز و نماز میانین

یا فاضله یا نجف یا طهر و جبرئیل بر ای خدای در حالتی که بگوید
 و تشویش با شید و نماز امروزم و بر محاطت بزمانه با نماز
 وسطی و این حال میشود بر احاطت شرایط و معرفت احکام
 آن و اخترا از گردن از ضبط اش بر وجهی که معلوم کرده و صواب
 آن در این معلوم نشود مگر از معصوم بر اجابت و آن عادت و غیر
 پس واجب باشد امام در هر عصر **مقتاد** مر قول البیت که
 یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اَلْعَدُوَّ کُفِّرُوْا عَنْ قُلُوْبِکُمْ یٰۤاَن
 و مودید اگر خدای تعالی برای شما آهیت ای خود را است که شمار
 یا پدید و پانی که حاصل میشود از و علم نمی باشد که بنی معرفت مض
 از روی یقین یا از قول معصوم و اول منق است در اکثر آیات
 پس چنین باشد دوم و از عین معصوم نمی تواند بود درست
 در هر عصر با جمیع مقتضای که قول البیت که قَالُوا فَاِنِیْ بِبَیْلِ اللّٰهِ
 یعنی که مقتضای که خدای تم امروزم و ما را اقتضای که
 مقتضای برین و آن عادت در هر عصری که یافت شود کما

در این پس و اجبت در و رئیس چنین و لایست که معصوم باشد
 زیرا که در جهاد و یحیی خونت و به تلف آوردن نفس پس بجا
 از آنکه متیقن باشد صحت قول او که چگونه قتال یا میده کرد و از برای
 که مقتضای باید نمود و حاصل میشود و ثوق بقول غیر معصوم پس
 منقش کرده و فایده تکلیف حفظ و ذکر قول آیت که و اللّٰه
 یُّؤْتِیْ مَلٰٓئِکَہٗ مِنْ یَّثٰٓا و اللّٰه و اٰیٰع عَلَیْہِمْ یعنی و خدای تم میده
 خلافت و پادشاهی را هر که خواهد و خدای تعالی بسیار عطا
 و انما پس میگویم که هر که حق سبحانه و تعالی او را ملک یا پادشاهی
 و جایزیت که غیر معصوم باشد زیرا که آن عبارت از
 استحقاق امر و نهی در باب خلق و جایزیت که تعیین فرماید
 حق سبحانه و تعالی این امر را از برای غیر معصوم و این عادت در
 هر عصر با جمیع زیرا که کسی ذوق نموده پس اگر قایل بود که یک
 چرا جایزیت که این اشارت بر بنی باشد میگویم که این لایق
 میکند بر عت او بعد از نبوت و پیش از نبوت زیرا که اگر

صد و گناه از پیش نبوت باشد هر آینه ساقط گردد محل او
از دلهای حاصل کرده اقیانوس و نهی و او این ستم
مناقض غرض است و لازم می آید باین قول عصمت امام
والا لازم آید امدادش قول شامل این باطل است
عَفَا اللَّهُ عَنْهُ قَوْلُ اللَّهِ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ
لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ وَكَرِهَ اللَّهُ ذَٰلِكَ لِلْعَالَمِينَ
شمر و ما را بعضی از ایشان را بعضی دیگر هر آینه ظهور و نبوت
در زمین و به استیلال باین چند و جرات **الاول** حق
بیان و تعالی نص فرموده که او را نصب کننده رعیس
پس اختیار باطل باشد و درین مقام و اجبات که موضع
معصوم باشد زیرا که محال است حکیم فرمودن خدا تعالی
غیر معصوم را **دقیق** بر پستی که نصب فرمودن خدا
تعالی دفع را از مردم مانع نمیشود و نیز اگر که
کردن امری بر امتناع چیزی ستم نبوت غیر است

و حاصل نیست این که از معصوم چه با غیر اوست و مرتفع شود
سین بر پستی که حق جل و علاست و او احکام
صادر را از رئیس و او امر و نهی را بوی دی و لازم
آید بر و پان کرده ایم بطلان آن پس آن سبب الیه
معصوم باشد چه عین معصوم گاه باشد که امر بطلان و این امر
واقع است و هر که واقف است بر اجتناب و ملوک گردد
این مقرر شده نزد او و خطا می باشد از جانب خدا
مگویند که این امر اشاعت است به پیغمبر صلی الله علیه و آله و
الالت می کند بر رئیس مطلق و ولایت می کند بر امام زیرا که
آن امر حاصل بود در زمان آن حضرت بوجود وی و بعد از وفات
آن حضرت حاصلات شرع و قوانین شریع او و احکام
که مقرر فرموده از آن مسلم می آید لیکن ما علی نیست بر خدا
پس نصب خلق رئیس نیز از فعل او باشد مسلم می آید لیکن
کنند اندک فساد زمین نزد جمیع احکام خطات و عدم رئیس

معبد نامی و بهمان کلیه با نفعی که گشتای بود و مسجد نامی
 که یاد میکند در آن پس بعد نام خدا را یاد کردن بسیار وجه استدلال
 باین آیه ریفه است که ولات یکدیگر بر سرین بعد از پیغمبر صلی الله
 علیه و آله زیرا که او حافظ مساجد و صلوات است و نزدیک کرد اندک عطا
 و در کرد اندک از نصیحت بعد از تفریر آن و او امام معصوم است و عینا که
 گذشت از تفریر مضاف و **چهارم** قول خدای عزوجل که قَدْ بَيَّنَّ الشَّكَّ
 مِنَ الْغَيِّ یعنی بر پستی که پدید آمده راه راست از کرمای وجه
 استدلال باین آیه ریفه آنکه هر کجا که اطلاق یافته بر او رسد و سوا
 برستی که مشترک است درین وصف که موجب بیان ظهور او
 و تمیز او از خطا و همچنین است فی چه او نیز مشترک است درین
 که موجب و موجب بیان اظهار او است پس ترجیح محال باشد
 و جهت آنکه در معرض دو چیز است یکی ازان و دیگری که ممکن است
 مطلقا و دوم امتیاز و محال نمیشود اول و دیگر که یکبار دوم که یکی
 و حصول آن پس به تنهایی میرسد از کتاب دست و این است

همینکه

چنانکه سابقا گذشت پس متین باشد معصوم در هر زمان و این
 ظاهر است و مطلوب ما گویند که قول الهی است این همچون که در
 بیان حدیث است و این نشان است که سابقا بیان کردید زیرا که
 میگویم که حاصل نمیشود آن از ازان کر آنکه و اندک بر تین محلات و عجا
 زات و معجزات و شترکات از او این را باید از متین که
 معصوم نه غیر معصوم با جماع پس ولات کرد و آنچه شاک نیست از او
 معصوم در هر زمان **مضاف** **ششم** قول خدای عزوجل است که
 اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
 یعنی خدای تعالی یار ذات که گردیده اند حال آنکه پروردگار می آید
 ایشان را از تاریکی بهشت بر روشنی متین وجه استدلال از او
 اول بر پستی که این عام است در هر اوقات و در هر محلات
 اما اول پس آن اجماع است اما دوم بحجت چند وجه **اول** ازان
 مشترک است درین وصف که مقتضی اخراج است و تفریق از
 ظلمت و دوم ازان بر پستی که اگر آن در معرض امتنان است

و پیروم از آن اگر غفلت جمیع معرف بلام است و پان
 گزده ایم در اصول عموم از اسیس دلالت کند بر ثبوت معصوم
 در هر عصر پس محال باشد که امام غیر معصوم بود **در فیه**
 برستی گویم در حجت امی متقی است که بدید کند طریق که
 در سنانده باشد در این عصر پس برای کسی طلب نیست که
 خوشان دینت این که معصوم پس واجب باشد در هر عصر
قوله ای است که الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم
 بالفحشاء و الله یعدکم فخره و یری شیطان و عدو مید به شمار آید
و هر یک که شمار آید بخل و منع زکوة و خدا بیستی و عدو مید به شمار
 با مرشس از زود خود و افزونی در مال این تذکر و تحذیر است
 از متابعت شیطان پس واجب است امر از او و ترغیب
 در پیروی او امر و نهی پس او حاصل میشود این که از قول
 که اگر امام غیر معصوم باشد هر آینه جایز بود که امر کند بعیان او
 شیطان **مفاد** امام مستحق نصرت است و متقی نصرت

و کما

و کما رو میج چیز از غیر معصوم نه همچنین است بر شیخ
 که شیخی غیر امام معصوم نباشد اما صفی پس نگاه است
 ما لکم الا شأخرون یعنی چیت شمار که با بری یکدیگر میکنند
 و این در نصرت و یاری امام است با تفاق و دیگر اطلبوا
 الله و اطلبوا الرسول و اولی الامر منکم و اما کسی که
 غیر معصوم نام مستعدی است حق سبحانه و تعالی فرموده که و ما للظالمین
 من انصاف یعنی به نیست که هر یک که تراجم یارانی یا مرزبان
 نمی استخوان است یعنی نصرت با فضل و عزم بحالت تحت
 وقوع نصرت پس متین اول باشد و آن مطلوب است **مفاد**
 قوله تعالی و لیس الیربان تا تو البیوت من ظهورها و لکن
 الیرمن اتقی فأتوا البیوت من أبوابها و اتقوا الله لعلکم تفلحون
 یعنی دینت نیکوی آنکه آید خانه را از بر آن خانه ها و لیکن
 نیکوی نیکی آن کس است که بر نیز کاری نموده بیاوند خانه
 از در های آن و بر پدید از خدا ای تعالی و زمان بر داری نما

اما اگر شایسته کاری باشد و تقوی اقرار از ضایع است و آن وقت
 بر مصلحت جمیع احکام الهی و بر مبادی بطناب و حاصل میشود و این که
 از قول معصوم و بخت است آنجا امتثال قول معصوم است که شایسته
 به احتمال دارد که امر بعینت کند و این ضایع تقوی است پس آن
 ضعیف تر باشد **شماره** قول الهی است که **وَقَالُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ**
الَّذِينَ يَقْتُلُونَكُمْ یعنی کارزار کنید و راه دین خدا را
 با آنکه کارزار کنند با شما و به استدلال با برائت که حق بجانب
 تبارک تعالی امر فرموده بقتل پس لا بد است از نصب رئیس جمیع قتال
 با دو دو و محامات و ناچار است که امضوب باشد از قبل و تقوی
 و الا لازم آید تخرج و تخرج و تهاذب اموی و این منتهی است
 زیرا که موقوف است بر اتفاق و دفع نزاع و محامات از جانب
 خدای تعالی حکیم غیر معصوم **هَذَا** یکی قول حق است که
وَأَقْلَوْهُمُ حَيْثُ نَفَقْتُوهُمْ وَأَخْرَجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ
أَخْرَجُوهُمْ یعنی بکشید ایشان را هر جا که بپای ایشان را بر آورند

ایشان را از آنجا که پس روان کرده شمار او این امر موقوف است
 بر نصب رئیس و تقوی و اتمام بقول غیر معصوم نیست و فعلی است
 پروری میشود آن که در پس شش کرده نماید این امر بوجود معصوم
هَذَا قول حق است و عکس که **وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ**
مِنَ الْقَتْلِ یعنی فتنه سخت تر از قتل است و حاصل میشود از این
 معصوم فتنه که سخت تر از قتل است پس واجب است بر اقرار از آن
 که قتل است یعنی آنچه واجب است اقرار از فتنه که اشده است و اینست
شماره قول تعالی **وَقَالُوا لَهُمْ حَتَّى لَا تَكُونُ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ**
الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ آنهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ یعنی و کارزار کنید
 با ایشان تا آنکه کارزار نباشد هیچ فتنه و باشد فرمان برداری
 بر خدا را پس اگر باز یستد بر هیچ برای پستی نیست که بر
 ستمکاران و به استدلال با این است که کرده اند انفعالی فتنه
 که غایت و فرمان برداری الهی نیز اینچنین معلوم میشود و خدای
 فتنه بقتال و آنکه مراد با اصلاح است که از قول معصوم

وَقَالُوا لَا تَنْفِكُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ
وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ یعنی پیش از نیت بر این نیتها
کارهای دیگر را و تبرع از خدای تم و بداند که شمار پسنداید
نیز ای خدای تعالی و شکر و در مونس از اینها ترغیب و تحریک است
بر عمل طاعات و امتناع از مباحات و منیات و اقرار از اشتباهات
و تمام نشود این که قبول معصوم در هر قصه پس واجب باشد **مَشَارِقُ**
إِنْ تَزِدُوا وَاتَّقُوا وَتَصِلُوا إِلَى النَّاسِ وَلِلَّهِ سَبْعٌ عَشْرَ
سوره یعنی آنکه نیکو بکنید و بر نیز کاری نمایند و بدانند که اگر کار او خدا
شما است و از این تقوی و اصلاح موقوف است بر معرفت او
ای و خواهی او و بر مراد بطلب او و تمام میشود این که قبول معصوم
در هر عصر پنجشنبه پیش ازین مذکور شد از تقریر و غیر معصوم
کلاه باشد که اگر کند مارا بچندی بتو هم آنکه آن اصلاح است
و هیچ اصلاح در آن نباشد پس واجب نشود امتثال قول او
ستغنی کرد و فایده امامت او **مَشَارِقُ** قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ

آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ
لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
یعنی بدین پستی آنکه ایمان آورده اند و ذکر و نماز را بکنند و بپای
داشتند نماز واجب را و دادند زکوة معروضه را امر ایشان است
مزد ایشان نزد پروردگار ایشان و هیچ ترس نیست بر ایشان
و نه ایشان اندوختن شوند و چه استبدلال بران و چه است
سکه از پیش گذشته **مَشَارِقُ** قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ
لَظُفُوفٌ رَحِيمٌ یعنی بدین پستی که خدای تعالی بر داناتان است
با بخشایش و چه استبدلال باین است که امام معصوم در هر عصر
از اعظم نعمتات و اتم آن و بان حاصل میشود نجات احوال
و منافع دنیوی و از در آفت و رحمت است که حکم فرموده باین
بر رفتن خود نصیب او و کدام نعمت نمایان کرده و چنان
نست که حاصل باشد بآن نعمتهای دنیا و آخرت پس نعمت که
آفل است از آن مستحق در جنب آن **مَشَارِقُ** قوله

تو را تعالی قاشتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ یعنی برترت بخت نمایند بیکدیگر این
موقوفت بر معرفت خیرات و آن موقوفات بر معرفت خطا
آبی و حاصل نمیشود آن کرا از معصوم یعنی بیکدیگر گشت سزاوارت
تو را تعالی وَلَا يُمْرُقْ عَلَيْكُمْ وَلَا تَعْزَلْكُمْ تَعَزَّلُونَ كَمَا أَرْسَلْنَا
فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يُلَوِّعُ عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ
وَيُؤَلِّمُكُمُ النَّاسَ لَوْ كُنُوا يَعْلَمُونَ معنی تو تمام کرد اتم نعمت خود را بر شما و تا مگر شما را
راست را پدید چنانچه فرستادیم در میان شما فرستاده از جنس شما
که بر شما اینست ای ما را پاک میکرد اند شما را و می آموزان
شما را معانی قرآن و بیان شریعت و تعلیم میکند شما را آنچه بود و دیگر
بدانید بر خود استدلالتان آید و رنج از چند و جاست **الحمد**
بر پستی که حق سبحانه و تعالی حکم فرموده با تمام نعمت بر ما و ما بپایان
کردیم که امام معصوم نعمتی است که بر نعمت های دیگر مستحق است در
آن نعمت پس اگر او را عقب نفرماید تمام کرده باشد نعمتهای
بر مردمان در حق ما بدستی که حضرت منان امتنان فرموده

بر مردمان که رسول فرستاده بایشان و فایده آن تمام نمیشود که
بجمله معصوم که قائم مقام او باشد در معرفت **سید**
بر پستی که علت و ایجه بنزدان پندران آن اعلام
خطاب آیتند که هر چه بنزد آن نزدیک کرد اند ما را
بطاعت و او را کرد و نه از نهیست و راه نماید و تعلیم کند کتاب و معانی
از او بدایت کند بحکامات و مساوات و مجازات و عساکر
او و پاموز اند چیزی را که نه استند باشد آنرا و این داعی موجود
بنت با امام و قدرت نیز انچنین موجود و هرگاه ما را نیستیم و **ع**
و قدرت را حکم میکنیم بر نوع فعل پس ولایت کرد بر وجود امام در حق
و زمان حق را ما تو تعالی و اشکری و لی و لا تکفر و لی و لی
کناری و سپاس داری نماید مرا حق ناشناسی ناپاسی کنید
حق بل و علام فرموده بشکر و نهی نمود که بفرمان نعمت که عدم
شکرت پس شکر واجب باشد و آن موقوفت بر معرفت
شکر و آن موقوفت بر معرفت خطایات آیه و حاصل نیست آن

که از قول معصوم بچاپ مقرر داشتیم از آنچه کتابست
 و نمی گنجد بکتابت شکر بر نعمت و شوق و اعتقاد قبول
 غیر معصوم نیست که باریست که او تعلیم کند و اگر شکر کرد
 آن چو ادعای است پس اینجاست به شکر معصوم در هر وقت
و در دیگر توراتی که نازل علیک الکتاب بالحق مصدقا
 لما بین یدین و انزل التوراة والانجیل من قبل هدی التبارک
 یعنی در کتابت و بر توراتی که از ابراهیمی عالم آنکه باور دارند
 همان کتابت را که پیش از وی بوده و توراتی که در دست او بود
 از آن پیش حال آنکه راه نمایند بود هر دو مانع از آن است
 بودند هر دو از آن کتابت بدایت در راه نمونی خلق و حال
 میشود آن که بمهرفت آنچه در آن کتاب است و تا که میگرد
 نماید آن که بچهری که نزدیک کرد اند با مثال او امر و خدا
 آبی و حاصل میشود از آنها که از معصوم بچاپ مقرر داشتیم
 پس این ولایت کرد بر ثبوت امام معصوم توراتی که در

توراتی که نازل علیک الکتاب منه آیات محکمات
 هن اُم الکتاب و آخر متشابهات فاما الذین
 قلوبهم زغ فیدعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و
 ابتغاء ثوابه و ما یعلم ثوابه الا الله و الراغبون فی العلم
 یقولون آمنا به کل من عند ربنا و ما یکنز الا اولوا الالباب
 آنکه در نزد پست و بر توراتی که از ابراهیمی عالم آنکه باور دارند
 آنها اصل خوانند و اگر محقق مشبهه محتاج در تفسیر مراد به دلیل
 پس آنکه در ادعای ایشان میل از حق پس برای بچاپ آنکه
 که تشابه است از و برای بستن فتنه در میان مردمان را
 حجت عدول بچاپ ظاهر مراد ذی حجت و نداند معنی چنانچه
 که خداوند تبارک و تعالی که ممکن اند در انشای ایشان بر نمیدانند
 از آن ایمان آوریم بقدر آن که تشابه هر یک از تشابه حکم
 نزد پروردگار است و چند پذیرد که خداوند از خود استلال
 باین آیه ریند از چند وجوه است **اول** آنکه بعضی از مردمان

مقتله و بعضی دیگر عین مقتله و پرهی میگوید مقتله را و مقتله ای تقیالی
مذمت و نموده کسی را که پرهی کند تشابه را از محصل مقتله
جستن عدول یک ظاهر از معنی مراد بی جتی و این منع است
از آنکه پرهی کند از ادب یا زینت این از غیر معصوم پس ازین
ظاهر بقول او منقح شود فایده خطاب پس واجب باشد معصوم
کرد و مقتله بسوی او **فوق** هر چه رتبی که خدای تعالی بفرموده و دلیل
نموده برای قوی که مخصوص مذنبی و استیاض نموده ایشان را از این
مذبت در علم و بیند اینهم تا این را اگر از معصوم چه در غیر معصوم
این صفت حاصل نیست **سین** محل کردن تشابه نیز نه است بجا
و حاصل نشود امن از خلل در عمل کردن با و اگر از معصوم پس واجب باشد
و بجهت آنکه خطاب تشابه با عدم معصوم زایل میگردد اندکین را
بعثت قول او که پس تلمذ نموده مذوره است و در آن چه را پرهی
مجهت آن مختلف است در آن و واقع میشود بسبب آن اخلال عدم
صواب پس لا بد است از معصوم تا توصل جویند از بسوی علم بان

جستن مقتله از برای

چهارم و واجب است دفع آنکه در الهامی ایشان عدل
از حق است پس پرهی میکند آنچه تشابه است از آن برای
جستن مقتله و باز داشتن ایشان از آن و این تلمذ ثبوت
معصومت زیرا که رجحانی ندارد قول بعضی غیر معصوم بعضی دیگر
پس هر یک از ایشان او را میکند مخالفت آن دیگر در یک امر
و این موجب مقتله است **فوق** هر چه رتبی که خدای تعالی
رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا یعنی ای پروردگار ما میل ده از حق و الهام
ما را امر و عدم زینت است که آن میل است از حق چه محال
از خدای تعالی فعل زینت و هر گاه مراد عدم زینت است با لکله
و حاصل نشود آن که معصوم چنانکه گذشت از تقریر پس این است
میگوید بر بعضی او **فوق** چهارم **لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِندَ رَبِّهِمْ**
جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ
وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بِعَبَادِهِ
یعنی مراد از آنست که پرهی کاری نموده اند و پروردگار ایشان

بوستانهای که میروند از زیر چرخستان چون جو بهای حال که بخت
 باشند در آن زمان یک از چشهای زمان خوشنوی از
 خدای تعالی و خدای تعالی پناست بحال بندگان و احتیاج ایشان
 و به استدلال باین است که حق سبحانه و تعالی حکم فرموده است
 که تویی چش که بر سایندهن ثواب و خلاصی از عقاب
 تویی و رافیت بسوی آن که بوجو معصوم همچنانکه گذشت
 و در چشم تو در تم الصابرين و الصادقين و الثابین و
 المومنین و المستغفرین ^{خدا} یعنی هر سب که کند گمان برادای تکالیف
 در آستان و در احوال و افعال و عبادت نمایند گمان بر
 و طایف طاعت و اخلاص و نفع کند گمان بخدمت زنده و زنده
 خود آن بوفتهای پیش از هیچ بدستی که امید اینم طریق مضمون
 این آیه رفته را از معصوم بران و چه که آوردیم تقریر از او
نود و ششم تو در تم قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء
 وتنزع الملك ممن تشاء وتغير من تشاء وتبدل من

تشاء بيدك الخير انك على كل شئ قدير
 یعنی بگو بار خدایا ای خداوند مطلق و ای پادشاه برحق و پادشاه
 پادشاهان میدی پادشاهی را از آنکه میخواهی و میتانی پادشاهی
 از آنکه میخواهی و منزه از میکردن آن از آنکه میخواهی و خواهر میکردن
 از آنکه میخواهی بقدرتت هر یکی بدستی که تو بر همه چیز توانا
 و بدیستی که پادشاهی ده خداوند تبارک و تعالی است اتفاق
 پس لازم است که او معصوم باشد زیرا که دالی و حاکم گردانیدن
 معصوم منجبت است و محلات بر خدای تعالی آن رحمت و جود
 او و آن حکمت است **نود و هفتم** قل ان كنتم تحبون الله
 فاتبعوني يحببكم الله یعنی بگو اگر میپسندید شما که دوست دارید
 خدا را پس متابعت نمایند بر او دوست دارد و سارا خدا تعالی
 و ما دانستیم که این دوستی حاصل است بتماثل معصوم
 از پیش مقرر شدیم **نود و هشتم** ان الله اصطفى آدم
 و نوحا و آل ابراهيم و آل عمران علی ^{العالین} یعنی بدیستی که خدای تعالی برگزیده

آدم را و این را و نه زندان ابراهیم را و وزندان اسم را و
 جانیان و این بر گردین بیکوت از یکم و انباء صفت ایشان از
 اول قرآن از جود ایشان پس آت است که این صفت عامه و بیست
 نیز ایشان را و این است و آنچه را نیز عظیم پس هر سر تقدیر
 مطلوب و حاصل است با اول پس هر که قائل است بجهت بنیاد
 علیه السلام چنین قائل است بجهت احمد نام علیه السلام که در
 است از جهت احمد قائل است بجهت ابیله اول ستم و آخر
 پس فرق کردن میان این و آن احداث قول است ایشان
 باطل است و اما دوم پس آن ظاهر است زیرا که آن جمیع صفات
 و جمع را هرگاه اضافه کردند برای عموم است پس داخل است در
 امیر المؤمنین و افاضه و امام حسن و امام حسین و باقی ائمه
 عشر سلوات علیه السلام همچنین پس این دلالت کرد بر جهت ایشان
 و غیر اینها از آل ابراهیم علیه السلام خارج اند ازین زیر که ایشان
 معصوم نیستند با اتفاق پس صحیح نباشد بر گردین ایشان را

نکند

بگویند که هیچ مخصوصی سبب منقطع حجت نیست در باقی چنانچه
 مبین است در اصول زیرا که میگوید هم یکم مخصوص حجت است
 در باقی چنانچه بر مناسبت در اصول فوری و بعد قول است
 صلی الله علیه و آله لا یجفع اثبتی علی الخطاء یعنی اجتماع
 نمی نمایند امت من بر خطای کسی است متفق علیه و این
 دلالت میکند بر جود معصوم در عصر زیرا که الف و لام که در خطا
 از برای حدیث با اتفاق بلکه از برای جنس است یا از برای
 تفریق کیفیت پس باقی ماند معنی حدیث اینست که اجتماع نمی نمایند
 امت من بر جنس خطا من حیث می باشد پس اگر کسی از ایشان
 معصوم نباشد از اول ستم تا آخر آن هر آینه جایز باشد در زمان
 معصوم که بکند هر یک از اینها و فی الخطا معایر را آنچه میکند آن را
 پس ایشان اجتماع نموده باشند بر جنس خطا که آن منفی است غیر
 بنوی پس این دلالت کرد بر ثبوت معصوم در میان ایشان
 از اول ستم تا آخر آن در هر عصر و زمان چه او بان در هر عصر

باتفاق بر آنست شد مطلوب حاجت آنکه حالت که امام غیر
معصوم باشد **ص** اما واجب است که امام معصوم باشد
و جایز باشد بر خطا و زپس و زعیبت و الا محتاج باشد با امام دیگر
زیرا که علت محو به بصلب امام جو از خطا بر امت پس اگر
جایز باشد بر خطا آنرا نیز محتاج باشد با امام دیگر پس اگر معصوم
امام است و الا لازم آید پس و ان باطلت پس امام معصوم
باشد مانده اول تمام شد و اندر **فصل اول** از آنکه که
میکنند بر وجوب عصمت امام علیه السلام آنست که دوت دارد
او را خدا ای تعالی زیر که معنی محبت از جانب حضرت عزت بیا
ثواب است و امام سبب حصول ثواب است برای همه مردمان
و آن وابسته به پیروی است و بخت آنکه اولیاد پیوسته علیها
السلام و جانشین او و هر که پیروی پیوسته میکند دوت میدارد او را
خدا ای عزوجل لقولہ تعالی فَاَتَّبِعُونِی یُحِبَّکُمُ اللّٰهُ وَ یُحِبَّ
از غیر معصوم نیست که دوت دارد او را خدا ای تعالی چه او ظالم

زیرا که قول آیت فَمَنْ ظَلَمَ لِنَفْسِهِ مِنْ شَيْءٍ لَّا تُجِبْ
ینت که خدا ای تعالی او را دوت دارد چه قول آیت که
إِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ الظَّالِمِینَ یعنی بد پرستی کرده
میند او خدا ای تعالی پستکاران را انکو نیکو نیستی محبت از کل
پستکار نمی آن نیست از هر یک از آنها زیرا که میگویند علم
آن ظلم است و آن موجود است در هر یک از آنها **فصل دوم**
قوله تعالی فَاَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَبِیْنِهِمْ
اَجْوَرُ هُمْ یعنی پس آنکه ایمان آورده اند و کردند نیکوکاری
خدا ای تعالی ایشان را تمام مزد های ایشان را و صالحات عالم است
زیرا که جمیع معرفت بلام است و آن از برای عموم است پس
واجب است در حکمت وضع کردن طریقی برای معرفت صحیح
نیکوکاران نیست آن طریق که معصوم پنهان کند است پس واجب
باشد در هر عصر معرفت عموم هر عصر است و قوله تعالی یَا أَهْلَ
الْکِتَابِ لِمَ تَقُولُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ لَیْکُمْ مَوْتٌ لَّحَقٌ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

یعنی ای مقل کتاب بر آید میزید صواب را باطل می نویسد
حق را دشمنید ایند از اصحت ذم متقنی تذریرت از نیت
آن ممکن است که غیر معصوم اینجا باشد پس باشد ترک
تسبوت و اقرار از ضرر مظنون پس آن واجب باشد
و اصل درین آنکه مکلف بان واجب است که خالی باشد از
امارات مفاسد و جبت آن پس اراوه کرده باشد که
آنکه غیر معصوم است اقرار از ضرر مظنون است بلکه ترک آن
آن اقرار از ضرر مظنون است چهارم فرمان برداری رسول
آنست که ما فرماییم محکم ما را بان فرموده و باز آیم
از جمیع اینها ما را اذان نمی فرموده لقوله تعالی وَمَا آتَاكُمْ
الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا یعنی آنچه
آورد شما را بپذیرید پس عمل کنید بان و آنچه نهی نمود شما را از آن
پس باز ایستید از آن و فرمان برداری امام پس فقیه
برداری رسول بموجب فرموده حق جل و علا که أَطِيعُوا

وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ
چه طاعت هر دو را یک شرکت کرده اند زیرا که
عطف متقنی مساوات است در عامل بر واجبیت که امام معصوم
باشد و الا لازم آید اجتماع امر چندی و نهی از آن چندی
بایزیت پنجم قوله تعالی فَمَنْ أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
مِنْ بَعْدِهِ إِنَّكَ فَأُولَئِكَ تُمْنُ الظَّالِمِينَ یعنی پس هر که از خود بگوید
دروغ را از آن پس که پان کردیم پس انان ایشانند
و غیر معصوم ممکن است که انجمن باشد بضرورت و پس چنانست
از امام که انجمن باشد یعنی از خود بیارزد قطعاً و الا فایده اما
متقنی باشد و این دو مقدمه پنجمه و اگر نباشد یکس از امام غیر
معصوم بضرورت و این مطلوبیت **ششم** قوله تعالی وَلَئِنْ كُنْ
مِنْكُمْ أُمَّةٌ يُدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ
وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ
الْمُقْبِلُونَ یعنی و بایست که از شما گروهی که نه اند شما را بسوی

و فرایند کارهای کردنی برت شرح و باز دارند از کارهای ثابت
و آنان ایشانند رستگاران و مضمون این آیه درین معنی است
هر معصوم و نبی از هر مکر و دمی باشد بچنین مکر معصوم بر آن
باشد **مفسر** تود تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق
تقائید یعنی ای اهل ایمان بترسید از خدا تعالی حق ترسیدن
آن و بدست کسی که این حاصل شود بعد از آنست که احکام برین علم
تقریب و تنقیذ و حاصل نیت این مکر از معصوم بر آن و بهر که گشت
ششم تود الله و اعصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا یعنی
تو مسکن جوید بعد از هدایت الهی هر شما و بر راییهای مختلف شباهت
و چه استلال بمعنون این آیه شریفه از دو وجه است اول
چون که زدن بحبل الهی یعنی بجای آوردن همه او امر او و باز از ایشان
از نواسته او و نمیدانیم ما این را مکر از معصوم و **دوم** جدا
بجستن از دین پس واجب است اجتماع بر حق و تفرق بختن از او
و اراده اجتماع از ایشان نبی و وجود معصوم در هر عصر ناقص غرض آن

بکثر

بجست تجاذب از او با غلبه قوی شود بر غفینت و مستلک از
فرمان برادر ای کسی که صانع میشود از کائنات و اقتادان محل او از او
با آنکه ناچار است مرا اجتماع را بر امور از پس او و در **نهم**
تود تعالی و کنت علی شفا حفرة من النار فانقذکم منهن یعنی
و بودید شما بر کنار بیعت با کوی از آتش و در حق پس خلاص شما را
از آن و حصول این بکثر لطفت بود که نزدیک گردانده است
بطاعت و دور سازنده از معصیت و آن امام معصوم است
در هر عصر و این مطلوب است **مفسر** تود تعالی كذلك یبیین الله لکم
آیاته لعلکم تهتدون یعنی و بمانان پان یکند خدا تعالی برای شما
دلائل خود را تا مکر شما را و یا پدید آید عام است در دلائل و در
و پانند محلی و مشترک و بدست کسی که این بحصول علم است و الا بیان
نباشد و این علم حاصل نمیشود مگر بقول معصوم پس اوثابت باشد
یا نذر تود الله و لا تفرقوا و اتقوا و اتقوا و اتقوا
تعدیالما انتم البیتات و اولیک لهم عذاب عظیم یعنی و شباهت

همچو آنکه جدایی نموده و خلاف کرده اند از آن پس که آمد برایشان
 دلائل روشن و آنان در ایشان از استعدایی بزرگ نمی از نظر
 و اختلاف تمام نمیشود مگر بوجود معصوم در هر زمان چه عدم
 موجب تفرق است و اختلاف و همچنین گذاشتن بر پیش
 ایشان پس تعیین منصب امام معصوم است و نیز نمی از اختلاف
 با آنکه و غایب کند کتاب و سنت با حکام و بشرت مختلفه میباشد
 و مجازات با عدم منصب امام و تکلیف با حکام در هر واقع و تفریق
 استخراج آن با جهنم که تابع امارات مختلفه و افکار و انضامات
 است آن تکلیف مالا یطاق است و آن محالست بگویند که
 محال هرگاه لازم مجموع باشد لازم نمی آید لزوم آن هر آن که را
 پس از استلزام عدم معصوم محال لازم نیاید زیرا که میگویند که
 ما عدای عدم معصوم صادق متحقق باشد و نفس امر و حال که
 متحقق مستلزم محال نیست پس منعی نیست که عدم معصوم مستلزم
 محالست و این مطلوبست و نیز دلایل چنانست که آمد و ایشان

که از جمله مصونین همین ایت است و آلات میکند بر طریق ظهور احکام
 و دانستن از آن و محال نیست این که از معصوم در هر عصر بخانه
 گذشته است و اینست در این عصر تو را تو و ما الله یزید لعل العباد
 یعنی و بخواند خدای تعالی پیغمبر برای بنده که بی گناه و عذاب
 کند و ما مورد به مر است یعنی عمل کنند با آنچه ما مورد شده اند و
 سر شایسته گشته در اصول و کلام اشکوه که درین باب گفته اند
 ما بطل کرد و ایند لیم از او که کتاب اصولیه پس محال باشد که حق
 و تعالی امر فرماید بفرمان برداری غیر معصوم چه او امر میکند نظم
 بجهت خدا و امر فرموده حق جل و علا بطاعت امام علیه السلام
 بچشم از غیر معصوم امام نباشد **سینه** تو را تعالی گفتیم
 خیر اینه الخرجت للناس تا مؤن بالمعروف و تنهون عن
 المنکر و تنهون بالله یعنی سینه شما بهترین گروهی که بران
 آورده شده و باید برای مردمان معینه باشد کجا را می گردانند
 و باید میدارید از کارهای مماندگونی و ایمان می آید بخدا

و آنچه در نامه شماره این تفسیر است بهر معروف و نهی
 هر مکر پس این مصنون یا اشارت بجمع از آن حیث که مجموع است
 یا اشارت بهر یک از آنها یا بعضی از ایشان و احوالات
 زیرا که متعدد است که مدامت اجتماع نمایند در حالی از احوال هر جا
 برکنند بهر معروف برای مکر یک از آنها و نهی نیز همچنین در
 نیز انچه آن حالت زیرا که علامت واقع است برترین شتم
 سوم و آن بعضی معصوم است بر ثابت باشد معصوم در هر محبت
 عموم و در هر مصرع و این مطلق است چهارم قوله تعالى
 فَإِن يَدْعُواكَ إِلَىٰ آيَاتِ اللَّهِ أَنَا اللَّيْلُ وَهُمْ يَبْعُدُونَ يُؤْمِنُونَ
 بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
 يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَٰئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ
 یعنی جماعتی بر برت رات دست گرفته اند آیه های خدا را
 ساعات شب و ایشان نماز میکند از ایمان می آرند بخدا تعالی
 و بر دینیات و میفرمایند بکارهای شریعی نیکو و باز می دارند از

کارهای

کارهای امری نیکو و می شتابند در ادای وظایف یکیشان
 از جمله شایسته گان و یگانند این تفسیر است بهر معروف و نهی
 از هر مکر و شتابن بر هر غیر است بجهتی که لازم نیاید تکلیف الا
 یطاق و آن معصوم است که برین وجه باشد پس ثابت شد
 در آن حالت در هر زمان با جمیع اتفاق یا مکر **پانزدهم**
 توراتی یا: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخْذُوا بِطَانَةِ مَن دُونِكُمْ لَا يُؤْمِنُ
 بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يَتَّبِعُونَ أَفْوَاهَهُمْ وَمَا
 تَحْفَظُونَ لَهُمْ أَلَمْ يَكْفُرْ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن
 كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ یعنی ای اهل ایمان مگر چه بدستی
 خالص از امت شما اند چه ایشان در حق شما در او است
 در شد شقت اما در شمار اید بدستی پیدا شد دشمنی از دوی
 ایشان در اشک گفت و شنید و آنچه پنهان میدارد و پنهانی
 بر بزرگتر است از دوی اتفاق و بد بدستی که پنهان کردیم برای شما آیه
 اگر سبید شما که در پند و استدلال مصنون این از دوی است

اقل نجات از پروی این جهالت و حذر کردن از ایشان
 حذر کردن تمامی و پروی جهالتی کردن که در آن خوف و ترس
 ممکن باشد روایت و دفع مردی آن واجب ترک پروی ایشان
 و غیر معصوم همچنین است پس واجب ترک پروی ایشان پس
 امام باشد واجب پروی او و غیر معصوم متعسف است
 که مذکور شد پس اگر پروی او واجب باشد پس لازم است تکلیف
 به و صدق آن تکلیف باشد بحال **دوم** قول الهی که قَدْ بَيَّنَّا
 لَكُمُ الْآيَاتِ اِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ سزاوار
 این آیت اشارة است به نص معصوم در زمان زیر که پناه
 آیات از کسی احتمال این محذورات نداشته باشد نیت کردن
 معصوم بچنانکه گذشت پس این ولایت کرد بر ثبوت او شایسته
 تو تعالی وَاذْكُرْ قَوْلَكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ
 الْأُمَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مَوْتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ
 بِذَاتِ الصُّدُورِ یعنی و چون بنشیند شمارا گویند ایمان داریم

و چون خالی باشند از غیر ملت خود بگرد بر شمارا نکشته شمارا از
 خشم بگویم برید شما بنشینم و آن بدستی که خدای تعالی او را
 بنمایر سینه پس این ولایت کرد بر ثبوت تویی که برین حال
 دارند گویند اند باطن ایشان را که خدای تعالی چه آن از باب
 غیب است و حذر لازم است از پروی کسی که ممکن است که چنین
 و غیر معصوم همچنین است پس جایز نیست پروی او واجب است پروی
 امام **سوم** قول تعالی لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ
 یعنی نیست امر ترا از کارهای خدای میسر چنانچه بطریق اولی
 که زنده مریت را نص امام بگوید رجوع آن بحضرت پرورد
 و کلمات و محامات از نص غیر معصوم امام بطاعت او و امر
 امر فرموده بان و الا ممکن باشد اجتماع صدیق و چنانچه فی نفسه
 و توجیه چنان و این محامات که نیک را زشت و اندوخت را
 نیک انگارد **چهارم** قول تعالی وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ
 لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ یعنی و زمان برید خدای تعالی را بپوشید

و پستاده او را تا که رحمت کرده شود و امام معصوم لطف است
درین تکلیف و فعل باری تعالی موقوف است بر معصوم از جهت علم
و عمل به آنکه گذشت تعریض آن و اگر ناقص عرض نموده باشد و آن
ممالک از یکدیگر و از آن نورانی هم تو را تعالی و ساری عوالمی مغفرت
مِنْ رَبِّكَ وَجَنَّةٌ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ
لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالْفَرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ
الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ
الْمُحْسِنِينَ یعنی بشت پدید بسوی آمرزش از پروردگار
شماره و بی شکی که پندای آن آسمانها و زمین است میسازند از
از برای پروردگار آن آسمانها و زمینها را میسازند و از
شادی و گریه و مسرور و غمناک و گریه و مسرور و غمناک و گریه و مسرور
و خدای تعالی دوست میدارد و بیکو کار از او استدلالت این که
رینده از چند درجات **اول** هر آسمانی از تکلیف این نیست
و امام معصوم لطف است و فعل باری تعالی موقوف است بر لطف

و علی

پس واجب باشد و الا نقض عرض لازم آید و درستی آن
احوال معلوم نمیشود و اگر از امام چنانکه گذشت **سین** به درستی کون
و میان بر جهت تکلیف است و تعریض از برای منافع ایشان
و حق سبحانه تعالی آنرا عیب آورده و لطف که نزدیک کننده است
بعد از خلق ایشان بر جهت تکلیف که تکلیف کند ایشان را
و آن لطف از فعل خدای تعالی است و آن لطف معصوم است
و آری هیچ مقصود باشد از یکدیگر و آنکه تعاضل فرماید با فریدن
خلق و تکلیف کند ایشان را برای تعریض منافع و خلق کند از
برای ایشان امام معصوم که نزدیک کرده اند و باشد ایشان را
بطاعت و او را سازنده باشد و از قوی شود و عین که او را
کردانده اند ازین غایت به پیشتر امور و این جایز نیست
در حکمت و تصور نمیکند از هیچ قائل **پست** و قائل است
و یخذه منکم شهداء و الله لا یحب الظالمین یعنی
و از یکدیگر و از شما شاهد و از او خدای تعالی دوست ندارد و پست

بنای محقر با امکان و اعظم برکت قدر پرستش است و بنای
 دیگر و تمام بیکدیگر و این که بطلت که نزدیک کرده اند و دور کرده اند
 و آن معصوم است پس ثابت باشد و الا بیکو نباشد امتنانی خالق
 است و جان **پست** و معتمد و تعالی یقولون هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ
 قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ یعنی میگوید هیچ است ما را از کار
 نظر حضرت چچ هرگز که بدین پستی که در زمان مرده از است و بعد از
 این است که معصوم این ولایت میگذرد بر انکسیت مخلوقات را
 زمانی و نه حکمی و هیچ چیز مطلقا بلکه همه آن مرده ایراست پس باز
 نباشد که نصف امام باقیار مردمان باشد به آن از اعظم اموات
 و اموات مصالح دین یعنی بر دست پس آن باقیار قادر
 باشد و جایزیت که خدای تعالی غیر معصوم را اختیار کند زیرا که
 قبح است و خدای تعالی هیچ نمیگذرد بخت انکه اگر امام بطلت او
 کند در جمیع امور خود بیکدیگر که او امر کند با آنچه خواهد و با آنچه نخواهد
 او خطا کند و بدینستی ممکن است که واقع شود مثل این از پس اگر امر

خدا بختی با او لازم آید که او است و این چیزی و حال آنکه حق جل
 آنرا نفی نموده و اگر باشد آن از آن قبل که میداند مکلف کن
 جواب است لازم می آید پس کلمات او و احتیاج نیست نصیب
 چیست نه علت سبب همان علت موجب است پس اگر سبب
 امام از فعل مردمان باشد سر آید باشد جمیع اوامر و احکام صادر
 از باری تعالی از فعل ایشان پس ثابت باشد نقیض باید بودی فعل
 خدای تعالی بخت صدق آن و این باطل است **سی** امر تورات
 لِكَيْ لَا تَحْزَنُوا عَلٰی مَا فَاَن كُمْ وَلَا مَا اَصَابَكُمْ یعنی تا
 نشوید بر آنچه فوت شد از شما و نه بر آنچه رسید شما را از شما
 و در موضع دیگر میفرماید وَلَا تَحْزَنُوا لِمَا اَنشَأَكُمْ یعنی نه
 با آنچه و او شما را یعنی از امور دنیا و این مراد موقوف است بر معصوم
 چه آن باشد تکالیف است پس حاصل نشود آن که بر امام معصوم و با او
 بچنانکه است ذکر یافت آن تو بر پس ولایت کرد بر شریعت او
 و بیکش تو را تعالی یحفظون فی انفسهم ما لا یبدون لک

یعنی نشان میدارند در پیشهای خودشان از اگر اشک را نمینهند
برای تو این صفت و تمثیلی است که باید از نیت پروری گوی این
از وصا در شود و او غیر معصوم است پس در تفسیر قوله تعالی وَلَئِنْ
قُلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مِمَّا لَغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ
وَرَحْمَةً خَيْرٌ مِمَّا يَخْتَارُونَ یعنی هر چه
اگر گشت شویید در راه دین خدا ایستی یا به میرید هر آینه از شما
و بخشایش از خدای تعالی بهتر است از آنچه کردی از آنکه از زحمت
و زیدی و به استیلا لال با این است که میگویم که قتل در راه
خدا ای تعالی بجای و بر قصد و بلیق او امر و نواهی الهی است و ان تمام
نیشود که بوجوه معصوم زیرا که خداوند او بسوی مقبره نیکو او مگر
بوجوه معصوم **سی و نهم** بقول که اگر کسی معصوم خود را بکشد
بتنگد از اخراج است خصوصاً در جهاد پس واجب نباشد و هر امام
باشد واجب است فرمان برداری خداوند او بجای و مستحب است
توای و پس چنانکه از غیر معصوم امام نباشد پس چه جای نیت

قال

قال بقول غیر معصوم و نه امثال او امر و نه او است
اقدس چه نیت صواب آن بطریق غیر قول معصوم و امر
که است واجب بیکره بقول او کارزار و واجب امثال او
و نه اسی او در شریعت شریعت و از معلوم میشود صواب از خطا
و چنانکه از معصوم باشد امام نیت امام صغری بجهت آنکه بجهت خود
خود را تنگد از اخراج منی خدا است قطعا و امثال او امر غیر معصوم
در قتال و غیره آن معلوم نیت که آن در راه دین خدا است
و صواب آن نیز معلوم نیت و منقطع به مقدم است بر مطلق
و اما بکبری بجهت آنکه فایده نص امام جهاد است و این امر
عظیم بزرگ قدری که وعده فرموده بر او از ثواب هرگاه بقول
امام باشد فایده ندهد و امام نگاه دارند شریعت پس کما
جز نمیکند بقول او پس فایده آن چه باشد **سی و نهم** بقول
فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْ تُخْلَى عَنْكُمْ وَأَنْتُمْ كُنْتُمْ غُلَظَ الْقُلُوبِ
لَا تَنْصَحُوا مَنِ ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْلَوْكُمْ وَنَحْنُ نَخْلَوْكُمْ فِي الْآخِرِ

یعنی پس سبب بخشایشی از خدا تعالی نرم خوی آمدی برای
ایشان و اگر می بودی درشت خوی تحت دل مرایه متفرق
شدندی از جواب تو پس جرم فرود گذار از ایشان و امرزشن خواه
برای ایشان و مشاورت کن با ایشان در کار حرب و مانند
این ولایت یکجند بر رحمت تاقه و لطف عظیم به بندگان داده
مصلح ایشان و شفقت بر ایشان از باب خدا تعالی و اگر کرد
به پیغمبر صلی الله علیه و آله مثل این و او هیچ چیز از شفقت و رحمت بحق
نصب امام معصوم نیست که نزدیک گردانده است بطاعت
از روی ترس و در سارنده از معاصی از روی جرم و بان حال
میشود و نیمه ثواب بادی و خلاص از عذاب سرمدی پس باید
بجایز باشد از کسی صادر شود از و این رحمت و شفقت اعمال
که داشت نماید در نصب نکردن امام و آیا جایز باشد از پیغمبر
صلی الله علیه و آله با اگر کردن او بمثل این شفقت تادم رحمت عام
که وصیت ننماید و نصب امام معصوم نماید اعمال این نوع چیزها

رحمت و شفقت به هم جمع میشود و دوم که رحمت و شفقت است
ثابت است پس متغی است اول که اعمال و فرود گذشت بر
است و نمک بینه که این باب خطایات و پس سبب بر این است
زیر که آن هم مصالح است و بان تمام میشود نظام نوع عالم
زیر که میکوییم بکه این سبب بر این از باب تنبیه است بادی
بر اعلیٰ زیرا که نرم خویی برای ایشان و استغاثت و استغاث
برای ایشان و غوا از و در است تعالی تواضع و اخلاق حمیده پسندید
با ایشان نیست اینها در لطف نزدیک گرداننده و او در پیان
همچو معصوم زیرا که معصوم اصل است و عده و اینها زیاده است
و محاسن از یکدیگر و اما که قصد لطف فرماید و آنکه ایشان جایز
که آن مهم است درین معنی و احوال کند باصل بکه این خطاب الهی
بر بان می و بر بان می و بر بان می است زیرا که اثبات رحمت
تام و فضل عظیم و اراده منافع علت اند و نصب امام معصوم
که پان کردیم و وجوب نزاع و بخت آنکه اثبات فرمود یکی از

معلول رحمت و شفقت را و از او تعزیه از طاعت و تقید
از محبت را پیش است باشد امری که غضب امام معصوم است که
تمام نشود فایده این که بان گویند که ذوق طاعت میان حسن
و متعجب زیرا که فاعل حسن بجهت حسن لازم نمی آید از آن که ایشان
بهر حسن و تمارک نتایج بجهت تقش لازم است او را ترک هر چه
زیر که زنده و ناز بجهت ترشی او لازم نیست او را خوردن از
ترش بخلاف تمارک آن بجهت ترشی او بلکه واقع است نزاع
در ششمانی میان سخیلین و از جهت اختلاف نموده اند و صحت
تو بر از نتیج نه از نتیج دیگر و اول اولی است و خداوند تعالی بقبول آورده
حسن را و امر فرموده بان بجهت حسن پس لازم نیست که در حسن
از این نوع پس لازم نیاید از این غضب امام معصوم زیرا که میگویند که بجهت
این زیرا که هرگاه او بقبول آورد حسن را بجهت حسن که در این باشد
و حال آنکه لازم است او را که بقبول آورد و واجب را و خداوند تعالی
حکیم و انصاف است و ما بیان کردیم که واجب است غضب امام بر او است

امور از باب اصلاح است و بکنند آنها را با حکمت و رعایت
و ترک کنند این واجب چنین را و صدور این محال است از حکیم
و انکه حکمت او غیر متناهی است و نیز میگوید از حکیم در حالت
عالم است بکل معلومات و قوایست بکل مقدرات عالم را
که بطور می آورد برای غایت و غرض است و اگر آنها را برتر است
و تبیح و تبطل آورده آن عالم نیست و حاصل میشود از آنها آنچه حاصل
میشود از معصوم و آن عالم است و محال است از او آنچه حاصل
از این و این موقوفات بر معصوم نیز که واجب است در
حکمت که بکنند غضب معصوم نیز و این موقوفات زیرا که حکیم
و انی تواند هرگاه مقصد تحقیق فرضی کرد و بقبول می آورد و بگوید
بله است قطعی است و ششمانی که در این موقوفات است
خداوند رسول است بر زم فوسی و عمنه و استغفار و امر عظیم است
در رحمت تمارک است با چنانچه تحقیق بعضی بان نه بعضی دیگر پس
واجب باشد آن رحمت در هر عصر و این محال است از رسول الله

و اولی که از خاتم نبیان بود صلوات الله علیه و آله بر او
 بعد از آنحضرت و حاصل نیست که در این باب باشد در دنیا پس چاره است
 او را در قیام تمامی که متیقن باشد متابعت او را و او را در فضائل
 او صلی الله علیه و آله و نیست آن قیام مقام که معصوم پس واجب
 باشد در هر عصری **مقتضی** خداوند تعالی **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ**
 یعنی بدین کسی که خداوند تعالی دوست میدارد و آنرا که کار خود را با او
 گذارد و او را بپایند لایق این است که میگوید که نفس فاعله را تو
 است نظری و عملی و مراد او را هر یک از اینها مراتب است کمال
 و نقصان اما قوت نظری را چهار مرتبه است **اول** عقل حیوانی
 و نشان او استعدادهای محض است **دوم** عقل بالملکوت
 او را در آن معقولات اولیات یعنی بدیهیه و علوم ضروریه
سوم عقل بالفعل است و نشان او را در آن معقولات ثانیه
 است یعنی علوم سببیه **چهارم** عقل بالمشافهات و او حصول
 عقود و بینات و علوم باهیه و از او مجموع صورت در آید و این

حال غایت کمال است درین قوت و باین مرتبه اشارت نموده
 امیرالمومنین صلوات الله علیه که **لَوْ كُشِفَ الْغُطَاءُ مَا أَرَدَدْتُ نَفْسِي**
 و اما قوت عملی پس اول آن تندیب ظاهر است بایستعمال شرائع
 و از او میسر آید و دوم او تزکیه باطن است از ملکات رذیله
سین و در روشن ساختن سرت بصورت قدسیه و توکل حاصل
 مگر با مینا و اینها موقوفات بر معصوم زیرا که او لطیف است
 که نزدیک کند ذات بطاعت و دور کرد از نده از نصیحت که
 موقوفات فعلی مکلف بر او پس واجب باشد زیرا که محبت
 متوکل بینه این فعل و موقوف بر او باشد و ممکن نباشد از
 غیر او پس تلزم فعل است از یکم قطعا پس ثابت کرد امام معصوم
 یعنی شیخ توکل حاصل میشود مگر پس **چهارم** **اول** تعالی ساختن خود را
 از آنچه نفع است تا پاک کرد از اثر گناه و در هر نفس اماره
 و فرمان نفس مطمئنه کردن تا جذب تواند کرد از قوتی که در او
 بتوهمات مناسبه برای آنرا پس **سین** مطلق سرت

از قوتی که در او
 از توهمات مناسبه برای

برای نسیه یعنی برای تهیه آنچه منتهی شود از آن وقت در وقت
برعت و بخت آنکه متاثر تواند شد با مورا ایضا و بعد از
که اول محل میشود بر وجهی که نزدیک کرده است عبادت
و در سائر مذاهب از معیت و این تمام میشود مگر بمجموع چهار مرتبه
ذکر یافت و بدین ترتیب که دوم محل میشود بر چیز **اول** عبادت
مفروضه دیگر در مکر آبی زیرا که عبادت بدن را با کلیه
منش میگرداند پس هرگاه با آن منش متوجه بیاورد حق باشد بکار
وای با کلیه روی دل می آید و بجا است حق و اگر چنین است
پس عبادت او سبب شقاوت وی میگردد کما قال الله تبارک و تعالی
قَوْلُ الْمُضِلِّينَ الَّذِينَ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ سَاهُونَ
یعنی پس وای بر آن نمازگزاران که ایشان از نماز خود غافلند
و خوشا آنکه عبادت منش با زمی نیست از پیشگاه خود و در میان
بیاورد حق با انواع سرور و فرح متذکر میشود منش بود و عید
و بزرگواری و عید بر فضل معاصی و مع بر فضل طاعات و تعزیه و حال

بیت اینها مکر بود و معصوم زیرا که غیر او تسکین میدهد منش خود را
و حاصل نمیشود اقامه بر نیاید و پس حاصل شود و منش از آنکه
و خطای او تفرقت و عید عظیم باشند از قبول قول او پس حال
شود و منش **سین** کلامی که میدهد نقدی است بجزی
حق باشد که نرا و است بجای آورد آنرا از آن چیزی که میراث
آن شخص تسکین یا بد منش یا و تا تو اندک او را بر قوی غالب
کرد و حاصل نمیشود سکون و آرام منش و اقتدار و تصدیق
او که او را تصدیق یقینی معلوم باشد که گناه از او صادر نمیشود
چه پند و اندک کسی خود پند پذیر نباشد نماید و نه بد زیرا که کل او
قول او است بدین ترتیب که محل میشود اول که عبادت مفروضه دیگر
و مکر و تعلقات او بدو بجز **اول** مکر لطیف صابست **دوم**
خوشی و حصول نفس است و رقت دل و انقطاع از شواغل دنیوی
و معرض بودن او از ماسوی حق و همه منتهای او را یک مرتبه
و معصوم کرد و ایندن بطلب رضای الهی نه غیر او حاصل نمیشود و

منش را بر روی نمازگزاران که در آنجا تسکین میدهد منش خود را

بطریق معلوم شد از روی یقین و یقین آن طریق مکرر معلوم
 گذشت از تقریرش ثابت شد حبیبیان بوجوه معلوم در این
 مراتب پس هرگاه معترض شد این یکم چون یافت شد از جانب
 خدای تعالی که قادر است بجمع مقدرات و عالم است بجمع ملکات
 اراده توکل میجوید آنچه موقوف علیه است زیرا که اراده شرط
 مستلزم اراده شرط است یا علم بر توقف و استحال ناقص است
 واجب باشد تعجب معلوم در هر زمان نیست و وجوب قدرت
 و ادعای انتهای صراف بر واجب باشد وجود اصل و در هر یک
 قوی جویند که مبدأ و در اکانت و کارکنان حیوانیت اندر او
 هرگاه که مران قوی را فرمان برداری قوت عقیده نباشد در ابتدا بعد
 میخواند آنها را ممکنه میباید که یا خیال ریاضت نشده از روی شوق
 و عقب یکبار بشت تبهات او و یکبار بذات که بجز آنکه آنها را قوت
 متینند و متوسل و بد و چیز دیگر در انت یکم چندین زدن از جانب قی
 بل و علا و دیگر سپیدن بان هر دو از او پس ظاهر به یکبار دیگر

که عالم

که گشتند و چون به قوتی می رسیدند که بر نزدیک
که اندک به نظر می افتاد و در میان آنکه این معصوم را
پس واجب باشد **فصل** آنچه می خوانم میگرداند ازین آیه
آیت که معاد آیت دوم حاصل میشود بترکیب پنجگانه
شده از دو پستی شوات و میر آن که معاد آیه است و گفته
میکنند قوت عقیده که معاد یکک است و در زمان و این ظاهر
پس لابد است از مانع شوات و از آنکه معصوم است بچند
نمونه که در **فصل** تقوی میگوید که این سخن یا نه موجب
معصوم این آیت و آن معیت همان معیت است معصوم
این تقوی را داده و آن معیت را **فصل** و الله یبصر العباد و به
استدلال آنکه لابد است از ختم صحبت افعال و عدم
بجزئی از شیخ و نفس بر اینست او و محال بر خدا ای تعالی
و پس بحال شدگان نیت کرده ای تعالی و این آیه سینه
با جلال پس جار است از کسی که بگوید که از برای ما و ای که در

که یکوست مجازات آن جنس قبیح نیز می گردد بهر جمیع
شر و طی که از قبل خدای تعالی است با کمال تمام و اعظم شریعت
است پس اگر از قبل او باشد نیکو نخواهد بود و شایسته
توت شود و غنیمت مقدور باین شد و فایده هر دو است که اگر
نباشند ایشان نخواهند بود و در تکلیف کلفت و مشقت و آزار
فصل و ترکش برابر خواهد بود و نسبت قدرت و رحمت و بزرگواری
من متبجح را اگر اینها پس اگر هر دو متفق باشند خواهد بود و فصل
چهارم بخش و کثرت شرح دارد از نزدیک خواهد ساخت از من
بس ایتناج نباشد به تخریر تمام از جزو افالات نام برکت
آفتاب من ایشان کرد و فصل افاده میکند ترجیح این متفق
ایشان چه آن هر دو عقیده اگر هر دو مان و طاعت بسیار
از هر دو مان بخت توی و میر پیشتر است از طاعت ایشان
بخت قوت عقیده اگر وجود چیزی دیگر نباشد که معنی ترجیح
مستقار که در این متفق هر دو است نزدیک که انداز

الجار اگر او از این نیکوست قریب بر نفس معاصی و معاصات
برای من قوه و اخلیه بکمال است اگر فایده آن فایده
بسیار است و تسلل لازم نمی آید بکمال است که منتی شود کسی
که ممکن است از قوت قوه شود و قوه عقیده او در روانی باشد
و نگاه از قوه و آن مصومت بخت و موجب مانع از غفلت باشد
و من سبب را آتشی منی باشد **مفصل** اگر معصوم باشد
بر این قوت شود بر غالب کرد و پس صلاحیت یافتند
شر و طاعت و مان بر سر قوت اند و طرف او را طاعت
اولی ممکن است که قوت عقیده او نگاه میدارد و از معاصی قوت
شود که زیاده و منی آید متفق قوت شود او بر و من بکینه
او را در دنیا و آخرت قوت شود و غایت او یا سیدم که
قوت عقیده نگاه دارد او را در وقت دیگر
و اول معصوم است و دوم فاجرت که داخل است و تحت قول
الهی ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشوة

و ظمیر عذاب عظیم یعنی سبب، زمانی حق سبحانه و تعالی مهر خدا
 نهاده بر الهای ایشان تا پان حق خصم نمیکند و بر گوشه
 ایشان تا سخن حق نمیشنود و بر آید با ایشان پوشید
 تا راه حق نمی بینند و چون حق بر ایشان ظاهر شد ایشان
 پوشانیدند و استهزاک در حق سبحانه و تعالی نیز و کذا
 ایشان را و خصم عبارت از نیت و مراد ایشان است از روی
 استحقاق عذاب بزرگ چه جسمای ایشان اگر چه گشته
 بکن آنها متعلق آید را مشایده نمی توانند کرد و عیب اگر
 متعلق از تجارت قوت شهویه از مالمعت و همچنین است شهویه
 ایشان هرگاه که او دشمن بر او امر و نواهی و مواظبه و ولایت
 از تجارت منع میکند او را قوت شهویه و عاقل گشته بر او این تنها
 از قوت شهویه نیست بلکه از اعمال قوت عقیده نیز نیست و انفعات
 بکرم مقتضای آن و رسوم تا پان اند که سر نیز مانده اند
 و تفرش شده از سنس اولی محیطه و از ثانیه یا ماره و از ثانیه یا ماره

بر شایسته

چنانکه نامشور شده بان کتاب عزیز و محال که امام
 از قسم دوم باشد قطعه و محال نیز که از قسم سوم باشد
 چه یا آنست که واجب است طاعت و امتثال او امر او اینها در
 احوال او و این محال و الا لازم آید که خطایوب باشد و
 بمعیت بود و تناقض لازم آید که محال از روی عقل بعین
 و یا آنست که واجب است امتثال او امر و نواهی او در حال
 قوت عقیده بر قوت شهویه او خاصه نه غیر او از احوال
 محال از چند وجه اول در حال قوت شهویه او که است
 از ریکی مانع آید ازین قوه جهت محال بودن فله زمان
 از او و محال آنکه او محتاج بر رئیس احاکم دیگر باشد چنانکه
 نمیکوشد پس خط و مرجع بوقوع آید **حق مس** اگر درین مقام
 او محتاج کرد بر رئیس دیگر برودین حال نیز اگر علی اختلاف
 بر رئیس و نصب او بر قوی شهویه است و بعضی احوال
 رئیس در آن وقت این حال دارد پس سلسل باید و لازم

و مرج و مرج بوقوع رسد و منتفی گردد و سبب هرگاه که وجبت
 طاعت او در حالی از احوال که حاصل شود مکلف را برین مقبول است
 و جایز نیست در همه احوال که او را باشد این حال پس بی رتبه می ماند
 کرد و او را پس منتفی گردد و فایده نصب او بجهت عدم توقف با و
چهارم اسکات او لازم می آید زیرا که مکلف میگوید که در آن
 نیست بر من هر وی تو کردن تا بدانم که این حالت عاقبت که
 غالب بر قوه عقیده و آنچه میگوید او را صوابت و نمیدانم
 آنرا که بقول تو و قول تو حجت نیست و ایضا میندانم که در این حالت
 که توان حال داری تو را حجت باشد پس امام منقطع میگردد و گوید
 که چرا جایز نیست **پنجم** با جهل او باشد مسلم میدانیم این را لیکن
 چرا واجب نباشد بقول قول او بجهت بقول کردن نموی نیست
 چه واجب است و ایضا بقله قبول قول او و اگر چه معصوم نباشد
 زیرا که میگوئیم که لازم می آید اسکات او نیز در حال جهل و زیرا که
 هرگاه که از اقامت مکلف او را که گوید که من جهل و کردم و زیرا که

اجتهاد

اجتهاد را واجب نیست مراست قبول قول تو درین حالت پس او
 منقطع گردد و فایده از اقامت مکلف یا واجب قبول قول او است
 همچو منتفی پس و نیز باطلت از او وجه اقرار برستی که بقول
 منتفی بر عامی است که ممکن نباشد از معرفت صوابت از خطا
 با جهل و یا کسی که ممکن است پس واجب نیست بر او قبول اجتهاد
 و در هر آن راجع میشود بجهت اول که باطل کردیم او را
 که طاعت او واجب است در جمیع احوال **سببی** امام یا نبی است
 یا غیر نبی و اول محال است از عذای تعالی واجب گردانیدن
 بقول تو کسی که جایز باشد بر او جمیع احوال و بر جمیع
 تعادیر و دوم با شک است که جبر کرد و مکلف همچو منتفی پس
 لازم آید مرج و قضا پس لازم می آید از او و محال
 و یا آنست که جبر کرده میشود پس اگر مکلف با جهل پس لازم
 می آید با مرج و آنچنانچه شدن قضا اسکات امام و بجهت آنکه
 اجتهاد عام نیست پس یا آنست که لازم می آید تکلیف طاعت

وکل اینها محالست پس تنبیه شد که امام اربعم اوست این
مطلوبت نورانی است که و یحذره که الله نفسه
وَاللّٰهُ الْمَجِیدُ یعنی و نیز خداوندی تعالی شمارا در ارتقا
نمای از عذاب تنش خود و سبوی سیرای خداوند است باز
گشت مراد این نیکوست و تقی که ملق فرموده باشد چنانچه
مقر به و بعد از هفتم آن معصیت پس واجب باشد
پس **ثم** **قوله** **تعالى** **یوم** **تجدل** **کل** **نفس** **بما** **عملت** **من**
خیر **محصرا** **و** **ما** **عملت** **من** **سوء** **تود** **لو** **ان** **بینها**
و **بینها** **اند** **بعیدا** **و** **یحذره** **که** **الله** **نفسه** **و** **الله** **رؤف** **العبا**
یعنی از روزی که پانصد کس از عمل کنندگان از آنجا که باشد
از نیکویی مانده کرده اند و نزدیک خود او آنچه کرده باشد از
دست و از آن نفس آنکه باشد میان او و میان آن عمل به
اذا نه دور یعنی آنچه که مطلقا عمل خود را به پسند حذر میفرماید
خداوند تعالی شمارا از خود و خداوند تعالی مهربانست به بندگان

مبالغه نمی نماید در تذکره و توبه ایشان و این تمام میگرداند
تج و چپن پس واجب باشد وضع طریق یقینی و آن تمام است
معصوم در هر زمان پس واجب باشد و نیز تمام میشود این که
بزرگوار کرداننده بطاعت او و سازنده از معصیت پس
معصوم است پس واجب باشد **پس** **یکم** **حکم** **فرمود** **حق**
بیان و تعالی بآنکه او مهربانست به بندگان خود پس واجب
میکرد باین حکم سپرد کردن الطاف که موقوف بر فعل
مکلف و هر لطف و نفعی که مت پس نسبت معصوم
صیغه و محقرست و اعظم نعمت و اتم الطاف معصوم است
در هر زمان پس واجب باشد از کسی متصف بعفت رافت
و رحمت باشد نص او پس **قوله** **تعالى** **قل** **ان** **کنتم**
تحبون **الله** **فأتبعونی** **یحیی** **کم** **الله** **و** **یغفر** **لکم**
ذنوبکم **و** **ترجمه** **این** **ند** **کوشیده** **پرو**
حضرت رسول تمام میگرداند و امری که از آن معرفت احکام

بطریق یعنی به غیر او جزیم حیت بی روی او را طریقی و لا یطریق
 او را از طریق علمی که نزد یک کرده اند یا فعال خود و او را که در نزد
 از مخالفت خود و این هر دو حاصل نمیشود مگر با امام معصوم در نزد
 پس واجب باشد **پنجم** که توراتی و الله غفور رحیم
 پس بدستی که غفور و غلات از برای مبالغه با عدم بدستی
 که معین علم یقینی باشد بقتل قیام حسن من و علی لطف من
 و بعد تمام نمیشود این مگر معصوم پس واجب باشد **ششم** که
 توراتی قل طیعوا الله و الرسول فان تولوا فان الله
 لا یحب الکافرین ترجمه این نیز مذکور شده میگویم که مگر اهل حق
 است در جمیع او امر و نواهی و این تمام میکرد از روی علم علی
 معصوم چنانکه توراتی آن گذشت پس واجب باشد **هفتم** که
 توراتی ان الله اصطفی ادم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران
 علی العالمین ترجمه این نیز مذکور شده این ولایت میکند
 بر عصمت انبیا و قایمیت که ذوق کرده باشد پس واجب باشد

عصمت امام نیز و بخت آنکه امیر المؤمنین و یا زده امام که
 از آل ابراهیم اند طایفه السلام پس بر کثرت ایشان از احادیث تعالی
 پس معصوم باشند که نیکو که این عامیت زیر آنکه میگویم این
 ولایت بر عموم دارد و جمیع صفات از برای عموم است
 چنانکه پیشتر بیرون میروا از اول آنکه او عایت پس باقی
 اند دوم بر اصل خود **ششم** که توراتی و اما
 الذین آمنوا و عملوا الصالحات فیوفیهم
 اجورهم و ترجمه این نیز مذکور شده این تخریب و نیز
 است بر عمل طاعات و ترک منیات و این تمام میگوید
 یقینی و مقرب و بعد چنانکه تفسیر بر آن مذکور شده و امام
 است پس واجب باشد **هفتم** که توراتی و الله
 لا یحب الظالمین پس امام محبوب خداست
 و غیر معصوم نه محبوب است چه او ظالم است پس هیچ شی از امام
 نتواند بود که معصوم نباشد **ششم** که توراتی و الله ولی المؤمنین

برپستی که قصد ذاتی از ولی عمل صالحت و حسن متابع
 علیه و صل آن در مصلحت و منفعتی که مغزرت از برای
 در جنب معصوم محض است پس واجب باشد بر خداوندی
 نص معصوم بمثلوق این آیه و ازین حکم لازم می آید
 پس نهی شود تعالی لَمْ تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ
 یعنی برای پوشانیدن حق را با باطل اینست و هم است که
 متغیض است از هر که در آن از پروردگار کسی که جایز باشد این
 مجوز است اینست پس نیکو نباشد واجب گردانیدن پروردگار
 و بخت نیکو این آیه و آلات میگذرند بر نهی از ارتکاب باطل
 که نیامیزند او را با حق بلکه هیچ طریق او باطلت بطریق تنبیه
 باطنی بر اعلی و دلات میگذرند بر نهی و عقاب بر ارتکاب
 باطل فی الجمله در بعض احوال بطریق نص پس هرگاه باطل
 باشد موجب جزیه مطلقه عامه ثابت خواهد بود و سبب کلیه دایره
 پس مراد او آنست که ترک باطل نیست و ایضا اینست

در غیر معصوم لازم

بالتی

پس اگر او در هر مصلحت و این دلات میگذرند بر عصمت و امام
 از دو وجه یکی از آن اگر عصمت بر مصلحت ممکن است مصلحت
 بان چه او مصلحت بتعلیل و جمیع واجبات و اخترا از جمیع محرمات
 و اینست پس عصمت که این را او مراد با امام وجود اینست
 بالتعلیل در اماموم نزد طاعت اماموم او را عدم مخالفت او را
 البته پس اگر اینست در امام نباشد هر آینه مشترک
 خواهند بود و هر دو در وجه حاجت پس نباشد یکی از ایشان
 مراد او را از یکپس یکی دیگر آنکه حق سبحانه و تعالی امر
 فرموده هر مصلحت را به پروردگار امام محب و قول او امر عام در
 و او امر و ناسپ و دلات میگذرند بر آنکه راه امام و طریق او
 عصمت است چه او امام و یکی روحی طریق او و امامور
 پس ممکن نیست که میان ایشان منافات باشد و تكمیل
 الْحَقِّ وَ أَنْتُمْ تَقْلِبُونَ یعنی می پوشانید حق را و اما
 آنکه شاید آیند جایز نیست پروردگار کسی جایز است در اینست

قَدْ تَسَالَى قُلُوبُ الْفَضْلِ بِإِلَهِ نُوْثِيهِ مِنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ
 وَاسِعٌ عَلِيمٌ یعنی که بر پستی که برتری و برتری است تصرف
 خداوند است میدهد آنرا هر که میخواهد خداوند ای تعالی بیغیر رحمت است
 دانایان استحقاق و اعطاء فضل بر پستی که کمال حق در علم
 بیش از آنکه علم ممکن تر نیست یا و از قبل فطری اقیاس پس باشد
 از مرتبه عقل بالاتر بود و مرتبه که جمیع اشیا باشد
 بموجب در مراتب کمال علی علیه السلام لَوْ كَثِفَ الْعِظَامُ
 مَا أَزْدَدَتْ يَقِينًا وَادِّ تَهْذِيبَ طَاهِرٍ بِسَمَاءِ شَرِيعَةٍ قَدِيمَةٍ
 باشد یعنی که در کمال است کرده باشد از و پستی را البته و این
 جمیع طاعات او باشد و ترک جمیع قبیحی که فعل میسج میکند
 و اخلاص بواجب نماید و باطن او پاک باشد از کمالات ردیه
 متعلق باشد بصورت قدسیه این فضل که نیکو باشد با و امتثال و
 کرده بود هیچ بس لایز است از اثبات آن در هر وقت پس لایز است
 بر وجه معصوم در هر وقت و این مطلوبت سی **ششم** و است

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ یعنی خاص
 میکند از با سلام بیخود و امامت هر که میخواهد و میداند که حق
 آن دارد و هیچ دلتی نیست که بزرگتر باشد از این که کنیم از
 وجه معصوم در هر وقت و این مطلوبت سی **ششم** و است
 خداوند فضل بزرگ بر مومنان پان این که با او گردیم از ازا
 عقل عظیم و لایق میکند بر وجه معصوم سی **ششم** و است
 وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ یعنی
 و میگویند بر خدا ای تعالی دروغ را و میداند ایشان که آن حرام است
 این و حالت میکند بر خدا که آن بر هر کسی جایز است از و این است
 و هر که بر معصوم جایز است از و این است پس سی **ششم** و است
 معصوم بر روی توان کرد و هر امام معصوم بی روی او و است
 سی و نهم و است که تعالی بلی مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ
 يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ یعنی بر پستی نه چنان که شما قضا کرده
 یکدیگر است که هر که وفا کند بعد از پستی که خداوند تعالی با او است

بر غیر او و است
 میکند بر وجه معصوم

و بر پیریز و در باب طلال و حرام پس بر پستی که خدای تعالی است
میدارد بر پیریز کار را از او استلال این است که این ولایت
میکنند بر وجه امتسی جتی و او معصوم است **چهارم** بدستی
این صفت مدحت برستی پس با عدم اوج نرا و از تر باشد
و تخریب بر پیریز لایست از او که محبت کرده باین است
او که معصوم پس واجب باشد و او **چهارم** و یکم بدستی
که لایست که این صفت و این مساوی نیست آنست که گویم که این
طاعت زیر که هر یک از این نرد استلال میکند و فیض آن
دیگر از روی عادت و عوت و ظلم صادق می آید پاکست
و فیض و جبهه جزیه سابقه است پس متقی صادق آید حقیقت
که اطلاق واجب نموده باشد و فعل متبیح نکرده باشد و آنست
پس واجب باشد و او و غبطه این آیه زیر که او را میکند
بر اراده الهی یا فرین او محبت را و ملایمتی است و هرگاه
که یافت شد قدرت و داعی و انحصار و جهت فعل

پس واجب باشد ملایمت و نصب او در هر وقت و این ملکیت
چهارم و در هر بدستی که خدای تعالی پاک و مظهر کرده اند
امام را **و مسیح** می اندازد غیر معصوم نیست که پاک کرده اند و باید
خدای تعالی پس پنج شی از امام غیر معصوم نباشد اما صریح بدستی
که واجب کرده اند و حق سبحان و تعالی پروردگار تعالی و تعالی
و امتثال او امر و نواهی او را و نواهی حکم او و صحت حکم او و علم
خودش باین شایسته که تزکیه باید کرد او را و اطمینان و محبت و اما
سیر می چنانچه قول است **و لا یزکیکم** **چهارم** و مسیح و تعالی
وَ اِنْ مِنْهُمْ لَفَرِیقَا یَلُوْنَ السِّتْرَ ثُمَّ بِالْكِتَابِ لِحُسْبُوْ
مِنْ الْكِتَابِ وَ مَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَ یَقُولُوْنَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ
وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ یَقُولُوْنَ عَلَی اللّٰهِ الْكَذِبُ وَ یَقُولُوْنَ یَسِیْرُ
که از ایشان کرده پس شد که از روی اوستی می چنانچه از آنها
خود را بخوانند کتاب که نوشته بود بر بافته اجار ایشانست
تا نشانند از یکدیگر آنچه ایشان میخوانند از آن کتابت و حال است

از آن کتاب و میگویند آن محرف و مغتری از نزدیکی خدای
تعالی است و نیست آن از نزد خدای تعالی و میگویند بر خدای تعالی
و روح که غیر محن او را سخن او میگویند و ایشان میدانند که
میگویند این صفت ذم است و ما جزم داریم بنی این از امام
و هیچ شیئی از غیر معصوم جزم نیست بنی آن از و پس هیچ
از امام غیر معصوم نباشد و مرد و مقتدر ظاهر است چنانچه
بر پستی که خدای تعالی به ایت کرده امام را قلعان زیر اگر
با وی امت است و بر پستی که واجب کرده اید و امت
بجست به ایت او پس هیچ شیئی از غیر معصوم به ایت نکرده و
خدای تعالی چه اذلال و نه ظلم به ایت میکند او را خدای تعالی
فی الجلاله تعالی و الله لا یهدی القوم الظالمین
چون او که هیچ شیئی از امام غیر معصوم نباشد مگر این تمام
نیشود و بر دای شمایر اگر واجب بر خدای تعالی به ایت نیک
نزد عدلیت پس بگری باطل باشد و این قیاس است از

و شرط انتاج او دوام کی اند و مقدمه است یا بگری و انضای
منک است از روی سلب و مرد و مقدمه مطلقه عامه اند زیرا که
میگویند که اولی بر پستی که بنیو ایمیم هدایت اینجا که با
عامه که مناط حکمت است بجهت بیشتر که کل در آن بگویند
لطافت زاید است و آن از باب اصلاح است پس
نیاشد بر خدای تعالی و اما دوم پس میگویم که صغری ضرورت است
پس و اعطت او در تحت شرط **جمل و پنجم** تو را تعالی
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ يَئِي
ای مومنان ترسید از خدای تعالی چنانچه برای رسیدن است
وجه استدلال این از دو وجه است اول امر فرموده بر
بر وجه حق آن و ممکن نیست این که بعلم یقینی بر احکام و ماسل
که از معصوم پس واجب باشد و بجهت آنکه تمام نمیشود این که
مقرب و بعد از آن معصوم پس واجب باشد و **دوم** که غیر
معصوم غیر ترساک است چنانچه برای رسیدن است و این

مطلوب است

لا بد است از علی و علی بن ابی طالب و الا اجتماع نموده باشند
بجای این جایز نیست پس ثابت باشد معصوم و این چهل و ششم
درستی که امام سب است در جمیع احوال و امر و نهی الهی
و از جمله آن پریرکاری است چنانچه حق است پس ثابت
که او را حق پریرکاری حاصل باشد **جل فی قسطه** و درستی که امام
نزدیک گردانده است با پنج حق توحی است پس این توحی
تواند بود پس بر موقوف باشد چهل و ششم توحی و لا یکن
و ینکفره یدعون الی الخیر و ینامرون بالمعروف
و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون یعنی در آخرت
کلیه از شما که گوی ایشان بخوانند و باز از بیکویی و بفرمایند
میزروف و باز دارند از منکران کرده و ای نیر و ام معروف
و نای منکرند ایشان را بکارند این متنی است که بعضی ازین
بسیل اند که میخوانند بهر یکویی و بعضی بفرمایند و باز
میدارند از منکر بخت اجماع بر عموم و این معصوم است تقی

ان

و این خطاب هر اهل ذم از اثباتت پس معصوم ثابت باشد
در زمان **جل فی قسطه** یعنی در مورد حق سبحانه و تعالی از تفرق
لله و تعالی و لا تفرقوا و بدیستی که تمام میکند این
شخصی که به او ایش ترا بر اجتماع و این اختیار است الا
لازم آید تفرق که حد از لازم است پس باشد او از جانب خدا
پس لا بد است از واجب کرده این طاعت او محال است این
معصوم پس واجب باشد معصوم بخواهد بدیستی که خدا تعالی
هی در مورد از تفرق مطلقا اگر معصوم ثابت نباشد در هر وقت
لازم آید تکلیف لایطاق زیرا که هستند لال نبوت و اول
و اجتهاد و در ان از ان تبیل است که موجب تفرق است
نی باشد اجتهاد و مجتهدان در هر چیزی که موهی میشود و بدی
اجتهاد ایشان پس اگر معصوم موهی نباشد لازم می آید تکلیف
لایطاق پس لازم باطلت پس لزوم شل است در بطلان
بخواهیم عدم تفرق و اختلاف شرط بطلت تکلیف

بشرط کلیت بشرط بر لازم است کلیت بنعم و علم که حاصل
باشد بر قایع حوادث پس لا بد است از نصب طریق که آن میند
علم باشد آن اول قیاس است زیرا که اکثران طایعات است
و عقیقات و رفیقات اندک است جدا یکدیگر مناسبات نزدیکی
و دینت آن که معصوم پس اگر ثابت نباشد در هر وقت لازم می
گفت بکلیت یا عدم طریق که آنرا در آن کند و اگر کلیت نالایق
نماید که نمی از چیزی پس می آید که میستندم امر مضاعف او باشد
پس لازم نیاید از عدم و وجود اجتماع و نه نهی از تفرق که در
پس اجماع را از ساینده که در اصول و در چهار دست و پا بر مطلق
در و اجتماع است و پس زیرا که جواب میدیم از اول بگویم
تخلف اند و متعلق نمی ابو پشم و تباغش بر عدم فعل نمواند
و اشک که گویند که آن فعل صد منی عنه است پس بنا بر قول
منافی این منع نیست و اما بر قول اول چه مطلب اینجا از عدم
تفرق اجتماع پس لذات و اتفاق همان ایشان تا معلوم شود

بشرط

اجتماع پس فعل مقتضی است و ابو پشم مانع مثل این نیست و جواب
از ثانی باینکه آنکه است و استیجابی نمی پس معین عموم باشد
و جهت آنکه مادم از حال مایه است در وجود پس اگر احوال
از وقتی از اوقات باشد امثال حاصل شود بپناه و در هر
اتفاق دلیلی بجهت است از اتفاق که تا چارست مراد از طریق
که اتفاق در یک چیز باشد و دینت آن که معصوم چنان اول
موجود یک اتفاق دینت پس غیر او و غیر معصوم نه بر اتفاق
پس اگر معصوم ثابت نباشد لازم می آید کلیت مسبب باشد
سبب است کلیت باطلت **پناه می** بگوید آنکه تا و سبب
یا دایمی است یا اکثری یا مساوی یا اقلی پس سبب که سبب
یا مساوی میشود بر یکی از دو وجه دیگر است که آن غایت است
تبریر که سبب یا تسبیح جمیع جهات معتبر است در مشرب
پس بی شک مساوی با تری میشود پس اتفاق نباشد اگر چنین
است پس از غیر این شرط است که غایت در این مقام محال است

و سبب آن اتفاق نباشد پس درین هنگام قول با اتفاق اهل
 باشد و تحقیق این موضوع غلط ازین جهت است که درست است بلکه با کمال
 مقرر است که این را پس میگوید اتفاق اهل تکلیف که مجتهدان
 و غیر ایشانند و در اینها خودشان بر آنست که سبب مراد است
 ذاتیت و سبب اتفاقی تا در محلی باشد در عام و اول آن منصوص است
 و سبب او و ولایت بر او است قبول قول منصوص از برای آن مقام
 اهل تکلیف مراد و این ظاهر است با اعتبار کردن ایشان صحت
 از او امکان ایشان از دو قهر و تسلط او بر ایشان و این سبب
 ذاتیت که مؤید است بمیش و یا عصب او که میزند نیست و جزم
 تمام و این محنت که اکثری باشد چه علیه شریعت معارضه میکند از
 و چون می برد اکثر اهل تکلیف را از محل کردن بان هرگاه حاصل باشد
 مرایش از قاعده ای که یکی کرده اند بطاعت و در سازد از
 معیت و سبب اتفاقی تا درست در رعایت او این ادوکیلیت
 و عوالمات خصوصاً با وجود معارض پس حق سبحانه و تعالی نمیفرماید

از حق

از تنزیق و طلب اجتماع پس یاد است که آن اتفاقیت
 پس آن تکلیف و لایطاعت قطعاً یا از سبب ذاتیت
 و آن نیز تکلیف و لایطاعت زیرا که او میزند و اما
 سبب اول ذاتی پس آن مطلوب است پس میگوید چه آنچه از فعل
 جاری نتوانست نصب معصوم و ولایت کردن بر او است
 که در ایندن دعا و قبول این بر امامت از جانب اهل حق
 باشد که از فعل اهل تکلیف است پس واجب کرده اند حق
 سبحانه و تعالی از برای ایشان پس لابد است که حق جل و علا ازین
 اشیا آنچه از فعل او است بقبل آورد و الا لازم آید تکلیف
 بحال پس و وجبت بر خدا ای تعالی نصیب امام پیشانی باشد
 و وجود معصوم و اما اهل تکلیف پس هرگاه که از آنکه خدا تعالی
 از جهت ایشان باشد نه غیر ایشان **پس خواه و چنانچه** طلب
 اتفاق و عدم اختلاف ازین ادوکیلیت است که چیزی
 که علت نباشد علت باشد و این خطای و محال است بر خدا

جز با باشد از معصوم پناه چرخ بر پستی که نشسته است
 یکی است بن شرح پس آن شرح بلا مج است یا نه قیامت
 است بیکه و صفاق است و این حالت یا بنام است بیکه
 که شایسته است از صفت و جان دارد و من حیث الشیخ و بنام
 پس و معصوم است یا غیر معصوم و دوم حالت و الا لازم می آید
 عدم اتفاق یا از جهت برترین اول باشد و این مطلب
پناه شمرده تالی و لا یكونوا کاذبین و این
 بعد از این استم البیتات منطوق این آیه تشریف است که
 اتفاق و تحريم اختلاف و تمام نمیشود آن که معصوم چنانکه
 و نیز حالات میگذرد بر کلیات و این بعد از بنیات و این پس
 که میفصلت و از معصوم و از مطلب پناه و ختم تالی
 لیسوا سوا من اهل الکتاب ثم فاندینلون آیات الله انما
 اللیل و یستبدون یؤمنون بالله و الیوم الآخر و یأمرون
 بالمعروف و ینهون عن المنکر و یمسکون

و اول الذین الصالحین یعنی پسند من
 اهل کتاب و در برابر اهل کتاب که در وی نایان
 بر و سلام میخوانند و از او ساعات شب و ایشان
 بنام و توفیق میکند که نماز میکند و در این ساعات است عاید
 ایمان و حق می آورند و بعد از این است که و نیز در قیامت
 خلق را همه و مودات شرح و بنی بیکه از تمام منیات و می
 شایسته در استکباب فعل غیر لغت و طاعت و آن کرده
 از بعد از این است که و پسندید که اند این آیه و نیز حالات میکند
 بر معصوم زیرا که هر کس که معصوم و منی از کل منکر شایسته
 در معصوم است و معصوم و بر پستی که میگویم از او بر پس
 نمود بخت ظهور او و بخت اینکه غیر او مساویت بخت آنکه
 منصل حقیقت طلاق میکند بر معصوم و از حالات میکند بر وجود
 او کسی ذی کرده **پناه** شمرده تالی و فاندینلون
 فلن کفر و و الله علیه بالیقین یعنی و آنچه میکند

که حق بجانب است که غلبه فرموده باشد معصوم را و این است
شصت و نهم توراتی ها انتم اولاً یحبونکم ولا یحجونکم
 و توفونکم بالکتاب کلامه و اذا لقوکم
 قالوا آمنا و اذا حلو اعضاءکم لا یابان البیضات منکم
بیت که آنست که بگویند این اکاه بشیه شما بدن خلک را و آن
 که با خلک را آن طرح دوستی گفته در چه شاد و دوست میدارید ایشان را
 و چون آید که به بهترین چیزی برسند که اسلام است ایشان
 دوست میدارند شما را و میخوانند که به جزین پسری برسد
 اگر گزنت و شما ایمان دارید همه کتابها را ای و ایش یعنی را
 منکرند و هر کاه بشیه ندکند ما نیز ایمان آورده ایم مثل شما
 و چون با یکدیگر خلوت میکنند میخندند و میگویند بر دشمنی شما گشتار
 از غایت خشم و کینه بگو که بیزید بخشیم خود بدستی که خدای تعالی
 امانت بد آن علقها که او الهای شماست و بد است بدان
 آنست که امام از حق نیست بیزد است و غیر معصوم

که از آن

که از حق نیست پس هیچ شی از امام نباشد بجز معصوم
شصت و نهم انکار نموده حق همانرا و حق بر محبت این طایفه
 با آنکه محبت حال ایشان از دوا و این مستلزم امرت به غیر
 محبت کسی که جایز نیست و همین وقتی که چنین باشد که این محبت
 که آمد و عینه معصوم جایز است در اولین پس واجب باشد
 محبت طاعت و بر ای که آن مراد است و حال آنکه در محبت
 محبت طاعت و این هم پس هیچ شی از غیر امام معصوم نباشد
 و این مطلوب است **شصت و نهم** توراتی ان تمسککم
 تسونم و ان تمسککم تسونم یعنی جواب دهایی که برسد شما
 نعمتی و نعمتی دست نکند که اند ایشانرا و بد مال شوند و اگر بر
 بشا عنی و الی خود شدل و در خاک گردند یا نه و هر چه غیر محبت
 ممکنست که همچنین باشد و ممکن نیست از امام که این بشود
 داشته باشد بجز در پس هیچ شی از غیر معصوم امام نباشد
شصت و نهم توراتی و لله یابقی السموات و ما فی الارض

يُغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ خَفِيُّ رَحِيمٌ
 یعنی هر خدا را است آنچه را که آسمانهاست و آنچه در زمین است
 پیام را هر که خواهد و عذاب کند هر که خواهد و خداوند تعالی از هر دو
 دوستان خود را هر یک را بر بندگان خود حق بجایزه تعالی
 وصف فرموده خود را بپایان در معرفت و رحمت که است
 عدم تعذیب است مگر با قطع جمیع حج و اظهار جمیع احکام و
 طرق که بکشد از او و برسد بمعرفت احکام از روی یقین و یقین
 که نزدیک کرده اند است بطاعت و دور کرده اند است
 از عصیت و نموده این تمام نمیشود مگر بمعصوم پس واجب باشد
 شستن و شستن تو را تعالی و اتقوا الله لعلکم تفلحون
 یعنی و به پریند از خداوند تعالی تا شاید که شمارستگار گردید
 تمام نمیشود این مگر بمعصوم چنانکه گذشت و آن از فعل خداوند
 تمام است پس واجب است معصیت او بجهت آنکه محال است
 با عدم خلق شریک که از فعل باری تعالی باشد **شستن**

توبه تعالی و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول لعلکم ترحمون یعنی و توبه
 برید خداوند تعالی و رسول او را تا شاید که شمارجموع گردید و رحمت
 موقوفه بر معرفت احکام است و امر و نهی او و حکم رسول او
 و تمام نمیکرد این مگر بمعصوم چنانکه گذشت پس واجب است
 شستن و شستن تو را تعالی و اتقوا الله لعلکم تفلحون
 یعنی و به پریند از خداوند تعالی تا شاید که شمارستگار گردید
 تمام نمیشود این مگر بمعصوم چنانکه گذشت و آن از فعل خداوند
 تمام است پس واجب است معصیت او بجهت آنکه محال است
 با عدم خلق شریک که از فعل باری تعالی باشد **شستن**

شاققین میفرست شاققین یعنی است که آن موجب معرفت است
 و آن امثال او امر و نهی الهی است که موقوف آن بر معرفت
 این و بطریق کفر و یک که دانند است بطاعت و دوری از
 از معصیت که آن شرط است در او و همچنین همان و تقوی و محبت الهی
 موقوفند بر معصوم پس اگر عصب نغز نماید خدای تعالی او را نادم
 از آنکه تکلیف فرموده باشد با عدم فعل شرط او که از فعل او است
 پس تکلیف بحال محال نیست **مقتضی** و مقتضی این است که
 و هادی و موعظه للنفیس یعنی این شرح که
 گذشت سبب هویدای محنت است برای عاقبت مردمان در این
 بعیرت و پند مشتمل بر ربوبیت و ربوبیت هر پر میز کار از کار
 میشود این پان و هدی که معصوم چه پیشتر آن مجلت و ظاهر
 و آن مینه بینیت و چنان میشود آن که بقول معصوم پس و آید
 باشد عصب او و این مطلب است **مقتضی** و مقتضی آنست که
 منکر شهاده یعنی و فراموشی از شاکه اما از این

همان و تعالی را میگوید از دست کوه را پس لایست آن حصول
 نهالت مطلقه مرایت از آن متوجه نشود و کون برایشان بود از
 و بجز احکام و عدالت مطلقه حضرت است پس ولایت کند بر شو
 معصوم در هر عصر و آن مطلب است **مقتضی** و مقتضی آنست که
 لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ یعنی و خدا بیستال
 دوست ندارد ستمکاران را از غیر معصوم ظالم است و نه ظالم دوست
 ندارد و او را خدای تعالی پس هر غیر معصوم ظالم دوست ندارد و او
 خدای تعالی و سر امام دوست میدارد خدای تعالی او را بجز دوست
 نپذیرد و هر که سیج شی از غیر معصوم امام نباشد و این مطلب است
مقتضی و مقتضی آنست که خدای تعالی و لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَلُوا
 بَيْنَكَ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ یعنی و خدا بداند خدای تعالی آنها را که جاهل
 کردند از شما و ندانند شکایا را بر فرمان رسول و صابران را
 بر هجوم مصایب و وقوع نوابی یعنی و ندانند و ایمان جاهل است
 و آن جهالت با قوی شود و عقیده شکستن آن و مبر ترنگ

تستای آن در اینست مظلوم پس لازم باشد ثواب
و آن خلوت است **مفاد** که هر که در تنهایی و منیر ثواب الاخری
منتهی یعنی هر که خواهد که حال خود جزای این باشد
لازم از اینجانب خواهد بود و در ثواب در مقابل
پس بدست آنکه او را طریق باشد مبررت احکام شرعی او
و ثوابی می و نجات از لطف که نزدیک گردانده است
و در سادزه و حاصل میشود این که معصوم پس واجب
صفت او بر خدای تم **مفاد** که هر که در تنهایی و منیر ثواب
یعنی و زود باشد که با داشت و بیم شکر گویند که از برکت جواد
این تخریس است و تزیین بر شکر و تمام میشود این که برکت
کیفیت او از روی تین و حاصل میشود آن که معصوم پس واجب
صفت او بر خدای تعالی و الا لازم آید تخریس بر پیری و عدم
از روی این باطلت بضرره پس لازم آید نقص غرض و عیب
و همه اینها محال بر خدای تم **مفاد** که هر که در تنهایی و منیر ثواب

و کاین مرتبه قائل معه یتون کثیر قما و هتوا
لما أصابتم فی سبیل الله و ما ضلوا و ما استکفوا و
الله یحب الصابین یعنی و بسیاری از پند که در راه حق
مقاتله و کارزار کرده که یا او بودند سپاه از او ان **مفاد**
ایشان آنچه بایشان رسید از محبت در جاد و صفت کشید
از حرب و فروعی کردند و خدای تم دوست میدارد صابران
بر جاد و لا بدست که این نصیلت در یافته شود در هر زمان
و بی در هر زمان می باشد پس **مفاد** که از شخصی که قائم مقام
او باشد که طاعت او بود و خواندن او مثل خواندن
او و این می باشد که معصوم پس واجب باشد حصول او
و این مطلوب **مفاد** که هر که در تنهایی و منیر ثواب
و حسن ثواب الاخری و الله یحب العنین
یعنی به او خدای تعالی ایشان را پادشاه این عالم و دیگر عطا کرد
ایشان را نیکویی و پادشاه آن عالم و خدای تم دوست دارد

چگونه از آن تمام نشود این که معصوم پس واجب بشود
 مضافی که توفیق بل الله مولی که و هو خیر الناصحین
 یعنی بگوید که خداوند تعالی یار و دوست و مددگار شماست
 پس بگنار دوستی میکند و نصرت از غیر بخوبی دهد و او بهترین
 یاری و مددکانت پس واجب میگردد باین آیه علی علیه السلام
 الطاف و تسلط بر قوی شود و غفیه و تمام نمیکرد این که معصوم
 پس واجب باشد نصیب او **مضافی** که توفیق تعالی و یسبب
 مملوک الظالمین یعنی ویدار احمکایت ستمکاران از او نفع و ظلم
 مستحق آن احمکایت و مسیح شی از امام پستی آن نیت بهتر در
 نتیجه و چه که مسیح شی از ظالم امام نباشد و هر غیر معصوم ظلمت پس
 بیکر این صفت را از برای حصول نتیجه تا نتایج دیگر که هیچ شی از غیر
 معصوم امام نباشد و این مطلوبت مضافی که هر قوی نش
 منقسم به قسم است **اول** که این است که با و حاصل شود
 بلکه و تیز در حایق امور و آنست که استعمال میکند از آن پس

و اعانت و انراش تا طاعت میخوانند **دوم** بهیست
 آن نفس شود این است و آن آنست که حاصل میشود با و سهوا
 و طلب خدا و شوق بکذات حقیقه الهی که استعمال میکند
 از آن پس بکند است سبب هر بهیست و آنست که
 پیدا میشود با و غضب و پہلو این و دفع و الهی که استعمال میکند
 آنرا از بدن قلبت و این هر سه متاینند و هرگاه قوی
 بعضی از آنها مضرت **نیز** بکند باین دیگر و بس که باطل میبازد
 یکی از آنها من آن دیگر را و قلب اولی که ملکیت است حاصل میشود
 امثال او امر شرح و انظمام نوع انسان و بنید آن دو دیگر
 حاصل میشود اختلاف پس پارت از متوی و رت و از آن
 از برای ادلی و منع نماید و از برای آن او دیگر و این از امور
 و انکسیت بگوید از امور خارج است از برای حاضر و نیت این
 که توقع عقوبت درین عالم و نیت آن که از امام معصوم چنان
 دوی دیگر در و اتوی و انکسیت پس صلاحیت نداشته باشد

تفاوت چند و کمریشان پس اگر یکی از آن دو ضد فایده باشد
 مستغرق میگردد آن دیگر است **مثلاً** در اجناس فضایی چنانچه
 حرکت و غایت و جهت و حد است و اول حاصل میشود هرگاه
 که حرکت نفس متدل باشد و دوم حاصل میگردد هرگاه که حرکت
 نفس بهیچ جهت اعتدال بود و فعلاً متوقف باشد و حصول
 سرگم گاهیت که حرکت نفس را هم متوقف باشد چنانچه بداند
 از اعتدال این مرتبه **مثلاً** و جهت بعضی او بعضی پس امام از
 برای تحویل فضیلت از برای حکمت در هر وقت پس تأمل
 که قوی بهیچ منسوب باشد و قوی ناطقه غالب و این مستلزم
 محنت **مثلاً** در اجناس رذایل چهارست جل و در حد
 و چنانچه وجود هرگاه که مقرر کردیم این را پس میگویم که امام از
 برای دفع اینها در هر وقتی که اینها عارض شدند پس متعین
 میگردد از اینها با کلیه و الا بر قی می ماند و حاصل میشود
 یکی از اینها یا انتخاب می شود متعین میشود و مسبب پس لازم می آید

ازین محنت و این مطلوب **مثلاً** در نهایت حصول حرکت
 آنست که شایسته شود موجودات بر آبی از برات شایسته
 شود که امام از منولات و بداند که امام واجب است که بکند
 و که امام واجب است که بکند و این حاصل میشود بهیچ جهت
 آئینه از روی متین و حاصل نمیشود متین کردن معصوم چنانچه بگوید
 و تمام میگردد و غرض و فایده و بهیچ درون آن و حاصل
 که معصوم پس واجب باشد **مثلاً** انواع حکم را اگر
 آن وضع استماع قبایح است و سهولت او بر نفس و ذکر
 آن ثبات صورت چیزیست که حاصل میکند او را عقل و علم
 امور و عقل آن موافقت نفس است از اینها نیز
 آن روت و تحویل این بکثرت اتفاقات نفس است معجزات
 بخشی که تدریج است و قوت ناطقه را و قوت اتفاقات او
 بتوی بدیده بهیچیه و بدیستی که آن حاصل میشود با مثال امام
 آئینه و تمام میگردد این از روی علم و عمل معصوم چنانکه بگوید

متعلق است به شهادت چو این پس معصوم باشد مشتمل
 اجماع شهادت است **اول** بزرگی نفس است آن
 که اگر نفس چنانست با ساقی و میانه روی بزرگی که
 و ذای و منزه ساقی نفس از پیرامانی **دوم**
 بخت است و آن اتفاق که نفس است نزد محلهای
 غلبه و ترس بر تلبه که نزدیک کرده او را چنان سبب
 بزرگی است و آن نفسی است که نفس را که بگوید
 اهل سعادت چند میشود و صد انرا باشد و سببهای که
 بیکر و در اندر که **چهارم** صبر است و آن نفسی است
 که با آن قوت میاید بر کشیدن الهام و طبع و فرق میان
 میان صبری که در حق است آنست که این در امور است
 و آن بر شهادت بایست که علم و آن نفسی است
 که بک سکون و ادا میکند پس سبب نباشد و حرکت نیاید
 او را و غلبه بر ولت و حرکت **سکون** و آن نفسی

مرخص را که حرکت نکند زوضو است از برای که در هر
 بخواهد آید و از تریب بخت شدت آن معصوم
 شهادت آن مرصحات بر عملهای بزرگ بخت پیر
 نیکوی پسندیده **سوم** اقبال و آن توفیق است که
 مرخص را که کار میفرماید آلات بدن او را محو بخت
 و آن در سبب است و امام برای توفیق این حالت است
 و صف احداد اینها پس باید که این صفات در روزگار
 کمال باشد و این متعلق است به شهادت است
 میشود از صفاتی که گمانه که پیشتر گذشت یعنی حکمت است
 و شجاعت بعضی و بعضی فیض است و عدالت تمام آن حال
 میشود و این زود زمان بر داری بعضی است مرخصی که را در آن
 بر داری نمی نمایند از که بخت شد برای غلبه دستم
 بیکر اند بوی بدی مخلوب سبب بدی طبع آن و پدید آید
 مرادی را بسبب آن میانی که انقیاد مینماید یا این است

از نفس خود بر نفس خود اولایا از آن انصاف از غیر خود
 چه هر چه بر خود روا دارد بر خود روا دارد و امام برای آنست که
 مردمان را برین آرد و تقویت نماید اینها را پس واجب است
 که باشد در اینها در جمیع اوقات و بر جمیع حالات و در
 تمام و بر هر اکلی این ممکن است که باشد و این صفت است
نود و هفتم در پیوستگی که ما بیان کردیم که عدالت صفتی است
 که بان آدمی انصاف میداد از نفس خود و از غیر خود بی آنکه
 روا دارد بر نفس خود از منافع بیشتر را و بر غیر خود کمتر را
 و در مضایق بر عکس این یعنی ندانستن خود را کمتر و غیر
 خود را بیشتر بگوید مساوات کار میفرماید که آن تناسب است
 میان اشیای این معنی است پس او را شش ساخته از دینی
 و از جایز بخلاف اینست چه او طلب میکند برای نفس خود زیاده
 از منافع و بخت غیر خود نقصان از آن و در اشیای خارجه
 طلب نقصان میکند برای نفس خود و طلب زیاده بخت غیر

خود نقصان از آن و در اشیای خارجه طلب نقصان میکند برای
 نفس خود و طلب زیاده بخت غیر خود پس واجب است که
 مقتصد باشد حاکم کل باین بر اکل انواع آن و آن صفت است
 نود و هشتم از انواع عدالت بیاد است و آن تقسیم
 امر آلی است و جد و جد و طاعت کردن و اگر امام اولیای او
 نمون از لاکه گرام و انبیاء و پس از طعام و علی کردن بر نفس خود
 پسند اندام عظیم الصلوة پس برای تمام این مرام و داشتن
 مردمان بر این بس لایست که باشد این درود در زمان هر اکل
 انواع و وجود و آن صفت است **نود و نهم** بهر آنکه
 عدالت واسطه است میان در ذی اول ظلم است و چنانچه
 بگوید به او و میرسانند بوی خوش چیزهای نالایق از جایگاه
 سزاوارت پخته می که زیاده او است دوم الظلام است
 میکند بخت خوف پخته می که سزاوارت بر وجهی که سزاوار
 و از بخت است که ظلم بسیار مالی باشد زیرا که بوی سزاوار

و می داند امام

از جای که واجب زنت و بر وجهی که واجب زنت متظلم
کم مال می باشد زیرا که ترک میکند از آنجا که واجب است
و عادل در وسط است زیرا که او صرف می نماید مال را در جا
که واجب است و ترک میکند از جای که واجب است و امام علی
برای دفع اوست و بر این شایسته ترین طریق وسط تا محفوظ ماندن
یعنی بی تسلط او ازین که تا کند و او معصوم می باید و الا وثوق
بر قول و فعل او نباشد و در آن فوجی سینه امام را زخم زدند
بشع انداخته و علی کردن بان پس ناپاراست آنکه معصوم باشد
و الا تمام نشود این فایده و حاصل کرد و وثوق بقول او و احتیاج
با امام دیگر پس تنزیم در و تسلی است **نوع دوم** هر معصومی که
است لابد است که در مقابل آن عقوبتی مترتب باشد و اقل
آن تعزیر و تادیبات و ناپاراست که از عقوبت کند
باشد غیر کند آن که این فاعل از دست پیش از فعل
و بسا که ترک میکند و با فعل آن امام استیغای حد میکند از

و درین لطافت است برای فاعل بجهت استیغای او از معاصی
و حصول ثواب بجهت استیغای عقاب و برای غیر او از
اهل تکلیف و لابد است که این عقوبت کند و بواسطه
شرعیه باشد بیک استحقاق و اگر نه واقع شود مرج و مرج پس که
بایز باشد بر و این هر آینه واجب باشد عقوبت کند و دیگر
که برسد او را قوی از و بواسطه از روی بی اختیار استیغای
واجب کرد که امام را امام دیگر باید و این محال است و لکن
پنج دلیل بر موقوفات بر چند مقدمه **مقدمه اول**
هر فعلی که مستمر او را غایتی است پس یا ذات است یا
غیر او و دوم یا کافی است و حصول غایت یا موقوف است
بر امر غیر او و دوم ناپاراست که بکند فاعل آن فعل موقوف را
بجهت تحصیل غایت از فعل دیگر و الا لازم آید جمل یا جمل را
که میداند توقف را یا میداند دوم جمل است و اول تنزیم
عشت است و در فعل چه هرگاه که آن فعل بجهت حصول غایت یا

و تمام نشود بختیسل و اگر بعضی دیگر پس هرگاه که از این قبیل نیاید
لازم می آید آن مقتضای ثانیه بعضی حدود و تفریق بعضی
و چیزی که حرام است یا نه بجهت غرضات آن برضای مستل
محال یا بجهت غرضات و محال خود آن بوی باری مستل
بس باقی ماند که آن یا زیاده یا بنده گان و آن یا از برای نیست
یا از برای ضرر و دوم باطلت بعضی است پس تعیین کرده اول
و آن بجهت بازداشتن تکلف است از معاصی و بدست
بر طاعت **مقدّمات الشریعه** تمام نشود این غایت که بر وجهی که
تمام که محال باشد بر و اعمال و ددانه و محال باشد بر و چیزی
که موجب حد و ذکر و الا هر این باشد او ای و باعث تکلف
بوی آن و اگر روایت بر و اینها از معصوم است پس لازم می آید
از نصب حدود باین ترتیب نصب امام معصوم در هر زمان و این
مطلوبت از این جهت است که امام معصوم نباشد لازم می آید ترجیح
بلامرج یا امام تکلف نباشد و دوم هر دو قسم باطل است مقدم مثل

اینکه

او باشد در بطلان پان ملازمه آنکه ایجاب طاعت امام واجب
است از برای مصلحت تکلف که معصوم نباشد پس یا آنکه
امام تکلف غیر معصوم یا نه همچنین است اول تسلیم
ترجیح بلامرج است چه امام تفریق کننده بعضی از تکلیف
است بجهت مصلحت ایشان که اگر بعضی را تکلیف کنند
و بعضی را نه یا آنکه هر دو ای اند نسبت بوی باری بختیالی
و این تسلیم ترجیح بلامرج است و دوم استماع جمیع اخبار
تکلیفات پس لازم می آید امر دوم یا یا استماع معصوم
است و آن طاعت تقدیر و مطلوبیت از این جهت
اگر امام معصوم نباشد لازم می آید که رتبه و محل و زود
تعالی کمتر باشد بجهت سلامتی و تالی باطلت پس مقدم مثل است
در بطلان پان ملازمه آنکه امام از برای مصلحت تکلف غیر
معصوم پس هرگاه که امام تکلف غیر معصوم نباشد و معصوم
نباشد از برای او امام یا آنکه واجب کرده اند از برای

منصب امام را بجهت خیر او نه او را لازم می آید که رعایت فرموده
 باشد حق سبحانه و تعالی مصلحت عوام را نه مصلحت امام را پس ترتیب
 کمر از عوام باشد بگویند این تمام میشود بر قول معتزله و بگویند نقلی
 معلق بر من و رعایت است و اما بر قول مخالف بگویند نقلی باری تعالی
 نه بجهت عرض و رعایت تمام نمیشود این ایکن دوم ثابت و کتب
 کلامیه و نزد شایان است که قادر ترجیح دیگری از دو مقدار خود را
 نه بجهت مرجع بگویند که در گذشته پیش او آید و نشد که در
 نزد او مانده کند و اگر بزند هرگاه که در راه پیش او آید نیست
 همه اینها در برابر باشند و باین اثبات کرده اند شاکر
 بنده را و جایز است که نصیب او از برای امت لطف باشد او را
 که مانع از معاصی باشد بجهت نصیب او از برای خیر او و بجهت خیر او
 غیر عقوبت را و خوف او غل باشد و غیر امام بجهت منع غیر امام
 و آن ترجیح با مرجع است و اگر او را امام دیگر باید نقل می کنیم کلام
 بوی او و اینست از تسلسل **نقد و تمیز** اگر امام معصوم نباشد

لازم

لازم می آید که خدا بجهت نی ناقص عرض خود باشد و مالی طلبت
 و همچنین است مقدم در بطلان بیان ملازمه آنکه باری تعالی
 میفرماید امام را بجهت دفع معاصی از اهل تکلیف و دفع طاعت
 پس هرگاه امام معصوم نباشد و نباشد امام دیگر لازم می آید
 نقص عرض و بجهت آنکه دفع معاصی و دفع طاعت مقصود است
 که از معصوم پس اگر امام معصوم نباشد لازم می آید که حق سبحانه
 و تعالی ناقص عرض خود باشد بجهت بطلان مالی و این طلب است
 فساد و فساد اگر امام معصوم نباشد لازم می آید ترجیح با مرجع
 یا پس مالی بهره و پیش باطل پس مقدم نیز مثل است
 در بطلان بیان ملازمه آنکه نصیب امام برای دفع مکلف غیر معصوم
 پس اگر معصوم نباشد هر آینه محتاج میکرد و برپایی دیگر بگویم
 که بجهت علوم تبه او هر آینه واجب است که نباشد بر روی
 دیگر پس نیست که دین او متعنی تر نباشد او باشد بجهت علوم تبه
 او است چه مایه بگویم که افعال الله معلل بر من است چه هر

فعلی که واقع میشود نه بجهت غرض پس آن عبادات و عیال
 پنج است و هر فعلی که نه بجهت غرض است پنج است و هر پنج
 یکم آنرا باری تعالی و نقص لازم می آید اگر غرض جایز باشد
 و اما اگر جایز نیست او کرده فی و اما ترجیح جامع پس با مساوی
 بودن مصلحت نسبت بقابل قیاس و اما باز موم مندر بان
 افعال لمطلبت پس مسلم میبایدیم لیکن جواز از حیثیت قدرت
 که شافی عدم ادیت از حیثیت حکمت و امتناع انجام داده است
 و این مطلوبت مسلم میبایدیم این را لیکن هرگاه که مانع و احوال
 از برای تکلیف امام باشد پس اگر ممنوع نباشد متمم نشود
 ایشان پس مقتضی و حاصل نشود و اما بودن او رئیس یا تابع
 هرگاه که نسبت نجات اخروی و مند تانی اولیت و اولیت
 در اعتبار نزول بقا و تعالی و خوف او از غل یا منت که
 مقتضی باشد اما هرگاه قاهر باشد از برای کل پس متمم نشود
 خوف از غل و نیز بدینوسیله که خوف او از ان اختیار کرد

میشود یا عصمت ایشان اما با موانعت ایشان بشان ازاد
 معاصی پس نه همچنین است و نیز بجهت آنکه خوف تکلیف
 از معصوم و منع از معاصی پشتر است از غیران هر دو و اما
 او از غیران اکثر و هست داعی جایز الخطا بمعصوم یا اسل
 بجهت امتناع پشتر است که با قیاس امر دیگر **صدمه**
 و ایست که امام حافظ شرع اقدس باشد بجهت انتظام و محلیت
 بنی صلی الله علیه و آله و قاصرت کتاب است از تمام احکام
 جزئیات و اقد تا روز قیامت پس لابد است از امامی که
 منصوص باشد از قبل خداوند تعالی و معصوم باشد از خطا و
 تا متر و ک نکرد بعضی احکام یا زیاد کنند بر پس عمل
 و با سهو پس لابد است از امام معصوم و اندر چه **سار**
 از اولاد او بر وجوب نصب امام **اقل** قدرت مگر
 و قوت شهویه و دیگر و قدرت بر وصول لذات تعالی
 نوع و این با احتیاج بعضی و آن چه در دست دیگریت

یا مثل آن آبگس که موجب منبت متفرج میگرد و معارضه
که علت نظام نوع است لیکن این اشیا مستلزم قیادت
برپستی که حرارت آتش خیر است و اگر چه مستلزم منبت
چیزی میشود که پستی سوختن نیست و قوت مقبضه از برای
حسن تکلیف با تکلیف و نصب رئیس معصوم در هر زمان
ظاهر مانع است از برای این شهادت که ادعای زوال
این لازمیت که او معنده است نه بر وجه خیر نبی که مانع
تکلیف و او مقدر و الهیت و نیکو میگرد آتش این معنده
بر وجه مذکور که این اشیا ثلثه پس باید که خلق کند از این
والا هر این باشد حق بل و علایق فاعل سبب معنده باطله
او بر فعل که سبب اتفاق است بر وجهی که منافق تکلیف نیست
و این نتیج است از روی عقل که جایز نیست از حکیم و انکار
سبب معنده شود تعالی الله عن ذلک علو اکبر **اول** قوت
شویید و در پیوسته معنده اند و قوت قبلیه منشا معلومت

و این مانع ایشان است و امام محمد دوم است و متمم فعل او در هر وقت
از اوقات بجهت جلد آن مرد و وی اول در پیوسته از مردمان و تمام
نیکو کرد این مگر که امام معصوم باشد چه غیر معصوم غالبیت بر
قوت شویید و غلبه و بدان قبلیه معلومت پس حاصل نشود
منع از و در هر وقت علت حاجت یا امام از قوت قبلیه
یا قبلیه قوت شویید است بالقوه یا بالفعل و دوم باید ایمان
یا فی الجمله و این مانع خلوات و این ظاهر است که قوت شویید
مستلزم قبلیه باشد در عالم و در هر دو مانع است حاجت نباشد
یا امام در فعل طاعات و یا نه است مانع از معاصی یا علم یا
بجست تحقق سبب اول که از جمله قدرت و داعیت و غیا
صافیت پس واجب باشد و اتفاق سبب دوم و محال است
ذی مبداء یعنی مبداء پس متمم که در پشاست شد صحت مفصله
پس یکویم که این مستلزم وجوب صحت امامت زیر این تحقیق
ممکنه ضروری است و بخت آنکه نبوت امام غیر معصوم نباشد

بام دیگر و این موجب تسلط دوم لازم می آید استثناء
 امام در اکثر اوقات در اکثر مردمان در پیشبردان و احتیاج
 نباشد بوی او که بر سبیل قدرت و این محال است **سپیدی**
 اگر امام معصوم نباشد جایز نیست نصب او که نفس کجی تالی
 باطلت پس مقدم شل اوست در بطلان چنان ملازمه اگر است
 مساوی اند و این معنی پس ترجیح یکی از آنها برای است
 ترجیح بلامرج است و این محال و بجست وجود علت که
 موجب متابقت و انقیاد و فرمان برداری امر را بر طاعت
 کرده نشود و ممکن است بجست وجود علت احتیاج دارد و فرمان
 برداری نمایند اهل تکلیف او را اگر که وارد باشد امر از بی
 و اما بطلان تالی پس بجست اتفاق و بجست آنکه محال است از
 نمی صواب و آنکه امر فرمان بد بطاعت کسی جایز باشد بر و خطای
 آنچه که امر بان کرده و نمی اذن آن نموده و بجست آنکه این است
 همیشه چه مردمان و اقتصد در میان دو امر بعضی از ایشان که

که در

کرده اند عصمت را پس واجب گردانیده اند نفس را و بعضی
 دیگر که **مردمان** و از این پس واجب گردانیده اند نفس را
 امر را امکان است و تساوی طرفین وجود و عدم نیست
 باینکه ملازم او آن علت حاجت بعثت نه بجهت تساوی
 بر آن نیست او بطرفین بلکه واجب و علت احتیاج است
 بام امکان معاصی و طاعات بر ایشان پس لابد است آنکه
 واجب باشد از برای علت و طاعات و عدم صیحا آنکه
 نباشد همچنین که ممکن باشد امر او را و این معنی است
پنجم ممکن محتاجت بغیر خود از حیث امکان متغایر
 از جهت امکان آن واجب است پس ممکن از حیث امکان
 محتاج بواجب است و امکان طاعت محتاجت بواجب آن
 و آن معصیت پس واجب است که امام معصوم باشد **چشم** ممکن
 محتاجت بعثت در وجوب آن و مسیح شی از غیر واجب
 از آن حیثه که فیروا بجست میند و جو نیست و هر علت از

ممکن آن واجب نیست هرگاه که مقروض شستیم این را پس
 علت در فعل طاعات پس واجب باشد و جدا از
 برای امام و این معنی عصمت است و مطلوب اینست که گویند
 که این دارد و میشود در علت تمامه موجه بر آنکه آن محقق عموم
 آن نیز اگر نفس امکان از لایست از علت لیکن اینجا
 متینست و بدستنی که شهادتات کردید در و از برای آن
 و امام از علل موجه نیست و الا واقع نمیشد یا در عصمت
 از مکلف البته و نیز بدستنی که مطلوب از امام هر چه
 مکلفت نه وجوب وقوع طاعت و الا هرگز این مرتفع
 باشد کلیت و این باطلست قطعا و محبت است که لازم
 می آید که امام طاعت نیابد پس واجب نکرد و این باز
 میکرد و باطل و نیز پس بدستنی که مطلوب از امام
 طاعت نه مکلف است با امکان نیت و الا لازم
 جبر پس واجب باشد و ترجیح طاعت با امکان نیت

پس لازم نیاید عصمت و نه وجوبش و نیز پس اگر واجب باشد
 و وجوب طاعت با امام لازم می آید جبر ذاتی او پس مکلف
 نباشد و لازم می آید نیت فیض است عصمت زیرا که میگویم
 کل این علت خواهد تمامه یا ناقصه پس بدستنی که
 که آن واجب فی الجمله باشد زیرا که ممکن مساوی صلاحت
 علت ندارد زیرا که مساوی از آن نیست که مساوی
 صلاحیت آن ندارد که مرجع باشد و این ضرورت امکان
 صلاحیت علت ندارد زیرا که او عدیمت و الا لازم آید
 وجوب ممکن یا تسلسل و هر حدی که مت پس تحقیق نیست
 او را در نفس خود پس متین نباشد و هر چه متین نیست
 و تحقیق نباشد او را صلاحیت علت نباشد **که** محقق نیست
 علت امکان در وجود خارجی و نیز علت که متضمن ترجیح
 لایست از وجوب چیزی که رجحان دهد او را از برای او
 و الا معقول نباشد علت متین در حال تساوی نسبت

به یاری تم مشق ما می که مرجع باشد بداعی و اراده
 وجوب نقض اولای استماع و تمیخو ایتم صحبت کز این
 و ملت که امام از علل موجودیت بکدام مرجع است با
 قدرت و علم او و علم مکلف و این کافیت که در جواب
 کرده اند الجار این پیران رود مکلف از تکلیف و این
 باطلت و مطلوبت از امام تقریب پس هر که از تکلیف
 که بجز یک نیستند عیان او را دثوق نماید صحبت آنکه ام میگوید
 بان یکد جایز باشد امر او بمعیت پس مقرب باشد
 و ما در من کرده ایم باینکه او مقربت که با وجوب عت
 از او و امتناع معیت و این مطلوبت و نیز بدستی که
 معنی بودن او مقرب آن علت ناقضات و ما مقرب ایم
 که آنچه او علت لابد است از وجوب او و این جواب است
 سوم و اما چهارم پس آن باطلت زیرا که میگویدیم بواجب
 بودن طاعت متناهی قدرتت یکد وجوب نسبت بواجب

از برای

از برای امام یا عت یا رطت زاید و وجوب نظر بداعی متنا
 امکان نیست از حیثیه قدرت بجهت اختلاف اعتبار پس
 جبر لازم نیاید **مقتدر** هر مکلف با معرفت بجهت طاعت
 یا اجتماع شرایط وجوب و منی از معاضی بجهت این و این است
 از عصمت است پس عصمت مطلوبت از کل و غایت امام
 تقریب از ان بجهت امکان پس اگر عصمت او واجب باشد
 علت نماید در ثبوت ممکن بجهت مقررست در عقول
 از وجوب است مستثنی که امام معصوم نباشد لازم می آید
 از دو امر اول لازم بودن غایت جماع او در وجود بجهت
 و ثانی بهر دو تشبیه باطل پس مقدم شد و در بطلان آن
 لازم موقوفت بر دو مقدمه یکی از ان بدستی که بنا نظام
 نوع و دفع مرجع و مرجع علت غایت مقصود است از نصب امام
 و دوم از ان بدستی که مساوی بودن امام هر غیر او را در عصمت
 و عدم بض علت با اختلاف امور و تباین ارا و موجب تناقض

و مرج و مرج است و این عظم ایست برای برپاشدن
نشد و اقامت حروب زیر آتشاده میگویم در ریاست
محققه ملک را در مثل این عظم میگویم هرگاه که مقدر است
این را پس میگویم که اگر امام معصوم نباشد هر آینه نصیب او
بعضی نمی شود و از اول لازم می آید خرق اجماع زیرا که است
میان آنست که موجب عصمت است و بعضی میگویند
هر دو سوم نیست آنرا و سوم خارق اجماع است و اما دوم
نصف او بعضی نباشد لازم می آید از اختلاف نظام نوع مرج
و مرج و این ظاهرست لیکن نظام نوع و اصدا و کتب
که ذکر کرده اند غایت جماعت است و در وجود امام پس
باشد یعنی لازم علت غایت که جماعت در وجود او
برای لزوم و تالی بهر دو قسم ظاهرست **نهم** مقدار
غالب بر نظام جایز است بجهت وقوع او و استیلاء قبیح از باری
و جهت آنکه استلزام عدم او عدم تکلیف است یا نبوت

او بحال و ظلم تسبیح است پس واجبست در حکمت ترک او
و الا هر آینه بر این گفتن باشد تسبیح و تکلیف کانی نیست
در تقریب از ترک او و الا واجب نشود در پس بجهت
بشاید پس اگر واجب کرد از طاعت او را بر اهل تکلیف
و حرام کرد از معصیت او را و مباح سازد از برای او قتل
کننده او یا بکشدش یا باز کرد بطاعت او یا عدم
لطفت بکشد متعین باشد با او چه کردن مکلف از برای ظلم
او اگر قدرت بر دشمنی که منع نیست تکلیف هر آینه بترکت
است تسبیح و از نو زایدی ممکنست با عدم صارف محسب
تکلیف که کانی نباشد تسبیح است قطعا پس لابدست از کسی
که امر فرموده باشد حق سبحانه و تعالی بطاعت او و حرام کرد
باشد معصیت او و او امر کرده باشد تعالی عیبیا کند او را
اگر گشته شود یا باز کرد و بطاعت او از لطفت تر است که
منعت با او انبیا و عظم و عصمت عبارت از نیست از بیگانه

و در جماعات اقبال با امام و آن قدرت بمعیت
و قوت شوی و عدم عصمت و تکلیف تنها کافی نیست بلکه
از ايجاب تکلیف امام از اهل تکلیف و ايجاب طاعت ایشان
و در انجمنی که مساط باشد بر کل و قادر باشد بر ایشان بر کس
و هرگاه که مقرر داشتیم این را پس چگونه میسر میسر
چنین که ذکر کردیم زیاده ای قدر اوست بر انواع ظلم و ستم
و بد پرستی که ظاهر شد و آنچه که گذشت واجب امام که
نزدیک سازنده و دور گرداننده است با وجود قدرت
معاصی و عدم عصمت و اکتفا حاصل نیست به تکلیف بنی زیاد
قدرت و زیاده ای میکن اولی رشت که تکلیف تنها کافی نباشد
و واجب باشد امام بر اوجب باشد که تابع باشد و تابع
یکن زیادت اولی است بطاعت از کل از آن و کافی نباشد
آنکه فرض کرده شد که امام باشد امام و این طاعت **یا نه**
اقبالی نیست در وجوب امام بجهنمیت مکلف بکرم

و وجب است که آن قدرت مملکت و عدم عصمت تکلیف
پس اگر امام معصوم نباشد لازم می آید تحقق موجب در پس
و وجب باشد امام را امام دیگر نقل کلام کرده میشود پس و آن
موجب و در رسالت که هر دو محالند پس متعین شد که امام
معصوم باشد **و اما در** یا واجب است امام از برای خدا اهل
تکلیف با عدم عصمت یا برای بعضی از ایشان یا نه بجهت یکی
از ایشان و دوم باطلت و الا لازم آید ترجیح با مرجع و سوم
نیز باطلت بجهت آنکه ما پان کردیم وجوب امام را پس
متعین اول باشد پس نباشد امام را امام دیگر **یا نه**
علت منافق است و این ظاهر است و امامت طاعت
مقرب است بطاعت و بعد از معیت پس لا بد است که
منافق مقرب باشد از معیت و بعد از طاعت و تحقیق
یکی از متنافسین مستند نمی آن دیگر است پس محال باشد
که امام مقرب بمعیت باشد و بعد از طاعت در وقت

از اوقات بخت تحقق امامت در جمیع اوقات بر محال
باشد بر وصیت و ترک طاعت و ازین لازم می آید وجوب
عصمت و امام اگر چه علت تمارنیت پس اود حکم خود را نیز
و این ظاهرست **چهارم** جایزیت نقصان لطف و
برای تکلیف بخت حصول او بر او الهی واجب و میند
مکلف بخت مصلحت دیگر و این محال و ناپایان که ایام گزین
غیر معصوم زیاده و اقل است بر معاصی و تکلیف نهایی
این زیاده در اقتدار کافی میت پس بدان اولیت کفایت
پس اگر مراد امام نباشد هر آینه نقصان کرد لطف و بخت
لطف مکلف دیگر پس حاصل شود محض شده از برای مکلف
بخت مصلحت دیگر و این علت پس جایز باشد یا نه
که اگر کافی باشد غیر معصوم در لطف هر آینه یکسانیت برای
نفس او و برای غیر او یا خاصه از برای نفس او است یا عامه
از برای غیر او یا یکی از این هر دو و اول آن باطل است از جهت

و کی

یکی از آنها آنست که اگر کافی باشد پس یا بخت بطلان
یا باقیه او و ایجاب امامت چه غیر ازین هر دو نیست قطعا
و اول باطل است و الا حسیلاج با امام نباشد دوم بختی که گفته شد
محل خوف عزالت از رعیت و این محال است زیرا که تسلط
غیر معصوم زیاده و اقل است در اقتدار و ممکن است او بطلان
بخت غلبه قوی شود در اقل و رعیت را قدرت نمی باشد
بر سلطان و نه عزل او پس متحقق نباشد خوف او از ایشان
و دوم آن اگر کافی باشد برای نفس او و برای غیر او نیز
تخصیص بعضی باشد به بعضی دیگر بی علت موجه یا مساوی
بودن ایشان محال است و سیوم آن بدستی که امامت
اگر کافی باشد در ترتیب بخت نفس او نباشد معصیت او
چه امامت مقرب مبعادات و بد پرستی که محال است در او
و کافیت او را پس لازمت قرب او بطاعت و اطاعت
او از معاصی و ایضا و این عصمت است و ممکن نیست که متحقق باشد

این در حق عیسی زید اگر غیر جایز است عدم حصول امامت
 و بخت آنکه ترتیب امام با اعتبار تخلی است بر طاعت
 و ترک معصیت یعنی آنکه با علم او و جوب تکلیف از او علم
 او بعد از آنکه از اذن پس یافت شود از او داعی فعل یا صفت
 پس ترتیب امام قریب بعلل موجه است و آن محقق
 در امام با عدم شروط عیسری او پس بجست قرب او بطلان
 او بعد از معصیت و اینست عصمت و دوم چنانکه ذکر کردیم
 ما لازم می آید که لطف بخت یقر باشد پس مراد امام
 نباشد و این باطلت و سیووم نیز باطلت و الا لازم می آید
 که خالی باشند یعنی از اهل تکلیف از لطف یا باشند امام
 امامی دیگر و چهارم توقع امامت است و این بطلان
 هیچ شیئی نیست از غیر معصوم که امام باشد **شانزدهم**
 هیچ شیئی نیست از غیر معصوم که کافی باشد از اهل طاعت او در
 جمیع احوال نامور شود و با و منتهی گشته از او توبیخ و تعال

لطف

لطف و مراد هم ممکن و ایجاب طاعت او این لطف
 پنجم میدهد که هیچ شیئی از غیر معصوم امام نباشد و این بطلان
 بگوید که این از شکل دوم است و شرط آنجا او و امام
 یا کبری او ممکن شد از روی سلب و عدم احتمال ممکن
 مگر با ضروریه یا کرد و ایندن کبری و یکی از دو شرط و صغری
 یا جزئی است یا ممکن چه حق پیسجانه و تعالی میداند که
 از مکلفین معصوم نیستند امر نر نمود با قیام امامت مگر طاعت
 و نه نر نمود مگر از معصیت پس ممکن لطف او باشد و کبری نیست
 که ضروریه باشد اما بر مان بر و آنکه مایک و هم که مقرر شده
 در عقول آنکه امام مقرب محالست که معصیت از بطلان
 آید و محالست امر او بمعصیت و نهی او از طاعت محالست
 بر و خطا چه مقرر نیست این از و پس اگر قسم است پس
 آنست و جوب عصمت و اگر از دست لازم می آید یکی
 از دو امر یا امکان کرد دیدن معصیت است بطاعت

بجز اجبار است از معصوم و امام او یا تنفی غرض لازم
 بهر دو قسمش باطل پس لزوم مثل اوست در بطلان املا
 یا آنست که واجب بر مکلف در نفس امر جمیع آنچه امر کرده
 شده بان و اگر معصیت است و کردیده بطاعت یا واجب
 نیست مگر آنکه باشد طاعت و اول تسلیم اوست این
 ظاهر است و ثانی تسلیم ثانی چه جایز است مکلف را آنکه
 آنچه با او گرفته بان واجب نباشد بر او و در نفس امر پس
 منع آنکه در بگردن آن ظاهر شود تنازع و این سخن در
 پس طاعت نباشد بصورت پس ظاهر شد که اولی ضرورت است
 مسلم میدانیم لیکن ثانی ضروریات قطعی پس احتیاط
 ضروری با غیرش در شکل دوم منتج ضروریات و با پان
 کرده ایم این را در کتب منلیقه **مفاد** میکن غیر معصوم
 و ايجاب طاعت او در جمیع او امام اولی اجتهاد و منتهی است
 و جمیع شیئی نیست از بیکتکن امام و ايجاب طاعت او از برای

این آنکه معصوم نباشد و لازم می آید ازین هر دو که هیچ شیئی از
 غیر معصوم امام نباشد و این هر دو مقدمه طاعت است
 یعنی آنکه گذشت **جمیع** بر پرستی که واجب طاعت
 امام اگر معلوم باشد که از مقربیت بطاعت و معصیت
 و بر پرستی که حاصل میشود این اگر توجیه کند بر مکلف معصیت را
 و نه امر بان و نیست این مگر عصمت **نویز** اگر امام
 معصوم نباشد هر آینه مساوی باشند با مؤمن را و در جواز
 معصیت پس تخصیص یکی از ایشان که واجب کرد طاعت
 و ریاست او ترجیح بلا مرجع باشد و این محالست پس
 جمیع شیئی نیست از غیر معصوم که واجب باشد طاعت او جمیع
 او امر او خواه علم بیرون او طاعت باشد در نفس امر یا
 نباشد پس هر امام واجب طاعت او پنجم و چهارم که جمیع
 از غیر معصوم امام نباشد اما صریحی پس بر پرستی که هر
 بر واجب با علم با مورد آنکه آن طاعت که مترتب میگردد

بر دو آب یا بن او یا تجویز او یا یکی مامور به کفایت پس است
 که اگر کند که گاه باشد که امر بحیثیت کند و بختری که طاعت باشد
 از اینجمله مکلف تغیر نماید از امثال آن و در هر گاه اند او را اند
 از کتاب آنچه منافاتی نیکنفت و اگر کسی پس برستی کند اگر آید
 باشد هر آینه شکی میگرداند و لازم می آید از این است
بیت و یکم اگر امام محتاج آید است در حفظ شرع و از آن یک کشته
 مکلف بطاعت و در سارنده از حیثیت و اقامت حدود
 و جهات و حفظ نظام فرج پس میگوید پس اگر معصوم نباشد
 می آید پس ای بودن او را باقی میبندین و پس شخصی نباشد
 از برای حفظ شرع غیر ایشان را بلکه قائم مقام او باشد و از آن امر
 پس بهتر باشد احتیاج ایشان بودی او را آن امر و اما دوم پس
 هر گاه که معصوم نباشد مساوی کرد با غیر پس اگر صلاحیت تعزیر
 غیر او را با مساوی بودن او آن غیر را هر آینه صلاحیت تعزیر
 داشت از برای تعزیر نفس خود پس احتیاج ندارد است

با و در آن امر و اما برای زیادت و کمیت و از اینک و اما سنی
 پس میگوید علت موجب نصب امام بحجت اقامه حدود
 و جود از وجوب او بر مکلف معلول بحجت عدم عصمت است
 پس اگر امام معصوم نباشد لازم می آید یکی از دو امر یا
 ترجیح بلا مرجع و یا تناقض و تالی به دوستش باطل پس مقدم
 شل او باشد در بطلان پان ملازمه آنکه اگر معصوم نباشد یا
 شود از دولت نصب اقامت کتبه حدود و در پس است
 که شروع نمیکنم مگر یکی و اقامت جدید و یا شروع میکنم پس اگر
 اولت لازم می آید ترجیح بلا مرجع زیرا که علت نصب اقامت
 کنند بر وجود است در و نصب او بر اصل تکلیف که باقی اند
 نه از پیش از این است و این نیز خرق اجماع است و اگر دوم است
 پس آن رعیت است پس لازم می آید علیه او برایشان
 و علیه ایشان بر و این تناقض و اما چهارم پس اگر
 امام معصوم نباشد تجویز میکند مکلف خطای او را در وجوب خواندن

بجای پس بذل نیکدشت خود را چه بقرینیت او را صواب است
 پنج پس تلیط غیر معصوم بجزئی که این توان شد بر آن قتال
 نظام نوع را بر نظر شد آنکه با عدم عصمت امام حاصل نشود بجز
 ازین مقاصد پس بدستی که ظاهر شد عدم عصمت امام منافی
 غرضت و منتهی میکرد فایده نصیب او **مردود** هیچ شی از
 غیر معصوم فعل او حجتیت و بر امام فعل او حجتیت است
 نتیجه او که هیچ شی از غیر امام معصوم نباشد اما ضرری که است
 که دلیل شرط عدم احتمال یقین است و احتمال خطا در وظایف
 بجهت وجود قدرت و داعی و آن شهوت و صارت
 غیر او را از مجتهدین چه صارتی نیست که مرتجع و علم یقین او
 و این منافع غیر معصومت و امامت زیادیت در ممکن
 بلکه صارت در مجتهدی که او رعیت است اولیت حجت
 خوف او از رئیس و اکبری پس بدستی که او قایم تمام
 یعنی است صلی الله علیه و این مقدمه ظاهر است پس بیست و چهار

عدم فعل مرتجع یا بجهت عدم قدرت بر و یا علم مرتجع
 یا استفا داعی یا ثبوت صارت و گاهی باشد بجهت
 عدم علم بنفس فعل اختیار یا بجهت قدرت که آن تابع علم
 بر یا ثبوت قدرت و جعل مرتجع و ثبوت داعی و استفا
 صارت و علم بفعل واجب میکرد فعل قطعاً پس عدم
 اثبات امام مرتجع یا بجهت قدرت است بر و این با
 بجهت وجود قدرت یا علم مرتجع او یا استفا داعی و هر گاه که
 امام موجود نباشد یا باشد و معصوم نباشد مساوی تواند
 در علم غیر او از مجتهدان و اگر زیاده باشد برایشان اطلاع
 نخواهند داشت برین زیادتی که اندکی و داعی شهوت
 موجود و تحقق که مساوی است در و غیر او عدم امر ضمنی است
 که اطلاع ندارد بر و پس چنانکه عالیهان و امامان پس
 آن که حکمت و قوت عقلیه را مدخلی نیست نزد اشخاص
 و آن مانع قوت شهوت نیست چه اگر صلاحیت صارتیت

در فعل اختیاری

نماید داشت و ایما معصوم می بود و صارت بکلیف گشت
 بیکدیگر غیر معصوم را و الا واجب میشد نصب امام و حجت
 مساوی بودن او و غیر او را و نیز این صارت با واجب
 تحقق او و ایما یا نه و اول پستندم آنست که او معصوم باشد
 با آنکه خلاف اجماع است و دوم حاصل نمیشود در اغلب محبت
 آنکه سایر اهل بحلیف را علم بحصول او است و این طاعت نیز
 بر پستی هرگاه امام معصوم نباشد حاصل نمیشود جویم ثبوت صحت
 زیرا که حجت در صارت تمام است و نیز اگر امام معصوم نباشد
 مساوی نمیشود خواهد بود در صارت و اگر ثابت شود صارت
 در نخواهد یافت کسی که بر پستی ندرت و اما عدم علم بحصول
 پس آن باطل است زیرا که تقدیر علم است بان و حجت آنکه
 آن از باب اتفاق است و ندرت و واجبیت در هر
 این معترضه اشیتیم پس میگویم امام هرگاه معصوم نباشد فعل او
 حجت نخواهد بود بر اهل اجتهاد زیرا که مساوی اند ایشان

او را در علم و تدبیر غرایبشان زیرا که حجت حجت می باشد از
 عدم احتمال نفی و بخت مساوی بودن ایشان غیر او را از
 مجتهدان پس نباشد ترجیح او بسبب تولید از عکس امامت
 زیرا ایت در میگویند چنانکه گذشت و صلاحت ندارد بر او
 صارت و کسی فعل او حجت نباشد صلاحت امامت ندارد
 زیرا که امام خلیفه و قائم مقام پیغمبر است **پست وجه امام**
 علت حاجت با امام بحلیف است و عدم عصمت پس اگر امام
 معصوم نباشد حاصل گردد اندفاع حاجت بحجت شود
 علت او پس محتاج باشد یا وجود امام یا امام دیگر پس شاید
 آنچه فرض کرده شده امام محتاج الیه نیست چنانچه برستی
 که خلیفه قوت شویید در پیشتر زمان سبب خطا است و امام
 مانع آن و مانع سبب محالست که سبب باشد پس لابد
 که میان ایشان میانیست بود پس لابدست که امام معصوم
 باشد **پست هشتم** امام بحجت است در آن خطا در

مردمان و زلزل آن که در یاد از افسوس اگر جایز باشد خطا
 بر آینه منتقص گردد غرض نیست تنفیذ مردمان بر سبب تریه
 اول آنانی اند که جایز نیست برایشان خطا و معاصی و اوج
 بر آن خطا سووم واسطه است میان ایشان و این کسانانی اند
 که جایز است برایشان خطا بیکجا بعین می آید و بار دیگر
 و مرایشان است مرایت در قرب یکی از دو طرف و فعل
 از دیگری که نهایت ندارد پس مقتضای رای امر امام نیز
 بر تریه اولی و تبعید ثانیه و محال است که او از ثانیه باشد پس
 کشت که او از اولیت **پیشتر** بدستی که مراد از امام
 رفع خطا و بعد از معاصی پس او علت در نقیض خطا و معاصی
 با علم و قدرت او و اطاعت مکلف و علت نقیض مکلف
 بر ای چیزی محال اجتماع او با او و الا لازم آید اجتماع نقیضین
 و شروطی نیست تمامی حاصلت پس محال باشد صدور خطا از او
 او معصوم باشد پس غرضی که مراد از امام معصوم نباشد لازم آید

نقص

تمامین و لازم باطلت پس لزوم مثل است در بطلان امام
 پس بدستی که مکلف باطلت نزدیک کرده اند و دور
 از قرب باطلت از محیت از مکلف که مساویت مراد از امام
 عصمت کاهی که نباشد مراد از این لطف پس مکلفی که مراد از امام
 باشد از قرب بطاعت و ابعاد از محیت از مکلفی که مساویت
 مراد از امام عصمت کاهی که نباشد مراد از امام قاصر بر
 پس اگر امام معصوم نباشد مأموم از قرب نباشد از قرب **و ابعاد از عصمت**
 زیرا که ما پیمان کردیم که ریاست و قهر و ریاست در یکی
 که مقتضای نیست منع چیزی را که واجب کرده اند او را و نیست
 شویب و عقیبه و از قرب باطلت مراد از ترست با تسلیع و انشال
 او امر او با امامت از آنکه نیست بچنین پس واجب باشد
 برداشت شال او امر امام اصلا بلکه این بر امام واجب باشد
 پس آنکه فرض کرده شده که امامت امام نباشد و آنکه فرض
 کشته که واجب الطائعه نباشد و این تناقض و ابطال است واجب الطائعه

ثانی پس آن ظاهر است بی امر امر و کلام امام دلیلت
بر صحت از آن جهت که کلام امر و هیچ شیئی از غیر
کلام او دلیل قاطع نیست از آن جهت که کلام امر و هیچ
شیئی از غیر معصوم امام نباشد چنانچه می دانیم مخالف کلام
امام مخفی است و خلافات قتال و تا باز کرد از کلام خود
و هرچنین نیست بدلیل قاطع اینست جرم نیست بخلاف او
نیست قتال او و امابری پس آن ظاهر است چه احتمال دارد
بی دیکر کلام نبیه معصوم با عدم علم اوفضالت پیش ثابت شد
که کلام او با عدم علم بصحت آن از جهت دیگری در اعلام است
اوست بجهت امارت و هیچ شیئی از امام انجمن نیست
چون میاید که هیچ شیئی از غیر معصوم انجمن نیست اما صریح پس
بجهت احتمال خطا و کذب او و دفع می کند این احتمال را اگر
اصل و اعاده صدق و هر دو موجب جرم نیست بجهت احتمال
نیقض با حسن و او و امابری پس بدرستی که مخالف کلام امام

از آن جهت

از آن جهت که کلام امر و کلام معلوم نباشد صدق او از
جهت دیگری جز نیست بخلاف او و با او محال است توان کرد
و خلافات جدا او پس هیچ شیئی نیست از مخالف امام است
انجمن پس کلام امام امارت نباشد بلکه دلیلت است
که میفهمد **بی دیکر** امر امام دلیلت بر تقریب خطا
و تبعید از معیت و هیچ شیئی از غیر معصوم انجمن نیست چنانچه
بی شیئی از غیر معصوم امام نیست و لازم آید که امر امام معصوم است اما
صغری پس بدرستی که اگر انجمن باشد امر آینه متغی گردد فایده باشد
چه اگر تجویز کنند مگرانی را که امر او نزدیک گرداننده باشد
بمعیت و انوای او و رکنه از طاعت جعل نشود امر او و وقت
او اعتقاد پس و از کردار اعلی بر اتباع او و منضم کرد و خواطر
و جرم نباشد بخلاف مخالف او و اعتقاد نباشد در قول او و هرچنان
و غیر آن و امابری پس بدرستی که دلیل میفهمد علت و شرط مفید
علم عدم احتمال نیقض و با احتمال او آن امارت نیست بی هیچ شیئی

اگر امام معصوم نباشد لازم می آید تکلیف الایطاعت و لازم باشد
 پس بچنین مردم نیز باطل باشد اما عاقلان پس بدیستنی تکلیف
 امور است بعلیه بقول نه دش و الا حاصل شود و تزیب بطلت
 و تبعید از منصب و حاصل نشود انبیا در امور و اقدام نمایند و
 بر مخالفت و سازفت او پس اگر قول او میند علم نباشد هم اینجا
 بجهان و تعالی تکلیف فرموده باشد بعلیه از چپنه ای که میند نیست
 و این تکلیف الایطاعت و غیر معصوم منعت تکلیف او بعلیه
 قول و بجهت احتمال نقیض و محال است که آن میند علم باشد که محجود
 خلق و اما بطلان ثانی پس او ظاهر است از کتب کلامیه
پی و چهارم او امر امام و نواسی او و ارشاد او و ولایت
 بر اهل و سیج شی از غیر معصوم اینست اما صریح آن
 پس ظاهر است و الا متزیب نباشد و و شوق تکلیف با و حاصل شود
 پس منعی که در فایده او و این ظاهر است و اما بگری پس بدیست
 که دلیل بر بیزیت که میند علم است و او امر غیر معصوم و نواسی او

احتمال

احتمال نقیض دارد پس دلیل نباشد **پی و پنجم** با امتثال او
 امام و نواسی او و امور دیگر و تکلیف و حاصل میشود و امر او را
 جزم بحق و اطمینان حاصل میکند و هیچ شی از غیر معصوم نیست که
 اینچنین باشد اما صریح پس بدیستنی که لابد است تکلیف را از
 طریق که مودی کردد با امر و جزم و اطمینان و این بقول آن است
 حاصل میشود و خصوصاً بر آن قول که او را لفظ میند نیست و اکثر
 آن در عموم و ظاهر و نص دلالت کند بر احکام از کتب
 ایشان و وحی بعد از نبی صل الله علیه و آله منقطع پس باقی نماند که
 امام و اما آنکه لابد است امر او را از طریق که مودی کردد باینست
 ظاهر است و چگونه چنین نباشد و حال آنکه او منتهیات از تبلیغ
 خلق و اما بگری آن پس ظاهر است بجهت احتمال خطایی و شش
 هرگاه که تکلیف به شیم بحق و صواب در جمیع احکام امام باید که
 معصوم باشد لیکن مقدم حقش پس تالی مثل اوست و حقیقت اما
 لازم پس بدیستنی که صواب در جمیع احکام لابد است از طریق

که مؤلفی کرده و علم او را تکلیف واقع نشود با وجوب تکلیف
 الاطلاق و کتاب دست افراشته آن نمیکند از برای مجتهد قطعا
 پس متین است که او امام باشد و اما حجت مقدم بر حجت دوم
 و چه است یکی از آنکه ایشان مکلفند بجهت جواب در جمیع احکام
 یا مکلف نیستند بصواب در شی از احکام یا در بعضی نه در بعضی دیگر
 و دوم باطلت قطعا و سیوم محال است بجهت ترجیح ظاهر و جبهه
 اگر بعضی دیگر اگر مکلف نیستند در آن ضمن بجزئی پس آن محال است
 یا بجزئی از محال است پس آن نیز محال است و الا خطا باشد زیرا که مؤلف
 بصواب که آنچه تکلیف نموده حق سبحانه و تعالیان و محال است از
 که تکلیف بجهت نماید پس متین شد قسم اول بر ثابت شد آنچه گفتیم
 از او دوم آن بدست می که احکام الهی معوضت بوی ما و اختیار
 و ما مکلفیم این در و طایع هرگاه که حکم الهی در و جبر نباشد که امام
 بان حکم بعینه و آنچه محقق ممکن نیست تحصیل آن از کتاب است
 پس متین شد که امام باید که معصوم باشد چه غیر او میدنست

پیش و مقدم امام لطف و فضل و اجابت بطاعت
 و محبت محتاج و از نتایج فساد و انقلام ام حق و اول لطف نیز در
 شرایع با کمال قیاس که محل آن را و بین ساز و محمل از او و شکر آن
 از اقرض من بسته در آن و فارغ گرداند و طاعتی که او است و اول
 شرح بر آن از بجز نای پوشیده و از جمله اطلاق پس گشت که او است
 از ایشان آنچه آن بایز است برایشان از اقرض کردن از عقل
 بیان آن و باشد بجهت در آن اقرض فاضی القضاة بعد از حجت
 با کمال گفته که اهل تکلیف امید دارند که امام حجت باضطرار یا استلال
 پس اگر میکشند باضطرار است و نقص ایشان از اوین اثری نیست بگوئیم
 که جایز است بگویند در سایر امور دین جایز است که بدانند از
 باضطرار و قبح نقص در و نمیکند پس واقع باشد استغفار از
 امام و اگر میکشند با استدلال است میکشیم پس نقص ایشان
 است از قیاس ایشان با آنچه تکلیف میکند از او استلال
 بر آنکه او حجت پس اگر میکشند بلی لازم می آید حاجت با امام

دیگر و این موجب تسلط زیر آن کلام در دیگر کلمات اقام
 اول و منع پس موثریت این عین متناسی را بچنانکه
 موثریت واحد را پس لابد است از قول یا سکه محک ایشان را
 معرفت حجت و قیام بقدرت ادبی حجت پس میگویم که تخریر
 که اندیش این را در سایر اچنانکه تکلیف نموده اند از آنرا اگر
 نقص قایت و جواب و نموده سید مرتضی قدس سره در
 بدو و اول آنکه مبنی این اعتراض بر دو مقدمه است یکی آن
 است که باینکه با و چیزی که مینداید از آنرا عدم او نیز معلوم
 آن آنکه آنچه لطف در بعضی تکالیف واجب است که لطف باشد
 در جمیع آن پس این بر دو مقدمه باطلت پس استراض نیز باطل
 باشد اما بطلان مقدمه اولی پس میگویم بدین پستی که ثابت
 نموده ایم از برای حاجت با امام حجت تعلیم یا چیزی را که
 میندایم از آن تا بقدر آن منقول گردد و ما را میگویم حجت با امام
 در چیزی چند است از جمله علمت و دیگر لطف در مجانب

مستح و قلم واجب و واقع میشود استغفار از خود اگر چه او
 باشیم کل آنرا با خط از زیر که احوال بخیر که دست ایم از
 با خط از موقت از زمانه زنده امام و منع میگویم علم را حجت
 و جواب فعل از احوال با آن حجت آنکه علم بیع او از امام
 بر دست پر شستر آنکه اقدام بر فعل قبیح بظلم می نماید علمت
 بیع آن و اما مقدمه دوم پس بدین پستی که لطف واجب نیست
 عموم او بلکه در الطاف عموم و خصوص مطلق از وجهی پس واجب
 نیست که امام لطف باشد در ارتضاع ظلم دینی و لازم باشد عدل
 و انصاف با آنکه لطف باشد در هر تکلیف تا معرفت نفس
 خود نیز از به دوم او معارضه میکند ثواب و عقاب و غیر
 آنی چه اینها لطف در واجبات و امتناع از بیک پس اگر
 لطف باشد در نفس خود تا غایتی که معلوم نشود ثواب و عقاب
 و معرفت آنی چه اینها لطف در واجبات و امتناع از ارتضاع
 پس اگر لطف باشد در نفس خود تا غایتی که معلوم نشود ثواب

و عقاب معرفت الهی یا نه چنان باشد اول ظاهر است
دوم میگویم که مرگاه جایز باشد استثناء از بعضی تکالیف
ازین معرفت که آن لطیف جایز باشد استثناء از دایره
تکالیف بگوید که معرفت بواب و عقاب و اگر لطیف
ینت فی منها از جای که هیچ نیت این در آن پس اینجا
چیزی است که قایم مقام اوست و آن طاعت مراد است
پس نیت کرد مکلف در لطیف خود از آن نیت
اگر چه او مایل نباشد مر لطفی را که در پیایر تکالیف است
زیر که ما میگویم پس قیامت کن از ما با آنچه قیامت کردیم
بان پس بدینستی که ما میگویم که معرفت کل این محال است
که لطف در معرفت امام باشد زیرا که لابد است در اول
اینکه از آن معرفت او واجب باشد و اگر چه مقدم شده
باشد مکلف را معرفت با امام غیر او و اگر محال است این
جایز است که قایم مقام معرفت امام درین تکلیف غیر آن

مورد

معرفت باشد و واجب نیست که عام باشد این وجه تکلیف
چنانکه واجب نیست که عام باشد لکن که حالت مکلف را
در استیصال بر خدای تعالی و معرفت و ثواب و عقاب
او پس ای شمر علت وجود بیرون می برد و معلول را از امکان
بوجود علت عدم بیرون می برد و را از امکان امتناع
و خروج بوجوب و امتناع جایز نیست که باشند امکان
یکه لابد است آنکه واجب و متنع باشد امام علت در
طاعات و عدم معاصی پس واجب است واجب اولی
با امتناع شایسته این مطلوب **سی** هر دو مانع از هم
یا از شان ایشان آنست که متقرب باشند بطاعت
و بعد از معصیت یا متقرب نیستند از برای خود و بعد از آن
طرف دیگر است و یا آنکه متقرب غیر باشند و بعد از آن
از برای عین درین زمان و بعد از آن طرف بعد است
و یا متقرب و بعد باشند و آن دسالت و هر چه غیر است

در حکم وسط یا طرف ایضا زیرا که علت احتیاج بقرب مسجد
عدم عصمت است و اگر مبدء اموج و نباشد لازم می آید که در طایفه
مبدء او باشد و این محال است **چهارم** اهل تکلیف محتاج
اما مذبح است عدم عصمت و محتاج الیه مغایر محتاجت از جهت
احتیاج پس امام مغایر رعیت باشد از جهت عصمت و اگر
او سبب است از حیث عدم عصمت پس او معصوم است و این
مطلوب **چهارم** یکم هر محتاج پس او ناقص است از جهت
احتیاج و هر چیزی که مراد او حاصل کرد چیزی که زایل شود یا آن
حاجت پس تکلیف غیر معصوم محتاج باشد با امام از جهت عدم
عصمت پس کمال او در زوال این وصف است پس تفاضا کند رای
که حاصل کند عصمت را برای اهل تکلیف که معصوم نباشند و
آنچه ممکن باشد پس محال است که معصوم نباشد زیرا که امام در ذات
کاملت و بخت آنکه تحصیل عصمت مقصود نیست از غیر معصوم
بدست می آید که لازم است او را به اشتغال بر طاعت و منع از

انحراف

از حیث بسبب خط شیخ در آنچه که در کتب است میان می
و عبادت مطلقه نه غیر آن **چهارم** دوم واجب نصب امام
فی الجمله یا از روی عقل یا از روی شرع یا بودن غیر معصوم از آن
قتلند که جمع میشود و الاثبات باشند پس منتفی یکدیگر و ثانی اما
ثانی پس بخت عدم عصمت اهل تکلیف یا منتفی وجوب نصب
امامت یا نه اول استدلال او یا ثبوت امامت یا بوجوب
علت حاجت یا او پس لازم می آید وجوب نصب امام دیگر
و این وجوب تسلط و یا او منحصر است عصمتی که زایل نشود
علت حاجت را و عصمت امام و ثبات نیست حاجت پس
محتاجت با امام دیگر که حاجت از این غیر متناهی و در اینها
و استحقاق آن خاص و ثانی منتفی عدم وجوب نصب امام
زیرا که علت وجوب نصب او تکلیفات با عدم عصمت باطل
چهارم سیم منتفی وجوب نصب امام یا عدم عصمت مجموع
امت از حیث مجموعی یا عدم عصمت بعفت و اول طلبت

بجست عفت نمرات و دوم پستند صفت امام دیگر است امام
با عدم عفت او بجست ثبوت علت احتیاج از عدم تسلسل نکونید
واجب از عدم عفت صفت امام حاصل شده و واجب نیست
دیگری زیرا که میگوئیم هر جا که منقذیت علت حاجت منقذیت حکم
پس هرگاه علت حاجت و بعضی که موجب نصب است منقذ
نمیگردد فی الجمله این مصوب و موجب دیگر نکونید پس با عدم امام
منقذ میگرد و علت حاجت بسوی او نیست او آن بجست با
اهل تکلیفات پس همان محذور لازم می آید زیرا که میگوئیم هر
طاعت مکلف را و او انبیا و ائمه و نبی و انبیاء است علت حاجت
و الا جائز باشد از مکلف اینها پس لازم نیاید محذور اما با عدم
امام پس منقذ نیست و با انبیا و مکلف و طاعت او را و این ممکن
نیاشد مکلف درین مقام از هر این نقص و حاصل نشود لطف بلکه
طلب عفت از مکلف با عدم عفت امام تکلیف بحالت **چهل**
و چهارم محتاج بسوی چیزی که او بالقوه باشد محتاج در خروج

از قوه بغض و محتاج بسوی او در حال حاجت با و در محبت
ممکن نیست که او را این بالقوه باشد بلکه واجب است هر دو را
هرگاه متغیر داشتیم این را پس محتاج با امام که غیر معصوم باشد
در تحصیل عفت در و پس آن بالقوه است پس واجب است
امامی که او علت فاعلیات واجب باشد و این مطلوب
چهل و پنجم مکلف قابل عفت و امام فاعل آن نیست فعل
قابل با یکسان است و نیست او فاعل بوجود پس واجب است
عفت نسبت با امام و این مطلوب **چهل و ششم** تمام مقدمات
اولی فعل در حال موجودیت محال و همچنین در حالت
تساوی و او واقع میگردد در حال راجحت شایسته و واجب است که امام
مقرب مبعود باشد یعنی حاصل باشد از و رجاء طاعات و رجاء
ترک معاصی باشد برستی که نظر بر رجاء اگر حاصل نشود ترجیح
نیاشد آنچه ما فهمیدیم که از امری و این باطل است راجع
عفت ممکن است از برای هر مکلف زیرا که معنی او فعل واجب است

و امتناع از تسلیح و حق بجانب و تعالی امر فرموده بینه آن از برای
 هر مکلف خامه شرایط ترجیح امام اول قبول مکلف هر امام
 امام و توانی او را و عدم مخالفت او در چیزی دوم قدرت است
 که واجب بر مکلف بخشی که بجهت لازم نیاید سادس با وجود این
 دو شرط یا واجب ترجیح عصمت بغيرت دادن امام پانزدهم
 محالست زیرا که ما فرض کرده ایم که در محبت با وجود شرایط یک
 جمعی که تحقق کرده شرایط پس اگر مرجع نباشد پس اینجانب فرض
 کرده ایم او را از محبت و این باطلت و اگر در محبت پس
 مرجع باشد معتبر کرده ایم که فعل در حالت مرجعیت
 پس با وجود امام و شرایط عصمت واجب باشد هرگاه که هر دو
 این را پس میگوئیم که اگر امام معصوم نباشد لازم نمی آید عصمت از
 تحقق این دو شرط و چون امام چه لازم نمی آید و واجب عصمت از
 قبول کردن غیر معصوم او امر و توانی او را و وجود غیر معصوم و حکم
 دانی و مردم او را و بدین پستی که ثابت گشته و واجب عصمت نزد

در و او با تحقق شرطین مذکورین پس نباشد و مرجع و فرض
 کرده ایم که او در محبت و این باطلت چهل و هفتم اینچنین
 مقدم است اولی ذقت بیان و واجب فعل بر مکلف محب
 شرح یا عقل نزد قایلین با و میان و واجب صدور فعل از او لازم
 نمی آید دوم از اول ثانیه واجبست که امام طاعت باشد زیرا
 که دانسته بطاعت و او را کرده اند از معیت ثانیست هر از
 امام تتریب به بعضی طاعات و تبعید از بعضی معاصی که بقر
 بجمع طاعات و تبعید از جمیع معاصی است قبول مکلف از او^ت
 پس هر او از تتریب است بصحت و عدم این از قبیل مکلف
 آمده نه از قبیل او را بد تمام نمیکرد و تتریب بطاعت و از
 معیت بوجوب امام و تکلیف او و قبول مکلف از او و اقتدا
 با فعل او بلکه بعد و امر و نهی است از او و عدم فعل او و محبت^{است}
 برای اقتدا و مکلف با و بجهت آنکه بعد است از تسأل
 امر و نهی او و ساقط میگرد و محل او از قلوب و عدم ترک او و امر^{است}

و لطف فعل امامت از برای طاعات و امتناع از معاصی
 بدینچه پیشی که اگر قبول کند مکلف هر آینه امر کند و نهی نماید
 بر آینه باشد آن لطف و لطف واجب است زیرا که بکشت میکنم
 برین تدبیر پس واجب است و این صفت است و در
 خروج این از جز خلق الطاف زاید است که مختار است
 با آن مکلف از او ترجیح میدهد از او اگر به نظر قدرت هر
 طرف او مساوی از منافات نیست میان امکان از حیث
 قدرت در جهان از جهت داعی چهل و شش بدستی که
 ظاهر شد از اینچنین گذشت که امام هر جت با او شرط مذکور
 در موضع اشتراط آنها و با عدم اشتراط آنها او مرجع تمام است
 و امتس امام ممکن نیست اشتراط آنها پس او مرجع تمام است نسبت
 بخدا و الا نباشد آنچه ما مرجع فرض کردیم مرجع و این طاعت
 چهل و شش **مسئله** هر غیر معصوم مکلف نزدیک کردن
 باشد بمعیت و حج شی از امام ممکن نیست که نزدیک کردن

باشد بمعیت بضرورت آنچه در هر کسی شی از غیر معصوم امام
 نباشد بضرورت و این مطلب **پنجم** فایده امام تمام میشود
 بحدی که اول نصب کردن خدای تعالی او را امامت دوم
 او را بر دوشینم قبول امام از برای امامت چهارم واجب
 کردن این خدای تم بر اهل تکلیف طاعت و امتثال او امر او را
 و طاعت او را این وقت حال اگر مخالفت کند او را پنجم اعلام کردن
 او را ششم نصب او را بر دوش ششم طاعت اهل تکلیف او را
 و امتثال او امر و نواهی او را و اول از فضل خدای تعالی است
 و فضل امام و دوم از فضل اهل تکلیف پس اگر امام معصوم
 نباشد هر آینه منقح کرده اول اما اول بسبب بحال
 زیرا که هر دانی که قایلند باین بعضی از ایشان بضرورت ندانند
 پس واجب کرد آینه انداخته است را که واجب کردند
 آنرا پس قول بعضی بود که امام غیر معصوم خرق اجماعت
 و جرم کند مکلف بقیام امامت پس منقح کرده فایده

چه با عدم جزم مکلف بان حاصل نشود و ادعای اتباع آن
و حاصل نشود چهارم نیز دلالت بر اینست که با اجتماع نصین
یا خروج واجب یا تنقیح از دو مورد و مختلف امکان متضاد
از روی عقل بخواهیم یکی با اجتماع این شرایط واجب است
بجست وجود علت و شرط و ارتباط با جمیع بجهت آنکه اگر بشاید
هر آینه متضاد گردد فایده امامت زیرا که فایده او تعزیه
مکلف بطاعت و تبعید او از محییت و این علت در اجتماع
شرایط پس هرگاه که واجب نباشد علت در حاصل نشود بلکه
آن چیزی دیگر باشد لیکن این باطلت با جمیع و ضرورت نیز
و اگر امام معصوم نباشد تعزیه واجب گردد **پنجاه و دوم**
ممکن مادی که واجب نباشد موجود نیکو داد و مقرر شد است
این را در علم کلام و علت که متضاد و جوبت نه ترجیح بر دست
و امام با شرایط مذکور و علت در تعزیه و تبعید و اگر معصوم نباشد
واجب نکرد تعزیه با او و هر چه واجب نیست با او متضاد

نیت در محال اقتضای علت ترجیح را که مانع نباشد از نصین
مرج تعزیه نیز نباشد بلکه باقی باشد با او تعزیه بر مرافقت امکان
پس آن علت نباشد متضاد فایده او بجهت استحاله و جود
درین مقام پس واجب باشد که او معصوم **پنجاه و سی و یکم**
امام با این شرایط علت در تعزیه و تبعید پس اگر واجب باشد
بان پس یا آنست که وجوب پیمانی دیگر با او باطلی نیست هر دو
غیر آن و اول محال بجست انصاف و اجماع بر آن زیرا که اجماع
بر آنکه متعزیه امامت و دوم آنکه علی بن ابی طالب مراد از آن
و اول هر آینه باشد واجب یا ممکن یا علت او که ممکنست
بر مرافقت امکان او و این باطلت و نیز آن محال بخواهیم
چهارم هرگاه که جمیع شرایط را چه بخندای تم و یا امام مراد از
آنکه باقی اند هر مکلف را عذر می باشد و قطعا اگر نباشد امام معصوم
مر آینه باقی می ماند مراد از عذر از دو وجه یکی از آن آنکه جایز است
که اطفال نماید امام بر بعضی احکام پس مکلف را رسد که عذر گوید

مکلف و تکلیف و عمل بان و نصب امام و ولایت بران و اختیار
مکلف را و در امر و نهی و پس نردن اجتماع شرایط عاید به مکلف
و باقی می ماند موقوف بر آنچه راجع میشود و یا امام و احوال او و تکلیف که
فصل ممکن باقیست بر هر امکان یا بجهت عدم علت ازینجا
عده ای تم که موقوفست بر و فعل تکلیف و یا شد شرط واجب از
فعل او بریاری متالی از حیث حکمت و تکلیف پس یا شد حق
بجانه و تعالی که احوال نموده باشد بشرطی که از فعل اوست و این نیز
نیست با که حاصل شود از برای مکلف عذر و این هنگام و یا از تکلیف
و ما کنیم که او اجتماع نموده شرایط را و یا از جهت امانت پس نباشد آنچه
گفته اند تهای و قوت علت باشد و آن خلاف تدبیرست پس
که واجب فعل با اجتماع شرایط عاید به مکلف با توفیق فعل راجع
راجع میشود و یا امام و اگر امام معصوم نباشد واجب نمیشود برای او که
بایزست که او بکند مکلف را و نهی هم نماید یا امر بصیحت کند و یا
از طاعت و یا انشاعت حاصل نشود تمام آنچه موقوفست بر فعل

و یا وجود او حاصل شود پس واجبست که امام معصوم باشد و این مطلب
شصت و یک باب یا اتفاق اند یا اکثری یا ذاتی و علت امام
از برای قیام مکلف است بکلیف و وضع مرجع و رفع مناسبات
مکلف را و در اول پس محتاجت با او و یا شرایط عاید به مکلف
بلطف دیگر زیرا که سبب انقضاء صلاحیت ترجیح دارند
نیست که از دوم باشد و الا تمام کرد و لطف پس متبیین که از
قسم سوم باشد و این وقت که او معصوم باشد و الا تمام
با او ممکن پس سبب ثابت نباشد شصت و یک باب یا اکثری
از آنچه بالقوه است بفعل جازیت که آن بالقوه باشد
بکده واجبست که بالفعل باشد و نهی در حال وجود نقیض او محضت نظر
بحق نقیض و امام پروت آرند است از برای اهل تکلیف و قوه
علیه از روی علم و عمل از قوت بفعل در حالتی که درین که ایم نیست
هر یک از آنها در واجب و ترک بصیحت که فرض کرده ایم احتیاج
ایشان در آن بسوی امام و این حکم عامست بعد از واسطه قوت

عید او از روی علم و عمل پس میگویم که واجب است که او در امام
بالفعل باشد و نباشد نفیق او متحقق هیچ حال نیست بهر واجب
در وقتش و ترک هر معیت و اینست لزوم وجوب معیت است
شخص و دفعه در پستی یا آنت که خطا محنت از مردمان
یا بایز است و اول هر گاه که از جهت امام نباشد اینجا
نشود و دوم که محتاج با امامت یا بایقیت آنرا بر حال خود یا
دول باطلت و الا لازم آید بحقیقت حاصل و دوم مطلوب است
که محنت با عصمت امام چه یا عدم عصمت امکان یافتنی باشد
و این ظاهر است پس خارج نشود تا جایی امتناع شخصیت و بی
امامت یا منافیت منقضی واجب را از ان حیثیت که او واجب
و ترک معیت از ان حیثیت که ترک معیت است یا خدمت
مراد را یا آنکه منافیت مراد را در لزوم اول محال قلیا
بعز و است و بجهت عیلت زیرا که او علت علاقه است و علت
در شیئی ضایعی او نمی باشد و بیوم باطلت و الا شرط نباشد

امامت

امامت عدالت و نباشد علت در واجب یا ترک معیت
از ان حیثیت که واجب است یا ترک معیت است پس اگر مترب
و مسجد او نباشد و اما در از من کردیم و این باطلت
پس متین دوم شد و این مطلوب است زیرا که هر گاه متحقق است
امامت و آن لذات مستلزم فعل واجب است از ان حیثیت
که فعل واجب و ترک معاصی از ان حیثیت که او ترک معاصی
پس واجب است که باشد لزوم او از برای کلی محبت امتناع
تکلف معلول از علقش که محنت اجتماع او با ترک واجب با
یا فعل معیت زیرا که سر لزوم محنت اجتماع او با یقین لازم او
پس واجب کرد و عصمت و این مطلوب است **شخص چه امر است**
نزدیک که انداخت بطاعت و او رسا زنده و نبیعت کردن
معنی لطفت و بجهت آنکه اگر نه و چنین باشد هر این واجب کرد
و متحقق است امامت در اقام پس باشد مرج برای طاعت است
از معاصی منقضی در حالتی که پادشاهیت محنت پس در حالت

اولی باشد پس متنع باشد تحقق نزدیک واجب یکروز حرام
 با هر حجت از آن و این مطلوب است شخص شخصی که تکلیف
 مطیع امامت باشد امامت که نزدیک کند است بطاعت
 و دور کرد از معصیت امام معصومش باید بود و الا بر تقدیر عدم
 اختیار امام از برای طاعت و اختیار معصیت و تفراد این
 نباشد امامت نزدیک کرد انداخته پس هرگاه که امام معصوم باشد
 برین تقدیر اجتماع او ممکن باشد با عدم شرطی که آن مقدم است
 پس تالی لازم نباشد برین تقدیر پس شرطی که نداشت لیکن
 آن بکلی است و الا امام واجب نباشد چه مراد از او ترتیب
 در عالی یا بعضی واجبات یا بعضی اهل تکلیف بکدام جماعات
 برای نماز اهل تکلیف و بجهت آنکه تمامی شرط بعد از طاعت تکلیف
 و الا واجب باشد لطف دیگر بعد از او این باطلت با جماع لیکن
 مقدم حجت و این ظاهر است پس تالی نیز مثل او باشد و حجت
شخص ششم ایما هرگاه که تکلیف مطیع باشد مراد امام از جماع

اقوال

اقوال و افعال او که باشد امامت نزدیک کرد انداخته و طاعت
 و دور سازنده از معصیت یا نباشد امام معصوم امامت از جماع
 بجهت آنکه مقرر است در منطق از اینست لازم که نزدیک کند
 البت بل مقدم و یقین تالی لیکن اول مصادقت بقررت پس
 متین باشد که تب ثانی پس واجبست که امام معصوم باشد
شخص هفتم ایما یا انت که نیست هرگاه که تکلیف مطیع
 باشد مراد از امامت مقرب و بعد باشد معصوم باشد امام
 این انداخته اللو است زیرا که هر متعلق مستلزم منفعل باشد و لکن
 از یقین مقدم و عین تالی لیکن اول کاذب است قطعا پس متین
 باشد صدق ثانی و این مطلوب است **شخص هشتم** ایما یا انت که نیست
 واجب کرد ایما ایم امامت را بجهت دفع منکره که حصول
 آن از خطا تکلیف یا قبول او و تحمیل مصلحت مناسب از فعل او
 تکلیف آن فعل چه اگر جایز باشد خطا بر چیزی از اهل تکلیف
 واجب نشود امامت پس اگر امام معصوم نباشد با وجود امام

حاصل نشود علت و افعالیست و حاصل کرد و مصلحت است
 معنده در آن و آن جو از خطا و اوست و بدستش او کلفت را خطا
 پس معنده که حصول او ممکن است در احوال آنکه ممکن باشد این مستلزم بر
 معنده است **شصت و نهم** شرط وجوب خالی بودن اوست از وجوه
 منافی و اگر امام معصوم نباشد هر آینه جایز بود که نزدیک کرده اند
 باشد کلفت را بهیئت و این وجه معنده است و مانعی نیست
 از اوست منافی نیست فعلی معاصی را الا لازم می آید بان و ملا
 شک بر پستی که واجب کرد ایندن طاعت کسی که جایز باشد
 از خود اذن کلفت بهیئت و نزدیک سازنده از آن با عدم
 مراد او چنانچه اینها کرامات و آن زیادتی است و همچنین
 و ممکن او از آن معنده است که ممکن نیست از او واجب کردن
 طاعت **مقارن** وجوب امامت با عدم عصمت امام
 از آن قیلت که جمیع میثقه و ایما و اول ثابت پس منافی باشد
 ثانی اتنانی پس بر پستی که تجویز خطا از کلفت یا مستلزم وجوب

امامت یا نه و اول مستلزم منی وجوبت و دوم مستلزم
 یا تسلل زیر که با عدم عصمت جایز نیست خطا از امام بنسبت
 و اگر ملازم کرده و یا غیر او بس برای موجب تا یکدیگر زیاده
 بود پس مستلزم وجوب امام دیگرست پس لازم می آید
 تسلل و این محال است یا عصمت و آن مطلوبت و بدست
 که ما کیفیت بر پستی که هرگاه تجویز خطا مستلزم وجوب باشد
 منافی میگردد وجوب زیر که مقتضی نیست که تجویز خطا
 یا آن از هر کلفت پس این باطلت زیر که محال است
 ایشان بر خطا نزد ایشان سلسله لازم می آید که تحقق نیابد
 امامت را یا از بعضی ثبات و آن مقصود است و اما
 اول پس آن گذشت در وجوب او **مقارن** و ایما
 که معصوم موجود است یا وجوبت نصب امام که مانع خطا
 و تجویز خطا موجب لطف مقرب طاعت و معجز از عصمت
 که بیان کردیم از او وجوب امامت و بر پستی که او است

برین تقدیر بیان نقیض علت و عدم معلول که مانند اطلاق
 الا متفک باشد معلول از علت و این باطلت پس میگوید
 که هرگاه معصوم محقق نباشد واجب باشد نص امام
 و هرگاه که امام معصوم نباشد واجب کرده نص امام
 اول برستلزم تحصیل حاصلت یا غیر او پس لازم است
 مفاد و قدر هر جا که یافت شد قدرت و ادای و
 شد صارت و اراده واجب و وجود فعل و نت
 از امام که او حال باشد از برای قدرت اهل تکلیف
 بلکه پیشک ادای و اراده است پس هرگاه که معلول
 اراده باشد واجب که امام معصوم باشد زیرا که علت
 ادای امامت بطاعت یا امتصاص است پس واجب
 زیرا که محتاج جائز الحظرات جای که ادای و محکم است
 آن علت و ادای امام واجب و هرگاه واجب باشد
 باشد مطلوب و بخت آنکه اگر مساوی باشد تکلیف و چنانچه

ادای یکی از آنها اولی که اراده بود بخت مساوی بودن
 در امکان و بخت نعت تکلیف از طاعت که مساوی
 او را در جواز خطا و بخت آنکه خطا نعت می دهد تکلیف
 از اتباع فاعل او بخت سقوط فعل او از قلوب **مفاد**
و مسیون اگر امام غیر معصوم باشد بخت مساوی است و
 باطلت پس مقدم مثل ادای پان مانده آنکه وجود قدرت
 و تکلیف با عدم وجود تقرب قبیح است و الا واجب باشد
 امامت لیکن امام مرتب نیست از جهت انسانیت
 او و نه از جهت قدرت و تکلیف او و نه امامت از آن
 حیثیت که امامت زیرا که آن زیادیت در ممکن است
 آنکه خلق زیادت موجب ترتیب نیست زیرا که بعضی
 که او امامت میگرداند بموجبی ایندستاق بودند و
 جزو بخشی که صحیح نبود اتمه با ایشان در عازو بعضی دیگر
 بنده بودند با قریب حذا با که مرتب طاعات باشند و قرب

لذا نه از پشت میگفت و نه از پشت قدرت زیرا که
صلاحت رجحان مذکور نه تنهایی والا واجب نمی بود است
و بخت استلزام او صحت را نیز پس متین میگرد و بخت
از جهت دیگر پس با با نام دیگر است یا صحت و این مطلب است
مقتضای چهارم ممکن محتاج به تعلی که نماید است از پشت
امکان و ممکن نیست که او متعین باشد پس متین باشد که آن باشد
که واجب باشد و داعی اهل تکلیف او محتاج است با نام در انجا
و مؤثر در داعی امامت بطاعات و صرافت او از معاصی
پس واجب باشد و نیز در قدرت و داعی و اختصاص است و
فعل **مقتضای** چهارم امامت را عموماست و احوال آن تمام
نایب آن و تسبیل مکلف بخت ادا امر و نواهی او و امانت
آن حجت و اذات بر صدق او و حجت قول و فعل او و اچکار
طاعت او بر کلف و این یا او تفصیلی است بر خصوصیات
آن محالست و الا واجب نباشد آن که بر مجتهد از جهت

تعلیه در امامت پس متین است که بر همه افعال و اقوال او باشد
از این جهت که افعال و اقوال او است و اگر معصوم نباشد متعین
نکرد و دلالت برین وجه بخت قیام احتمال در هر فعل و اقوال
پس آن اقوال و افعال یا از عین است بخت نفس پسر
یا اقام که پیش از دست یا حق بجا نه و اگر معصوم نباشد نیکو
نباشد نفس بر و بخت واجب طاعت او در جمیع اقوال و افعال
او یا از احوال او بجهت او و مواظبه او بر عبادت و اگر معصوم
نباشد افعال او موجب نوبت باشد در حال از احوال بکن
امام واجبست که او یا مترب طاعت باشد و بعد بصحت مکلف
یا در نفس قول او یا بکن متعین باشد مکلف را با بکن نفس او یا لفظ
او معانی آنست نه بقصد اضلال و نه بر آنچنین بخل و این حال میشود
که بصحت و با بکن متعین باشد مکلف را بصحت آن و امانت
که آن حجت است و همچنین است بخت در نفس او و اگر معصوم
نباشد هر این متعین نباشد این مقتضای ششم امام محتاج است

در تکمیل مکلف در قوت علیه محبت قوت علیه او که حاصل
 میگردد و او را عمل محض او امر واجب و باز ایستادن امر
 معاصی که نهایت امام اینست پس اگر کامل نباشد و قوت
 بر آینه حاصل گردد از تکمیل پس امام باید که معصوم باشد
مقتضای مفسر اگر عصمت علت حاجت امام نباشد خواه
 بود مر عدم او را تا اثری در عدم حاجت زیرا که علت عدم
 عدم علت پس جایزست با عدم او ثبوت حاجت
 وجه مقتضی بران حاجت را نیز اگر مراد سبب هرگاه
 که نظر کرده شود بایشان از ان حیثیت که او سببند ^{اعتبار}
 سوم اگر نباشد یکی از ایشان علت جایزست انگار
 یکی از ایشان از دیگری و اگر جایز باشد که اهل تکلیف
 باشند با امام با عصمت ایشان بر آینه جایز باشد که محتاج
 باشند انبیا با همه و اعیان با ثبوت عصمت ایشان و علم با
 ایشان نمیکند چیزی را از قبایح و این معلوم الفوائد بنده

پس متین شد که علت حاجت از تنلی عصمت است و نه
 فعل تبیج پس خالیست از که حال امام یا آنست که معصوم
 سر معصومت از فعل تبیج یا غیر معصومت و مالی ^{ثابت}
 محتاج باشد با امام و دیگر محبت حصول علت حاجت و در
 کلام میگویم بان امام و همچنین این موجب تسلیت بود
 آنست که نسبتیت علت حاجت پس محتاج باشد با امام دیگر
 اعتراض کرده میشود برین بدو وجه اول آنکه برستی گرفت
 کرده میشود و کلام بر آنکه معصوم محتاج نیست با امام و اعلم که
 شما درین بر امر انبیا پس چیست زعم شما آنکه هر آنکه ثابت
 باشد عصمت او محتاج نباشد با امام و چرا جایز نیست آنکه او را
 مدای تعالی از بعضی نیکان خود که هرگاه غضب کند از برای
 ایشان امای را اختیار کند امتناع را از هر قبایح بغیر
 و اجبات و هرگاه که غضب نکند از برای ایشان با امام
 اختیار نکند از او باشد معصوم او را چرا جایز باشد که محتاج

باشد معصوم با عصمت تمام با امام پس باشد با وجود او و
 بغیر واجب و ترک قبیح جواب فرموده سید مرتضی
 قدس الله عنه از اول باینکه این تقدیری که قدرت است
 اگر واقع شود مانع نباشد و قول ما آنکه معصوم محتاج نیست به عصمت
 او با امام چه اگر عصمت او با امام باشد محتاج نباشد با امام به عصمت او
 و بدرستی که محتاج با او نباشد او معصوم پس استمرار
 نیابد از برای او عصمت بغير این دو امام و حاجت او با امام
 و بدرستی که این فاسدست مگر آنچه میگوید که اقامه اکیان
 آنرا بخواهند تا او را بر آنکه معصوم ثابت نباشد عصمت او با
 یا با او محتاج باشد با امام بر آنکه اکیان کردم بر آن دلیل
 که استطاعت میکند این معارضه را زیرا که ما مشکل نیستیم چه
 حاجت مردم را معصوم بجهت عدم عصمت و حکم کردیم آنکه هر آنکه
 معصمت واجب نیست حاجت او با امام و بدرستی که تضاد
 میکند این هرگاه که صحیح باشد تجویز آن پس تجویز قطع میکند

در آنچه گفته ما اتماد کردیم آنرا زیرا که حاجت با امام
 نیست از برای معصوم و جواب آنهم آنکه بدرستی که آنرا
 بغیر آورده و چندی که میداند که او اخلال نکند باینکه
 بواجب که آن منعی و کافیت و هرگاه ثابت شد این
 جمله باطلست آنچه سوال کرده از آن زیرا که معصومی که
 میداند او را جدای تمام آنکه او اختیار نکند باینکه در چیزی را
 از قبیل حج نزد چیزی که بغیر آورده آنرا از الطایفه است
 از جمله او امامت که او استغنی است از امام که باشد
 نزد وجود او اقرب با آنچه ذکر کرده از او من میگویم که این
 دو اعتراض درین هر دو مسلم است و مطلوبت زیرا که هر
 باشد معصوم محتاج با امام خواهد بود یا او اقرب بطاعت و ابعید
 از عصمت پس حاجت غیر معصوم اولی و آنکه خواهد بود
 و اعتراض کرده فخر الدین رازی بر اصل دلیل باینکه منی آن
 بر آن دو سبب است هرگاه که نباشد یکی از آنها طاعت در

دیگر می بایست استلزام هر یک از آنها از دیگر و شما
 دیگر کرده اید بر وجهی را بلکه اعاده دعوی کرده اید نه غیر
 این احتمال اگر نباشد مراد از اشالی از موجودات است نه
 محتاج خواهد بود ابطال آن به بران زیرا که آن قضیه است که
 محتاج نیست به بیان بخت ظهور آن پس بدین گونه نیست
 که هر یک ازین دو سبب غایت از ذات خود از آن دیگر الا که
 حیثیت هر یک از آن دو منفی است که حاصل شود مراد
 این وصف یعنی منفی بودن آن دیگر پس این احتمال مراد از اشالی
 و موجودات زیرا که اضافات بچگونه بوده و بنوعی و غیر ایشان
 یافت میشود مگر با هم با کونیست بلکه ام از ایشان مخصوص
 بان دیگر زیرا که هر یک ازین دو اضافات اگر محتاجت بان دیگر
 بر این لازم می آید تا وجود و محتاج از وجود و محتاج ایراد نباشند
 و هم و این باطلت بتناقض و بدستی که آورده ایم کلام
 در دو اضافات متماثل بچگونه و متماثل بدستی که آن هر دو همچنانکه

درستی

و قیل کردیم اگر محتاجت یکی از آنها بدیگر است محتاجت
 آن دیگر با اول و محتاجت هر یک از آنها بنسبت و این
 محتاجت بگویند که این نوع از قیاس معلول نیست که اضافات
 زیرا که میگوئیم چون دیدیم مراد این نوع را از قیاس معلول مثل آن
 از موجودات که محتاجت دعوی انحصار را در اضافات
 به بران جواب فرموده افضل حقیقت خواهد بود یعنی این که
 دیگر مفهوم آن نمی گویند از غیر خود نیست مگر صحت و جو
 و غیر آن بیان که او همان دعویت بیحد و دالت میکند
 که دعوی و صحت بنسبت خود و محتاج نیست به بران و بدین
 که اعاده میکنم ذکر از ابیاریت دیگر تا هر دفعه شود اینها
 یعنی و اما متضایان پس نیست هر یک از آنها مستغنی
 از آن دیگر همچنانکه کان کرده اند از او احتیاج میان
 همچنانکه لازم داشته اند از یکدیگر ایشان و دانند که اما
 میکنند شایسته است که هر یک از آن هر دو وضعی اند به سبب دیگر

ایشان چه اگر باشد احتیاج برین لازم می آید و در هر
ای یکی ازین سه مورد است محتاج متاخر باشد محتاج ایستاده و این
شأنی نیست ذاتیه است قول او که گفت و ایضا از مضافان
تا قول او که لایکون در عبارت کرده بان این ذات که
عارض شده مرایش از اضافات که آن ذات است و ذات این
یا یکی از آنها که جزو باشند از اضافات پس بدیهیست که آن ذات
افزوده کرده از اثراتی باشد که آن سبب اضافات است بجهت تولید
ذات اب که آن صفت ابوت است که سبب ذات اب است
و ذات این صفت بتو است که سبب ذات اب است این
و صفت مضاف حقیقی اند پس هر یک از ذات اب است
این محتاجه ذاتی ذاتی در صفت که آن اضافات حقیقه است که
شده مراد را بدست دیگر بحث ما درین نیست باینکه ما می خواهیم
آنرا بیکه در این صفت است و قول او که ثم اذا اخذت الموصوفه الصفة
معا تا قول او که بجهت تعطیلها مع اشارت است باین مضاف مشهور

و آن ذات با اضافات بحث و در اینست نیز بیکه در مضافات
حقیقی است و ظاهر نیست از انکه میست که میدان مراد مضافات
یست از جنس آنچه تقدم یافت باشد بطلان او از لازم باین
استغناء احتیاج از طرفین زیرا که بحث در مضافات حقیقی است
و دیگر کرده حکم او را حق نزد من است که اضافات را بیکبار
که متحقق نیست مراد او را در خارج و الا پس لازم آید پس
بکرده معارضه با مضافات شش مرتب است از مطلق انسان
کلمات و در وقت علییه و علی مرتب است و در وقت علییه مطلق است
و در وقت علییه در علم نیز مرتب است و رسیدن به جواب و ایضا
و در عمل امتناع از تفسیح است و فعل الفعل باز اتفاق کردن
بر واجب و عدم اطلاق شی از دو امام برای تحصیل مرتبه است
است و ترفیع در اول و خواندن بان سلسله است که او
کامل باشد در مرتبه اولی و الا کامل نشود بیکبار پس باید پیوسته
باشد **مضاف** **مراد** شریک قرأت در اظهار احکام

برپستی که احکام غیر متناهی است و کتاب تناسلی ممکن
نیست مجتهد را در استنباط احکام پس ازین جهت قضاچه با امام
و چنانکه مستند برقران از امام باطل همچنین مستند بر امام
بجست تحقیق مساوات ازین وجه بس امام معصوم باشد
مشاهد اگر امام معصوم نباشد لازم می آید استناد با
با و در محال ثبوت آن پس لازم می آید تناقض و لازم
پس فرض مثل است در بطلان پان عا زده انکه سر کما
باشد وجه حاجت پیرای پس با تحقق آن شی با بقیت و در
یا نیست با فرض وجود او اول لازم است آید که آن محتاج
باشد زیرا که تمام محتاج ایبه پیریت که مندرج که حاجت
وجود او و هر کما مندرج نباشد حاجت بوجود او پس و تمام محتاج
ایبه نباشد پس یا است که آن چیزیت که غیر او مندرج نشود
بان یا نه اول نیست اینجا قضاچه با فرض طاعت اهل تکلیف
مراد او در جمیع اینها امر میکند آنرا و نمی بیند از آن تمام

بان غرض و حاجت نیست بفران در متشال و امام شیخ
دوم واقع میشود استثناء از وجه یا وجود او متغی نمیشود
حاجت و نه با تمام غیر او و پس احتیاج نباشد با و تطابق است
وجود و عدم او با استثناء حاجت یکت هر کما مقرر داشتیم
این را پس میگوید طریقی و وجوب حاجت با امام است که
اول طاعت باشد در ارتجاع متبج و فعل واجب و بدستی
که ثابت شده انکه فعل متبج و اخلال نمی باشد که از کسی معصوم
و حال انکه ثابت شده جت حاجت جت است و جواز فعل
متبج و آنرا در علم حاجت بعد استنباط جت از اصول حاجت
بوجود امام آنچه که ثابت شده از انکه اول طاعت و حاجت بگو
اول طاعت و ارتجاع محتمل است و جواز فعل متبج پس باقی برای
جت با بقیت و متغی آن چنان با بقیت بجت نفس حاجت پس
اگر امام معصوم نباشد بران آمد میزد از علت محجوب با و متبج
بیکر و حاجت بوجود او پس لازم آید استثناء از و در حال حاجت

باد و ابطلان تالی پس آن باطلت بجهت لزوم تناقض
 اعتراض کرده شده با آنکه خلاصه کلام شماست که معصوم را
 واجب نیست حاجت او یا نام و این مناقض قواعد است
 زیرا که امیرالمومنین علیه الصلوة و السلام معصوم بود در حال حیوة
 بنی ۳ و او بآن محتاج بآن حضرت بود و اقتضای بوی می نمود
 و همچنین است قول در باب امام حسین و امام حسین ۴ در حال
 حیوة امیرالمومنین هم پس اگر زعم شما آنست که امیرالمومنین
 محتاج به پیغمبر بود آن خرد و جیت از دین و اگر زعم شما آنست
 که آن معصوم نبود آن خرد و جیت از قاعده شما زیرا که امام
 می باشد از اول ستر تا آخر آن جواب فرموده بید مراد
 قدس الله روحه با آنکه مانع میکنم حاجت معصوم با نام آنکه
 باشد هر او را در اجتناب تسبیح و تهنیت واجب و منع میکنم
 حاجت او را با بوی این وجه به بنی که کلام است در تفسیر
 آنکه امام لطف و امتناع از بیعتات و تهنیت در تفسیر

حاجت و هرگاه که ثابت شد این جلد متعین نیست استثناء
 امیرالمومنین ۴ بجهت عصمت او در حال حیوة پیغمبر ص ۴
 که ما ذکر کردیم و اگر چه پیغمبری نیست از دور غیر این از تعلیم
 و توقیف و آنچه مانند اینهاست و همچنین است قول در باب
 امام حسین و امام حسین ۴ با آنکه مستغنی بودند بجهت خود از
 امامی که لطف باشد مرایش از امتناع از بیعت و اگر
 جایز است حاجت ایشان با نام برای آن وجهی که ذکر کردیم
 آنرا پس جیت مختلف باشد **شاید یکی** اگر امام
 نباشد لازم می آید بحث و تالی باطلت پس مقدم مثل است
 در بطلان بیان طایفه آنکه بدستی که غایت این ارتفاع
 بود از خطاست پس هرگاه مرتفع نشود آن حاصل نکرد
 غایت پس ارجاب او عیث باشد **شاید دیگری**
 بدستی که شرح از کتاب دست و آلات نمیکند
 بجهت احتمال آن که در آن واقعت و ازین جهت اختلاف

کرده اند در معنی آن با اتفاق ایشان باینکه ایشان دلالت
 دارد از پس لایست از بیان کننده که به اند معنی از اذان
 روی خط را از رسول یا از امام پس اگر جایز باشد خلافت
 این متبع نباشد بلکه هر مستند حدیثی که کتاب و پیغمبر
 در زمان از اذن پس چون باطل شد این پس لایست که
 از بیان کننده هر ادب کتاب بحث احتمالی که حاصل است در
 و همچنین است قول در امام غسائر من کرده قاضی القضاة
 عبد الجبار که بنی این کلام بر آنست که دلالت نمیکند بظاهر
 آن و بیان کرده ایم در مابعد که از دلالت میکند و باطل کرد
 اقامه مخالفت را بجهت این و بیان کرده ایم آنچه لازم
 می آید از آن از ضد و جواب در موده سید مرتضی قدس الله
 روحه باینکه مایه کتبیم جمیع ادله شرع محکم که دلالت ندارد بر تنبها
 بلکه بعضی از آن دلالت دارند بر بیان آن طاعت است و مطابق
 حقایق است و بعد مایه استدلال باینکه مخاطب با و حکیم است و بر

کبریا

که جایز نیست که او اراده کند خلاف حقیقت را باینکه دلالت
 بر و کند و هیچ شک و شبهه نیست که جمیع ادله شرع باین
 صفت می باشد زیرا که مایه ایم که در قرآن متناهی است
 در سنت محل و بر پستی که علماء از اهل لغت اختلاف کرده اند
 در مایه بیان و توقف کرده اند در بسیاری از آنچه واضح
 مایه است از طریق آن و میل کرده اند بر چند موضع بطریق
 پس لایست بر اول درین حال از بیان کننده آن مشکل
 در روشن سازنده غیر ظاهر که قول او بجهت باشد بجهت قول
 پیغمبر و نیست که باقی مانده باشد بعد ازین الا که جمیع آنچه
 در قرآنست یا معلومست بظاهر لغت یا در و پانی است
 از رسول مایه که روشن سازنده است از مایه ادب و پستی که
 سنت جاری بجزی اینست این قول معلومست بطلان آن
 بعد از است چه مایه واضع بسیار می یابیم از کتاب سنت
 که مشکل شده بر بسیار از علماء که حاکم گفته اند که بنی بر آن

گفته چنان نیست که باشد در قرآن مگر آنچه خلاف است
 در وجوه و ممکن نیست از وضع او و آن محلیت که هیچ
 نیست در حاجت او به بیان مثل قوله خذ مِنْ أَمْوَالِهِمْ
 صَدَقَةً وَاكْرِفِي أَمْوَالَهُمْ حَقَّ مَعْلُومٍ
 و غیر آنچه ما ذکر کرده ایم از این بیارت و هرگاه که این
 باشد لایست از روشن ساختن آن و بیان کردن آن
 آن پس اگر مسلم داریم که پیغمبر متجرب به بیان جمیع آنچه
 محتاجت به بیان از آن شده و هیچ چیز از آن در گذشت
 نر نموده برای بیان غلیظ خود و تقایم بام او بعد از او بر
 نهایت آنچه سوال کند او را خضم درین مواضع هر این حاجت
 باشد بعد از او بام این وقت زیرا که ما میدانیم بدستی
 که بیان او برود اگر چه حاجت است بر کسی که مراد بگوید او را
 بیان و بشنود آن حاجت را از لفظ او پس آن حاجت است بر هر
 که بپاید بعد از او از کسی که مراد نبوده او را و نقل شده زمان

و نقل محمد علیه السلام از برای این بیان است بدستی که این
 کردیم که آن مزوری نیست و محوطیت از ایشان عدول از
 پس لایست با آنچه ما ذکر کردیم از امامی که پاک کنند و ترجمه
 رسول صل الله علیه و آله باشد مشکل تو از او و شناسند
 چیزی باشد که از او پوشیده است از آن در ثبوت حاجت
 بام معصوم که مستلزم آنکه قواعد مخالف باشد اعتراض کرد
 قاضی النساء بمعارضه کردن بام یا که او عاقبت از
 یا نقل کلام او بوسی او به اترت یا نه پس اگر او است
 آن باید که جاری باشد در رسول و اگر دوم است نیز باید که جاری
 باشد مثل آن در رسول صبر جواب ۱۱۱۱ از سید مرتضی که
 که فرق است با آنکه امام رعایت کند است هر بیان از امام
 بعد از او تا این تواند بود و از تفسیر پس خلاف رسول بعد از او
مشاورت واجب است اقتدا بام و واجب است قبول
 و اقتیاد مراد را پس اگر معصوم نباشد این نتوان بود و آنچه امر

بان و ایتان نمودن او با مرتب و بجا نیکو
رعیت برای ایتان و کسی که در این حالت باشد و التزام
طاعت او بلکه هرگاه معصوم نباشد متعین است که مرتد شود و اگر
بجز آنکه با مرتد او نیست بعد از ثبوت عصمت که قول آنکه
لایدت از امام که بعضی بر او وارد شده در هر زمان اقتضای
کردن برین قاضی بعد از الجبار از جند و به اول بدستی
که لازم می آید این اگر گوئیم بوجوب ابتلاع امام در هر
دینت همچنین بگوید امام نزد ما است که راجع باشد بوی
قیام نمودن یا مومر مثبت در شرح و آنچه لازم است طاعت
او از و آنست که بین ساخته شرح حسن از اینجا که در
از ابی بکر علیه السلام که او گفته که اطاعت کنید مرا در آنچه من
که من اطاعت میکنم در آن خدا ای تعالی را پس هرگاه که در عین
کسم نه ایراس سیج طاعتی نیست مرا بر شما و این طرفه ایست
بود ملوات الله علیه در چیزی که امر معینه بود بان که بپند

که هرگاه امر کند قوی را بجا برد و فرمان و ایشان نه اند و به
آزاد لازم است طاعت او پس اگر گفتند بی لازم می آید
که معصوم باشد چه اگر نه چنین باشد بایست در امر کردن
او چیزی که تسبیح باشد و اگر گفتند که لازم می آید اسکا
او پس منتهی باشد فایده آن زیرا که میگوئیم که واجب است
او در چیزی که معلوم نیست بقی او و اگر چه متعین باشد امر او بقی
لیکن فاعل او اقدام نموده است بر حسن از جایی که از
بعضی می آید که بر وجهی که آن تسبیح باشد چنانکه بند بکلفت
آنکه اطاعت مولی خود کند در چیزی که خداوند تعالی از او بخواهد
پس همچنین است رعیت امام **فصل** بدستی که باشد
که مومر در نماز مکلف است با آنکه متابعت امام کند هرگاه که معلوم
نباشد که نماز او فاسدست و بیرون می رود از مطیع بودن اگر
مجزئت در نماز امام آنکه تسبیح باشد زیرا که او مکلف است
که لازم کرده اند متابعت خود را در هر گاه نماز و مکلف نیست آنکه

بر اند باطن فعل اور پس بچنین است قول در امام درین طریق
 باریت احکام در قادی و احکام و غیر آن چنانچه
 لازم می آید از قول ایشان آنکه منقاد میکردند رعیت
 مردمی را هرگاه که معصوم نباشند مثل این علی که اگر از
 اورا در سرگاه واجب نباشد بخت این عصمت ایشان منقض
 نباشد این از وجوب طاعت ایشان مادم که نداشتند
 ایشان را بصیبت پس بچنین است قول در امام پس بواجب
 داده میشود از اول در چند وجه اول آنکه اگر واجب نیست
 متابعت او کرد چیزی که معلوم باشد حسن آن لازم نمی آید
 اسباب از زیر که مکلف یکو بداند او را که من میند امام
 این را واجب باشد اتباع او در چیزی که منید اندر قی از
 که برین وجه منته به بدیستی که منته لازم می آید از
 عدم امن مکلف از امام او پیروی و یا بیزت انتخاب او از
 برای خطا و منفع میشود این که برین این احتمال و نفیق ممکن نموده

پس واجبست قول یا متبع متبع برود این عصمت دوم آنکه
 آنکه در نموده اورا بید مرتضی رحمه الله است که بوجوب
 اتباع غیر معصوم در پیستی که معلوم نیست قی است که از امکان
 آنست که جهادت کند عذای تعالی را بفضیل متبع بر وجهی
 از وجوه بخت امکان آنکه امام فرموده باشد یا نه لیکن این
 محالست پس لازم باشد عصمت او سیوم آنچه ذکر فرموده
 نیز اورا بید مرتضی قدس سره و این آنست بدستی
 که امام امامت کرد در جمیع امور دین و آنچه متبع نباشد در
 از دین بیرون می رود از آنکه امام باشد در و درین جمله
 خلافی نیست پس زنده بچگونگی که منقاد نماید در آن بر او
 که منقاد درین اطلاق خارج اجتماع است و اما آنچه در
 کرده اند از ادعای ابی بکر علیه السلام پس فایده میکند او را از ادعای
 علم و ادعای عمل زیرا که بخت منع از امامت او لازم
 که آن ضرر و احد است و آنست بدلیت در سایل علیه و زیر بخت

آنکه هرگاه پیش شد که هر آنچه او از بخت نیست پس بآورد که
 هیچ سی از آن نیست پس بخت باشد در هر مذکور نیست
 که بعضی از بخت و بعضی دیگر نه پس آن نیز دلالت میکند بر
 باینکه از آنکه از این بعضی باشد و اصل در آنست که بر
 صلاحیت بگری نه دارد در شکل اول و اگر گفت این طریقه
 ایدر المؤمنین است پس در چیزی نیست که زیاد باشد
 بر دعوی و نه که نیست و دایمی از آنکه مقتضی این باشد پس لایق
 نیست تا تکلیف کنیم بر آن واجبست صدقات از آنچه ملکی است
 قیام دلالت بر امامت او قیام او بر آنکه امام واجبست
 که موصوم باشد تا فایده دهد بان و بر هیچ موردین و اگر گفت که
 واجبست اتباع او در چیزی که عیناً بخت از او اگر چه امام او باشد
 بخت لیکن فاعل و اقدام نمایند است بر سن او از جای که نقل
 می آید و او را از بر وجهی که آن بخت باشد میگویم حالت آنکه
 واقع شود نقل بخت بر وجهی از بعضی نقل کنندگان و واقع شود

بر آن ده

بر آن ده و از آنکه گفته اند دیگر پس آن قبح نباشد زیرا که علت
 قبح اجابت و اعتبارات پس هرگاه که امام بخواند قوی
 بخار و بگردن آن و بخت باشد از وجهی نیست از و زیرا که
 حالت بخت آن بکه بخت آنکه او ممکنست از و بخت آن
 زیرا که ممکنست درین باب تأیید مقام علت و عین امام
 هرگاه که ممکن باشد در علم بخت بخار و آنچه عاید میشود
 بانسان در درین قبح از ایشان و اگر چه اند و خوب
 آنرا فی الحال بخت ممکن ایشان از و بخت بخت آن
 پس لابدست آنکه ممکن باشد از آن پس بگویم بخار
 یا و غیر بخت باشد از ایشان اگر مسلم داریم جواز عدم
 ممکن ایشان که نه اند حال بخار و در قبح یا در حسن قبح
 نمیکند نیز زیرا که کلام در چیزی که ممکن دارند از و بخت آن
 آن از جمله چیز است که خداوند ایشان را امام بنقل آن و اگر
 پیستیم است هر دو را آنچه او کرده هر دو را از بخار

مستقیم نباشد و او را مثل آن در غیبه مخاربه از امور دین بزرگ
 لایست است از آنکه امام امام باشد و سایر امور دین تا فایده و
 با و در جمیع آنچنین معلوم باشد و چه او را برای رعایت آنچه باشد
 بر آنچه او بیک گفتیم بر او از پیش پس لازم می آید برین که اگر امام
 بخواند ایشان را بغیر مخاربه از آنچه ممکن نباشد منازع را که او بکند
 از آنکه او پیش از ایشان لازم باشد طاعت او و اقیانام
 او از آن جهت که واجب است اقتدا با و و امانده برین ممکن نیست
 طاعت مولی و او را برین می گویند آنکه که آن مستحب است از آنچه
 ممکن است استن حق آن حکم کرده و میشود آنچه دانسته که آن صحیح است
 و آنچه را می بینت و او را بر این استن حال او پس جایز است
 که از او قیام نباشد و قیام او از مولی باشد و این حال حال امام نیست
 زیرا که کلام ما بر اینست که اگر امام از این استیلا و در آن دور
 که ممکن باشد استن حال او پس لایست که قیام از او مستحب است
 باشد و جواب از دوم آنکه امامت نماز امامت حقیقه بتج

ثابت میشود و با ما آمده از حقیقت مسلم میدانیم ما از آنکه با وجود است
 حقیقت یکن اقتدا اینها و چیزی است که بیکت در و منوط بظن
 و اینها اقتدا و برای تحصیل طاعت و از آن احتمال از آن شک
 در رب و جواب از سوم آنکه بدست پی که ولایت این بر وجود
 عصمت امام و عدم پی محم اوم او را ترسیده میشود از مواخذه
 غل و خطای او و بجهت هر یک دو بنظر امام و وجود او و مستدک
 میشود بکلمات آنکه بر او ولایت نیست و ترسیده میشود از
 معاقبه هیچ یک و حال آنکه او تسلط دارد بر عالم و نیست هر یکی
 که تسلط داشته باشد بر او نیز ولایت امام متع عامت و لا
 اینر خاص و دیگر سید مرتضی قدس الله روحه فرمود که اقتدا
 با امام لایست که باشد مخالف اقتدا و آنکه در آن است از هر
 افاضی و حکم و بجهت آنکه معنی امام نیز لایست آنکه مخالف
 امارت باشد از هر وجه بکلمات اسم و هر گاه که ناچار باشد از
 مزیت بیان امام و آنکه اگر کردیم ما را از امام او غیر ایشان

درستی است پس فرقی نیست که ممکن باشد اتباع آن کور باشد
و چه که ما ذکر کردیم از او در این مطلب است زیرا که محال لازم در وجود
اتباع غیر معصوم آیند است اینجا و نفع میند بر این در نفع آن
و این نیست انحصار فریت در آنچه ذکر کردید شماست **چهارم**
مرام را صفات اولی که او احد است **دوم** آنکه اولی
باعتبار خود و پس یکی بر و اولی نیست سینه را نیکو و در غل
میکنند و منقول **چهارم** واجب بر غیر او طاعت او را
نیست بر طاعت غیر او در حالتی که او امامت **پنجم**
کلام افضل او هر یک از این هر دو دلیل ششم تمام
صواب در افعال و اقوال است و جزم بعد خطای او
مستمر او را است تقریر مطلق **ششم** طاعت
مخالفه مخالفت او تا با ذکر در طاعت او و بجز مخالفتش
هفتم واجب تعظیم او و تعظیم پیغمبر ص **هشتم**
برستی که او حافظ شریعت **یازدهم** محارب و جند با مردود

در

است و چهاردهم برستی که او اقامت میکند و صد است
سیزدهم برستی که او خواننده است بطاعت نزدیک
که خواننده بآن چهاردهم او را سازنده است از معاصی
هرگاه مقرر داشتیم این را پس میگوئیم که این اشیا محتاجند
بصفت ابدال پس بجهت آنکه وحدت او موجب عدم
کیست که نزدیک که خواننده باشد او را بطاعت سازنده
او را از معاصی پس محتاج نباشد او پس منقش شود علت است
در و آن عدم عصمت در و اما دوم پس برستی که اگر بود
این توان بود ایمنی حاصل نشود از و شاید که والی گرداند
کسی را که نیکو نباشد ولایت او در ولایت او سبب نیکو
در شود و است مسلمانان و اما سوم هرگاه که ایمین ^{مردان} بتوان
بود از ارتکاب او خطا را او هرگاه که غل کند یا زیست که اعتقاد
اصلی کند در ولایت او **یازدهم** پس طاعت او بقتضای
و الا لازم می آید یکی از چهار امر یا اسکات او یا امکان

و بوجب معیت و نفس امر یا تکلیف و لا یطاق یا نیتن زیر که
 اگر واجبیت طاعت او در چیزی که معادست صواب او لازم
 می آید ایستکات او زیر که قول او درین هنگام حکمت نیست و عوی
 ممکنست بجهت نیافتن دلیل که ممکن نباشد و آن در اگر واجبیت
 مطلقا لازم می آید امکان و بوجب معیت بجهت جواز امر او
 بان در اگر در بعض احکام غیر معینست لازم می آید تکلیف و لا یطاق
 و اگر واجبیت طاعت او در چیزی ناقص و بوجب طاعت
 اوست و در چنانچه پس اگر جایز باشد بر خطا پس کلام و فعل او
 دلیل نباشد و هشتم پس اگر جایز باشد بر خطا محال نشود و نواف
 در افعال و اقوال او و حرم بعد خطا او بجهت عدم اجتماع حرم
 با امکان نیتن که کند که منقض میگردد و این بعبارت زیر که
 میگویدیم ثبوت عبادت معلوم نیست اینها پس محالست جرم
 و اما مضموم پس بدیستی که معصوم مطلق محالست از تکلیف
 آنکه بدیست کند از او برای کسی که جایز باشد از او ظلم و کفر

نقدی خطا در اقوال و افعال او و هشتم پس مخالفتی نیست از
 معصوم بجهت مخالفت او در هر چیزی که باشد امکان هشتم پس
 اگر آید ن آن می باید بقتل را بجهت جایز بودن حق از
 طرف مخالف پس لازم می آید که قابل حق یا حاصل آنست
 که واجب کرد و محاربه او بخرد این و این محالست بضرورت
 و اما نهم پس بدیستی که تعظیم معینه صواب واجبیت در هر حال غیر
 معصوم ممکنست صدور آنچه موجب حد و عقوبتست از او پس اگر
 واجب نباشد مقابله او بعقوبت این بر اینکشتن نتایج است
 و اگر واجبیت عقوبت او پس اگر بدیست و بوجب تعظیم
 این اجماعی نیستین است و اگر واجبیت تعظیم ناقص
 حکمت زیر که واجبیت تعظیم او دایما و اما دهم بخند آنکه
 غیر معصوم را حاصل نیت جرم بجهت کردن او شرع را پس محال
 نشود و ثوق بقول او پس خایه او منقضی گردد و اما یازدهم
 پس بدیستی که آدمی نمیکشد خود را و نمیکشد عین خود را اگر

بقول کسی که اندازد روی بپوشد که آن صواب است و بدست کسی که
 نازل منزل پنجم است و محقق نمیکرد این که بمصوم و امام ادا
 پس بدستی که اقامت کننده حدود و لایست که محال باشد بود
 میل و حیف و مراقبه در حد و محال بر و سبب حد و الامام
 آیه که عینه او نیز اقامت کننده حد باشد پس مختصر نباشد اقامت
 کنند و در دو اما سیر و هم نزدیک کرده اند بطاعت لایست
 که اقرب باشد و یا بطاعت و اما چهارم دور کرده اند از
 معاصی لایست آنکه و یا ابد باشد از آن و این عصمت است
 مشایخ و اجبت عصمت نبی که ولایت کننده باشد و هم
 و وجوب عصمت امام از آنچه واجب نباشد هر دو حال آنکه
 اول ثابت پس مستثنی باشد تا ایضا منافاه پس بدستی
 که پنجم خبر میداد از خداوند تعالی موافقت اعتماد بقول
 و فعل او و در اجبت اتباع بطاعت او و یا انت که مقتضی
 آن وجوب عصمت را یا نه پس اگر اوست و اجبت عصمت امام

بجهت تحقق علت در و اگر دوست و اجبت نیست عصمت
 و اما ثبوت اول پس بجهت آنکه او حجت در جنبه
 که خبر میداد بان از خداوند تعالی پس و اجبت که جایز نباشد
 بر او چیزی که ناقص حجت او باشد از علط و پیوسته و غیر آن
 و بجهت عدم وثوق درین مقام و قول بعضی **ایشان**
و ششم هرگاه که واجبت عصمت بنی ص و اجبت عصمت امام
 و مقدم است پس تا ای مثل اوست در حقیقت اهمیت
 مقدم پس بجهت قول آیه لَنْ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ
 حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ پس اگر رسول مصوم نباشد هرگز نباشد
 هر مکلف را حجت زیر که قول رسول درین مقام و میل شود بجهت
 اقبال یقین و با اعتماد و دلیل و اگر ثابت باشد امارت تحقق
 که در حجت و اما لازمه پس بجهت آنکه با عدم امام مصوم باشد
 می ماند هر مکلف را حجت زیر که مکلف مفسود کرده رسول
 و خلل موجود است در عمل و سنت و متشایه و اخبار را بقتضای

بتبیین و تدوین مقرب درین مقام و قول غیر معصوم دلیل است
 و متناهی دلیل نیست پس اگر امام معصوم نباشد هر ایزدیت
 شود و حجت نیست **شاید** چنانچه امام افضل از رعیت است
 و اجبت که معصوم باشد لیکن مقدم حجت پس مالی نیز مثل آن
 در حقیقت اما ملازمه پس بدست می که امام اگر عیسان کند در
 مالی از احوال پس یا آنست که درین حال عیسان میکند
 کل و اعدا از زمان پس اجتماع امت باشد بر خطا و ایرادات
 بحجت آنچه متحقق گشته در اوله اجتماع و یا آنست که عیسان میکند
 یکی از آنها پس درین حالت غیر ماضی افضل باشد از عاصی
 پس غیر امام افضل باشد پس خارج کرد از امامت پس آن
 او استمرار ندارد باشد و این منادیت که متوقع هیچ
 و محبت و لازم می آید بحکمت و لایطاق و یا آنست که امام
 با وجوب بودن امام افضل است و یا با وجود بودن او افضل است
 درین حال و این مناقضت و حاجت مقدم پس بحجت تمام

قدیم فضیلت بر فاضل و استقامت قدیم مساوی بحجت امتناع
 ترجیح با مرجع و علم بدین ضرورت **هشتم** امام و امام
 هر یک از کمالات بر حق اند انکه میداند که جایزه الخطا
 و محاطت شریعت میکند در هر حکم و حال و حجت را بر او
 با ممکن او و مانع هر کمالات از خطا با ممکن او و یا پس اگر
 خطا کند در وقتی از اوقات امام باشد زیرا که مطلقه عاقل نیستند
 است پس خطا او در تمام محال باشد **نهم** محاسن
 تحقق شئی با فرض وجود ضد او و تحقق نیتش او و الا لازم آید اجتماع
 نیتین و امامت ضد خطا و نیات و اتوی اشیا معاند است
 هر دو را پس محاسن اجتماع ایشان در یک محل و در یک وقت
 و آنچه گفتیم که معاندت زیرا که امامت آن دو را که انداخته است
 خطا و معاصی و در سائر زنده از شئی با عدم ضد و معاندانیت
 است پس ظاهر شد که تحقق امامت در محل موجب امتناع
 خطا است بر و **نود** **معا** حجج با امام نه امتناع خطا است بکمال

خاسته میشود از دو ترتیب و تنید و نه وجوب خطا و الا
لازم آید بحقیقت بالایطاق پس باقی ماند که این خطا از
برای کفیل عدم اوست پس امام پروان بر نه خطا از
حد امکان امتناع و اثر قوی ترست در معاند وجود اعلت
امتناع پس با تحقق امامت محالات خطا و این مطلوب
نود و یکم نسبت وجود خطا با امامت یا بر پسر است
و این محالات زیرا که او یا عدم امامت محکمت و محالات
که مقرب باشد با آن پس چگونه علت باشد در یا بر پسر
امکانست نیز پس وجوب او بجهت عدم اوست پس ایجاب
عش باشد و یا ترجیح عدم اوست یکی رجحان خبر منتهی از
وجوب محالات و الا باین باشد فرض وجود مرجع با علت رجحان
در یک وقت و عدم او در دیگر وقت پس مرجع در یکی از این دو
وجود باشد و اگر بیدم یا آنست که محتاج بر رجعت یا نه و دوم محالات
و الا باین باشد ترجیح بلامرجع و اول مستلزم نبودن آن فرض کرده شد

مرجع تمام باشد و مرجع تمام نباشد و این باطلت و یا امتناع
و این مطلوبت فوری و در هر معلول امامت یا ترجیح
خطات یا امتناع خطا و این لازم می آید مطلوب اما بر تقدیر
پس بجهت آنکه یکی از دو طرف ممکن است وی و محالات
و وقوع او پس با مرجعیت بطریق اولی اگرگاه که محال باشد
وجود خطا منتهی میشود با امتناع و اگر اوست بر مطلوب
اظهارت زیرا که علت هرگاه که منتهی شد واجبست تحقق
مطلوب پس هرگاه که امامت محقق باشد محتاج باشد خطا و
عفت **نود و یکم** هر عرضی که سو قوت بر استند او است
باستند او محمل مراد او استند او نمی گویافت شعیب
بل فصل استندت مراد او را پس امامت مستند باشد از خطا
و بعد از شئی منافی اوست چه او موجب بطلان استند او
که سو قوت بر آن شئی پس امامت منافی خطا باشد و محکمت
یکی از دو منافی مستلزم امتناع آن دیگر است پس امامت

موجب امتناع خطا باشد و این مطلوب است **فرد چهارم**
 هر شی که هست هرگاه که نسبت داده شود بدیگر یکی پس از آن
 که شش است یا نه و دوم یا آنست که منافیت او را محالست
 اجتماع او با او یا نه منافیت و این قسمت حاضر در هر دو
 میان نفی و اثبات پس امامت هرگاه نسبت داده شود
 بخطا پس یا آنست که هر دو پیوسته در اول و این محالست
 و الا هر آینه باطل نگردد باشند استعدا در او حاصل شده
 باشد امتناع مطلق خطا و ماییت از آن حیثیت که ماییت
 انقائت در وجود او و این ظاهرست زیرا که احد مثلین می باشد
 عدم مایه مطلقه از آن حیثه که آن ماییت غایت وجود
 او زیرا که محالست عدم ماییت با او چه او متصل بود
 او پس لازم آید وجود مایه مطلقه پس چگونه مطلوب باشد
 از عدم و یا از نسو است و او نیز محالست و الا با او نبود
 نباشد زیرا که هر پنجسری که ممکنست اجتماع او با پیری پس

شانی نیست که جمع شود با علت وجود او پس با او بعد نباشد
 و مساوی باشد در وجود و عدم یا همچنان وجود و تقابل پس متعین
 که از دوام باشد و تحقق یکی از دو شانی مستلزم امتناع آن
 دیگرست و الا هر آینه ممکن باشد اجتماع نفی و این محالست
 فواید پنجسری امامت و ادعا و عاصی فواید شش
 پس امام عاصی نباشد اما صغری پس بخت آنکه در امام
 آن نیست که هر دو از او هدایت باشد در وقتی که در وقت دیگر
 و نه در حکم غیر حکم دیگر و نه از برای بعضی نه بعضی دیگر و اما بکری
 پس بدست پیستی که عاصی ضلالت امام که عاصیت و ضلالت
 فواید نیست امام که ضلالت **فردی ششم** امام
 اقامت کننده شریعت که حاصل میکرد عمل با او و یا
 و هیچ شانی نیست از عاصی که چنین باشد او امام که عاصی
 پس هیچ شانی از امام عاصی نباشد اما صغری پس ظاهرست
 زیرا که غایت و غرض از امام اینست و اما بکری پس آن

ظاهرت نویسی محقق علت غایبه در امام از تنوع خطا
و غایبه علت در میات او که معلولت برود او پس لات
اگر در آنکه از تنوع خطا معلول امامت و بدستی که
محقق است امامت پس متحقق باشد از تنوع خطا امام
که متحقق در محل امامت و امامت پس لازم باشد
نود و ششم هر چه که نسبت داده شد بفرمان پس آن
واجبت با او یا محنت یا محنت با او پس هرگاه نسبت داده
شود خطا با امامت پس با فرض تحقق او یا واجب بود خطا
با او پس آن منتهی است زیرا که او بدان او جایز است
پس هرگاه که با او واجب باشد مت آن منتهی و این طلبت
در هرگاه با او جایز باشد مساوی بودن وجود و عدم او پس منتهی
باشد غایبه او در این محال قضا و اگر با او محنت ثابت
مطلوب نویسی محقق پس بر نیستی که مکلف کو نباشد
هر او را است نسبت بطاعات و از تنوع معاصی و آن جزا

محنت و ترک پس با امامت یا میگرد مکلف از قرب بطاعت
و ابدا از معیت با مکن امام از دو علم او با و دوم محال و الا
باشد وجود او چنانچه عدم او پس متین اول باشد پس مکلف
که است محنت امام از تریب او بطاعت و تبعید او از محنت
و معلوم میگردد با او که واجب است هر او را این محنت از دو
موجود و امامت قادر است بر نفس خود و الا مکلف نباشد پس
واجبت هر او را این پس محنت باشد از و یقین او بختی
که نشانند او را مشهور و نه مجبور و اینست محنت
حق بجهان و عقلی قادر است بر نصب امام معصوم و حاجت برای
عالیان داعی است بان و معتمدیت در آن پس واجب باشد
نصب او پس واجب باشد نصب امام معصوم الما قدرت با او
پس آن ظاهر است چه او بطن ذکره قادر است بر کل محنت
و اما حاجت پس آن نیز ظاهر است بجهت وقوع تنوع
در میان عالیان و اما آتش منتهی پس آن نیز ظاهر است

زیرا که معصومه بجهت عدم نصب امام معصوم است و اما وجوب
زیرا که یا ثبوت قدرت و ادعای و امتیازات واجب دیگر
فصل فائز پنجم از ادله و البروجب عصمت امام
و امتناع خطا و امانت یا آنست که میانه ایشان رزومت یا نه
دوم محال است و الا ممکن باشد یا آنکه واقع نشود طاعت و واقع
معصیت پس منقح گردد فایده امانت زیرا که فایده امام اگر
با طاعت مکلف مراد او میکنند و قدرت او کسی را که میدارد
او را بر طاعت و منع او از معاصی تحقق میشود طاعت و دیگر
از معصیت پس مراد از آنست که میانه ایشان رزوم باشد
پس یا آنست که امام با این دو شرط که رزوم بودن است
برای دفع خطا یا عکس یا قاعده از طرفین و اول و سوم
مطلوبت و دوم محال و الا هرینه باشد با تحقق امام طاعت
مکلف مراد امام را و ممکن امام از پیچید او از معصیت و تقریب
بطاعت پس ممکنست که مکلف ابد باشد از طاعت و اگر

بجمله

بجبهت و این محال و الا هرینه منقح باشد فایده او و دیگر
که با کیفیت رزوم مطلوب از سوم و اول زیرا که رزوم امام
و ممکن امام از حل مکلف بر طاعت و پیچید او از معصیت و
اطاعت مکلف مراد او را و سوم منقحیت و امام زیرا
که طاعت منقح میشود میان مردمان و نفس و پس و لان
باقی ماند پس مرد و متحقق باشند پیش است شد مطلوب
اول بدین پستی که با ممکن امام از حل مکلف بر طاعت
و اجاب او از معصیت و علم او با وجوب فعل مکلف بر طاعت
و امتناع او از معصیت با اتفاق پس یا آنست که از اساس
اتفاقیه است و این محال زیرا که اتفاق داریم نمی باشد
و این سبب تاثیر او است و یا از اسباب ذاتیه و اجبیه
و این مطلوبت **دوم** مراد امام و جهت طاعت و پیچید
مراد که امامت چه اگر واجب نباشد طاعت او هرینه
باشد یا نه تا نفس غرض خود و مالی باطلت پس مقدم مثل است

در بطلان چنان عاقله که بر پستی که خدای تمهرگاه بفرستد امامی را
 و واجب کرد اندر خواندن بعضی طاعات یا زواج کردن و غیره
 طاعت او را بیکه گویند اگر خواند یا نکرد و غیره و منتهی بر او
 او کند و اگر خواند پس مشتی باشد ناید و او مستحق کرد و من
 او بفرود است و اما بطلان تالی پس آن طاعت پس اگر امام معصوم
 نباشد هر آینه صادق می آید یعنی امام را که واجب نباشد طاعت او
 بامکان در هنگام که او امامت زیرا که امام هرگاه معصوم نباشد
 ممکن است خواندن بعضی پس اگر واجب باشد آن واجب که بعضی است
 در حالت بودن او معصیت و این باطل است و اگر واجب کرد
 مطلب ثابت باشد و اگر صادق آید این مقدمه با صدق اول
 اجتماع و در قیض شود و چنانچه ممکن نیست مشروط طاعت است کنی
 مقدمه اولی صاوتت همچنانکه ایان کردم پس ثانیه کاذب باشد
 پس غرضم او که آن بودن امامت غیر معصوم کاذب باشد
 سببی می خوانم مقدمه جذبت **اول** هر چه واجب گردانیده

از اثنی سببانه و تعالی بر تکلف پس آن واجب است و تمام
 بفرود است زیرا که محال واجب گردانده خدای تمهرگاه
 و امام کند او را بچندی و واجب گردانده از او بفرودست
 و الا هر آینه باشد مقرب بجهل و متبج زیرا که از امام چندی
 که نه لازم است قیض است بفرود است و هر چه که واجب
 گردانیده از اذن خدای تمهرگاه بر تکلف از طاعت امام در جمیع احوال
 و احوال که امام زنده بان و نبی نموده از آن آن نموده است
 امام واجب است و تمام **سببی** هر آنچه از معصیت است
 واجب نیست بواسطه امر امام اگر فرض کرده شود و ایضا باید
 و محال است که واجب گردانده از اذن خدای تمهرگاه و الا لازم آید تکلف
 بدو چند چهار امر امام موفقت بر احکام و شریعت بعد از
 و از او استخوانه میکند احکام شریعت را **چهارم** تکلف
 بحال محال و بین است این در علم کلام ششم است
 امام واجب است در جمیع احوال و توانای او زیرا که آنست که

واجب ایما و رجوع او امر و نواهیست یا در بعضی اوقات یا
 در بعضی او امر و نواهی نه در بعضی دیگر یا واجب نیست در هیچ
 و همه اینها محالست خواه اول باشد از تره بد یا دوم یا سیم
 پس بر پستی که این بعضی زمین است یا نه دوم مستلزم
 بحالت و ما تردد اشیتیم اتحاد از اول و زمین است
 چنانکه گویند در نقل خلایق یا در وقت خلایق یا بهتر آن چنانکه گویند
 این که کان کرده از آنکه صواب در وقتی که کان
 کرده از آنکه بر حال استیتیم است و این باطل است از دو وجه یکی
 او در مستلزم اسکات است چه مکلف میگوید امر او را
 واجب نیست بر من بر روی تو که در چندی که محالست در کان
 من بآنکه تو بر صوابی بآنکه در وید و اندد اعلام کند و اقل مراتب
 آن کان است از وقتی که اعلام کردم ترا یا کان کردم ترا در
 حالی که سیتیم بودی و بدستی که حاصل شده این کان چنانچه
 پس منقطع شود امام چه حصول فن و علم از وجدانی است

کلی

که ممکن نیست اقامت بر ثبات بران و اما حاصلست هر صاحب
 وجدانیات را وجه دوم آنکه بدستی که او ترغیب کند
 احکام است پس هرگاه که کان کرده نشود که قول او حجت است
 هر آنکه مکلف را است که گوید که من میدانم این حکم را اگر
 بقول تو و قول تو محسوسه و گفته تو حجت نیست نزد من
 منقطع کرد امام ولایت از نصب او البته و چهارم محال
 قطعا و الا باشد وجود او بحد عدم او پس متیقن شد اول
 و آن وجوب طاعت او است و ایما و رجوع او امر و نواهی
 هرگاه مقتدر استیتیم این را پس میگویم هر جا که واجب شد
 در آنجا امام بر مکلف واجب گردانیده خدا تعالی
 بر او از دوم و هر جا که واجب گردانیده از خدا تعالی
 بر مکلف پس آن واجب است در نفس امر بضرورت
 از اول پتو میدهد که هر آنچند امر بضرورت پس پناه
 که جایز نیست بر امام خطا و نیان یا جایز نیست مستلزم

چنانچه امر است بحقیقت پس اگر جایز نیست ناقض ششم
 و اگر واجب است پس اگر واجب است در نفس امر ناقض ششم
 است و لزوم تکلیف بحال و اگر واجب نیست ممکن است صدق
 قول ما یقین آید که امر میفرماید یا و امام واجب نیست در نفس امر
 و این یقین آنچه ضروری است و این محال است پس بدست
 شد که چون خطاب بر امام مرسوم محال است پس محال باشد پس
 یقین گشت دوم و این امتناع قطعی است بر و این
 مطلوب است اقرار می کرده اند بعضی فضلا برین دلیل بانکه سلم
 بیندایم که امکان صدق قول ما یقین آید که امر کرده بان
 امام واجب باشد در نفس امر و ثابت باشد صدق ضروری
 منافق امکان صدق او نیست زیرا که امکان صدق قول ما
 که یقین آید که امر کرده بان امام غیر واجب در نفس امر با امکان
 لازم نمی آید از صدق اولی شایسته زیرا که امکان صدق قضیه
 موقوف نیست بر صدق موضوع بالفعل بلکه جایز است که محمول

موضوع

و موضوع بالقوه باشد بخلاف شایسته و جواب فرموده اند
 افضل المحققین و آیه فیما بین طوسی قدس سره بانکه یقین
 بجست وقوع آن چنانست که متقابل قیض ضروری است زیرا که
 امکان صدق قیض آن چنانست که از صدق او است بالفعل صدق او
 بالفعل مرسوم ممکن است زیرا که مطلقه عاده احتیاج است از
 ممکن و امتناع وقوع متقابل قیض صادق معلوم است بقضیه
 قول او که امکان صدق قیض بانکه موضوع و محمول بالقوه
 باطل است زیرا که این قیض است از صدق امکان آن
 چه آن امکان صدق او بود و بدستنی که ما کیفیت قیض از
 صدق امکان و گفتیم که آن صدق امکان او بانه موضوع
 مرین بعضی را بالفعل باشد و محمول بالقوه امکان صدق غیر صدق
 امکان است چه اول نه دوم عارض قیض غیر ممکن میشود و چنانکه ما
 قیض نمیدیشود مثل قول که بعضی **ب** است بالفعل است
 قیض از حیث امکان صدق او متقابل صدق ضروری است ازین

پیشتر که آن صادق است و از حیث بودن او بالفعل متقابل
 قیاس است و مناقض نیست از آنچه مناقض آن اگر ممکن است
 یا ممکن عام است و اگر متقابل ضروری است ممکن نیست اجتماع
 آن با آن پس ثابت باشد مطلوب با چه ممکن است صدق او
 با صدق ضروری و مستلزم کرده اند نیز که این دلالت میکند
 بر عصمت او در تبلیغ و او امر و نواهی نیز بر عصمت او مطلقا و مطلقا
 شهادت است نه اول و دوم لازم نیست از اول زیرا که اول
 اعم است و باین جهت از جماعتی از اهل سنت در باب
 انبیا علیهم السلام وجوب ازین از دو وجه اول آنکه گفته
 کسی این را در صورت امام علیه السلام بگوید بعضی از ایشان قائلند
 بعدم عصمت او مطلقا و بعضی قائلند ببعثت او مطلقا و فرق قول
 مسلم است که آن باطلت چه مخالف جماعت دوم مقتضی من
 قدرت و شہوت است و بسا که جبرل کرده شده است اراده
 و انیست که خوف از خدا ای تمام نبی و نذیر و تحسین من

و نسبت بهر یک از اینها پس اگر اقتضا که منع را اقتضا که وجوب
 و اگر واجب که ایند منع را پس کل آن ممکن است و واجب
 نمیکرد از چیزی را پس مساوی است علت حاجت بهی او
 و وجه این علیت و معلولیت آنست که اگر امام معصوم نباشد
 هر آینه صادق است آید که هر یک از امام معصوم نباشد واجب
 طاعت او چه هرگاه واجب نباشد طاعت او لازم می آید
 غرض و لازم می آید نیز که هر یک از واجبیت طاعت امام
 باید که امام معصوم باشد زیرا که انشای لازم موجب نشانی
 لزوم است و لازم می آید که هرگاه امام معصوم نباشد واجب
 نباشد طاعت او و منتهای محال است زیرا که وجوب طاعت امام
 هرگاه که معصوم نباشد مقتضی وجوب طاعت او کما می معصوم
 است بطریق اولی است بر صادقت و ایما یا آنست که امام
 معصوم است یا واجبیت طاعت او زیرا که این مانع
 الجمع و لازم است که هر یک از امام معصوم باشد واجب

طاعت و پس این مناقض ثابت است چه اگر امام معصوم باشد
هر این باید که بنی معصوم نباشد زیرا که اگر بنی معصوم است غیر
تقدیر عصمت امام هر این عصمت بنی ثابت برین تقدیر پس اگر
که باشد همچنین پس خالی نیست که عصمت بنی لازم است
عدم عصمت امام را و یا لازم نیست و هر دو قسم این باطل است
اول اگر ثابت است لازمه میان عدم عصمت امام و عصمت
هر این ثابت باشد لازمه میان عدم عصمت بنی و میان عصمت
و لازم می آید که هر جای که بنی عیسیه معصوم باشد امام معصوم
باشد زیرا که انتفاء لازم مستلزم انتفاء لازم است لیکن
لازمه محال است زیرا که عصمت امام با عدم عصمت بنی از آن
مقتضی است که هیچ عیسیه از زیر آن بنی اولیات بعثت از امام
و بخت آنکه قائلی برین نرفتی پس بر تقدیر عدم عصمت بنی منتفی
باشد عصمت امام قطعا زیرا که امام تابع بنی است و عیسیه او
و امام پس بدستنی که ما کیفیت بر تقدیر عدم عصمت امام نخواهیم

اما از آنکه این استدلال درین طریقت و بخت آنکه ثابت
شده در علم کلام و جوب عصمت بنی بر هر تقدیر و یا مایس
هر با ثابت عدم عصمت امام ثابت عصمت بنی و یا آنکه
آنکه بر تقدیر عدم عصمت امام اگر بنی معصوم نباشد باشد ممکن
طریق بوی علم البتة و بخت آنکه نایب هر کما معصوم نباشد
و اصل معصوم است که وثوق باشد بر قول و خبر او و یا معصوم
پس ممکن نیست تقدیر محرز باشد **و خطا تا از خطا مطلقا اصلا**
و باطل است که چنین نباشد بگویند که نه عصمت عدم عصمت
بر تقدیر عدم عصمت امام برای مائنی است و این است که
بنی صلی الله علیه و آله جزو مذوات از ذاتی تعالی بر تبه که ممکن
نیست که بر اندازد و بمسائل را اگر از بنی معصوم نباشد آن
حاصل شود بطلان امام که جزو مذوات از بنی و او انسانیت
که ممکن است که غیر او این را از آنست بر اندازد و احسا پس
ممکن است که وثوق حاصل شود بر مکلف را بتواتر خبر مذکوران از

و محرز باشد از خطا

بخلاف بنی سحر که مستدل را است که گویند ایستادیم
 مانع محقق باشد برین وجه که ما اگر کریم از ان تقدیر پس
 حافظ شرح پس ساء یات مبنی را در عصمت پس اگر شرط عصمت
 بنی برای اثوث شرط عصمت حافظ نیز ذکر نه و اثوث بجز در حدیث
 نفی میکند باینکه امام حافظ شرح باشد و بجهت آنکه مانع از ایستادیم
 بحافظ که اگر محاسن باشد و اثوث بقول واجبیم یا و محاسن که
 پس ما از حافظ این محقق است نه امام تنها و این خلاف تصدیق
 محقق اینها مقدمات است **اول** اجماع جت است زیرا
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که اجتماع فی غایب
 است من بر خطا و بجهت دلالت کردن اجماع در حق هر یک از
 که دایره خدای تعالی بر امت اجتماع بر او مستعمل او و حرام
 نزاع در او پس آن حق است **سوم** واجب که دایره حق
 بماند و تعالی بر جمیع امت امتثال امر او امر و نواهی امام را در
 اقوال و افعال او را زیرا که طاعت او مخصوص نیست به بعضی از بعضی

دیگر بران وجه که اگر گذشت پس جمیع اقوال و افعال حقیقت صحیح
 است که هیچ از ان خطایست و اینست آن عصمت چهارم
 هر جا که نزاع کردن در امام حرام است بجز در صورت با وجوب
 آنجا که هر تنگ امام معصومش باید بود و منتهی حق است پس تعالی
 مثل است در حقیقت اما لازمه اگر امام معصوم نباشد سرایه ممکن
 که ایستادیم که نماید پس یا آنست و اجبات آنکار او یا نه
 او هم مناقض و وجوب آنکار هر شکرت و اول مستلزم بود
 نزاع او و این نقیض قیقه اولی است **ششم** هر امام مانع
 هر مکلف است و توت علییه عصمت بجز در صورت پس اگر امام
 معصوم نباشد سرایه صادق آید که بعضی احکام را ممکن است که
 مانع نباشد زیرا که ممکن است که بگوید آن مکلف را به عصمت مانع از
 او را بطاعت و ترک معصیت پس مانع نباشد لیکن شایسته
 اولی است و صدق اولی مستلزم کذب شایسته پس ملزم
 آن کذب باشد **هفتم** هر شیئیست از امام که مقرر

رساننده باشد بضرورت امر غیر معصوم معترت رساننده است
 باسکان عام نخبه میوه که هیچ شی از غیر معصوم امام نیست بضرورت
 اما صریحی پس بدستی که امام واجب بخت منع مکتف و دفع ضرر
 او پس محال است آنکه ضرر رساننده باشد اما بگری پس بخت آنکه
 غیر معصوم ممکن است که بدارد مکتف را بر معاصی و اما نخبه
 آن جن میسر شده و منطق که هر کای که از او ممتد ضروری باشد
 در شکل دوم نخبه ضروری است بخت بخت ضرورت چکی
 از آن ادمه بضرورت و نفی آن دیگر از دیگر بضرورت
 پس آن قیاسی شد و قیاس فی الجمله مرکب از اوصاف و ریش
 در هر دو امر و نواسه امام و اقوال و افعال او را در میان
 است بخت و وجوب و انتخاب آن را بر همه مومنان و راه هر مناسبت
 حق است پس هر چه صادر شود از ذوق باشد پس منع باشد
 از نوبت و این صحت است **یا نخبه** منع می شود اجماع یا مخالفت
 امام علیه السلام زیرا که او بزرگ است و باید ایشان

و قول ایشان بخت است زیرا که واجب است بر ملامت قیاس است
 و نیز اسیم از بخت کمرین را پس قول و فعل اینست و قول معصوم
 است است اصل کلی است پس آن نیز کلی است و بخت است
 معصومیت است پس لازم می آید که امام باید که معصوم باشد
دوازدهم امام دانست که واجب الحظ است یا بایز الحظ
 یا مستحق الخطا مرد و پیشم اول یا طاعت پس سیوم میسر باشد اما
 سلطان اول زیرا که درین حالت لازم می آید که بدترین است
 باشد چه بر امت بایز است خطا اما دوم زیرا که مساوی است
 ارطت حاجت با امام پس بختن امام برای ایشان برای
 ترجیح بلامرج است و بختن او را این ترجیح بلامرج است نیز
 سبب است عدم عصمت جمع می شود مرد و در یک محل اول
 ثابت است پس منفی است دوم اما منافات میان ایشان
 زیرا که اجماع مرد و در یک محل است و تسلسل است و در
 یا منافات یا اطلاق کردن حدیثی بواجب یا ترجیح

بلامرغ و من اینها باطل است اما ملازم پس بر پستی که پایان گیرم
 که اقامت و اجبات یا بر خدا یا بر خدا یا بر امت نزدیک
 علت و وجوب از خطا بر مکلف و آن عدم عصمت است
 پس هرگاه که امام معصوم نباشد یا واجبات امام دیگر باشد
 اول مستلزم نفس است یا دور یا نسی کر یا امام معصوم پس
 امام باشد بجهت استغناء از غیر معصوم و بسبب عدم استغناء
 غیر معصوم و عدم وجوب قبول او و وجوب قبول قول معصوم
 پس اقامت غیر معصوم جث باشد پس منتهی گردد و دوم مستلزم
 یکی از دو امر است یا اخلال خدا یا تعاللات با امتناع آن این
 مناقض تناقض تحقق علت و وجبات در امام یا بنو امام
 مراد او اجتماع عمدت بر خطا هرگاه که بدید کرد باشد برای
 ایشان یا می پس اخلال بواجب نموده باشد لیکن محال است
 امت بر خطا این نیز مناقض است و یا آنست که آنچه فرض
 کرده اند که علت باشد علت نباشد و این مناقض است و اگر

در فرض امام میزب باشد و یا امام موجب نباشد او را لازم می آید
 بلامرغ بجهت مساوی بودن ایشان در علت حاجت و این نیز
 راجع میشود بآنکه آنچه علت است علت نباشد زیرا که اگر این
 علت تامة نیست و دلیل بی اقامت و هرگاه اجتماع است
 یا عدم عصمت در یک محل مستلزم محال است پس محال باشند
 و اما ثبوت اول پس آن ظاهر است بجهت تحقق اقامت امام
 چهارم عدم عصمت یا آنکه خدا می تواند ناقص غرضیت ازین
 قبل است که هیچ نمیشود دوم ثابت پس اول منتهی باشد پایان
 دوم آنست که فایده امام از تنوع خطا و این بودن اداء
 و وثوق مکلف پس هرگاه که معصوم نباشد مکلف را وثوق نماند
 پس حاصل نباشد او را داعی بقبول قول او پس هرگاه که واجب
 گردانند و باشد خدا می تواند طاعت امام را که حاصل نباشد از دواعی
 پس او ناقص غرض خود باشد و اگر امام معصوم باشد ثابت باشد
 عدم عصمت و اما ثبوت دوم پس آن ظاهر است **پانزدهم**

زیرا که حق سبحانه و تعالی ناقض غرض نیست امام معصوم شایسته باشد
 و مقدم حق است پس تالی مثل است در حقیقت بیان لازمه آنکه
 هر آنکه اهل طبع مستلزم منفعت است ازین امر که امام جزو کما باشد
 و یقین آن دیگر شایسته هر کاه که امام معصوم نباشد لازم
 می آید که حق تعالی ناقض غرض من باشد و تالی باطل است پس
 مقدم مثل است در بطلان بیان لازمه آنکه هر کاه امام معصوم
 نباشد حاصل شود هر مکلف را وثوق بقول او بلکه جایز است
 که بگوید او قول او باشد و این از ان قبلی است که گفته می شود
 او را از طاعت پس حاصل نشود و او را ای عیب بقول قول
 و غرض از نصب امام قبول مکلف است قول او را در حصول
 بجز قول او یا عدم عصمت امام حاصل نیست این برضای امام
 غیر معصوم نقض غرض باشد **مفهوم** هر کاه که امام غیر
 معصوم باشد مکلف باید خواهد بود از طاعت او و از تبعیت
 بمعیت او و در آنجا همچنین است آن تکلیف تکلیفی است

مثال

بحال نیت میدهد که هر کاه امام غیر معصوم باشد تکلیف مکلف
 بطاعت او و دوری از معصیت او و محال خواهد بود از معصیت
 پس بدستی که مکلف درین احکام اقطاع مساوات میکند
 بجهت که از قبیل رعیت است پس تکلیف طاعت او از
 غیر مکس ترجیح بلامرج است و ترجیح بلامرج محال است پس
 کردن تکلیف او طاعت ویرا محال باشد و این مستلزم تبعیت
 از طاعت او و قرب بمعیت و اما بکری پس بدستی نقض
 لازم یا وجوب در عدم تکلیف بحالت و تکلیف بحال نیز محال
 بجهت امتناع و اما استخواند پیوسته بدستی که نصب امام
 یا عدم تکلیف که نزد یک کرد این مکلف را بطاعت و دوری
 از معصیت نقض میکند فایده امام و نصب او بجهت
 و ایمان است که امام غیر معصوم است یا مکلف از تبعیت
 او بعد از معصیت و هر دو مانع از طاعت اند زیرا که مکلف اقطاع
 مساوی بودن او را و او را که قول او مساوی قول امام است

اجتماع

پس ترجیح قول امام بر ترجیح بلا مرجع باشد اینست لزوم بعد از
 از طاعت پس اگر تکلیف نماید خدای تعالی مکلف را باین
 آن تکلیف است مگر او را هیچ در میان دو جزو مانده الجمع
 و این محال و بدستی که تکلیف کرده او را پس نصب او
 عیث باشد نوزده هم را اما یا آنست که امام معصوم
 یا واجب کرده خدای تعالی بر مکلف آنکه او را عیث باشد
 بطاعت و ابعاد از معصیت و این مانده المذوت زیرا که اگر
 مانده المذوت مستلزم یقین مقدم است و عین تالی لیکن تالی
 منقبات پس اول ثابت باشد بعز ورت **پس**
 هرگاه که امام عیث معصوم باشد نصب امام عیث باشد لیکن
 تالی باطلت پس مقدم مثل ادت در بطلان پان ملازمه
 مکلف که اعتقاد کرده طاعت غیر معصوم را این ترجیح بلا مرجع
 است و این از اینست که تنفیذ حاصل است از طاعت و
 بلکه عیث است از پس نصب او عیث باشد و اما تالی پس آن

فهم

ظاهر است **پس** و اما یا آنست که امام عیث معصوم است
 یا نصب او عیث است و این مانده الجمع است زیرا که منصف
 مستلزم مانده الجمع است از عین مقدم و یقین تالی لیکن تالی
 ثابت است بعز ورت پس اول منقبات باشد **پس** ورت
 و اما یا امام معصوم است یا نصب او عیث این مانده المذوت
 زیرا که منصف مستلزم مانده المذوت از عین مقدم و عین تالی
 لیکن تالی منقبات پس اول ثابت باشد بعز ورت **پس**
 هرگاه که امام غیر معصوم باشد لازم محال ترجیح بلا مرجع
 از ادعای طاعت ممکن لیکن تالی باطل است پس مقدم مثل ادت
 در بطلان پان ملازمه اگر واجب است ثابت او یا سادگی
 او بر مکلف را و واجبیت بر طاعت مکلف با سادگی
 ایشان و این ترجیح بلا مرجع است و بطلان تالی ظاهر است
پس چنانچه هرگاه امام عیث معصوم باشد پس و اما یا واجب
 طاعت او یا واجبیت طاعت او و اما یا واجب در وقتی

در وقت دیگر هرگاه واجب است طاعت او اما ممکن است
 وجوب عصمت یا لازم می آید اجتماع یقین و هرگاه واجب نیست
 طاعت او اما نصب او عیب است و اجتماع یقین نیز نیست و هرگاه
 واجب باشد در وقتی نه در وقت دیگر پس آن در وقت صواب است
 یا در وقت خطا و مستلزم شاک نیست است و اول مستلزم شک است
 نتیجه میدهد که هرگاه امام غیر منصوم باشد پس و یا یا ممکن است
 وجوب عصمت یا نصب او عیب است یا اسکات او لازم نمی آید
 و اجتماع یقین و تمالی با قیاس باطنی مقدم شایسته
 در بطلان یا صحتی آنکه تعالی نیست امر ازین نشانه برین
 دلالت میکند این قیاس که مانتة الخلویت بلکه حقیقه بر تقدیر
 صدق مقدم لازم ظاهر است و بیان بکری آنکه واجب است
 طاعت او اما با امکان امر او بعصمت که ممکن است آنکه
 واجب باشد معصیت اگر واجب شده باشد با امر او و الا واجب
 نباشد طاعت او اما یا واجب باشد بر مکلف کردن آن

و واجب نباشد بر او هر دو مستلزم اجتماع یقین است
 و عدم وجوب طاعت او اما مستلزم عیب است و نصب او عیب
 است امام ممرتن الطاهر و این اجتماع یقین است و وجوب
 طاعت او در وقت صواب بودن آن معلوم میشود یا بقول او
 و آن حجت نیست تا معلوم شود صواب بودن آن پس باشد
 علت صواب بودن آن لزوم مرئوم محال را و هر چه محتمل
 محتمل است و این موجب الزام و اسکات است و اما با جهاد
 مکلف که گوید اجتهاد کردی و میدانی بر صواب بودن تو
 پس او منقطع شود پس لازم آید اسکات او و اما نتایج
 پس آن ظاهر است در قیاس منقطع **پست و خیمه** هرگاه
 که باشد کل اینها محال که اجتماع یقین است و عیب نصب است
 اسکات او و امکان وجوب معصیت پس یا آنست که نصب
 امام واجب نیست یا او معصوم است این قیاس است
 الخلویت مقدم حق است و تالی که آن منقطع مانتة الخلویت

صادقش باید بود اما ملازم پس بدستی که بپایان کردیم که
 عدم عصمت امام فرمود این اشیاست پس هرگاه که اینها محال باشد
 لازم می آید که مستثنی باشد امام فرمود مصوم است باج هرگز مستثنی
 استماع احد اجزای او است پس یا آنست که این استماع و جواب
 امام است یا امتناع عدم عصمت او و یا حقیقت مندم پس بدستی
 که از پیش بیان کردیم و آن منبها نیز نیست است که محتاج است
 کسی حاضر شود در این شبهه به بنیاد و هرگاه که ثابت شد این قضیه
 مانع الملو پس بیکویم بکن عدم وجوب نصب امام باطل است
 بحت آنکه چنین شد وجوب نصب او پس واجب است که مصوم
 باشد پیست ششتر یا آنست که امام مصوم است و اما مصوم
 نیست و این امکان دارد که حق بجانب و تعالی ناقص غرض خود باشد
 و هر جا که امام مصوم باشد در وقتی نه در وقت دیگر ممکن است که
 درین صورت نیز باری تعالی ناقص غرض باشد و لازم می آید
 اسکات او یا تکلیف اما لایطاق نخبه میدهد که یا آنست که

امام مصوم باشد و اما یا باری تعالی ناقص غرض خود باشد
 این مانع الملو است و نخبه میدهد نیز یا آنست که امام مصوم
 است یا ممکن است که باری تعالی ناقص غرض باشد یا لازم
 می آید اسکات امام یا تکلیف اما لایطاق نیز و اما مصغری بسیار
 صدق آن مانع الملو است و اما صدق ملازمه اولی پس لازم
 می آید که نزدیک کرد اند و نباشد بطاعت در وقتی از اوقات
 پس باشد باری تعالی نصب کند امام که حاصل نباشد اند
 غرض باشد پس آن یقین غرض است و اما صدق ملازمه ثانی
 پس لازم می آید که نزدیک کرد اند در وقت عدم عصمت او
 یا آنکه او نزدیک کرد اند است در همه اوقات است او
 پس لازم می آید اسکات ناقص غرض نیز و اما ملازمه ثالثه پس
 بدستی که مکلف یا تمیز میکند در بیان وقت عصمت و عدم
 عصمت او بقول او و قول او بحت نیست که در وقت عصمت او
 و او این را میبنداند که از او پس منقطع میکرد و بخی و محسنی که

بجهت مکلف باشد و اگر تمیز نباشد مکلف را این تکلیف
 مالا یطاق است و انتاج آن پس بدستی که آن در مطلق ظاهر
 پس بدستی که امتناع مخلو از شی و ملزم او مستلزم امتناع مخلو
 از دست و از لازمش پس هرگاه صادق باشد این دو نتیجه
 پس میگویم در اولی که لیکن نقص من از باری تعالی محال
 پس عصمت امام ثابت باشد و در ثانی میگویم که هر یک از آن
 دو جزو دیگر محال است پس ازین مقدمات عصمت امام منبسط
پسنت و مفتقر است که امام بضرورت معصوم است یا
 بضرورت معصوم نیست یا ممکن است که معصوم باشد یا ممکن
 که معصوم نباشد و هر یک که معصوم نباشد بضرورت ممکن است که
 امام امام نباشد با وجود نقص بود یا با جمیع و هر یک که ممکن است که
 معصوم باشد ممکن است که نباشد لیکن که امام نباشد و اما تحت
 که و اما امام معصوم است بضرورت یا ممکن است که نباشد امام
 امام بر سبیل منع مخلو و صریح پس صدق او مانده الحکومت آن

نظارت و اوصاف هر دو شرط پس بدستی که غیر معصوم
 ممکن است که بخواند بطاعت و اما پس هرگاه که بطاعت بخواند
 اصلا امام نباشد و الامامات او بعثت بود و چون منتهی شد نتیجه
 پس میگویم که دوم محال است زیرا که اگر ممکن باشد که او امام
 نباشد و اما ممنوع است وجود نقص بود یا با جمیع پس نباشد
 هر مکلف را برای بعثت امام اصلا پس باشد تکلیف باین مرتبه
 محال پس واجب نباشد انکار و تبیین کرد و اول این است که
 باید که امام معصوم باشد بضرورت **پسنت و مفتقر** اما ایادت
 که واجبات لقب امام یا ممکن است که نباشد امام و اما باید
 از آنکه امام گشته باشد یا خسر حق اجماع این قیض مانده الحکومت
 و این دو قسم باطل است بر قسم اول منبسط باشد اما منع مخلو
 پس بدستی که واجب عصمت امام و اما یا واجب عصمت او
 و اما یا در وقتی واجب بود وقت دیگر و اول یکی از اجزای
 مقدمات و دوم مستلزم تالی بود عدم عصمت او و اما مستلزم جواز

که نزدیک کرد اندی طاعت چیزی را از اوقات با وجود این
 پس از امام نباشد و الا هر آینه ممکن باشد که حق سبحانه و تعالی
 ناقص فرض خود بود و محال بودن لازم دلالت میکند بر محال بودن لزوم
 و سون مستلزم فرق اجابت و اباطان امرین پس ظاهر میشود از این
 چیست فی الجمله چنانکه نقض عنرض حق قبل و علائق باشد و اجبت
 که امام معصوم باشد لیکن مقدم حق است پس تالی مثل است و حقیقت
 بیان لازم آنکه هر از امام است که نزدیک کرد اندم و از اباطات
 و عدم عصمت او مستلزم امکان عدمیت از پس لازم می آید امکان
 نقض فرض حق زیرا که امکان مستلزم امکان لازم است و اما
 مقدم پس آن میسر شده و علم کلام **سی ام** و آنست که امام معصوم
 معصوم است یا بیکن که تکلیف لایطاق واقع باشد یا بر این سخن بر جمل از
 بنایند خدای تعالی یا عیث جایز باشد بر حق جل و علاء این قضیه بقدر
 الخلف و سوی اول محال است ام دیگر باطل است پس چنین باشد
 ثبوت اول المصدق متضاد پس بر پستی یا آنست که امام معصوم است

در معصوم

بر پست و دوم جایز الحظ است پس جایز که بحیث خود اند و بطاعت
 نزدیک کرد اند پس لطیف بودن او نشی شود و وجه حاجت بر وی
 لازم و یا آنست که امامت او باقی است پس عیث باشد و جایز
 عیث بر خدای تعالی و اگر باقی نباشد امامت او پس یا آنست
 که تکلیف ممکن است بعد از آن از راهی که محسوس بودی شد و یا
 مستلزم امکان تکلیف لایطاق است و اگر تکلیف معرفت بودی
 آن خدا را پس باری تعالی بر اینگونه دلیل باشد زیرا که امر به
 پروردی او شده ایم با عدم وجوب او در اوقات و این سخن
 است بجهل و اباطان همه غیر قسم اول پس منقول است ایم
 کلام میباید یکی هر جا که واجب است بعد امام آن است
 در نفس امر بطور ذرت زیرا که وجوب اینجا یا بر خدای تعالی است
 یا بر همه امت و بر هر دو تقدیر پس خلاف آن محال است و هر جا که
 امام معصوم نباشد و هر جا که ممکن باشد انشاء وجوب و امکان
 انشاء وجوب و اعلا هر جا که امام غیر معصوم باشد ممکن است انشاء

وجوب او را در هر یکی که واجب است بعبادت امام پس یکی از دو امر لازم است
 یا بودن او معصوم است بغير دردت یا امکان صدق قول ماکه وجوب
 نباشد بعبادت امام در وقت وجوب زیرا که بر تدریج وجوب امام
 یا معصوم است یا نیست و در مستلزم امکان اشغال او به وجوب
 که آن مستلزم اشغال وجوب است و عدم خلوص ازین صلی الله
 و آله و لغزوم مستلزم اشغال خلوت از او و از لازم لیکن صدق نباشد
 بر تقدیر صدق وجوب بعبادت امام محال است زیرا که وقتیه
 مطلقه و دقیقه ممکنه متناقض اند و بجهت اینک وجوب بعبادت
 محال است که صادق باشد امکان عدم بعبادت او پس این سخن شد بر
 تقدیر صدق اول پس معصوم باشد بغير دردت و این مطلب است
پیوسته دوم هر جا که واجبیت صحت امام ممکن است که
 اشغال او به وجوب در هر وقت و هر جا که ممکن است اشغال او به وجوب
 آن لازم است زیرا که محال است وجوب معلول با امکان عدم
 پیوسته به که هر جا که عصبیت امام واجب نباشد ممکن است اشغال

دو

وجوب بعبادت امام پس بدستنی نظائر شد که وجوب امام
 جمع نمیشود با عدم وجوب عصمت چه اولی لازم و وجوب بعبادت
 و دوم مستلزم امکان عدم او و نفی لوازم مستلزم ثنائی لزوما
 است و اول ثابت پس منتفی باشد دوم **پیوسته سی**
 اگر امام معصوم نباشد ممکن است که نزدیک گردانده باشد بعبادت
 او و سازنده از طاعت پس بعبادت او معصوم باشد در هنگام
 وجوب بعبادت او و هر جا که بعبادت امام واجب باشد او نزدیک
 گردانده خواهد بود بطاعت و در سازنده از جمعیت بعبادت
 امام که واجب باشد و الا مستثنی گردانده خواهد بود وجوب پس وجوب
 بحث باشد و لازم می آید ازین دو مقدمه با استثناء ازین مقدم
 هر دو احتیاج تفصیل **پیوسته سی و چهارم** اگر امام معصوم نباشد فرق
 نشود آن کرد میان صادق و کاذب لیکن تالی بطلان است پس مستلزم
 مثل است در بطلان چنان لازمه آنکه بدستنی هرگاه امام معصوم
 نباشد لیکن که نزدیک گردانده بمعصیت و امر کند بان و نهی نماند

اطاعت پس اگر باقی باشد با امامت برین تقدیر پس واجب
 باشد طاعت او یا نباشد اول که عدم عصمت است محال است
 زیرا که امامت خداست دوم هرگاه باقی باشد بر ادعای و حکم
 و رای نباشد مگر کف را به استن آن پس منتهی که در ذوق بیان
 صادق و کاذب ادعای امامت یکن این محال است پس عدم
 امام محال باشد پس چنانچه هرگاه امام معصوم نباشد مگر خداوند
 که آیا طاعت و فرمان برداری او نزدیک کرد انداخت بطاعت
 او و سازنده از معصیت و یا اگر فرمان برداری او نزدیک سازد
 بمعصیت او و کردارنده از طاعت چه امامت او مانع نیست ازین زیرا
 که او دین مکنام غیر معصوم است و رای نیست برین حالت بیعت
 آن و این امر عظم منزهات است از بردی او پس سبب غیر عدم
 نقض عزم باشد **پیشتر** اگر امام معصوم نباشد خداوند
 مکتف که پردی او و صلوات است م او را یا معصوم است یا نیست
 و او را به استن آن چه راه با امامت نمی برد و با وجود آن جایز

کن

که آن منتهی باشد و با این محال کرد و پردی که آن مکتف بر شین
 مکتف و منتی که آن نایه امامت **پیشتر** اگر امام معصوم
 نباشد بر آیت منتهی شود و شوق و اقتضا بود و عید و ام و نهی
 و صحت و راستی کلام و این از عظم منزهات است از پردی
 او پس نایه نباشد و نصب او **پیشتر** اگر امام معصوم
 نباشد بر آیه و وجوب اتباع و پردی او یا بعلم است به نزدیک
 که و این از او بطاعت و دور کرد و این از او از معصیت است
 یا با امکان آن و سیم محالات و الا سرائیه سادعی نیست
 پس واجب کرد هر یک را پردی عین خود یا امکان آن
 دوم محالات و الا سادعی می بود غیر خود از مجتهدین پس چنین
 ترجیح بلامرجع باشد پس منتهی کرد اول و بدو پستی که آن معلوم میشود
 با متناع یقین پس آن معصوم است **پیشتر** اگر امام
 واجب است طاعت امام در حالت معصیت بر تقدیر و توان
 آن و اشتغال به حسن و اجتماع و وجه مساعد یا فرق نکردن میان آن

واجب پردی او در آن و بیان آنکه واجب نیست پردی او را
 این قضیه است مانده الخو زیرا که اگر امام معصوم نیست لیکن کلام
 کند بمعیت برین تقدیر که بگوید که شد در آن پس اگر واجب است
 لازم می آید دوم و اگر واجب نیست با آنکه او حافظ شرع اقدس
 و او میسر حلال و حرام است لازم می آید سوم چه مجرد قول و کین
 یا آن معیت بود پس حاصل نکرد و علم بآن لیکن دو قسم است
 باطل است قطعا پس اول متین باشد و این مطلوب است
چهارم نصب غیر معصوم ضلالت است و هر ضلالت محال است
 که واقع شود از حضرت ذی البلال یا از اجماع است بر محال است
 نصب غیر معصوم از خداوند تعالی و هر که نباشد نصب او از خداوند تعالی
 و نه از اجماع است **پنجم** نه امام است و الا ترجیح بلامرجح لازم آید
 و باطل نیست و این قضیه فایده دارد و وقوع مناسد اما اول
 پس بدست پیوستی که نصب امام برای ترتیب است بطاعت پیوست
 از معیت و ترتیب بیست است که او امر کند بطاعت از امام

ناید بآن و نهی نماید از معیت و محبت کرده اند از آن و این
 غیر معصوم محبت نه واجب پس اگر غیر معصوم امام باشد امر نه
 امکان علت باشد در وجود لیکن امکان صلاحیت علت ندارد
 چنانکه ثابت است در علم کلام پس نصب غیر معصوم مستلزم است
 که چیزی که صلاحیت علت نباشد باشد علت سازد و این
 عین ضلالت است و امامت نه ثابته پس آن چهارم است
 و چهل و یکم اگر امکان ترتیب کافی می بود هر آینه امکان
 مقرب و نفس مکلف کافی می بود بجهت مساوی بودن هر
 امکان و هر دو احتمال و زیاده و احتمال کذب است و غیر
 و اگر کافی باشد هر آینه نصب امام و ایجاب طاعت او محال
 از لطف و آن محال است زیرا که بودن لطف واجب است
چهل و دوم اگر امام از معصوم باشد پس انما یا است
 که مساوی است واجب در وجه قضی و وجوب یا ایچا است
 پس فایده و نباشد در اصلا لیکن تالی باطل است پس مقدم نه

مثل است در بطلان بیان لازمه آنکه امکان تقریب اگر
 کافی بودی مآینه مقرب مساوی بودی در حسب امام اعدام او
 در وجه وجوب و یا ایجاب او نه از برای تقریب است و نه غیر
 از روی اجتناب پس لازم می آید ایجاب شیء بجای فایده
 و اما بطلان تالی پس آن ظاهر است در علم کلام **چهارم**
 هر جا که امام غیر معصوم باشد پس دائما لازم است مراد از
 ترجیح بلامرج یا هر یک بر خود امام باشد یا بر سبیل بیت
 یا بر سبیل محبت بر طریق منع خلو زیرا که چون معصوم نباشد
 باشد نسبت تقریب با و با امکان محبت افعال یقین پس اگر
 آن کفایت کند امکان محقق باشد در هر یک که ثابت
 است او نه محذور و نه باس دی بودن ایشان در وجه
 وجوب لازم می آید ترجیح بلامرج و یا آنکه باشد هر یک نام
 بر سبیل بدل یا جمع و بیان بطلان تالی ظاهر است اما اول
 پس ضروری است دوم و سوم نیز برین سبیل ضروری است

و بحث استلزام خرق اجتناب بکذب بطلان آن ضروری و نه ضروری
 است بگویند که امام از فعل خداست و نه شهادت حق بطلان
 قدرت بر مرتد و رد و قاتل و نه شهادت بر آن که رجحان دهد
 یکی از دو مقتدر و خود را اینست بر هر چه پس چگونه ممکن است
 حکم یا پستمان ترجیح بلامرج ایضا باز سوال دارد بشود آیین
 سوال بر و این باطل است زیرا که لابد استیغنی زیرا که میگویم
 در جواب لا یتقال که افعال آتی بر او قسم است یکی از آنها
 نیز احکام خداست پس بایزست در اول ترجیح بلامرج محبت
 تخیص وقت خلو که اراده کرده اند اما دوم پس بایزست
 از اول ایجاب و تحریم بی استثنای و اگر نه ظلم باشد و بدستی
 که ما مقروء داشته ایم از او علم کلام و اما قول او که سوال یا
 زیرا که آنکه دارد است بر هر تقدیر میگویم بگو آن سوال
 حق است زیرا که او قدرت بر مرتد و رجوع **چهارم**
 هر جا که امام غیر معصوم باشد دائما یا آنست که وجوب شرعی محتمل

بر هر تقدیر رجحان هر
 اختیار کند امام
 از برای اقامت او
 میشود و هر چه
 احکام است و دوم

چنانکه اشاعه میگوید یا مقتضی کردن علت تا به معلول
 خود از دو صورتی نه در صورتی دیگر و این تفسیر آنکه الخلوست لیکن
 تالی باطل است پس مقدم مثل اوست در بطلان پان ملازمه
 آنکه هر کار واجب باشد بعباد امام پس غایت نیست که آن
 واجب بر امری شخصی یا به دوام محال بودن وجوب عقلی
 زیرا که با وجوب است لذت یا تعین و هر دو آن
 است و محال است که شش تن باشد بر غایت و غرض
 هر این بحث باشد و مرین وجوب را غایتی است و حاصل
 از روی اجماع از مثبت غایت و بدیهیستی که ممکن است بقول
 اشاعه که وجوب شرعی نفس است پس ثابت باشد اول از
 منفصله اول نیست که ترتیب و تبعید و آنچه موصولات
 یا نه و او را دست بر آن اجماع پس اگر باشد او نیز موصوم
 بر این آن بقوت محض کانی است لیکن بر شریک اند و آن
 و این آن علت تا به است در وجوب پس لازم می آید

یکی از دو امر یا ممکن است برای هر یک از آنها چه با وجوب
 تا به معلول از دو تکلف میکنند اما بطلان تالی پس آن که گفته
 در علم کلام از آنکه حسن و قبح عقلی اند یا آنکه محال است تکلف
 معلول از علت تا به **چهل و نهم** و اعلا یا است که امام
 معصوم است یا یقین فرموده حق سبحانه و تعالی برای وجوب
 یکی از متواین در وجهی که مقتضی وجوب است با عدم
 مرجع او یا ترجیح واجب و غیر آن مساوی بودن هر دو
 در وجه این مانده الخلوست لیکن تالی باطل است پس مقدم
 مثل اوست در بطلان پان ملازمه آنکه وجوب حقیقت امکانی است
 است و این مختص با امام نیست بکلیه افراد مساوی است
 یا او در آن پس یا آنست که طاعت او واجب است غیا
 پس لازم می آید که بجا بکی از دو مساوی در وجه که
 مقتضی وجوب است با عدم مرجع او و اگر محضت میان او
 و میان طاعت غیر او از حلقه لازم می آید بجز میان واجب

و نیز واجب و این باطلت چنانکه برین شده در حکم طاعت را
که از اجاب عدم طاعت او محال است و الا بدین رو از
امامت چهل و ششم هر جا که امام معصوم نباشد امام
نباشد بر تقدیر امامت او تا بی باطل است بحجت تنزاه
اجتماع یقین و مقدم شل است در بطلان پان نماز
استحاله ترجیح بامرج است و واجب نیست طاعت او
عینا و نه طاعت کل یا جماع پس متین شد که واجب نباشد
طاعت او البته پس امام نباشد قطعا **چهل و هفتم**
و واجب عین پس لذاته می باشد یا بحجت مصلحتی که حاصل
گزاره و امامت از ششم اول نیست یا جماع و آن از
ششم دوم است و هر چه چنان است پس آن است برای
مصلحت یا قبول مکلف چه اگر باقی باشد بان نباشد
مرا و از اجار از سبب و سبب مادام که موجب نیست
بیش و نه عینا پس آن خلاف تقدیر است یا سبب

پس لازم می آید استغنی عن این از مؤثر و این محال است مصلحتی
در امام مکرر توبه و تعید یعنی نزدیک گرداننده طاعت
و دور سازنده از معیت یا جماع پس واجب است که موجب
باشد هر دو را یا قبول مکلف و یا عدم عصمت موجب نیست
بلکه می باشد یا امکان و این باطل است پس صادق است
یا با دو مقدمه که هر امام یا قبول مکلف واجب است که مقرب
مبعد باشد و هیچ شی از غیر معصوم نیست یا قبول مکلف
که واجب باشد که مقرب مبعد بود یا بخت و اگر هیچ
از امام غیر معصوم نیست و این مطلب **چهل و هشتم**
هر جا که واجب لطف بودن واجب تحقق لطف نزداد
و هر جا که امام معصوم نباشد واجب نیست تحقق لطف نزداد
او و لازم است و واجب نیست لعن امام و صدق این
منفصل مانده از خلوت و این ظاهر است لیکن همه آن دوم
باطل است پس متین باشد عصمت او چهل و نهم هر جا

این صدق و ایمان واجب
امام نه بحکم لطف و نه از
یا معصوم است

که امام معصوم نباشد باشد علت حاجت بموثر امکان و تالی باطلت
 پس مقدم مثل اولت در طلبان بیان ملازمه را با هم سرکار که
 معصوم نباشد باشد تقریب و بتجید نسبت با و ممکن که موثر
 نباشد در مکر امام والا واجب نباشد یقین او لیکن
 واجب نیست هر امام را امامی والا لازم آید تسلسل و آن
 محالات و با او پس بر مساوی اند در علت حاجت با
 لازم آید که امام خارج باشد و خارج از همه اند غیر معصوم
 با بودن او امام معصوم است پس اثبات آن ثابت شد
 و این باطلت پس امکان محقق باشد و حاجت نباشد
 پس نباشد علت حاجت امکان و این مطلوبت و اما طلبان
 تالی پس ظاهر است در علم کلام **پناه** یا امام
 غیر معصوم است یا علت حاجت امکان مانده ابلغ است
 زیرا که هر مقصد مستلزم مانده ابلغ است از عین مقدم
 و نقیض تالی لیکن تالی ثابت چنانچه چنین است

در علم کلام پس منقذ باشد اول **پناه** یا امام
 معصوم است یا علت حاجت امکان است که آن مانده
 الحقت زیرا که هر مقصد مستلزم مانده ابلغ است از
 نقیض مقدم و عین تالی لیکن تالی منقذ است پس اول
 میقتضی باشد و این مطلوبت **پناه** و دوم
 لطف بودن او پس یا آنست که لطف او حاصل است
 هر او را امکان یا بوجوب و اول کافی نیست زیرا که
 عقل واجب نمیکرد آنکه لطف بودن او را زیرا که او
 لطف است بالعقل و بوجوب لطف بودن او پس محال است
 با امکان محض باشد بلکه بوجوب است و این همچنین است
 کما می که معصوم باشد **پناه** یا امام
 یا بوجوب است یا با امکان یا با تنوع و دوم محال است
 والا متنع باشد و بوجوب او و سوم مستلزم عدم و بوجوب
 است و در برستی کافی نیست و در بوجوب بوجوب است

در مثل را با مکان اول مطلوب است چه فرض معصوم جائز
 که متقرب بمعیت باشد پس لطیف نباشد چنانچه
 اینجا چند مقدمات **اول** واجب است که امام لطیف باشد
 و متقی و متقی دیگر و وجوب هرگاه که مستحق نباشد
 چه محال است تا معلول با عدم علت **سیمی** ضروری و دائم
 مثلا زمان اند پنهان که ثابت شده در علم متقی هرگاه که
 اشیای این را پس میگوئیم یا آنست که امام لطیف است
 و اما یا لطیف نیست و اما یا لطیف است در وقتی که در وقت
 دیگر و دوم مستلزم نمی وجوب است و مستلزم مستلزم
 امام در وقتی که در وقت دیگر و واجب است اتباع او
 در وقتی که در وقت دیگر و این محال است چنانکه از پیش
 گذشت و الا لازم آید بحکف بالایطاق و چون متقی نباشد
 نماید و او متقی میگرداند اول و هر دو هم ضروری است چنانکه
 گذشت در مقدمه سوم و بدین ترتیب ضروری در وقتی است که

که او معصوم باشد و این مطلوب است **چنانچه** هرگاه که امام
 معصوم نباشد پس و اما یا آنست که امام نیست و اما
 یا در وقتی که در وقت دیگر این مانده الحول است چه اگر
 متقرب بمعیت یا اطاعت میکند او را مکنان پس
 معصوم می باید بود چنانچه گذشت و اگر محض نیست
 پس و اما یا در وقتی پس بیرون میرود از امامت
 و امام یا در وقتی لیکن تالی یا طاعت پس مقدم مثل است
 در بطلان چنانچه و ششم هرگاه که امام معصوم نباشد جا
 نباشد مکلف بطاعت او که متقرب است یا لطیف بلکه
 جایز است این و جایز که مسنده باشد او را و چون چنین باشد
 حاصل شود نفرت از پیروی او و حاصل گردد او را
 دعوت پس متقی شود فایده نصیب او پس لازم آید
 نقص غرض **چنانچه** مستقیم پیروی عینه معصوم جایز است که
 مملکت مضر باشد و اعتراض از ضرر متوقع واجب پس هرگاه

امام غیر معصوم باشد واجب ترک پردی و سربان داری
او چون چنین است نشی میگرد فایده او و لازم نمی آید
تفاوتن لیکن تالی باطل است قطعا پس مقدم نیز باطل باشد
پنجاه و ششم هر جا که امام معصوم نباشد پردی کردن او حکما
ضرر مطنون است و پردی کردن هر امام دفع ضرر مطنون است
پس اگر امام غیر معصوم باشد اتباع او دفع ضرر مطنون است
و اگر تکایب ضرر مطنون و اتباع او و ترک اتباع او
و یقین است و بدستی که ما گفتیم که اتباع او از حکما
ضرر مطنون است زیرا که قوه شهویه او اغلب غایب است
بر قوت عقیده در عین معصوم و اقتضا ترک طاعت و فعل
معاصی زیرا که میل قوت بشریه بر ترک تکلیفات و فعل
طایع که آن معاصی است پیشتر می باشد و ما گفتیم که احتیاج
به امام واجب بحت دفع ضرر مطنون زیرا که او راه
نماینده است بحواب و بجهت آنکه او فایده است

استلام

استلام ترک او همان او چنانکه ترک طاعت فعل
معاصی است طاعت **پنجاه و هفتم** هر جا که امام غیر معصوم
باشد در چیزی که مکلف نداند صحت و فساد آن از آن
حرام است لیکن تالی باطل است باجماع پس مقدم مثل و
در بطلان بیان لازمه آنکه اتباع او درین هنگام مکلف
بر ضرر مطنون پس حرام باشد **شصت و یکم** یا جرم
حاصل است مکلف را یا بکذا اتباع امام طاعت است یا
مستند یا جرم ندارد و هیچ یک از آنها را بلکه جائز
پردی آن و سوم استلزام اشغای فایده نصف است
پس واجب باشد اول و آن بر تقدیر آنست که حکمت
مستحق باشد **شصت و دو** یا جائز است مکلف بآنکه
امام هدی است میخواند یا بطلات یا جائز است که بگوید
خواند و تا میخواند دوم دستور حصول که داعی تکلیف است
بزرگ اتباع او بیکه مخالفت و عدم التفات بسوی او

و این مناقض فرض است و بعد او پس اول متین باشد
 و لزوم این بر تقدیر عتبات **شصت و نهم**
 هر جا که امام معصوم نباشد واجب بگردد معرفت آنی پس
 عقلی لیکن تالی یا طاعت پس مقدم مثل اول است در بطلان
 پان لازم آنکه امکان وجودی یا کافی است در جزم با
 یا نه اول مستلزم آنست که اکتفا توان کرد با مکان
 ثبوت واجب در جزم پس احتیاج بدلیل نباشد و
 مستلزم عدم اکتفات بقول او در صواب بودن که
 کاهی که معصوم باشد **شصت و نهم** هر جا که امام معصوم است
 جزم کردن بطاعت او را گرفتن چیزی است بالقوه در
 مکان چیزی یا بالفعل با امکان عدم او لیکن تالی باطل
 زیرا که از باب اعلاط است پس پچنین است مقدم و لازم
 ظاهر است که چه عدم عتبات او موجب امکان تعبد او
 از طاعت و تقریب او بمعیت و عکس آن مطلوب است

بزر

ثابت باشد عتبات **شصت و نهم** هر جا که امام غیر معصوم باشد
 پس او را با وجوب معیت بحد خستیا در کارهای عامی است
 هر آنرا یا عدم وجوب آنچه واجب کرده اند خداوند
 بر مکلف و تالی بهر دو قش باطلت پس مقدم نیز
 باطل باشد پان لازم آنکه غیر معصوم ممکن است که امر
 کند پس اگر واجب باشد لازم آید امر اول و الا لام
 آید امر ثانی زیرا که بر مکلف واجب طاعت امام
 در جمیع آنچه امر میکند و نه و اما بطلان ثانی بر طاعت
 چه محال است وجوب معیت با اختیار عامی بهر صورت تالی
 مستلزم جرات **شصت و نهم** هر جا که نصیب امام
 واجبات عدم او سخت تر است از روی محذور
 از وجود او در تحصیل غایت از و بهر صورت و هر گاه که
 معصوم نباشد وجود او سخت تر است از روی محذور از
 عدم او در تحصیل غایت از و با مکان عام اما صدق

اول پس آن ظاهرست و اما صدق دوم پس یکن که از محبت است
 پس اگر اقطاع کرد و واجب آنرا لازم می آید یا اگر تکلیف محبت
 جمل مرکب و الا لازم آید از عدم امام جو از اگر تکلیف محبت
 و از وجود او امکان از کتاب او با جمل مرکب و غایت از
 امام تحقیق امکان فعل مصلحت است و نصب امام مستلزم
 امکان فعل آن با جمل مرکب لازم می آید از صدق این
 تئیه که هرگاه امام غیر معصوم باشد عدم او تحت تر باشد از
 روی محذور از وجود او در تحقیق غایت از و بضرورت و هرگاه
 که امام معصوم باشد وجود او تحت ترست از روی محذور از عدم
 او که غایت از و پس مقدم این تئیه مستلزم نقیض است
 و این محالست و هرگاه که عدم عصمت محال باشد عصمت واجب
 باشد و این مطلوب است و صورت قیاس در آنست
 که مقدم ثانی را مقدم میگردانیم و مقدم اولی را تالی میماند
 لازم بیان ایشان و الا براینه صادق باشد این قول که هرگاه

امام معصوم نباشد واجب باشد نصب او لیکن امام غیر
 معصوم است و اما نیز اگر قابل عدم عصمت او قابل است
 بجز از خطای او و این جو از نقیض نیست به قیاس نیز نیست
 بلکه اتم است پس لازم است که نصب او واجب نیست
 فی الجمله و این باطلت با جماع پس لازم می آید از فرض
 صدق این تئیه محال و هرگاه لازم آید از فرض صدق و
 محال صدق او نیز محال بود پس نقیض او حق باشد
 شصت و شش سر جا که نصب امام واجبیت حصول
 غایت از و یا اطاعت مطلق واجب باشد لازم ترین
 سر دو آنکه سر جا نصب امام واجبیت باشد حصول غایت آنکه
 معصوم نباشد لیکن مقدم حق است پس همچنین است
 تالی پس باشد معصوم **شصت و هفت** سر جا از امام نصب
 بشت نیست بضرورت و هر غیر معصوم نصب او بشت است
 با امکان نخت میدید که هیچ شی از امام غیر معصوم نیست بضرورت

و لازم می آید که هر امام معصوم است بضرورت و این بطریق
 ایاضی پس آن ظاهر است به محال است بحث بر خدا باشد
 و علی یا اجماع بر اضلال و انکار می پس ممکن است عدم تفر
 او بطاعت و تنقید او از معصیت و هر چه حاصل نباشد از دعای
 از و پس کردن آن بحث باشد بضرورت و اما انتاج
 پس بکت آنکه بپایان کرده ایم در منطق از آنکه اختلاف مذکور
 و ممکن در شکل دوم پنج ضروریات مثل ثبوت ضرورت
 ضروری را بضرورت و انتهای او از دیگری بضرورت
 پس راجع میشود و قیاس بد ضروری و اما لازم آنچه پس بسته
 که بپایان کرده ایم در منطق که سابق بر مد و تامل محمول مستلزم
 موجود محصله المهورات باشد در موضوع لیکن این موضوع
 موجود است **شصت و ششم** هر جا که باشد امام منظر شریعت
 و کاشف آن نه جاعل احکام او معصوم است لیکن مقدم حق است
 پس تالی مثل اوست در حقیقت چنان لازم که طاعت او

واجب و بر هیچ یک از اینها که در بیان او هرگاه که معصوم نباشد
 لیکن که او معصیت کند پس آن واجب و حرام و این محال است
 پس تکلیف واقع باشد بحال و واجب نباشد طاعت او و
 خلاف تقدیر است یا بیرون می برد معصیت بودن را با هم
 پس جاعل احکام احکام باشد نکاشف آن و آن خلاف
 تقدیر است و اما حقیقت مقدم پس آن اجماع است **شصت**
و نهم هر جا که نصب امام واجب است و طاعت او حقیقت است
 از برای حکم که نزدیک کرد است و است و او را طاعت و دور
 کرد است و است او را از معصیت بضرورت است او معصوم
 هر جا که نصب امام واجب است پس او معصوم است بضرورت
 لیکن مقدم حق است پس تالی مثل اوست در حقیقت و هر دو
 مقدمه ظاهرند چنانکه کاشف بفقاهان هر بدو حق گویند
 نصب امام چه بود و او لطف است در تکلیف و هر جا که نصب
 بر خدا می توانی بود و او لطف در تکلیف و تکلیف و تقدیر

بر روی او نیکویت بکلفت و چون بدین باشد پس فایده
 نماید و او بر فعل از افعال بکلفت یا موقوفیت پس اگر
 اول است واجب بر خداوند تعالی ایجاب او بر کلفت تمام
 یکسر و لطف و حاصل میشود و موقوف او و بغیر و اگر
 دوم است تمام است موقوف او و هر جا که نبیل آبی باشد
 یا صادق نیاید بسبب او تمام لطف آن فعل منتفی میشود
 بکلفت بالفعل بر کلفت هرگاه که مترادف استیم این را پس بگویم
 آنچه موقوف است بر و حصول غایت از لطف امام که از فعل
 مکلف آن فرمان برداری است و او را در جمیع احوال و احوال
 پس یکدیگر هرگاه که مکلف این را کرده و بذل طاعت نموده پس
 یا آنکه تمام است لطیف امام بغیر و تمامیت و اول
 مستند عصمت است و الا قطع شود بتامی لطیف امام و اگر
 دوم است پس عدم لطف است که موقوف است بر و فعل از جا
 خداوند تعالی یا از امام پس منتفی که بکلفت مکلف بالفعل منتفی

کلیاتی

که باقی نماند مکلف بالفعل پس اگر امام معصوم نباشد ممکن است
 که بدون او مکلف از بکلفت بالفعل با حصول امر ظاهر
 و عدم علم مکلف بر آن می برد و او را از بکلفت و این بعینه
 بکلفت مالا یطاق است بمقتضای یکی هرگاه که امام غیر معصوم
 باشد و شوق نماند مکلف را به تبع بکلفت او و با اجتناب
 شرعی و راهی نیست هر او را بجزیم زیرا که هر او را نیست امر او
 و با امام معصوم و شوق می باشد که میفرماید و ایجابات شرعی
 و با غیر معصوم احتمال آن دارد که باقی نماند مکلف بالفعل یا از
 خروج او از بکلفت و زوال او از آن و هرگاه که شوق بقا
 بکلفت نماند و با جواز آن مکلف دور تر باشد از طاعت
 زیرا که در بکلفت کلفت و شست است و آدمی ترک آن را
 و با عدم معصوم از کتاب انواع معاصی محقق است پس منتهی
 نصب او پیشتر است از منتهی ترک او **مقتضای دوم**
 نصب امام برای آنکه بکلفت است و بجهت تمامی او و

غیر معصوم بر پستی که ذوالکلیف بجهول میرسد پس صلاحیت
 امامت نداشته باشد **مقتضای سی و دوم** امام بکلیف است
 یعنی که مکلف است یا نه در نصب امام غیر معصوم حاصل
 فعل در نفس کلیف پس حاصل باشد اخلال مکلف با فعل
 و این منافض غایت **مقتضای چهارم** نصب امام
 بعد از اجتماع شرایط نزدیک گرفته اند و فعل مکلف
 که از فعل باری تعالی است غیر امام است و نصب امام
 غیر معصوم نافی کلیف است چنانکه بیان کردیم پس نیاید
 امامت بعد از اجتماع شرایط از فعل او بگوید که این دارد
 بر قول کسی که امامت را کرده اند از فعل خدای تعالی و اما
 هرگاه امامت را از فعل مکلفان کرده اند به ششم بر آن
 و در دینت و حال آنکه بیان کرده ایم در کلام بطلان اول
 و صحت ثانی را زیرا که میگوئیم بگوید بیان کردیم در کتب
 کلامیه خود بطلان ثانی و صحت اول را با زبانتین دلیل

برای

میکنم بر وجهی که عام است پس میگوئیم که امامت بعد از
 پس صلاحیت ندارد که نافی باشد و او را نافی بود بعد از او
مقتضای پنجم غایت امام فعل مکلف است یا نه
 و خواننده بنی بان محالات که سبب باشد در حد آن
 بیک نصب امام غیر معصوم کماست سبب است در ذوال
 اصلی کلیف پس باطل باشد فعلی که مکلف است بان
 پس باشد سبب در حد آن **مقتضای ششم** امام از برای
 تحصیل ثواب مستحق است بکلیف و نصب امام غیر معصوم
 نافی کلیف است پس باقی نماند ثواب مستحق **مقتضای**
و هفتم برای امام برای اتمام کلیف است بعز و در
 و هیچ شیئی نیست از امام غیر معصوم بعز و در برای اتمام
 کلیف بچون آنکه هیچ شیئی نباشد از امام غیر معصوم **مقتضای**
 و هشتم از غایت که است محالات که سبب
 باشد در حد آن و غایت امام بخیل کلیف است نسبت کلیف

آن بپزی را که تکلیف کرده شده بان و غیر معصوم گناه
می باشد و خدا آن چنانکه بیان کردیم پس محال است که امام باشد
مقتضای نفس هرگاه امام واجب باشد امام نزدیک
کننده خواهد بود برای تکلیف و اظهار نمایند هر اثر او را
بر تقدیر اطاعت مکلف هر او را و هرگاه که امام غیر معصوم باشد
پس نباشد امام نزدیک که داند برای تکلیف و اظهار
کننده اثر او و این مناقض اول است **شناد دوم**
همچنانکه از امام از او گفته تکلیف نیست بهت عدم فعل مکلف
بغیرت و هر غیر معصوم یکن که بچنین باشد چنانکه بچنین
امام غیر معصوم نباشد بغیرت **شناد دیگر** امام تابع
تکلیف است و پستی که او برای تکلیف است پس هر جا که ذیل
که آن واجب نباشد پس اگر امام غیر معصوم باشد هر این
مکن کرد که آن سبب باشد در ذوال او **شناد سوم**
پستی که مکلف هرگاه که اطاعت کرده امام را نزدیک

یکه و بعضی امور را و ترک منتهی بغیرت پس اگر امام
غیر معصوم باشد هر آینه صادق است یکی را از مکلف که
که اطاعت کند او را بچنین نباشد با مکان عام پس هیچ
شوند و یقین و این محال است و محال ناشی میگرد
از عدم معصوم **شناد سی و نهم** هر امام که است پس او
منشأ صلت است هر تکلیف را و درین بغیرت پس اگر
امام غیر معصوم باشد یکن که نشأ منتهی باشد و این و این
اجتماع یقین است و آن محال است و این هر دو منتهی طاعت
شناد چهل و پنجم شی از امام امر میکند بمبیت و نهی نمی نماید
از طاعت بغیرت و هر غیر معصوم امرت بمبیت و نهی
از طاعت با مکان عام پس هیچ شی از امام غیر معصوم نباشد
بغیرت **شناد پنجم** محال است از خدا تعالی آنکه
بگوید آنجا که ممکن است که سبب باشد مر خدا را
نزدیک کرده اند و یکن که غیر معصوم سبب باشد و یکن

فعل مکلف به پس محال است که بگوید که از اسباب هر آنرا
 مشتاق باشد **شماره** ۱۱ یا عامل مکلف است بر طاعت و نه است
 مراد از ارضعیت یا نفع است به و قیل او بجهت عدم طاعت
 مکلف و قلت یا رد یا و مراد او که منع خلوت و الا باشد
 مراد از انفاذ پس اگر امام غیر معصوم باشد هر آنجا جایز است
 که خالی باشد از هر دو حال **شماره** ۱۲ بدیهی است که واجب
 بر امام که لطف باشد در حکمت که نزدیک کردن است
 بطاعت و دور سازدن از معصیت پس محال است که عمل بعبث
 این کند و محال نیست مر غیر معصوم را که عمل کند بعبث این پس
 محال است که امام غیر معصوم باشد **شماره** ۱۳ اگر امام غیر
 معصوم باشد منتفی نباشد حجت مکلف بر خدای تعالی
 بدیهی است و اجبت که امام لطف باشد که موقوف است
 بحکمت بر آن تا نزدیک کردن مکلف بفعل مکلف به
 پس اگر امام نباشد یکن که متحقق نکرد این لطف بکن

باشد که در شود از طاعت پس یا وقت این شهر من
 بالفعل یا واقع نیست پس اگر وقت پس حجت مکلف ظاهر
 که در آن قضای نیست به یکو نیست حکمت کرد این لطف پس
 هرگاه که نکرد این لطف را واجب نکرد و بر مکلف فعلی
 که حکمت کرده شده بآن والا باشد حق سبحانه تعالی که بکار
 نموده باشد بفتح تعالی بعد از ذلک طو اگر او اگر آن محقق
 نباشد امکان متحقق باشد پس جایز باشد مکلف به وقوع
 شرط حکمت و رای نیست مراد او را که بنی این احتمال نیست
 میشود آن که بصحت امام پس هرگاه که متحقق نباشد متحقق نباشد
 و نیز پس اگر جایز باشد که امام بخواهد بمعصیت و جایز که عبث
 این لطف باشد آنکه هر دو ای باشد بر هر منطون و حال آنکه
 امور است بر رفع هر منطون پس باشد مکلف را و نزدیک
 هر دو ای او عزیز یک تعالی باطل است قطعا پس مقدم مثل این
 در بطلان **شماره** ۱۴ هر یک که امامت غیر معصوم **شماره** ۱۵

منتفی خواهد بود امامت غیر معصوم لیکن مقدم حق است پس
 تالی مثل است در حقیقت اما ملازم پس آن ظاهر است چه
 انشای لازم موجب انتفاءی لازم است و اما انشای لازم
 زیرا که امامت غیر معصوم مستلزم تکلیف است باقی
 چنین و آن محال است چنانکه استلزام این اگر اتباع غیر
 معصوم و طاعت او از کتاب ضرر منطوق است چنانکه با
 چنان کردیم آنرا ترک اتباع و ترک طاعت او برای
 اینست و اضر از ضرر منطوق واجب است ترک اتباع و
 طاعت او **یا آیت** که امامت غیر معصوم
 منتفی است یا ثابت است با انشای لازم او این مانده است
 و لیکن تالی محال است پس ثابت باشد اول چنان صدق منطوق
 آنکه امامت غیر معصوم مستلزم وجوب اتباع غیر معصوم است
 و تحریم او زیرا که آن مثل است بر ضرر منطوق و فعلی که
 بر ضرر منطوق حرام است و ترک اتباع او اجبت برای امامت

و اگر

بجهت تحسین تبلیغ او این لازم منتفی است زیرا که آن صح
 میان دو تعیین است پس یا آنست که امامت غیر معصوم
 ثابت است یا نیست چه مال غالی نیست ازین برود پس اگر
 ثابت است لازم منتفی بر هر تقدیر پس لازم می آید ابر
 ثانی و اگر در منتفی نیست لازم می آید امر اول و اما استخوانی
 پس آن ظاهر است چه وجوه لازم با انشای لازم محال است
نقد دیگر امام شرط تکلیف است و سبب قاذو کل
 و الا واجب نمی بود پس محال است آنکه مانع باشد غیر معصوم
 ممکن است که مانع باشد پس محال است که امام غیر معصوم باشد
 چون در حدیث امام نزدیک کننده است بطاعت و اطاعت
 از معصیت و علت است او مرشی را با ذات و علت او
 از او با پیوسته او مرشد او را با ذات متانیان اند که ممکن
 و جماع ایشان در یک محل یا که تواند بود بعد شنی یا لذت
 و معبود از او یا میسر برای صد او فی الحال و عدم عصمت مبین

برای تحصیل معاصی و عدم طاعات با شهوت و نفرت پس
 ممکن است که جمع شود یا امامت که تا ابد است برای خدا و
 بالذات با طاعت مکلف پس ممکن نباشد امامت مخصوص
نموده می شود است مانع عدم عصمت است به قبول مکلف
 او امام و توانای او را و این شرط در نفس امام شرط نیست زیرا که
 او را امام دیگر نیست تا قبول کند او امام امام و توانای او را و تحقق
 نمیشود برای امتثال انسان هر امام نفس خود و توانای او را زیرا که
 آمر و مأمور تشایرانند و ممکن نیست آنکه گفته شود که شرط
 او برای او امر الهی و خستیار او برای طاعت است و الا باید
 فعال از لطف پس باشد مانع بودن او از عدم عصمت لطف حق
 امام و محال است تحقق شی یا مانع هر دو را یا علت عدم او پس محال
 باشد اجتماع عدم عصمت با تحقق امامت در یک محل و این محال است
 و بدیهی است که کیفیت امامت مانع از عدم عصمت مطلقا زیرا که
 امامت برای تعزیر طاعتات و تبعید از معصیت بحت هر

ملک

مکلف و الا واجب نباشد نسبت به طاعت و معصیت در حق
 از اوقات نمودن و چهارم یا آنست که اینها شی و مانع
 از علت عدم او تحقق اند در یک محل در یک وقت یا امام
 باید که معصوم باشد این مانع الملوست زیرا که امامت
 مانع است از عدم عصمت پس امام یا معصوم است یا نه
 و هر جا که امام معصوم نباشد جمع شود شی یا مانع او و عدم علم او
 و امتناع خلق از شی و ملزوم مستلزم امتناع خلوت از شی
 و لازم او یکن اول منشی است قطعا و از آنچه منب کرد
 بران آنست که اگر نباشد امتناع او لازم می آید یکی از
 دو امر یا آنکه مانع مانع نیست یا یک شی نام ثابت و هم
 منشی و هر دو محال اند پس ثابت باشد دوم و این مطلوب
نموده می شود یا آنست که در امام معصوم نیست یا
 محال است اجتماع شی یا مانع از وجود او و علت عدم این
 مانع اجماع است چه امامت مانع است در عدم عصمت و آنچه

پیستلزم علت است در عدم عصمت یا علت علت است در اوست
 اگر امام غیر معصوم باشد هیچ نشود این دو حکم را در ثابت قضا
 پس اول منتفی باشد و ثانیاً شش مرتبه نصب کنند غیر معصوم
 بامامت محلی است و محال است که خداوند تعالی بامامت
 محلی باشد چنانچه او را که نصب کنند غیر معصوم بامامت محلی
 که خداوند تعالی باشد و بامامت و هر آنکه نصب بکند باشد
 او را خداوند تعالی و نه بامامت محال است که امام باشد
 پس غیر معصوم محال است که امام باشد چنانچه مقدمه اولی که
 امامت غیر معصوم پیستلزم اجتماع شش است یا لمن اویلت
 عدم او چنانچه گذشت و اما بکری پس آن ظاهر است
 اما مقدمه ثانیه پس بر پستی که نصب کنند امامت مکرر
 نصب یا اجماع **فصل در نصب** کنند امام غیر معصوم
 یا ممکن است آنکه بگوید اند سبب یکی از او سبب در آن
 دیگر در حال بودن او سبب در آن صدر را یا یکی که بر آنجا اند

باشد بجهل و آنکه تکلیف کنند باشد بپستی که تا طاعت
 آن توان آورد و نه این خطا و آن بر خداوند تعالی
 و بامامت محال است اما طاعت یکی که عین معصوم
 بخواند تکلیف را بمعصیت پس یا آنست که امام نزد دیگرانند
 و او را سزاوارده است پس بر پستی که گردانیده سبب یکی
 از او سبب در آن دیگر در حالت بودن او سبب
 در خداوند یا آنست که باقی نمازده بامامت با آنکه نصب است
 بر او نصب او عزل کرده او را پس بر آنجا سزاوارده
 قبیح باشد و یا آنست که تکلیف یا زنی ایستند بعد از قبول
 و عدم التفات بهوی او در وقت عیسان او و او را سبب
 او یا آنکه نمیدانند آنرا که بقول او چه او حافظ شرع است و سبب
 احکام و با آنکه قاهر حاکم است که ممکن نیست مخالفت او
 پس لازم می آید تکلیف را لا یطاق و امکان محال محال است
 بگویند که این لازم است برای وقوع خبر برای امکان وقوع

و فرق است میان وقوع بر وقوع و میان امکان وقوع زیرا که
 یکویم امکان لازم لازم امکان دردم است بجهت تنه
 استندام محال و الا لازم می آید استحاله ممکن و امکان محال
 لیکن این ممکن نیست بجهت آن محالست بر خدای تعالی و بر
 امت پس آن محال باشد بگویند اول اجماع و آلات گرد آمد
 وقوع خطا در برپسپس استحاله و فرق است میان اینها و ضرورت
 پس در آنکه در بر تقدیر بودن امام نصیب شد امت زیرا که
 یکویم پسین ساختیم از کلام استحاله استناد نصیب امام
 بر ممکنان بجهت آن از فعل خدای تعالی است و نیز ملاک
 کرد اول اجماع بر آنکه هر آنچه شد امت کرده حسن است و هر
 که آن حسن است پس آن حسن است بضرورت چه
 محالست انقلاب از حسن و قبح و آن هر دو عقلی اند و نیز
 ظاهر است در امام الهی قدام میان ضروری و امام **نمود**
هشتم هرگاه واجب گردانند و خدای تعالی علت

امام را بر تکلف در جمیع احوال او و عین معصوم باشد امام
 داعی باشد بوی معصیت و امر او را مانع است گوناگون
 از معصوم در منع و آن امر است و نقل پس باشد احتمال کرد
 خدای تعالی را بجهت آنکه تمام میشود با جباران و بخل
 و منفعت میشود و داعی حکمت زیرا که منفعت میشود و مکر بعد از
 ایثار عین معصوم معصیت را لایق **نمود**
 جایز بودن خطا بر تکلف یک وجه یقین است که لایق
 از طریق کفای از عدم در و دخل علت او ازین وجه
 پس ممکن نباشد از حکم که امر کند بآنکه طلب شد این چنین کند
 از مساوات او در دو داعی تنقیض و در و دخل با عدم ممکن
 فعل این را و او عدم طریق را و این چنین است و تنقیض
 ممنوع است بضرورت **صلح** واجب است که امام
 انفس رعیت باشد و انفس اهل زمان خود باشد زیرا که تبعیت
 تقدیم متشول بر نامسل از وی عقل و نقل از تعالی آفتن **صلح**

إِلَى الْحَقِّ أَهْوَأُ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى
فَالْكَفَرُ كَيْفَ تَخْشَوْنَ مَا نُرْسِلُ مِنْ آيَاتِنَا

بر وجهی بر عصمت امام علی **علیه السلام** هر جا که باشد امام
غیر معصوم پس او نمایانست که خداوند تعالی تکلیف کند
بند است بعد کبی و پیچی و نه کاسبی یا تکلیف کننده
بند است پختی که اعتقاد کند که آن صواب است و از
هر او را با کتاب او و تعالی باطل است پس مقدم مثل او
در بطلان پیمان ملازمه آنکه خالی نیست که تکلیف تکلیف کند
است یا قضا و صواب افعال و او امر و نه ای او را یا اول
مقدم است هر اول را چه غیر معصوم جایز است بر و خطا و امر
پس ترجیح هر صواب است که موقوف نیست بعد از و ترجیح
پس با آنست معلوم الحصول است هر امام را از تکلیف یا اول
مستلزم عصمت است بحت و وجوب طریق نزد و وجوب تمام

و اگر معصوم نباشد تکلیف او باین تکلیف حاصل باشد و بحت
مقدم او در وجوب طاعت امام یا نه یا بحت جو از نقص
و هر دو اول محالند اما اول میچنانکه از پیش گذشت و اما
دوم پس بدین پستی که لطیف امام طاعت او از تکلیف تمام
یکد و باین و رسوم مستلزم جزو ثابیت از منفصله مذکور
زیر که خداوند تعالی تکلیف فرموده او را بطاعت امام و ترجیح
او امر و نه ای است او پس هر گاه جایز باشد خطای بعضی آن
یکن که خداوند تعالی تکلیف کرده باشد بخطا و قبح و اما بطلان
بهر دو پیش پس آن طاعت زیر که اول تکلیف است
بما لا یطاق و تکلیف بجل و این ترجیح است بر خداوند تعالی
و نه مستلزم امکان نیت است بر و آن محال است
نکونید که این وارد میشود بر مذنب شما آنست که خداوند تعالی
تقاریر بر ترجیح و تقاریر بر امر بمباحی و قبح و نه ای از طاعت
امر بما لا یطاق از نیت قدرت و اگر چه متن است از نیت

حکمت خلاف مطلق را در مکتب پس صحیح باشد
 یعنی تا آنکه آن مقتضای است بجهت امکان او زیرا که میگوید
 محالات امکان این با فرض مکتب زیرا که وجود ممکن باطل
 عدش اینجهت محالات ندارد چه آن اجتماع نقیضین است پس اگر
 امام غیر معصوم باشد هر آینه ممکن است این با فرض وجود مکتب
 تعالی نظر بآن مکتب زیرا که ثبوت لزوم بر تقدیر لازم نیست
 ثابت است بر تقدیری که ممکن است اجتماع آن با مقدم که مستلزم
 ثبوت لازم است برین تقدیر و امامت غیر معصوم با فرض
 وجوب طاعت او در هر حال در هر امر دینی اگر ثابت می بود
 هر آینه ثابت می بود بر تقدیر مکتب آتی با پیشتر امام معصوم
 مانند الخ و این کلیات است که شتم است بر تقدیر
اقل مردنی سبب را پس لابد است هر امر را از سبب تمام
 که واجب است نزد آن سبب مسبب **دوم** هر جا که
 واجب است که آن لطف باشد در واجب ممکن نیست

که حاصل شود آن واجب که با وجود الایمان واجب می
 شیعیان هر جا که واجب است آن از روی عین است
 زیرا که آن لطف است در واجب نه غیر آن و اولایم تمام
 غیر او نیست در لطیف در آن واجب و الا می بین نمی بود
دوم امام واجب است از روی عین با یک لطف
 باشد در ترتیب مکلف غیر معصوم از طاعت و تنبیه
 از معصیت هر گاه که مقدر استیم این را پس میگوئیم نزد
 قدرت امام بر بداشتن مکلف بر طاعت و دوری
 معصیت و عمل کردن او پس یا آنست که موقوف است به
 که مرجع است مفضل را که در اول در آید است هر امر را بر شیعیان
 یا نه و دوم محالات و الا نباشد نزدیک کردن از طاعت
 بلکه موقوف باشد بر چیزی دیگر پس آن واجب باشد و عدم
 وجوب او ذات یکجهت بر عدم او و اول مستلزم وجوب
 است نزد او و الا پس یا آنست که موقوف نیست بر چیزی دیگر

پس باشد آن نمی سبب که نباشد مگر او را سبب تمام این طاعت
و هرگاه که امام غیر معصوم باشد واجب نیست ترجیح تراخت
این اشیا و بطنان آتی مستلزم بطنان مقدم است بر سبب
نزد وجود امام و تکلیف و علم مکلف و قدرت امام بر عمل مکلف
بر طاعت و باز داشتن او از نصیحت و علم امام و انتخاب
یا آنست که باقی است رجحان وجود و علم او در سبب امام
و هر جویست ترک از او و بخش لازم موقوف است بر شی
دیگر یا نه و دوم محال است زیرا که او را سبب نیست غیر از
آنچه ذکر کرده ایم یا آنرا و الا هر آینه آن موقوف باشد بر
پس اگر باشد این آن سبب تمام یا نیست مگر او را سبب تمام
و دوم محال است چنانکه بحث تقدم یافت در اول و هرگاه
که چنین است واجبست عصمت امام بجهت وجود اوست
و قدرت امام و صورت نفس او و الا نباشد مکلف بر تحقق
باشد سبب تمام یا نباشد محقق باشد سبب و متمنع باشد تقیاً

و همچنین هم از عصمت کمر این را بگویند که امامت لطیف است
مرفعه او سبب است در صورت غیره و نفس او و اگر نه امام
نفس خود باشد و ظاهر نفس خود بود زیرا که یکویم امر و نهی است
و علم در حق امام کافی است را نه پس اگر اولت حاصل شود
سبب تمام و این مطلوب است و اگر دوم است پس یا است
که موقوف علیه حاصل است مگر امام را یا نه و دوم محال است
و الا لازم می آید اطلاق لطیف واجب و اول مستلزم حصول
سبب تمام است نیز پس بدستی که امامت لطیف عام است
بر وجود امام را و عمل میکند امام و بر آن میدارد و غیر خود را
پس مستثنی یکدیگر با است از غیر آن **سین** مراد از لطیف
است مگر غیر معصوم را و تحقیق واجب و متمنع معاصی بجهت
مسای بودن کل در علت احتیاج و عدم غیر که قیام تمام است
و الا واجب مگر و عین و هرگاه امام قادر باشد بر بد داشتن
مکلف بر طاعت و دوری او از نصیحت که عالم باشد بان

واجب یکو تحقق آن و الا آنکه واجبیت یا باقیات بر هر
 امکان یا مرجع نیست بدای دوم محال است و الا شکی
 یکو فایده دوم پستلزم وجود است و اول مقصود است
 پس اگر امام غیر معصوم باشد هر آینه تحقق خواهد بود آنچه
 واجب است زیرا که بگوید پس لازم می آید محال و آن احتمال
 نیستین است زیرا که میگوید حاصل میشود یا این مطلق است
 چهارم اگر امام معصوم نباشد لازم می آید یکی از امور
 چهارگانه یا آنچه واجب است سبب تمام نباشد هر دو را یا
 که این نیز از سبب را سبب یا عدم ایجاب آنچه موافق
 است بر وجهی که از لطافت است یا ایجاب یکی از دو سبب
 در وجه وجوب از روی عینا بی مرجع این مانع از خلوت لازم
 بحدیقت م باطل است پس منتفی است لزوم اما لازم
 پس بر پستی که رای نیست هر مکلف را بتحصیل حق و ترتیب
 طاعت و بعد از نصیحت که امام زیرا که ادیان طریق است یا نه

دوم پستلزم آنست که چنان سبب سبب باشد اول یا آنست
 که غیر از قائم مقام او است یا نه و دوم پستلزم ایجاب یکی از دو
 مساوی است در وجه وجوب از روی عینا بی مرجع و تالی و موافق
 است بعد از آن بر شکی دیگر یا نه و اول پستلزم عدم وجوب طاعت
 که موافق است واجب بر دوم یا آنست که سبب تمام است
 که نزدیک کرده اند مکلف است با آن و میداند حق را یا نه
 دوم پستلزم آنست که از سبب سبب تمام نباشد و اول
 لازم می آید که معصوم باشد چه نیت امامت غیر معصوم سبب تمام
 لازم بطاعت مکلف و امتثال او را در ایکن که نزدیک
 کرده اند او را بطاعت او و بیان بطلان لازم با قیاس ظاهر
پنجم امامت غیر معصوم بطاعت مکلف را امام
 و امتثال او را و طریق حین نیت نجات و تعزیه و تعزیه
 در ای نیت بغیر امامت چنانکه گذشت پس لازم آید که نیت
 هر مکلف را از ای نیت نجات او و حجت افعال او اینست

ششمین نصب امام و ولایت بر دو طاعت مکلف است
 در جمیع احوال و احوال است او عدم مخالفت م و او از هیچ چیز
 اصلا که دایده آنرا شایع سبب تمام در تفریب و بتیاده اگر
 امام معصوم نباشد هر آینه ممکن است انکار که تفریب و بتیاده
 از او هرگاه که ممکن است انکار که اثر او از وسبب ذاتی
 نباشد بلکه غایت است که اکثری باشد پس یکویم هرگاه که
 امام غیر معصوم باشد بدیستی که خداوند تعالی که دایده باشد
 سبب اکثری و اتفاق را ذاتی لیکن تالی باطل است بجهت اشتغال
 او بر پاک پس همچنین است مقدم **مقدم** پس بدیستی که
 طاعت مکلف م امام را با نصب او کافی است در لطف بقدر
 و هیچ چیز نیست از غیر معصوم که طاعت مکلف م او را با نصب او
 کافی باشد در لطف با امکان بخیر و بدیستی که هیچ شیئی نیست از امام غیر
 معصوم بقدر است اصغر پس بدیستی که اگر نه آید آن باشد اکثری
 خداوند عزوجل مصلی باشد بطریق که موقوف است بر تکلیف و این

و اکثری چه بدیستی ممکن است که بخواهد بحقیقت و غنی کند
 از طاعت یا محمل بگذارد پس لیکن که کافی نباشد لطف
 امام غیر معصوم ممکن است که بدیستی که بدیستی که بدیستی که
 از لطف و قاطع نگردد و بان پس اگر باقی است امامت او
 حاصل نباشد لطف و امامت کرده باشد بخیر و لطف
 و حاصل است از لطف بجای لطف و این محال است زیرا
 که مشتمل است بر غیر و جل و کب پس اگر امامت باقی
 نباشد پس اگر معصوم نیست غیر او مانده خالی است از
 لطف واجب و اگر معصوم است امام کرده است با بعد
 ولایت کردن علت او و میباید مکلف آنرا این است
 تکلیف بالایطاق است چه بیند اند امامت او را غیر او
 است اند و این بخیر میشود و بقیه و مرجع و این عین است
 که لازم می آید از محال **مهم** هرگاه که امام ثابت باشد
 در هر وقت که آن لطف است که محتاج است بسوی آن

و اما هرگاه که باشد بچنین محال است که خالی باشد از وقتی
 بخت و وجوب او بر خداوندی تعالی یا بر امت بر سر دو قول پس محال
 بر آنجا را خطا باشد و هرگاه که امام غیبه معصوم باشد ممکن است که
 خالی باشد از لطف و قبی از اوقات چه لطف تمام بیکبار
 حسب اعم و خاصه بیکبار و این او بر تقدیر طاعت ممکن است و در
 ممکن است که خالی باشد غیر معصوم بان اجتماع ممکن نشا قضا و قدر
 و هم محال است **دهم** هر جا که بگوید اندکند ای غرض
 سببی که در اصل است بیکلف جنوی غایت مطلوب او را
 که موقوف است حضور او بر او و بدین رستی که حاصل میشود این
 غایت از وجوب امر غیر او پس لابد است که باشد تا چه واجب
 بسوی او هرگاه که طلب کند غایتی که حاصل میشود که از آن
 سبب او بجا از مکلف با عدم حصول او از او و بدین رستی که است او
 حسب ذاتی چه هر سببی که سببی است بمبب و اما ذاتی است
 و در سبب که ذاتی است واجب است حصول او از او و باز

عدم او و هر که معصوم نیست بحث کرده میشود و او با آنکه
 و اما باین است که امام معصوم است و یا است که هر دو
 و واجب است که واجب بودن خود در حالی که شستن است بر وجهی
 که مقتضی وجوب او باشد و بیرون میرود شرط از شرط بودن
 و لازم می آید بیکلف یا لایطاق و این قیود مانع از لطف نیست زیرا که
 هرگاه در نزدیک بگوید اندک مکلف را بطاعت بگوید که بگوید باز
 و از آن پس اگر باقی است فعلی که آن لطف است که
 شرط است در او از روی وجوب یا باقی نیست پس اگر باقی نیست
 امر اول و اگر باقی است بیرون از لطف از شرط بودن او
 لازم می آید امر ثانی و اگر باقی است لازم می آید بیکلف و شرط
 در حال عدم شرط و این امر ثالث است و لیکن تالی به
 اقسام آن باطل است پس بچنین است مقدم در بطلان
دوازدهم هرگاه که امام معصوم نباشد لیکن که شرط
 محال باشد در حال شرط بودن او لیکن تالی باطل است قطعا پس

مقدم بطل باشد چنان شریک که مکتب و ذکر این مکتب از
 حیث در حال نام بودن او که شرایط از تکلیف هرگاه که معصوم
 نباشد سبب از این جهت است با عدم است بخت عدم عصمت پس
 هر از وقتی این طاعت به طاعت مکتب از جمیع احوال او
 و هرگاه که چنین است امام معصوم باید چه محال است طلب نفی
 چیزی از کسی متحقق است و آن **چهارم** لطیف است امام
 تمام میکرد پیرایه که با حاصلات از مکتب که طاعت حق است
 و پیرایه او را بچشمه میفرماید و او را بان و نهی می نماید اول
 از آن از او امر و نهی می شود و او را می سازد و از امام چیزی
 که موجب نفرت مکتب باشد از او صادر شود و عصیت از او
 از چیزی که رقت نماید مکتب در پیرایه او و نهی می شود از او پس
 محال باشد بر عصیت و الا متنی که در فایده او بیان کردیم
 هرگاه که مرتکب شود اعمی ضد چیزی را که می تواند مکتب را بان
 آن چیز از بزرگترین و اعمی است بعد طاعت او پس اگر

مرتکب شود امام معصیت از معاصی نماید و او متقی شود با تکلیف
شانزدهم هیچ چیزی که بزرگتر باشد از پیرایه که مکتب
 کسی را که اندک مساوی است هر از او در وجه طاعت و برستی
 که او همیشه نمیکرد از او هیچ وجه پس فایده نباشد و
 منفی هرگاه که امام غیر معصوم باشد پس نیست
 که او واجب است پیرایه او یا آنست که حق بجانب تعالی طلب
 فرموده از مکتب یکی از او صد را با ثبوت علت ضد دیگر
 و عدم قدرت مکتب بر از آن و دوم هر وقت آن
 باطل است پس همچنین است تقدم در بطلان اما طاعت پس بجز
 که امام هرگاه که معصوم نباشد ثابت باشد چیزی که موجب نفرت
 است از پیرایه او زیرا که موجب نفرت مساوی بودن او
 هر از او در از خط و فرمان بر او ای او ترجیح با مرجع است و عدم
 و ثبوت با قبال و افعال او هرگاه که موجب نفرت ثابت باشد
 پس اگر واجب نباشد طاعت او ثابت یکدم است و اول

و اگر واجب است طاعت او واجب است رغبته در آن
لیکن رغبته و نفرت ضد آن اند یعنی تنافی پس باشد که
طلب کرد یکی را از دو ضد با وجود علت ضد آن دیگر اند
ممکن مکلف از آن دو آن **جدا** بتو تکلیف
با امامت غیر معصوم از آن تمییز است که جمع میشوند
و اول ثابت است قطعا پس متقی باشد دوم پیاپی
آنکه تکلیف نمی باشد مگر بجهنم و آن موقوف است لطفت
که آن امام است پس هرگاه که او غیر معصوم باشد پس یا
که ثابت یا ثابت نیست پس اگر دوم است مستلزم
تبع تکلیفات و استیلا آن از باری تعالی و اگر ثابت
پس مکلف از نفرت است از پیروی او پس هر دو نمیکنند
او را و بدین پیستی که واجب است لطفت زیرا که او نمیکنند بجهنم
این لطفت و با این لطفت نمیکنند پس آن لطفت نباشد
پس متقی کرد و تکلیف بجهت انتقامی شده و او اما نبوت

اول پس آن ظاهر است فی نفسه هرگاه که حصول اثر
باقی نماند مگر او را از آنچه موقوف است استعدا قابل
بر و فاعل که واجب است از جتی که نبوت آن را فاعل است
و او نمیکنند مگر او را واجب فاعل با استعداد قابل این
خلاف تقدیر است و فاعل که نزدیک کرد انداخت
بطاعت و دور سازنده از معصیت او امام است بجهت آنکه
او صواب جوینده است از خطا کننده و با وجود او باقی نمی
گردد استعداد مکلف برای حصول آن و استعداد او آن
قبول است و امثال او او را و تو ای امام را پس لازم است
و واجب جتی که نبوت آن فاعل است مگر آنرا و آن خطا
و عازت طاعات و عدم تعارض معاصی و اینست آن معصیت
پس هرگاه که امام غیر معصوم باشد لازم می آید یکی از دو امر
یا بودن استعداد ممل با امکان جت فاعلیت که آن محل است
چیزی را که موقوف است بر او شود یا بودن امام که نیست تمام

لطف که موقوف است بر تکلیف و تالی بهر وقتش باطل است
 پس مقدم شدن است اما لازمه پس بدستی که امام نزد
 کرده اند و در سائر مذرات از جهت قوت کاذب او که
 بالفعل است تا آنکه امکان حصول طاعات و بازایت است
 معاصی کافی باشد یا امثال مکلف پس لازم می آید اول
 و اگر کافی نیست پس هرگاه که امام غیر معصوم باشد حاصل نشود
 از دیگر امکان پس نباشد و تمام لطف که موقوف است
 بر تکلیف و ابطال آن دوم پس آن ظاهر است **پس**
 عدم عصمت امام با استناد اجتماع معلول با عدم علت و از آن
 قبل است که جمع میشود و دوم ثابت پس منتفی باشد اول
 اما ثنات پس بدستی که عدم عصمت او مستند است
 با مکان جهت فاعلیت و در فاعلیت با فعل چنانچه شد
 و امکان با سلب جمع میشود چه مراد با مکان اینجا امکان ماضی
 پس هرگاه که جمع شد با سلب معلول نیز با سلب جمع میشود زیرا که

آنچه جامع علت همان جامع معلول است پس لازم می آید
 نبوت معلول با عدم علت او و اما نبوت ثانی پس آن
 ظاهر است پیوسته و در هرگاه که امام غیر معصوم باشد لازم
 می آید که ممکن واجب باشد و تالی باطل است پس مقدم شدن
 است چنان لازمه آنکه عدم عصمت امام مستند است
 با مکان جهت فاعلیت پس کافی باشد بموجب جهت
 فاعل و آن واجب بالذات است از آن حیث که ممکن
 نیست فرض نقیض او پس ممکن نباشد فرض نقیض معلول
 او با ذات و از آن موجب است بگویند که این موجب
 نظر بعین است پس منافی جو از فرض نقیض نیست زیرا این
 جهت و امکان نیز منافی نیست زیرا که میگوئیم لازم نمی آید
 از او که در حال امکان منع میکند باین فرض نقیض را بلی
 الثنات بخبری دیگر پس آن امکان نباشد بگوید واجب باشد
پس **پس** اگر امام غیر معصوم باشد هر آینه می باید که معصوم باشد

چه هرگاه که استلزام عدم عصمت امام اکتفاست و جهت
 فاعلیت با امکان واجب میگردان بان پس باید که معصوم باشد
پست و چهارم هرگاه که امام غیر معصوم باشد پس هرگاه
 مکلف مطیع باشد و تالی باطل است پس مقدم مثل است
 در بطلان بیان ملازمه آنکه هرگاه امکان کافی باشد در
 فاعلیت و آن با قبول مکلف کافی است در تمام تاثیر لازم
 است و وجوب اثر و آن نزدیک گردانده است بطاعت
 و در سبب زنده از معاصی پس هرگاه که آن حاصل باشد و اما
 منع میگرد و معاصی و واجب میشود طاعات لیکن تالی باطل
 بحث امکان امر و بیعت و نهی او از طاعت مگویند که هرگاه
 نهی نمود از طاعت یا امر کرد و بیعت و اجبت بر مکلف پرهیز
 از حیث امثال ام و نهی از بیعت معیت و طاعت و اگر چه
 امام عاصی باشد زیرا که میگویند بیعت من طاعت امام است

امر و طاعت باشد و منعی نیست قطع نه لذاته زیرا که وجوب اتباع
 امام نیست مگر از جهت تعریف او و حل ویر طاعات نهی
 از معاصی پس او تابع مأمور یا است پس ممکن نیست که مکلف
 با امثال او فاعل حسن باشد و امام فاعل متبیع پس هرگاه
 که متبعی باشد و چه حسن متبعی خواهد بود من پست
 و پنجم هرگاه که امام غیر معصوم باشد پس نباشد عدم
 علت عدم علت معلول و تالی باطل است پس مقدم مثل است
 در بطلان بیان ملازمه آنکه عدم عصمت امام استلزام اکتفا
 با امکان بیعت جمع کنند و هر عدم فاعلیت را پس عدم
 علت عدم نباشد و اما بطلان تالی پس آن حکم است
 در علم کلام **پست و ششم** اگر امام غیر معصوم باشد هر آینه
 معلول واجب گردد با امکان علت یا عدم لطفی که آن شرط
 است در تکلیف از حیث باری تعالی یا از بیعت امام
 با طاعت امام و امثال جمیع او امر و نواهی او و تالی باطل

پس مقدم مثل است در بطلان بیان ملازمه آنکه نصیب امام
تشیع کافی نیست در طاعت با خواستن امام بطاعت و دوری
از معصیت پس یا آنست که کافی است در امکان پس لازم
می آید و موجب معلول با امکان علت نزد طاعت مکلف
مراد از جمیع اوامر و تنوای او را یکا کافی نیست بلکه لابد
در امر بطاعت و تنی از معصیت پس یا طاعت امام کافی باشد
که آن حاصل شود پس لطیف متقی باشد از جانب حق سبحانه
یا از جهت امام پس درین هنگام مکلف را امر می نمایند
بلا و یا شدم او را بجهت پیست و پیغمبر و جارت و طاعت
از نصیب امام و نصیب طریق مکلف بمعرفت او و مسلم یا کما امام
میکنند بطاعت و تنی نمایند از معصیت و اخلاق سیچ که امام
نمی نمایند و آنکه نمیکنند این را پس یا بر سیل و جوب است
یا بر سیل امکان دوم مستلزم آنست که امکان که متناهی
هر دو طرف اوجب باشد مخرج را و اقباعا با باب تحتین

چهل و این محالست پس متقن باشد اول که آن عصمت است
پیست و شش مرتبه حج یکی از دو طرف در ممکن لابد است که آن
طرف واجب باشد مراد از ذریه که متناهی لطیف نیست بوی
محالست که مرجع یکی از دو طرف باشد **پیست و قسم**
هرگاه که امام غیر معصوم باشد باشد قدرت او بر حمل مکلف
بر طاعت و ترک معصیت با تکلیف او و امکان تحسری
و سی صحیح و طریق راست است که نزدیک گرداننده است
و او را ساخته است از معصیت و این بجهت متقن باشد درین
مکلف پس ازین لازم آید که ایجاب او عیب باشد
چه نخواهد بود فایده در ایجاب آنکه محل بالفعل است و الا لازم
آید که مکلف نباشد بطاعت امام و نه باقی پیستی امر
لابد است که وجوب یا از برای ذات شحات مثل معرفت
یا بجهت مصالح ناشیده از او امام علیه السلام از قسم دوم است پس
میگویم یا آنست که این مصلحت حاصل نمیشود از ذریه از ذریه او

یعنی که مصلحت که متقن وجوب است که مساوی باشد
 آن در تحقیق اول موجب آنست که ارجاب واجب باشد
 و دوم آنکه یکی از ایشان مثل باشد بر مصلحتی که متقن وجوب است
 بکه متقن ترجیح است پس آن افضل است پس واجب باشد
 بر غیر و نه پست ایشان با فضل و یا آنست که یکی از ایشان
 مثل است بر بعضی مصالح که متقن وجوب اند نه بعضی دیگر
 پس موجب نباشد دوم اعتدال باشد میشود بعد از اول محتمل
 نزاع آنست که مفهوم که اول واجب معین و مجز و آنکه بر بدل آن
 هرگاه که مقرر داشتیم این را پس میگوئیم وجوب که متقن وجوب
 بعد است و وجوب طاعت او متحقق است در نفس مکلف
 چنانکه معتبر کردیم پس که دایره آن امام پس آن علت است
 و ارجاب طاعت او علت او در حال یقین باشد که او را
 در وجه وجوب محال است **پس میگوئیم** اگر امام معصوم باشد
 لازم می آید که همیشه که دایره باشد شارع میان طاعت

و بیان هر که امام از مکلف که باشد یعنی که واجب نباشد
 طاعت او عینا زیرا که قدرت امام بر حل مکلف شرط است
 و هر یک از آنها این معنی متحقق است در وجهی متقن که دایره
 امام میگویند واجبیت تجزیه بر تقدیر امامت غیر معصوم را
 مانع از این آنست که وجبات که امام معین باشد زیرا
 که میگوئیم مسلم پیدا کنیم که مانع متقن باشد بر تقدیر است و ای
 امام و غیر او هرگاه لازم باشد خلای که گردانند و باشد
 از امری که گویند که آن مانع است بکه استدلال کرده میشود
 بر استخار آن امر پس در فرض امامت غیر معصوم مستلزم
 ارتجاع واقع است و هر چه مستلزم ارتجاع واقع است بر آن
 واقعیت نیست نه وجود که امامت غیر معصوم واقع است از امری
 پس بدستی که آن مستلزم یکی از دو امر است یا ترجیح یکی از دو
 فعل متساوی در مصالح ناشیه از که متقن وجوب است بی تردید
 یا مساوی بودن امام با غیر او در وجوب طاعت چنانکه

مقدم شده و هر دو خلاف واقع است و اما بکری پس بدستی
بر آن مستلزم از تعلق و تعلق است که واقع باشد لازم می آید
اجتماع تعین و این ظاهر است پس کسی که می آید آنچه مساوی است
با عدم او در مصالحی که متعینی و واجب است باشد آن فعل غیر
واجب قطعاً و امانت غیر معصوم هر مکلف را مساوی عدم او است
و آن که از پیش گذشت پس لازم می آید که امانت واجب نباشد
این باطل است **پس و چهارم** هر چاکر شای با عدم او مساوی باشد
در مصالح لطیفه واجب نباشد آن شی محتاج ایستاد پس اگر
امام معصوم نباشد لازم می آید این **پس و پنجم** اگر امام غیر معصوم
باشد لازم می آید ایجاب بخشی با مساوی بودن عدم او برای وجود
در مانند مصالحی که در آینده شده و وجوب برای او یا احتمالاً
بر منتهی گویند در عدم او و تالی باطل است پس همچنین است
مقدم در بطلان بیان ملازمه آنکه بدستی که متعینی قدرت امام
اگر اطاعت کند او را مکلف و حال آنکه حکمت عقل او از غیبه

کردن او

کردن او ثواب او و مکلف مساوی باشد در همه معصیه
لازم از وجود امام ممکن است اجبار او بر معصیت و برون
این بی علم مکلف باشد بخلات مکلف پس بدستی اگر او
اراده طاعت کرده متعینیت اجبار نفس او بر معصیت تحقق
نیکو و کذب بانفس او **پس و ششم** اگر امام غیر معصوم باشد
لازم می آید ایجاب یکی از او شای مساوی در مانند مصالح ایستاد
یکی از آنها محتاجت بشرط نه آن دیگر و تالی باطل است پس تمام
مثل اوست در بطلان بیان ملازمه آنکه قدرت امام بر مرتب
و تبید مشروط است بطاعت مکلف هر دو را بخلات نفس مکلف
و اما بطلان تالی پس آن ظاهر است در علم کلام **پس و هفتم**
اگر امام غیر معصوم باشد هر چه مساوی باشند مکلفان در وجوب
حاجت یکسان واقع حاجت ایشان موقوف است بر دفع حاجت او
پس محتاج در تحصیل شی بدکار غیر خود است در تحصیل او مگر بعد از
استغناء او تحصیل او پس اگر امانت او دفع کند و حاجت

ایشان است لازم می آید عصمت چه وجه حاجت جو از خطات
و اگر دفع حاجت ایشان نیست و محقق است حاجت او دفع تواند
کرد حاجت غیر خود را پس صلاحیت امامت نداشته باشد
پنجم و هشتم هرگاه که امام غیر معصوم باشد پس یا نیست
که فرض کرد همیشه و معیت او امر او ممکن است یا طایف او
ستلزم عصمت است و اول از فرض وقوع او محال لازم نمی آید پس
فرض میکنیم که آن واقع است پس یا آنست که هر آنچه از اطاعت
کرد او از امکانست و جمیع او امر و نهی او در جمیع اوقات نباشد محلی
و یا او را که محلی باشد در آن وقت و اول استلزم آنست که او
معصوم باشد پس او سزاوارتر باشد که او را هر دو بکنند زیرا که هر
سبب او را اولی است از هر دو محلی در بعض اوقات خصوصاً اگر
که معلوم نباشد وقت خطای او و او هم ستلزم آنست که نباشد
هر حکمت را از این نزدیک که او اندک بطاعت او را سازند و از
معیت چه این امر موافق است بر امام و اولاد واجب نباشد

در فرض

چنین او و درسی نباشد که بوی بخت عدم وجهی غیر از این
در حال امر او است بمعیت که در آن نباشد نه نزدیک کننده و نه
از او نمایند پس حکمت را نباشد راسی یا در کتاب صواب قاطعاً
بگو حکمت را نباشد بطریق پس بدون میرود و از تکلیف پس
واجب کرد و امام را درین امر کلی چه واجب تکلیف پس هرگاه
آن منتفی کرد و در این نیست منتفی کرد و پس واجب نباشد هر دو
او درین مقام این تکلیف و لایطاق است بعینه بخت عدم
یعنی وقت اتیان و وقت عدم او و اگر باقی ماند بر تکلیف باشد
آن تکلیف و لایطاق و این محال است پس او را هرگاه که امام
غیر معصوم باشد ممکن است در تکلیف با آنکه او قیاس باشد با قدرت
مکلف و علم او و وجه وجوب فعل زیرا که امام هرگاه که محلی
باشد در آن و اولی است و در تکلیف و او نیکو نباشد بلطفت
و لطیف او نه با قیاس و ات او است بلکه بصواب بودن او
لیکن تکلیفی که حق سبحانه و تعالی بدان تکلیف فرموده محال است که

قبح باشد چنانچه امانت غیر معصوم مستلزم شدت
 عایت مکلفات است و هرگاه پستند شدت عایت است
 و هرگاه محال است محال است که حاصل شود با و غنا باشد بصواب او برای اعمال
 که حاصل شود با و غناست و با آنکه رسی می باید که حفظ کند آنرا
 از وجوب غیر او بر او دفع ظلم از قوی باید پس هرگاه که امانت معصوم
 باشد او محتاج یکدیگر و شناخت آنکه میخواند او را بطلاعت و دفع
 میکند ظلم او را اگر ظلم کرده باشد پس بدستی که یکطرفه باشد با
 زیادت و یکطرفه یکین معرفت صواب آن چنانچه از امانت
 بخت اتصال خطای او پس لابد است از مقرب دیگر **چهارم**
 امانت زیاده ای که یکطرفه است هر امانت را با جواز خطای او بودن
 از امانت معصوم پس عایت او زیاده تر باشد از عایت مکلف
چهارم و در هرگاه که در تکلیفی که متعلق بنسب است
 متعلق با امانت باشد پس آنکه متعلق بنسب او باشد و بمصالح غیر او باشد

غیر خود است و تکلیفی که متعلق بنسب است پس آن است که
 در تکلیف باشد از آنکه متولی مصالح غیر خود باشد و او بمقرب امتیاج
 پشتر از وجوبت زیاده ای که یکطرفه است **چهارم** و در هرگاه
 که پشتر از آید از قوت بنسب محالات که با قوه باشد بجهت
 لابد است از قوت بنسب باشد و امانت پشتر از آید است مکلف
 از قوت بنسب و از قوت بنسب و عمل و لابد است که او را
 با فعل باشد نسبت به هر یک یک از واجبات و این معصوم است
چهارم و در هرگاه که بدست امانت پس بدستی که کامل او
 با فعل است و امانت یکین کند یکطرفه است از حیث عدم
 پس لابد است که کامل با فعل باشد نسبت **چهارم** و در هرگاه
 معصوم ناقص است پس خواست حق سبحانه تعالی تکلیف او را و او
 کامل نیست که با امانت پس عایت از قوت حضرت معصوم امانت
 علیه السلام بخت یکین او پس لابد است که او ناقص نباشد
چهارم و در هرگاه که امانت عینه معصوم باشد لازم می آید یکی

از آن ده شل علت باشد در آن دیگر زمانی باطل است پس مقدم
 شل است در بطلان بیان ملازمه اگر امام قوتیت میفرماید
 ایشان را پس اگر در قوت علیه متساوی باشند پس قوت
 امام متساوی قوت مأموم باشد با آنکه قوت امام علت است
چهارم اگر امام غیر معصوم باشد لازم می آید امکان
 بودن معلول با آنکه اقرب با مقدم است و بوجوب علیت
 زمانی باطل است پس مقدم شل است در بطلان بیان ملازمه
 آنکه عصمت و تجزیه و طرف اند و بیان هر دو مراتب غیر شایع
 است پس اگر امام غیر معصوم باشد لازم می آید آنکه بعضی از
 اهل تکلیف اقرب باشند از ایشان بطاعت و اگر چه در بعض
 از آن باشد لیکن قوت علیه علت است **چهارم** اگر امام
 غیر معصوم باشد لازم می آید که امکان یبدا از وجوب علت باشد
 و فصل زمانی باطل است پس مقدم شل است در بطلان بیان
 ملازمه اگر احتیاج با امام وقتی است که غیر معصوم باشد ممکن باشد

هر او را متصل امام بقوت علیه نزدیک گزاشد او را از نظر
 عصمت جای که ممکن باشد که برساند او را بیان اگر ممکن
 اطاعت کند او را پس او اقرب نیاید نسبت به مأموم در آن
 ممکن دور تر از وجوب نزدیکتر باشد بعلت فصل و این محال
چهارم اگر امام غیر معصوم باشد لازم می آید امکان
 آنچه باند است است بغير باشد امکان دور بوصول میرسد زمانی
 بهر دو شل باطل پس مقدم نیز شل است در بطلان بیان ملازمه
 آنکه امام باقی آنچه موقوف است بر وجوب او و خانیست که
 علت است در امکان طاعت هر ممکن را یا در حصول او باصل
 اول ملزم اول است چه امکان طاعت هر او را انداخته است پس
 اگر طاعت معلول باشد هر غیر را هر آینه باشد آنچه باند است
 معلول باشد بعینه و این امر اول است و دوم ملزم دوم است
 زیرا که ممکن هر گاه بیند اند طاعت را که از امام پس اگر نخند
 آنرا امام نخواهد او را بوسی آن پس اگر باقی است تکلیف

لازم می آید تکلیف الایطاق و اگر باقی نیت تکلیف بر او
 میرود از تکلیف پس خواندن نیز بر او می رود و از وجوب
 و از شرطیت در آن پس وجوب متأخر از اعلام باشد
 و خواندن و اعلام و خواندن متأخر از وجوب و این امر
 ثانی است و اما بطلان تالی بهر دو متشخص پس آن ظاهر
پنجاهم واجب است که امام متقرب بالفعل باشد
 و الا متحقق نگردد وجوب طاعت نسبت بکافر بلکه واجب کرد
 که او متقرب بالفعل باشد یا زاین امر او را دو معنی است یکی
 آنست که هرگاه اطاعت کند او را مکلف یا ممکن داشته باشد
 از محل او بر طاعت و موقوف بودن فعل طاعت بر تقریب او
 بر آینه ممکن است که متقرب باشد و دوم آنکه اگر کافر آینه شود
 استیجاب شرایط غیر تقریب و آنچه موقوف است بر و بمحو
 مستقیم منسل را با توقف فعل بر و هر آینه واجب کرد که متقرب
 باشد و اولی مراد نیت و الا ممکن باشد تنفیض او با استیجاب

شرایط

شرایط از قبیل مکلف سوی تقریب و آنچه موقوف باشد
 بر و پس مکلف معذور باشد و امور امام مهمل باشد پیشتر کرد
 نماید و او که در اقامت و اقامت و می باشد همچنین هرگاه
 امام معصوم باشد چه عینه معصوم ممکن نیست که متقرب باشد
چهارم فعل موقوف است بر چند شرط بعضی از آن
 امام است و آنچه متعلق است با و آن بردن قسم است یکی
 آنچه آن از فعل مکلف است بچهارم مثال او امر و طاعت او
 و داعی و عینه آن و دیگر آنکه آن از فعل مذاعی مندرج در فعل باشد
 مثل نصب امام یا از فعل امام باشد مانند قبول کردن او
 اقامت را و تقریب او تر و حاجت خواندن او و محل او بر طاعت
 با قدرت او پس عدم او نمی باشد که بحجت عدم بعضی آن
 پس یا آنست که آن از فعل مکلف است یا از فعل مذاعی
 یا از فعل امام پس بر تقدیر عدم اول یا که مکلف ایجاب
 نموده باشد بجمع را پنج میگردانند و بی او در حالتی که تابع نباشد

فصل امام را جلیه پس بمجوز او دفع پس او تابع فعل امام باشد
بجای حال که اگر امام میگوید فعل خود را مکلف میکرد اگر کسی که
ممکن باشد تحقق دوم برایش باشد اخلال بواجب بیاید
پس مقرب بطاعت نباشد در آن هنگام با قدرت او طاعت
مکلف می‌آورد پس او امام نباشد در این صورت و این محال
یا مستبعد پس لازم آید که نباشد که اندام است او را تا به
امتناع آنرا امید انداختن آنرا که می‌گوید که او معصوم است
و اگر چه واجب نیست طاعت او تا به آنکه او امام است یا
ممکن باشد مکلف از او با صلب طریق و علم ناچار است و او
از طاعت پس موقوف باشد علم بامامت او بر عصمت او
و همچنین بر امانت او پس امانت غیر معصوم محال باشد
پناه و دفع مر اگر امام معصوم نباشد هر آینه لطف بتحقیق
باشد بوجوه دو عدم او و تالی باطل است پس مقدم مثل او است
و باطلان بیان ملازمه آنکه بدست هر کس که لاحق میگردد ممکن است

از آن چیست که ممکن است مساوی است در وجود عدم او
بجست تساوی پس از جهت امکان پس امام است
یا مکلف لطف باشد پس یا است که لطف بودن او است
امکان تقریب دوست یا بجست تقریب بالفعل او
اگر اطاعت کند او را مکلف یا ممکن باشد از محل او بر طاعت
یا تقریب او بالفعل مطلقا یا بجست یا برین دو شرط سوم
محال است چنانکه گذشت و اول باطل است و الا مساوی
باشد در وجود و عدم پس تعیین کرده‌ام و این تعیین است
هرگاه که امام معصوم باشد بخواهد می‌فرماید است که امام
لطف ندانست بر ما مقتضی مرجعیت فعل حرام و اخلال بواجب
و این دو هم پیوسته مساوی است و او را در تکلیف در جواز فعل
مرسیت پس لازم آید جواز کذب در تبلیغ و لازم می‌آید آنچه
بزرگتر دیم آنرا از محال و اول پیوسته عصمت او است پس
زاید مقتضی منع حرام است از آن چیست که آن حرام است

پناه چهارم احد امین لازم است یا آنست که تکلیف
 و قدرت و علم امام کافیت در تفریب امام بخشی که اخبار
 آنجا امام اخبار میکند که مقرر است و از اطاعت و بعد است از
 می کند و اطاعت و امر او را با قدرت و یکین او از محل تکلیف برین
 با عدم اخلال او بتفریب و بتعبد و در حال یا در پسری ازین
 و یا امر او را لطفی زایدی است که خارج نیست از او که مستحق نیست
 مثل پستخدا که باری با ذی قلی معرفت او را باطل چسبی
 از الطاف متقنی است و از رحمت لازم است صحت امام
 و بهر پستی که کیفیت می آید او امر لازم است زیرا که محال
 تکلیف مساوی اند و لطف که آن شرط است و تحقیق که ما
 بیان کردیم که امام لطیف است هر شریعت را و تکلیف که
 آن واجب است اگر اطاعت کند او را مکلف یا ممکن باشد
 از آن قریب او از تکلیف با یکدیگر محال کنند آنرا بر او آنگاه
 که نیست و امام را و ای دیگر یا آنست که کافی است تکلیف

در حق امام در آن یا نه پس اگر دوم است متین میگرد
 لطفی که کرده شده برای او فعل و الاصل تکلیف آنست
 و دوم محقق است و آن قدرت محل لطیف است بر محل
 مکلف بیکلف بر فعل او و الا واجب نباشد تکلیف او
 و باین واجبیت و وقوع فعل و همچنین لطف که در حق امام
 یا تکلیف پس لازم است صحت او چنانچه و پنجم
 هر فعلی که صادر شد از فاعل حکیم محال است بر و خطا و سهل
 زیرا که وجود او شافی عدم غایت او است و الا باین
 و امامت فعلی است از فاعل حکیم که محال است زیرا که
 آن از جانب خدای تعالی است یا از ملامت و محال
 خطا هر چه بود و غایت از وجود امام آنست که مکلف بخشی
 باشد که اگر اطاعت کند امام را یا ممکن کرد امام از محل او
 اخلال نکند پیمانی از او اجابت و بکنند پیمانی را از محرم
 و الا لازم آید ترجیح بلامرج و متقنی کرد و غایت از او و مالی مستحق

در حق امام پس اگر معصوم نباشد لازم می آید نه غایت
با وجود فعل و لیکن ما گفتیم با تجماع مراد و است
پس لازم باشد عصمت **پجاه و ششم** اگر امام معصوم باشد
مرآیه باشد لطف او کمتر از لطف رعیت او و تفاوت در
میین است در تکلیف یکسان مالی باطل است پس مقدم مثل او
در بطلان پان شرطیه آنکه لطفی که از برای تکلیف است آن
جبار است از امام است بمانندگی که اگر ممکن باشد امام اول
تکلیف بر فعل تکلیف که آن حاصل میشود از تکلیف و افعال
پنجری از واجبات پس اگر امام سادی است در میان
امام مراد و اخوان بود بیک لطف او از الطاف تنبیه است
پس اگر که در فعلی مثل لطف با محلی می میشود و تحقق میکرد شرط را که
او شرط تکلیف است و درین هنگام عصمت لازم است چنانچه
عصمت مستلزم تحقق معادلات و اگر که در مثل فعل لطف
پس آن نقص باشد پس لازم آمد تفاوت اهل تکلیف

لطف

لطف میسر در تکلیف و ابطال آن مالی آن بین است و علم
کلام و آن عصمت زیر اکثر تفاوت و شرط مستلزم
است و شرط پس آنکه لطف او نقص است تکلیف
نباشد بجهت عدم شرط **پجاه و ششم** اگر امام معصوم باشد
تکلیف نخواهد بود مالی باطل است پس مقدم مثل او
بطلان پان لازم آنکه هرگاه معصوم نباشد نخواهد بود مراد و
چون لطف او را مرآیه باشد معصوم چنانچه گذشت و باید که باشد
مراد و امامی و اگر نه پس بدل شود و پیوستگی که در میان پس باشد
آن لطف نقص از لطف شرط و تکلیف و ابطال مالی
پس بر پستی که هر تکلیف صلاحیت امت نه ارد قلنا
پجاه و ششم اگر امام معصوم نباشد لازم می آید یکی از دو
یا عدم طاعت او نسبت با اهل تکلیف یا احکام یا امکان
اجتماع امت بر خطا مالی باطل است پس مقدم مثل او
پان لازم آنکه هرگاه خطا از او سرزند و امر کند امت را به پیروی

آن در جت یا نه و اول واجبیت بر من و این حکم
 و هر که ام که باشد لازم می آید امر اول و اول مستلزم امر است
 و باطلان هر دو پس آن ظاهر است **باب** است
 متضمن تتریب است بطاعت و امری از معصیت و مانع
 بجزی محال است **اختلاف** و با **ثبوت** امام حافظ شریع
 اندک است بحت حکم الهی در سر و دقت چنانکه پیش شده و علم
 کلام که حکایت و اجبات و کتب است و انیست
 پس اگر حافظ شریع موجود نباشد لازم آید تا فرمایان از وقت
 حاجت پس هر سلسله که در اطلاق واقع باشد رجوع باید کرد
 بسوی ای و عمل باید نمود بقول و ای و اقبال باید کرد بر صحت آن
 و اهل اجتهاد فتوی دهند بان قول و هر که مینه معصوم است نه
 همچنین است بحت مساوی بودن او مجتهد از پس امام معصوم
 که قول امام اقوی است از هر اجتهاد که از من
 کنیم چه آن یقین است پس آن مساوی قول نبی باشد صلی الله علیه و آله

و این

و هیچ شی از قول عینه معصوم مساوی قول نبی نیست صلی الله
 و یقین محبت و قول او پس امام معصوم باشد شصت و شصت
 واجب است که امام مخصوص علیه باشد چنانچه که پیش آمده
 که انقیاد باطل است و مخصوص علیه باشد پس باید که امام معصوم باشد
 و این مطلوبیت و فعل و حجت باشد و معصوم است امام معصوم
 پس آن اجماع است و حجت تساوی قدرت و مانع و اما
 بکبری پس که در اما قول و فعل و حجت باشد پس نیست
 که حکایت بان در نفس امرت یا نه و اول مطلوب است و دوم
 یا مکلف باشد است یا نه و دوم محال است و ثانی مستلزم
 عدم حکایت است و اول مستلزم حکایت است به دو بند
 و تحقیق ما چنان کردیم که قول و فعل امام حجت است پس او
 معصوم باشد **شصت و پنجاه** که امام معصوم نباشد لازم
 می آید یکی از او امر یا حسن خالی بودن مکلف از حکایت یا امر
 بر یقین بی پس و تمای باطل است پس مقدم شل است

باید که معصوم
شصت و پنجاه هر که قول او حجت باشد
 مسا با جماع فعل او حجت باشد
 و همه که قول کرده

در بطلان بیان لازم قول آیه است که ان جاء کفر فایق
یَنْبَأُ فَلَکَیْنِ یعنی اگر پادشاهان و بشارت پیش
 بریرا پس تخص نماید در راست و دروغ آن چون امام معصوم
 نباشد جایز است که منق از و بعضی آید یا اعلام کند یکی را از
 اهل کثرت بنق او و یکی از پنهان کنند محل آنست بر یک
 اعتبار کند بخیر و واجب کرد عدم قبول و پنهان و پنهان
 غیر از و پس اگر خالی است مکلف درین و آنکه از کثرت پس لازم
 می آید ام اول و اگر خالی نیست لازم می آید ام دوم شخصیت
 و چنانچه صد و یکدنب موجب عدم قبول قول اوست و اما
 موجب قبول قول او و الا متفق گردانید او و ثانی لازم است
 ثانی طرقات است و ثبوت یکی از او متشانی موجب امتناع
 آن دیگرست در حال ثبوت او پس لازم کرد امتناع و ثبوت
 ما دام که امامت ثابت باشد **شخصیت** **ششم** قول امام حجت است
 و هیچ شیئی از مذنب قول او حجت نیست اما صغری زیرا که

امامت بنی است برین و الا منقطع شود امام جواد و نشانی کرد
 فایده امامت و اکبری پس بخت آیت کریمه شصت
 و هفتاد هر جا که باشد و ثبوت موجب عدم قبول قول او و ثبوت
 خود او بود و جز بخت قبول و شرط بعلم بعد از ثبوت زیرا که علم شرط
 شرط است یا آنکه علم بشرط حاصل باشد پس لازم می آید که خبر
 نباشد بقول امام پس نشانی کرد و فایده و ثبوت او **شخصیت**
و ششم قول آیه ان جاء کفر فایق **یَنْبَأُ فَلَکَیْنِ**
 کرد اینده و این آیت کریمه صد و یکدنب موجب عدم قبول
 قول او پس بخت کریمه است یا بخت سقوط محل او
 یا عدم رجوع صدق او و در آن هنگام پس هرگاه که معصوم باشد
 ممکن است صد و یکدنب از او یا ممکن قریب بخت وجود
 قدرت و داعی که آن ثبوت است و عدم و فایده است
 تمام بودن اینست پس ممکن باشد خالی بودن لازم و کلام
 که مجوز باشد مکلف را عدم طاعت او و متردد باشد و در آن

و مجوز باشد که مخالفت کند خدا را و امام و نهی از آن بچند امور
 است بان و منی است از آن پس بدینستی که حاصل شود
 هر او را ادای بطاعت او و منتهی کرد فایده آن شصت
 و نه سمر که در معیت منافی جو از قبول قول او است
 و هر چه منافی جو از قبول قول او است آن منتهی است بر امام
 در حین امامت پس لازم می آید امتناع معیت بر او امامی
 بجهت آیه رینه و اما بکبری بجهت وجوب مکلف و اگر
 صادر شود از و چنانکه که مانع باشد جو از قبول قول او بجهت
 که قبول قول او از و منعی عنه باشد و راسی نیست بعلم یکی
 از وقتن از آن دیگر پس این مانع است از طاعت او
 و منتهی بیکر فایده او **مفاد** امام نزدیک گردانده
 بطاعت و در سازنده از معیت و امام که امام است بجهت
 اگر اطاعت کند او را مکلف و صد و کنه مستلزم تحریم
 قبول قول او است پس و در مکتوبات اگر اطاعت کند

او را مکلف در منکاهی که او امام است پس لازم آید او را
 تناقض و این محالست **مفاد** بیکر هر جا که دفع ضرر اولی
 از جلب نفع بایک که امام معصوم باشد لیکن مقدم حق است
 پس تالی مثل اوست و در حقیقت چنان طایفه آنکه در هر جا که
 دفع ضرر اولی باشد سبب که در و معارضات در میان
 بودن اوست برای تجتبه از ضرر یا برای جلب نفع انجا
 ترک او اولی است از فعل او و طایفه ظاهر است پس
 اگر امام معصوم نباشد هر این خواهد بود قبول قول و طاعت او
 نزدیک کننده میان جلب نفع یا جلب ضرر پس باشد
 ترک این اولی و این باطل است و اما حقیقت مقدم
 پس تحقیق که ثابت شده در علم کلام **مفاد** و در هر صورت
 از امامت غیر معصوم که خالی باشد از وجوه مناسد با مسکن
 و هر واجب خالی است از وجوه مناسد بضرر است بجهت
 که هیچ شی از امامت غیر معصوم واجب نباشد و این

مطلب است **مفاد بیوم** هرگاه معارضه کند چیزی
بیان وجوب و تحریم پس تحریم مقدم است پس جاری
نباشد قبول قول او پس محال باشد امامت او مفاد
و چهارم واجب محمول میشود آنکه حرام باشد و اتیان
قول فی غیر معصوم محمول میگردد آنکه حرام باشد و اتیان قول
بر امام و اجبات پس ممکن نیست که امام غیر معصوم
باشد **مفاد پنجم** هر فاسق پس مستبعد است قبول
بجحد قول او بضرورت بحت آیت کریمه و شرح کما
آنت و منکس میگردد بکس نیت قبول مگر هر آنکه در
قبول قول اوست بجز آن پس او فاسق نیست بضرورت
و هر که متع است فاسق او پس او امام معصوم است که
واجب است قول او بجز آن **مفاد ششم** اگر امام غیر
معصوم باشد احتمال دارد که متعلق فاسق شود پس واجب باشد
عدم تبطل قول او و هرگاه بخیر که مکلف این مکلف

محتاج میگردد با امام دیگر که بیان کنند و فاسق او باشد
یا عدم فاسق او محتاج تر باشد بامی که بیان کنند امام
که متعلق خطاب و احکام باشد پس امامت غیر معصوم
اشتباه باشد با امام دیگر **مفاد هفتم** هرگاه که امام
نباشد حاجت اهل تکلیف سخت تر باشد از حدش
که امام غیر معصوم ممکن است که بداند مکلف را برصفت
و فعل و امر و نهی کافی نیست در تکلیف بکدام است از
مقترب و بعد پس لابد است از امام دیگر از مکلف که با
این باشد **مفاد هشتم** هر امام که است از قبیل
که پردی غیر او از رعیت اولی باشد از پیرای او بضرورت
و هر چه باشد که سناط و مدار قبول قول او عدالت باشد و او
و و طریقت باشد که عصمت و بجز است این نوع چیزی قابل
و اکثری باشد و هر چه عدالت و صلاح او اکثر است اولی
بیتول قول پس یا در امام شرط است یا نه و دوم محال است

آن شرط است در شایع و ادوی پس چگونگی شرط نباشد و ملکم
مقررت در امور دین یکی و الا یا آنکه شرط است در عداوت
مطلقة که تابع عصمت است و این مطابقت و یا آنکه شرط نیست
این پس محکم است زیادتی فیرو و در صلاحیت پس قبول قول
او اولی باشد و این منافق مقدمه اولی است **هفتم** در نیما
زیاده است قدر و تقررت امام در غیر پس زیاده باشد تکلیف
او پس او اجماع باشد یا امام دیگر از رعیت او **ششم** در
مرجع شریعت است محتاج است به تقریر کنند و پیاپی
و آن مقرر پیغمبر صلی الله علیه و آله که احتیاج دارد
بجاء دارند و اقامت کنند مرا از او امام است علیه السلام
و علت احتیاج بادل حسن تکلیف است و ابلیت مکلف
و عدم و حی و منقطع میگرد حاجت در آنکه و حی پاید بسوی
تا معلوم گردد احکام الهی بوجی و علت حاجت بر دوم
مکلف است و عدم عصمت او و عدم ضبط مکلف احکام و مقتدر

بودن بتای نبی صلی الله علیه و آله و اما پس بدست پیستی که
این حاجت منقطع میگرد و مضایقه آنکه آن هر دو
مساوی اند و در لطف که مقترب است و نبعد پس در وجه
تیرسادی باشد **ششم** در یک امام قایلیم مقام نبی است
صلوات الله علیهما در تبلیغ و در حفظ شریعت اقدس
و در بدستن مکلف بران و خواندن او بران و امام
جد میشوند در مقام رسانیدن و خبر آوردن از قبل
خدا ای تعالی و عدم آن و چینی که عصمت شرط است
در اول بر وجهی که مبین گشته در علم کلام پس محبت شرط است
و زمانی علیها الصلوة و السلام **ششم** در هرگاه که امام
قدیم تمام نبی است درین اشیا و چینی که فعل و قول نبی صلی
علیه و آله احتمال نیست نه دارد پس محبت است امام نیز
و وقتی محبت است که معصوم باشد **ششم** در شیعی
مجلس میشود و عرض از امام که بچند شرط یکی آنکه این باشد

مکلف از خطای او در حکم و در تبلیغ نیز اینچنین و جزم داشته باشد
 بمنتج بودن غیر از این بکلیت و نموده از اعدای تو و ممکن نیست
 اینها مگر در معصوم **مشناق** هر چه که امام علیه السلام قیام مقام نبی
 صلی الله علیه و آله در تعزیه احکام و در بدو آشتن مکلف بر آن
 و در محاربه کفار و در جمیع آنچه ارسال نموده او را بابت بجز
 وحی پس باشد ام امام مثل ام بنی و فضل او بجز محصل مخالفت
 او مانند مخالفت وی و اگر امام معصوم نباشد چنین تواند بود
مشناق هر چه که امام قیام مقام نبی است صدات بعد
 علیه السلام در تبلیغ احکام و بیان خطاب و حمل بران پس معتبر باشد
 آن یا جهاد و مسیح یکی از مجتهدین یا تکلیف از امام محبت آنکه
 متابعت قول او واجبست بجز قول نبی صلی الله علیه و آله و هرگاه
 که چنین باشد پس قول او قطعا مسیح باشد و هیچ شی از غیر معصوم
 قول او قطعی است پس مسیح شی از امام نتواند بود غیر معصوم
مشناق امام واسطه است میان بنی و امت بجهت نبی که

واسطه

واسطه است میان فدای تنالی و است پس هرگاه جایز باشد
 خطاب بر و بر آید ممکن است که واسطه باشد در آن وقتی از اعدای
 یکدیگر او. واسطه است و اینها چگونه ممکن باشد از و معصوم
مشناق هر چه غیر معصوم محتاج است باین واسطه
 بجهت مساوی بودن ایشان در علت حاجت پس اگر امام
 واسطه باشد بر آید محتاج خواهد بود بواسطه دیگر بکلیت حاجت
 او باشد **مشناق** هر چه که امام واسطه است بعد از نبی
 میان حق سبحانه و تعالی و غیر معصومین لازم است که امام
 از ایشان نباشد و الا می باید که واسطه نفس خود باشد
مشناق هر چه که امام واسطه است میان فدای
 تعالی و امت بعد از نبی صلی الله علیه و آله لابد است آنکه
 متصل شود از جمیع آنچه او واسطه است در آن یکسان و واسطه
 در علم با حکام و عمل و می باید که اکمل باشد از کمل آنکه
 وجود او مشاکب میگردد در ایشان از در علت اقتضای بواسطه

که آن عدم عصمت است و اما ولایت که او معصوم باشد
 و اما هر این لازم می آید که هر یک از ایشان علت باشد
 در وقتی از اوقات و این باطل است **نود و نهم**
 امام حجت الهی است بر هر مملکت در هر حکم پس صادر شود
 از کینه و ذریه که محالست که حق سبحانه و تعالی کسی را بر ندی
 خود حجت گرداند که او گننده گناه باشد در آن حکم و این
 غایب است که احتیاج به زمان ندارد و نود و یکم هر آنکه
 خطای او جایز نیست محتاج است بهادی یا حجت علم یا عمل
 یا هر دو و او امام است چون در زمان بی کسی باشد
 که مادی کل است پس ممکن نیست که او محتاج باشد بهادی که
 والا ممکن نباشد بهایت او مقرر او را که بعد از تحقق بدست
 پس قول و فعل او حجت نباشد تا باشد او را امام دیگر
نود و دهم محالست از خدای تعالی که نصب کند
 برای امت مادی که محتاج باشد بهادی بی آنکه بهید کند

مادی و این ظاهر است و مقرر معصوم محتاج است بهادی زیرا
 که مایه خود ایم بهادی که آنکه نزدیک کرده اند باشد بطلان
 و دور سازنده از معیت پس اگر اتفاق نیفتاد بر و فعل او
 نباشد پس اگر امام معصوم نباشد و امام دیگر مقرر و این
 که معصوم باشد محالست که حق سبحانه و تعالی او را مادی
 امت گرداند و حال آنکه هر امام مادی یا پیکر مادی است
نود و یازدهم چونکه شرط امامت عدالت و امامت
 عدالت مطلقه است که اعلی از و پری نیست اصلای غیر نیست
 پس شرط او عدالت مطلقه باشد که نیست چیزی که از اعلی
 باشد و آن عصمت است نود و چهارم هر آنکه امام معصوم
 نباشد هر آینه جایز خواهد بود بر معیت و درین هنگام لازم
 می آید از او امر یا انشاء یا قیود نصب او یا سقوط امر معصوم
 و نهی از منکر و لازم بهر دو قسم باطل پس مثل است لازم
 نیز در بطلان **نود و پنجم** محالست از خدای تعالی که

امر فرماید ما را در تحصیل پیروی کسی ممکن باشد که ما را
اضلال کند و هدایت نکند یا وجود قدرت و ادای
و انتقای صاف و مانع که آن تکلیفات و فعل کافی
ینست مگر غیر معصوم را و علم الهی مطابق است میداند
کامی و هرگاه که ممکن است اضلال میداند از اول طاعت
آنرا بگویند که ازین امکان وقوع لازم نمی آید پس ثابت
که خدای تعالی دانسته که این واقع نمیشود زیرا که میگوید ممکن
مکلف تجویز میکند این را و حاصل نمیشود در او را و ادای
اتباع آنجا به بتای آن این نیست بلکه آنرا که آن
و این است بزرگ تر که امثال قول او پس منتفی باشد
نماید او درین حال نوری ششتم امر فرمودن خدای تعالی
و نهی او و ترغیب او و ثواب و ترهیب او بجهت عقاب
بجرم بودن مکلف جرم تمام که خدای تعالی رست و هدیه
پس حاصل باشد او را جرم بجهت نجات یا امثال او و یا

به پیروی او و ضلال بجهت اتباع او که مودی میگردد یا تحقیق
هنا بقطعا و این کافی نیست در تحصیل ادای مکلف بقبل
و ترهیب او از و بجهت محتاج است با ما م علیه السلام و الا واجب
نباشد مگر غیر معصوم را پس چگونه کافی باشد در تحصیل طریق که
تجویز کند مکلف امری که آن سبب بملک باشد و چگونه
تجویز کنند از حکیم آنکه حکمتی او غیر متناهی است از او
کسی را که دانسته یا روی تعالی که کافی نیست او را طاعتی که باید
بسلامت و صواب و اما قطعا و اتباع این طریق بکن که بملک باشد
و در وقت از طریق اول که متصرف صواب و سلامت است
پس این امر بعضی را تمام نباشد و محال است از کمال مطلق
آنکه صادر شود از او این **نموده هشتم** بتای ضروری حاصل
به قضای ضروری یعنی که ثابت شده در علم برهان پس اگر امام
معصوم نباشد هدایت باشد که حق سبحانه و تعالی امر کرده یا
ما را یا استنجا قضایا بضرورت از غیر آن قضایا

و تالی باطل است زیرا که او متحقق میگردد از جهل و جهل کما
مقدم مثل اوست در بطلان بیان ملازمه آنکه صواب است
امثال او ام آبی و نواهی او و استحقاق ثواب و عقاب
مزدوری است و حصول این از غیر معصوم مزدوری نیست بخت امکان
خلاف این که آن استیجاب مزدوری است از غیر آن و این
نقضی است که اگر آن امام و نهی و ابتنج او و تحقیق صواب
در امثال او ام و نواهی آبی و تحقیق استحقاق ثواب و عقاب
او در استحقاق عقاب از باب استحقاق و تیش نیست بر آن
و این نیستند و ندای تعالی امام را دلیل گردانند و از باب
خطابت نیست بخت اختصاص بخواه و از باب بدل نیست
که طریقی نیست بعد از او و از باب منافعت و این ملامت
پرساچین شد که آن برهان است پس واجب است که معصوم
باشد و الا هر گاه استیجاب نتایج مزدوری باشد از ممکن است
در برهان و این محال است چنانچه ثابت گشته در علم برهان

پس محال است که ندای تعالی از طریق گردانند و ام مندر
توان **نقدی** اگر امام معصوم نباشد لازم می آید که
کرده باشد حق بجانب و تعالی طریقی نزدیک گردانند و بجزئی که
محال باشد که مطلوب برسد و تالی باطل است پس مقدم مثل
بیان ملازمه آنکه مطلب که تحقیق صواب است در او ام
آبی و نواهی او پس آن مزدوری است و امام غیر معصوم از
تضایعی ممکن است و محال است استیجاب مزدوری از ممکن
در برهان و اما بطلان تالی پس آن ظاهر است چه طریق
که آن محال باشد محال است که از حکیم عالم حاصل شود
صلوات یا آیت که امام معصوم است در تبلیغ یار
و دوم پیستندم جواز اضلال است و خواندن مبغاضی پس
نماند و ثوق بقول او و حاصل نباشد مرکب را و ثوق بگو
او لطف و اول پیستندم عصمت اوست مطلقا زیرا که هرگاه
معصوم نباشد در افعال معصوم نباشد در اجبار چنانکه

مستند از آن مجتهد **ماذهب** است از او و اگر
بر موجب محبت امام اول اگر امام معصوم نباشد لازم نمی
آید که خداوند تعالی پند کرده باشد طریقی که مطلوب نرسد
و این محال است و مقتضای این مذکور شده است
دوم اگر امام معصوم نباشد یا آنست که تکلیف اجتناب
است از تکلیف یا اتمل یا اکثر یا مساوی است اول
باطل است زیرا که ما می دانیم در واجبات و بدست تکلیف
است آن توابع مؤدیت و ریاست و هیچ شک نیست آنکه
شان اکثریت و اتمل و آن مساوی بوان است در علت احتیاج
که آن لطیف است که شرط است در تکلیف و آن مقرب است
و احتیاج است که آن جواز خطا پس لازم است
مساوی بودن اهل تکلیف در شرط و تکلیف باز یاده با یکی از ایشان
که خداوند تعالی شرطی که راجع است یا داده بر اهل او را یکی
و این محال است و دوم محال است از خداوند تعالی که بکر اصلیت

زیرا برای معصوم غیر او و الا ظلم لازم آید پس هرگاه که امام
مساوی باشد در احتیاج بمقرب و بمعد و بکوه اند امام در لطیف
مرامات او را درایت او بر افس بدستی که ممکن است که
کرد اینده باشد مصلحت ما برای معصوم امام این منع است
از لطیف و این محال است **سوم** اگر لطیف که برای
زید است مثلا از فضل غیر باشد و آن ضرر باشد مفعول
تقیح است تکلیف فاعل با وجوبت زید و الا ظلم لازم آید
و این ظاهر است در حکم کلام پس امام هرگاه که مساوی باشد
در علت احتیاج بمقبول امامت و قیام او بآن مانع است
از امام دیگر که نزدیک کرده اند است با احتیاج او با
پس لازم می آید که این لطیف باشد مفعول او را و این محال است
چهارم اگر امام غیر معصوم باشد پس امامت او
یا لطیف است یا خاص یا مراد خاص یا مراد او را یا
او را و مراد او چهارم محال است و الا هر آینه واجب نمی

و اول و دوم محالند الا هرینه باشد یکت باطلت
 یا یکت او با مات و اقیام یا یکت کران باشد و هرگز
 بخت لطیفی را و این محالات چنانکه ثابت شده
 علم کلام پس دوم متعین باشد پس فعل مساوی باشد و در
 او با ممکن او از محل مکلف بر طاعت را بعد از اتمیت
 یا طاعت بکفایت هر دو را که ممکن است فعل او را ازین شرط که
 تقریب است بطاعت بختی که ممکن باشد بواجب و تبیین
 بختی که واقع نشود این موجب عصت است و این مطلق است
 پس اگر شرط نباشد صحت عمل در امام شرط نباشد
 علم زیرا که فایده علم برای صحت عمل است پس هرگاه که شرط نباشد
 صحت عمل نباشد فایده علم شرط برای او پس لازم آید که او عا
 جایل باشد پس فایده نباشد در امامت او اصلا و البته
 چه را سی نیست او را بعلم و نه بعلم پس واجبات که جرم باشد بخت
 عمل و همچنین نیست که معصوم پس واجبات که او معصوم باشد

ششم جایل بعد از اولی نیست از عالم پس اگر امام معصوم
 نباشد هر آینه امامت جایل اولی باشد از امامت عالم زیرا که
 او بعد از اولی است **فصل** در امر معروف و نهی منکر
 در هر قیضه مشروع است و آن متحقق میشود با امر و نهی و امر و نهی
 که امر معین باشد و نهی معین معصوم باشد پس امر اصل می باید
 که او معصوم باشد و الا لازم می آید اتحاد مضاف و مضاف
 یک اعتبار آن محالات است چه پسندیم است که هر کس
 امر اصلی باشد در این دیگر را و الا لازم آید وقوع امر
ششم امام امر غیر معصوم است یا معصوم
 و نهی است امر ایش را از نهی منکر پس اگر او غیر معصوم باشد
 هر آینه یا امر نفس خودش یا آنکه یافت نشود امر او را
 بخت مساوی بودن او را ایش را در علت حاجت یا
 و این باطل است **فصل** در امر که امر او را امر نهی نیست
 و نهی نیست او را از منکر او که امر نهی باشد صادر شود

از وجوب و اجمال بواجب پس یا آنست که واجب است
 و نهی او و این محالات چه موجب صدور است و ترک
 و واجب است از غیر آنکه واجب است بر و این محالات
 زیرا که ما فرض کرده ایم که هر آنکه مراد را امری نیست او معصوم
 و امام را امری نیست زیرا که یا آنست که از غایت است
 و این خود موجب سقوط وقوع است و عدم قبول از و غیر
 چه این محالات زیرا که سلطان که ممکن نباشد بر غایت خود
 از امر دینی پس وجوب خالی میماند از قایده بالکلیه و یا
 که محتاج باشد یا امام دیگر و این موجب تسکات **دهم**
 نوبت قبلیه امام غالب است بر قوت شهویه موجود در زمان
 او همه آنرا اگر گسترده شود است او پس محال است که قوت شهویه
 او غالب باشد پس محال بود بر عصیت یا نرد **همین** امام
 تنه او پیشوای سرات و واجبات برایشان اقتدا
 یا و پروای او کردن در اقوال و افعال پس لابد است که عقل اکل

بشر

باشد از کل پس اگر عیان کند در یک وقت عیقل او
 در این وقت انقضای شد از مطیع و این محالات
 در آن زمان قیام است قدیم منقول بر فاضل پس است
 مراد و امکانی که ممکن است مرادشانی را که اقتضی باشد که آن
 سبب است در جابت علم و عمل پس او معصوم است
سیزدهم عدم عصیت امام ملزوم است بر امکان
 انتفاعیت از او که ملزوم است بر صدق را چه هرگاه صدق
 که امام ممکن باشد در حکام امامت ممکنه او که معصوم بنا
 ممکن است که صدق آیه که مسیح شی ثابت است در حکام
 امامت ممکنه او یکی که امام امام باشد غایت از و قیام
 بجز و است امام که امام است ممکنه اما صدق اولی زیرا که
 غایت از امام ترتیب است بطاعت و تبعید از عصیت ممکن
 او پس هرگاه امام معصوم است ممکنه عدم حصول این غایت
 و این ظاهر است اما شاید پس اگر واجب نباشد حصول غایت

نزد ثبوت امامت لازم نمی آید یکی از دو امر در امکان عبت
یا جمل و عدم هر دو در حال ثبوت هر دو در محالات و اما
ظاهرست لیکن صدق این مقدمه بجمع اقسام محالست بقرینه
چهارده **مسئله** قوله تعالى انك لمن المرسلين على صراط
مستقیم تنزیل العزیز الرحیم لنذیر قوم ما انذیرا باؤم
فلم لا یؤمنون یعنی بر پستی که تو هر آینه از دست خدا پی
بر راه راست تو و دست خدا و از دست خدا و خداوند
غالب در ملک هر بن بر نیکان تا پیم کنی که می را آنچه پیم
شده اند پدران ایشان پس ایشان ایمان نمی آورند و چه
استدلال آنکه طریق نبی صلی الله علیه و آله صواب است و اما پس
بمخفی است امام پس باید که معصوم باشد و پان آن چنان
پانزدهم بر پستی که خدا می تعالی که این آیه را آنکه
بعد ازین امورست و قول حق است برایشان پس باطلال
بجزئی از آن امور لازم نیست آن پس نصب امام معصوم بعد از آن

واجب است

واجبات و این مطلوبت شان را میسر می آید
امام و اماموم در علت احتیاج با امام دیگر پس لازم نمی آید
یکی از دو امر یا غالی بودن مکلفات از لطف احتیاج
با امام دیگر و لازم است ترجیح با مرجع **مسئله**
قوله تعالى صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب
علیهم و لا الضالین اثبات فرموده چهار چیز را یکی
آنکه راه ایشان راست است و دوم آنکه انعام فرموده بر ایشان
با طریقت و سوم آنکه غضب کرده شده بر ایشان و چهارم
آنکه ایشان گمراه نیستند چه مضمون آیت است راه
انسان که انعام فرموده برایشان نه را غضب کرده شدگان
برایشان و نه راه گمراهان پس میگوئیم یا آنست که این
طریق مستقیم است در جمیع احوال و تکالیف و افعال
و اقوال یا در بعضی آن و دوم محالست بجهت اشتراک
همه پس سوال او عبت باشد پس میقتن باشد اول و بعد

تمام میگردانند بجهت ایشان بکلیه جرات درین و بچنین میگویند
 نفی برایشان و نفی حال ایشان و آلات یکدیگر بر نفی آن از ایشان
 و اما درین فایده واضح است و این تمام شود بجهت این
 پس یکدیگر بر هر سه تیه امام است بطریقه امام معصوم او دوم محال
 زیرا که ما میگوییم باین طریقه او از محالات است که او گردان
 بوالایت بطریقه او و تکلیف نماید باینکه غیر آن از طریق
 پس متین میگردانند اول پس و معصوم باشد **و**
 یا آنست که چیزی از مردم معصوم اند یا معصوم اند یا نه ایشان
 معصوم اند و اول باطل لغو تعالی **إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ**
عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ یعنی چه
 سرستند ندگان من که نیت هرگز ابرایشان تسلط خطایست
 است که آنرا که هر وی کرده ترا از که آن سلطان مکرر واضح است
 درین آیه ریند و معصوم من نفی پس عام باشد جمیع وجودها را
 و هر که ایشان بخواهی نمود پس شیطان بر او تسلط فی الجمله دارد

متافعی نفی کلیات و دوم باطلات باطل و مطلوب است
 و سوم یا آنست که ایمان تنها با عین خود یا غیر خود و سوم
 محال لغو تعالی **أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ**
يَتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ قَالُوا كُفُّوا
عَنْ تَحْكُمُونَ و ترجمه این مذکور شد و بجهت این
 احتیاج بعصمت امام بهتر است از عصمت غیر او و بجهت تأثیر او
 در مردم عین او از مردمان و عصمت غیر او اثری نیت که
 در او پس او اولی باشد بعصمت او اول و دوم مطلوب است
 لغو **و** مراد عدم عدالت امام در وقتی که من میگویم که آن
 عدالت است در تعریف مملکت از فعل واجب و ترک محرم پس
 ناچار است آنکه وجود او اولی باشد بان و بدین معنی که پس است
 از علم اعلی که اولیة تشکیک نشود از وجود و این آن
 عصمت است **پس** و اجابت مراد است از او
 در حالتی که عدالت باشد و عدالت امام در وقتی که من میگویم

و در مرعای علت است و عدالت مکلف پس واجب است
 بر امام را عدالت ندکد که او برین قیمت است بگوید عدالت
 امام علت مُعَدّه است و آن واجب نیست که موجود باشد بلکه
 جایز است که معدوم باشد زیرا که میگوئیم علی معدوم یا موجود است
 یا معدوم و آنچه حجبی از موضوع در حرکت و اول حاصل است
 بر او که واجب است در آنرا وجود و آن مطلوب است باز نیست آنکه
 این معد باشد بجهت عدم او زیرا که عدم او در هر وقت زمانی
 لطف مکلف نیست درین وقت چنانکه امام از برای تکمیل تو
 علیّه است و تکمیل حاصل نیست که از کامل چه محال است اناده
 کردن ناقص کامل را و تکمیل مطلوب نیز سبب بر تنه که دیگر وقت
 آن نباشد بجهت اختلاف این مراتب مختلفین را بلکه کامل
 مکمل است در نفس انسانی را و آن این صفت **پست و یکم**
 اگر امام معصوم نباشد لازم می آید عدم تمامی ائمه علیهم السلام بیک
 لازم باطلت پس لازم شش ادست و بطلان بیان ملازم است که

پایان

بیان کرده ایم که علت موجود با امام دفع ظلمات از عرش است
 از برای مظلوم و حمل ریت بر چهره که معلای ایشان در است
 و ترسانیدن ایشان از چهره که نقاسد ایشان در است پس
 اگر امام معصوم نباشد احتیاج می افتد به امامی که باز دارد او را از عرش
 نقل کلام بر یکری که در چپین لازم می آید عدم تمامی ائمه و این نقل
 پست و در حق هر امام غیر معصوم ظالم است بپسکان و در حق
 از ظالم امام نیست بضرورت چنانکه میگوید که شیعیان غیر معصوم امام
 بضرورت امام صریح بر آن ظاهر است و اما بکری پس قول الهی
 لَا يَنْبَغُ لِي الظَّالِمِينَ و مراد
 بعد از این امامت است لقول تعالی اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ
 اِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنْبَغُ لِي الظَّالِمِينَ و ترجمه آن
 نیز مذکور شده و واجب است که جواب مطابق سوال باشد
 و محال است تا نیز بیان از وقت حاجت که موجب است و این
 ظاهر است و آن برای تقی است و تفسیر او مستلزم ضرورت است

چنین که پیش شد و در منطق و این بنی است بر سر مقدمی از ان
 ممکنه صغری است و در شکل اول که منتهی است و پانچ کردیم
 در منطق و قد برانند و دوم مستند و اند ضروریات و پان
 کرده ایم از این و در علم الهی محبت آنکه محال است که اتفاق باشد
 و الهی و اکثری و سوم آنست که پنج ضروریات و آن نیز
 ظاهر است **پست** هر امر انسانی را در حالت است و
 در دنیا و آخرت و حق بجهان و تعالی اول را از غنیه و تمام
 کرده و در اول و لعب نهاده و ما را معلوم شده که درین سه
 محنت و مشقت لائق اینها و اولیا شده و آنرا قدرت و برتری
 محکم گردانیده از اخذ الهی تعالی و احکام داد و خلق جهان را
 و در و پیدا کرده قوی مدد که و خادیه و آنچه موقوف است بر و
 و چه کرده برای و مراتب علم را و در دست از عجایب که
 بجز ان است عقل هر عاقل و بیند اند این را اگر انکه و آفت است
 بر علم شرح از آفریده معلومات و مشومات و مرکبات و نباتات

و حیوان و مساند و حرکات که کتب و تاثیرات آن بگردان
 چیزی که دلالت دارد و تقریب او بر حکمت صانع او جل جلاله
 قَبَّارُكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ با حق جل و علا
 آفریده از برای منافع شایسته ای بسیار در زمین و این
 برای کیم نبی آدم است و هرگاه که محاسن امان نظرگاه و
 بصحیح فکر و اعتبار می یابد این دارد که در دنیا است که نام
 نهاده اند از اول و اول و لعب و در غرور باین صحت و کرام
 فرموده است از او و باین کرامت و باین منافع و محبت
 حاصل که اندک است و از قرآن که آن را آخرت است و با
 این قدرت چگونه لعب نغز نماید امام معصوم را که محاسن کرد
 بقول او تین و محفوظ ماند شرح سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم
 کرد و نظام شرح پسین و مردم را و یا بند برای که محسوس کرد
 به از اقرار و او را وسیله نجات خلق گردانیده و چگونه بدینچند
 معصوم برای رشتاداد باب عقول ضعیفه و قوی شهبو عصبه

تو که غایب باشد بر اینها یا آنکه نصیبین حاصل کرد و بتو
و نه و شوق باشد بفعل او که جایز باشد بر خطا اگر اقامت
که حاصل نباشد و در این بین پس اگر او را نصیب کند پس بگوید
حکم باشد امور انسان درین دار با آنکه این را مقصود بالذات
بیت و مقصود آن پسر است و این منافق حکمت است بجز
اممال درین امور و بیکدیگر بدین را کسی مودر اندک مطلق
تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا

پست و چهارم لایست که تمنع باشد بدلیل یقین بر دل
و الا آن دلیل و حجت نباشد **پست و پنجم** از دید حق
بخواند تعالی برای آدمی طریق چند که آن ابواب معرفت
او باشد در عالم حسی که در عین و درت و این طریق یقین است
مثل حواس غایبه و باطن و هیچ آن باشد که بدید کند برای
آدمی و بخت منافق و مصالح او در آخرت طریق که میندیش
باشد و آنکه بدید کند منافق حکمت **پست و ششم** بپایان

راغب اقصی باشد از مرفوع چه محال که او اصف باشد و مساوی
ستند ترجیح بلا مرجع است و نهی از و ممنوع از و آنچه آن
متنقض قوی شهادت و عقیده و لذت و غضب از امور و بعد
و محسوس اند مانع از آن قول امامت علی السلام پس هرگاه
که معصوم نباشد میندیشد قول او نه از روی علم و نه از روی
ظن بخت شوت امکان خطا و ترجیح کی از دو طرف ممکن بلا
مرجع محال پس لازم می آید که مانع اصف باشد از روی
از ممنوع پس این لایق نیست بحال حکیم و **پست و هفتم**
هرگاه که واجب است بخت حاجت ما پس هرگاه که یافت
در اعتبار وجود او و عدم مانع مرتفع شود و چه حاجت بضرورت
و هرگاه که مرتفع نکرد وجود و چه حاجت محتاج باشد از حق
او بپسندی دیگر چون این را مقدر داشتیم پس وجه حاجت
بما هم جو از خطا بر مکتب پس هرگاه که ممکن باشد و احوال
کند او را مکتب و عالم با فعال او باشد یا مرتفع است خطا مکتب

که متحقق است در شبه ایطیات و او مستلزم تسلسل است و تالی
باطل است پس مقدم مثل است در بطلان بیان لازم آنکه هرگاه که
امام معصوم نباشد مرتفع نشود و به حاجت که آنجا از خطاست
و آن ضروری است پس بدستی که جایز کرد و اسامی او بکار آمد
باطل باشد تحقیقا پس اینجا است با نام دیگر و این موجب تسلسل
پس است و مستلزم آنکه وجه رفع و به حاجت است ممکن
که موکد وجه حاجت باشد و وجه حاجت با نام جو از خطاست بر
مکلف پس هرگاه که امام معصوم نباشد جایز است از ازام و بکار
بطلان پس موکد وجه حاجت باشد پس قس باشد امام بودن او
پست و نهم امامت غیر معصوم اولی است بر رفع از عدم
امامت لیکن رفع ثانی و اجبات پس اولی است بر وجه
اما اول پس بدستی که عدم امامت مستلزم جو از خطاست و اما
امامت غیر معصوم پس جو از خطاست با جو از ازام امام بآن
هر گاه که از تعدی بر غیر او و ظلم و انواع بسیاری از آن که واقع

بعدم امام پس رفع این اولی باشد از رفع عدم امام لکن رفع عدم
امام واجب است بحت و وجه امام با بر خدای تعالی نزد ما با
مکلفان نزد دیگران باقتق کرده آنکه اندک است و این است
که قبح نمیکند خلاف او را اجتناب بر وجه رفع عدم امام بحت
پس واجب باشد قول بعدم امامت غیر معصوم و این مطلب است
بی ام هر چاک لازم می آید محذور از جو از خطا بر مکلفان
بحت عدم امام لازم می آید با شواهد امام غیر معصوم زیاد از آن
محذور می دیگر زیرا که مکلفان جو از خطا مکلفان لازم است هر گاه
که امام غیر معصوم است و محذور بر حاجت چنانکه امام در میان
بنود امامت از آن محذور زیرا که ذاتی قدرت موجود است و غیر
معصوم و جایز است حمل او بر ظلم و قتل و تضییع حق چنانچه
واقع شده و مشایخ و افتاده از رؤسای بنی امیه علیه السلام که چنانکه
با حسن صلوات الله علیه و اولاد و اجداد آنحضرت علیه السلام
و آنچه ظاهر شده از بنی امیه علیه السلام با وجه آن فعل شنیع تمام

و ز ما بود و پست احد را خراب کرد و مدینه رسول الله را اصلی العیبه
 و آرد و بران سافست پس بچشت حسن میگردان این امر پس کلام
 از رحمت و هرگاه جاهل شود از ایشان این نوع مسکوات نیکو بنا
 از حکیم و آنکه عیسی که از او انفس مسنده سازد و این امریت فرمود
 پس نیکو بنا شد از حکیم عالم که نصب کند امام غیر معصوم و نیکو نیست
 نیز که آنکه نصب کند او را بر قول آنکه واجب کرده اند امامت را
 بر مردمان یا بیجا بآمی زید اگر ضرورت حاکم است بآنکه
 کسی که طلب میکند رفع چپسیر ایتان نماید چپسیری که جاهل شود
 از آن و از یاد آتی مسنده آن اولیات بر رفع بگویی میکند این را
 که جاهل باشد آن یا محتاج بود یا غافل عیب کند و ممد اینها منقبت
 در باب حق بل و علایق **و یکم** از خطای مکلف ظلم او بر نفس
 جهت حاجت مکلف است یا امام معصوم و خطای او بر غیر آنست
 زنت از زودی مذکور از خطای او بر نفس او پس جهت حاجت او
 باشد از اول و این وجه از مکن غیر معصوم است و ریاست اشده

از رحمت

از رحمت بودن پس امامت غیر معصوم جهت حاجت اوست
 و یکم و اولی و اشده از حاجت است پس حال اولی و اشده باشد نظر
 بر مرجع لایق نیست بیکدیگر عالم باشد هر معلوم پس **و دوم**
 فایده امام در اشیا و امور دنیاست که موقوف است بر اجماع
 مثل حروب و اقامت حدود و عقوبات شرعی و غیر آن و
 چیزی که راجع میشود بهر یک از مکلفین در امر معاد و معاش
 و عبادات او و در اینجا راجع میشود بجنط سطح مشرح و فایده
 آن در آن بر پیداشتن بر حق است و منع از یا ظلم بودن نیست
 مجموع و بهر یک از مکلفان نیست بهر یک از تکالیف و امور
 شرعی در زمان زید که او را از امتناع خطای در کل و
 واحد بر مینه خود پس بر او اولی باشد و منع است خطای
 بهر یک از مکلفات و الاغالی باشد زمان از لطف و زمان
 خالی از لطف می تواند بود و وقتی چنین است که امام معصوم باشد
 بقدرت **سی و یکم** امامت غیر معصوم مستلزم است

اجتماع یقین است و لازم محال است پس یقینات در ذم یا
عائد آنکه مندر معصوم هر کادر که بخلاف کرده توقع نمود از محال است
اوستند را بمنزله امر میکند بر یقین حق احق شایسته وجوب
است متابعت او بآن فعل و آن اجتماع یقین است و در
محال است استند منته یا تحریم مردودش استند منته
از امام چه مستود از نظام شرع است و در منته انتقال است
و این استند اجتماع یقین است و عدم متابعت او در این
پی و چهارم وجوب طاعت امام مثل طاعت نبوات
علیها السلام و آن مثل وجوب طاعت الهی که در تالی یا اینها
الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي
الْأَمْرِ مِنْكُمْ و ترجمه این آیت اینست
بندگان که ایمان آورده اند به طاعت خداوند و طاعت رسول خدا و طاعت
امام است لیکن امر خداوندی که مکن نیست که خطاب شد پس بچنان
امر و نفل امام و منته و میم معصوم الا این **پی و پنجم**

در

لا بد است که واجب نفس باشد بصفت زائد و جستن متحقق
و وجوب است چه ایجاب یکی از دو مادی نه آن که ترجیح
بلا مرجع است و لایق نیست بحال حکیم پس ایجاب اتباع امام در
افعال و اقوال از لا بد است بلکه برای ضعیف باشد و دومی باید که
و اما آن صواب باشد و منته و میم معصوم که این **پی و ششم**
ششم قوله تعالى اَتَاكَ لِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِدْقٍ
مُسْتَقِيمٍ این دلالت میکند بر عصمت نبی صلی الله علیه و آله
در آنکه معنی آنکه بر صراط مستقیم است آنست که یا زیاده نباشد و خطا
بکدر افعال و صواب باشد و الا پروند رود از استقامت
در وقتی از اوقات یکبار میگردد که او بر صراط مستقیم است
هر کادر که بر او باشد و اما بدستی که این ترغیبات در وجوب
اتباع او و اعلام است که نبی صلی الله علیه و آله بر راه راست
پس متابعت میکند او را باین راه که راه نبوت است و همچنین
است وجوب اتباع امام و بر هر تقدیر آنحضرت بر صراط مستقیم

انما و قایم مقام و خلیف او میخواند با چرخ میخواند و بسوی آن
 پس سینه او را زانست که بر آن راه باشد که بر آن بود پس
 واجب است که معصوم باشد پس میفرمود تعالی تشریف
 العزیز الرحیم این ترتیب است از دود و به یکی آنکه اگر
 حکم میکند بن هر رسول انداختن بوی آمده آن از جانب خدا
 عزوجل است و از دود ستاده و دوم آنکه آنکسی که این را
 در دود ستاده غالب فنی عالم است و آنچه در دود ستاده
 آنرا برای رحمت شهادت زیر او در جیم است پس آنچه بر او
 آورده رحمت از جانب خدا تعالی و مایند این را و او
 مگر که او معصوم باشد با چرخ رحمت میکند بسوی آن و قایم مقام
 او در جمیع احوال و افعال و اجبات که بچرخ باشد پس
و ششم فرمود تعالی و اضرب لهم مثلا اصحاب
 القرية اذ جاءها المرسلون اذ ازلنا اليهم
 انبياء فكذبوا فمما فعندنا باليس

یعنی و پادشاه کن برای اهل که مشی در انطاکیه و فنی که اند
 بر ایشان در ستادگان یا کن چون دستاریم بسوی آن درم
 و در ستاده و اهل تکذیب که اند اهل آن دیر ایشان
 پس قوت و ایم پس سوم فرستاده و بر استندال بر تو
 است بر چند مقدمه یکی آنکه رحمت الهی متادایست بکبر است
 محمد صلی الله علیه و آله اول است دوم آنکه امت آنحضرت
 اشراف است از سایر ائمه لقول تعالی کُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ
 لِلْعَالَمِينَ سوم آنکه لطف امام محمود لطف نبوت است
 هرگاه که متر و اشیای را پس میگوید که لطف الهی و حق است
 بود که تکذیب کردند بعد از تکذیب و الطیبت که اعظم باشد
 از طریق که میند علم باشد هر طریق دیگر را و در تحصیل سعادت است
 و دلالت بر احکام شریعه و حفظ آن معصوم است که لطف حق
 با ذنب نموده برای این است از پند و دیگر و توبه و توبه
 ایشان را از کسی که قول او میند تین باشد و ایشان شرف است

و عبارت شامتنای الهی بوی ایشان اتم است و این صورت
 مکرر بمصوم بی غم و اندک از اندکی که قول او نمیدیند
 و جایز باشد مکلف را خطا و کذب بیکشتی که مساوی باشد اول
 در آن احوال و زیاد نشود علم یا و از آنجا که باشد در اول صبح
 حجت مکلف و فایده کند غیر از آنچه بود اول پس فایده در اینجا
 و درستی که محقق میشود و دفع حجت و اندازست کرا اگر ثابت
 شود امتناع خطا پس ثابت کرد و بعقب بر مان که میند علم است
 و حال آنکه مخالفت میکند او را پس منتفی باشد حجت ایشان
 و این مطلوب است لکن امام قیام مقام نبی است علیه السلام
 جای که متع است چیزی دیگر زیرا که آنحضرت تمام پیغمبر است
 پس واجب باشد عصمت امام **چهارم** مراد از نبی امام
 خواندن ایشانست مگر از باب اشغال و امر الهی و نواهی او پس
 یا آنست که او صورت فعل است لا غیر یا اعتقاد فعل
 یا اعتقاد و نیست و اختیار و در اول کفایت قدر سینه و اما

دوم پس ممکن نیست بیعت و نه بهتر بگوید بر آن است و اول
 بر وجهی که ساکن کرد و بان عاتل و عمل شود و امر او را علم بان
 ادله و این بر دو قسم است یا عقلیات یا نقلی و اول نقلی است
 یا امام علیها السلام که در آینده است و ارشاد بمقتضای کریم است
 بر آن از دو امام دوم پس رای نیست مراد اگر قول نبی یا امام علیه السلام
 هرگاه که این را مستقر و شایسته پس میگوید که تعالیف شرعی که برین
 امام تلف است در آن محضت درین مقام و فعل نبی
 یا امام و قسم اول و قسم اخیر بیشتر هرگاه و استیانت را
 پس میگوید که چنان میشود بر آن در قسم اخیر که عصمت رسانند
 آن که آن بجات یا امام زیرا که اگر عصمت او نباشد بر این قول
 او میند علم نباشد پس ساکن کرد و منت مکلف با و بخت تجویز
 خطا بر او پس چنان نشود اعتقاد و مطلوب که صحیح نیست فعل کریم
 ازین امام پس عرض حاصل کرد و ازین قسم و اعتقاد بر آن قسم
 که امر او بصواب شد نیست مگر بعصمت او پس اگر امام

نباشد لازم آید نقص عنصر از او چهل و یکمین امام معصوم
جانشین از ذریعته و ذریکه تقدیم منقول متبوع است تبادلی
موجب ترجیح بلامرج است ما دام که امام است لیکن امام
در هر زمان نسبت به هر مکلف است پس اگر جایز باشد خطا
لازم نیاید محال از وضو و قیام و بر تقدیر امامت و انصاف او پس
هرگاه فرض کرد شد در خطا در زمانی از او منتهی هرگاه واقع شود
خطا از غیر مکلفین و در پس اجتماع نموده باشند است بر خطا و
باطل است پس لابد است که مکلف معطل نباشد بگویم معیبه
در احوال و افعال او پس اصل از امام باشد در آن حال
پس اجتماع یقین باشد و این باطل است **چهل و دوم**
سبب که مبنی بر است تمتع است که سبب باشد در حد او را
و با تکیه امام و بطریق او در صورت مکلف نزد او علم با قول و افعال
و امثال مکلف او امر او را سبب است که فعل مکلف موجب
باشد و نزدیک شدن او بطاعت و دوری از او از نصیحت پس

عنه

تمتع است که امام درین هنگام برین تعادیر سبب باشد و منتهی
و غیر معصوم مکلف که سبب باشد در حد پس میگویم که سبب
از امام سبب نیست در حد آنچه که کردیم برای ضرورت لیکن
غیر معصوم مکلف که سبب باشد در حد آنچه که کردیم
از امام غیر معصوم نباشد بقدر قدرت و این مطلوب است
چهل و نهم امام معتمد یقین است و هیچ شی از دعای غیر
معصوم معتمد یقین نیست پس هیچ شی از امام غیر معصوم نباشد
اما صریح پس بر پیستی که دعای امام بگوید دعای حق بطل و کلمات
و آن میسر نیست پس همچنین است قول الهی که اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم بر طاعت رسول
و اولی الامر را یکی که آید بچو طاعت خودش و هر که باشد طاعت او
بچو طاعت خدای تعالی و رسول او باشد دعای او بچو دعای خود طاعت
و اما بکری پس آن ظاهر است زیرا که قول غیر معصوم معتمد نیست
بجست آنکه جزم حاصل نشود با وجه دیگر خطا و تجاوز یقین چهل و پنجم

قُلْ لَّسَالِ قُلُوبِ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوْنِي
 يُحِبَّكُمْ اللَّهُ وَيَسِّرْ لَكُمْ اَسْبَابَ الْخُرُوجِ
 هَذِهِ آيَةُ تَعَالَى رَأْسِ تَابِتٍ كَيْفَ مَرَاتَا دُونَ اَرْدِ شَاهِدِ اَعْلَى
 لَازِمِ اَيَّ اَزْوَاجِ كَرِهَ تَابِتٍ كَيْفَ جَنِي رَا دُونَ تَزَادُ
 هَذِهِ اَرَادَ اَعْلَى تَعَالَى دُونَ تَزَادُ اَو رَأْيِي نَبَاتِ اَو مَطْبَعِ
 هَذِهِ اَرَادَ اَعْلَى هَلْ تَوَلَّى تَابِتٍ هَذِهِ اَو رَأْيِي تَحْقِيقِ مَبْنِي
 بِتَابِتٍ دُونَ اَقْوَالِ اَو اَفْعَالِ اَوْ كَرِهَ اَنْ يَخْلُصَ بِاَشَدِّ بَرْدِ اَوْ جَوَابِ
 اِتِّبَاعِ اَوْ اِنْ تَحْقِيقِ اَسْتَ بَاعِلِ مَطْبَعِ اَبْكَ اَفْعَالِ اَو اَقْوَالِ اَوْ
 صَوَابِ اَسْتَ اِنْ نَبَاتِ كَرِهَ مَعْصُومِ اَوْ اَجِبَ بِاَشَدِّ صَعْتِ
 صَلَاحِ اَعْلَى اَوْ اَمَامِ قَائِمِ مَقَامِ اَوْ مَسَاوِي اَسْتَ اَرَادَ اَوْ اَبْكَ اَرَادَ
 اَزْوَاجِ اَوْ اَجِبَ بِاَشَدِّ صَعْتِ اَوْ **چهل و پنجم** اِتِّبَاعِ اَمَامِ
 مَعَانِ اِتِّبَاعِ نَبَاتِ اَسْتَ اَجِبَ بِاَشَدِّ صَعْتِ اَوْ اَجِبَ بِاَشَدِّ صَعْتِ اَوْ
چهل و ششم اَمَامِ اَبْكَ اَسْتَ اَجِبَ بِاَشَدِّ صَعْتِ اَوْ اَجِبَ بِاَشَدِّ صَعْتِ اَوْ
 اَزْوَاجِ اَوْ اَجِبَ بِاَشَدِّ صَعْتِ اَوْ اَجِبَ بِاَشَدِّ صَعْتِ اَوْ اَجِبَ بِاَشَدِّ صَعْتِ

باشد با مکه آن پنج و یک که هیچ شی از امام غیر معصوم نباشد بهتر است
چهل و هفتم مکلفین و ائمه و ائمه حکم خاص و کتاب است
 که حکمت استخراج احکام از هر دو پس یا است که حق سبحانه و تعالی
 تکلیف فرموده و هر چند که با آنچه می رسد اجتهاد خود را بسوی آن
 پس نباشد مبادی تعالی را در هیچ ائمه مکی و این خلاف
 تدبیر است و یا آن تکلیف کرده استخراج این حکم از
 کتاب دست با عدم دلالت کردن هر دو چه آنها متناهی است
 و وقایع غیر متناهی و این تکلیف مایه اتفاق است و نه نیست
 بعد از نبی صلی الله علیه و آله پس لابد است از طریق که باز برگردد
 بآن دینت او که امام پس اگر امام معصوم نباشد مکلف نخواهد بود
 دلیل بسوی علم حکمت این چه قول عین معصوم عین ظن است اگر
 ائمه و کتب آنرا پس تحقیق قانع نمیشود مکلف بآن معصوم یا قول اهل
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ
 بَعْضَ الظَّنِّ إِشْعَارٌ پس باقی آنکه امام حافظ شرح است پس

پس واجب است که معلوم باشد ~~در هر کجا که باشد~~ یعنی
 صفتی در محل غرض و حال آنکه غایت صفت او از آن محل نزد من آن
 صفت باشد پس یا آنست که صید از فاعل برستی که این محل فعل
 آن صفت در صا و میشود از آن غایت یا صا و میشود از آن صفت
 غایت یا صفتی است نه این آن یا بعد از یکی ازین هر دو را پس
 فعلی است بر خدا ای تعالی و دوم بهر جهت شایسته غرض معلوم است
 از باب خطا که صادر میشود از یکیم پس اول مبین باشد که اگر چه در آن
 این را پس میگویم که امامت صفتی است از خدا ای تعالی تحقیق
 او در محل مبین است و او شایسته مبین است که بعضی آمده و او را گفتند
 که جایز نیست برو خطای او از جانب خدای تعالی است و آن
 حق است نه و اما از اهل اجماع است نزد مخالف و غرض از محل
 مکلف است بر حق و ایت او بطریق صحیح و لفظ قریب است
 درست پس هرگاه از خدا ای تعالی که صادر میشود از امام صدقین
 وقتی که باشد امامت او در آن وقت شایسته غرض و آن خطا

صادر

صادر میشود از خدا ای تعالی و نه از اهل اجماع پس مبین شد امتناع
 صدور این از دو وقتی از اوقات پس او معلوم باشد که گویند که
 دلالت میکند بر صحت او در تبلیغ نه مطلقا زیرا که میگویم هر کجا و این
 باشد خطا و مخالفت شرع در چیزی جایز است مطلقا بلکه معلوم است
 بر برستی آنکه صادر شود از او خطا و شرار او را آنکه تابع کرده اند غرض از
 در آن تا او افضل از او نباشد و مساوی باشد او را و اینست
چهارم ~~در امامت~~ اصل امامت است و امامت شرع
 و امام قائم مقام نبی است در الحاد و دعوی و لطف امامت قرآن
 از لطف نبوت لقول تعالی **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ**
 و شروط است در امام آنچه شرط است در
 صلوات الله علیها بخت جزم مکلف بصحت دعوی مکن شرط است
 در نبی عصمت پس شرط است در امام **پنجم** ~~در امامت~~
 و واجب است اتباع او هر که باشد چنانچه پس محتاج نباشد بهادی
 پس امام محتاج نباشد بهادی اما صبری پس آن مذکور شد و اما اگر

فَلَمَّا رَسَّالَ أَفَنَ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ
 لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَأَلَا كَيْفَ تَعْلَمُونَ پس هرگاه که
 شد که امام مادی است که او را الهییت منق است بر خطا پس
 ثابت شد مطلوب **پناه ی بکم** تو را نجات آتیا انت
 مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ بهر که چه ایت
 در قول و افعال و فعل است و تمام میشود آن که هر یک در هر اول انگه
 او عالم باشد هیچ آنچه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و از نه ای تعالی و
 حکم آتی در هر واقعه برای مکلان و کانی است ظن لغو تعالی است
 الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا و بد رستی به ایت نمی باشد
 که بعلوم می باشد بهر عقاید است بر مانی و دم قیام او هیچ او را و در
 شریعتی که واقع شود افعال در و چندی از و نه بعد و نه بهر و نه با
 از هر کس که مکتوب باشد به ایت مطلقه در **سیدم** اگر میباید
 در جمیع اقوال و افعال و ادعای او که برای مکلان است چنانکه
 مکتب جازم باشد بآن جرم تینی برانی بر و بهی که تمام باشد فایده

و آن اتباع مکتب است هر او را هیچ آنچه امر میز نایه این و نه
 بینا نه از آن حضور خدا و ششای بیند بر اقیانام و ترجیح صانع
 هرگاه که خواهد او را بجهاد آن بذل نفس است و در معرض ملامت
 در آوردن خود را با آنکه حق جل و علا فرموده که وَلَا تُلْقُوا
 بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ پس هر که انداختن جرم
 بجهل و تبه شد و است از امثال قول او با که بکشد و کشته شود و
 بذل نمیکرد نفس خود را برای ملامت مطلقا و همچنین در باقی احکام
 و بد رستی که تمام میشود قسم اول با بصمت و قسم اخیر با وجوب
 عصمت پس این دلالت کرد بر اینکه امام واجب است که مصوم
 باشد و این مطلوب است **پناه و دعوایم** فایده است که به ایت
 میکند و در هر یک از زمان و جوب اتباع او و آن زمان است
 اوست و هر چنین است پس او میداند احکام را از روی **مکتب**
 است از و فعل متبوع و اطلاق بر واجب اما صریح بجهت آنکه او
 مادی است لغو تعالی و آتیا انت مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ

و اما آنکه در آیه است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** و عطف مفرد بر معمول فعل متکثر مساوی بودن است
 و دو طاعت واجب در رسول را آن متابعت قول و فعل است پس اگر
 پس واجب است که امام چنان باشد و بجهت آنکه مقوم از طاعت
 بکند آنست پس اگر چنانچه سر کند از طاعت جزیره قول یا فعل یا
 او مقدم است بر مردی غنی و بر مردی فقیر و اما هرگاه جاهل شود
 غنی بیب ایمل بر حکمی که مخالف حکم امام باشد پس اگر واجب است
 اتباع او چنانچه او پس آن مخالف حکم امام است پس ثابت باشد
 در او را حکم طاعت بکند و این محال است و منافض غرض و موجب است
 امام پس متین اتباع حکم امام باشد از روی قول یا فعل یا تعزیر
 پس آن مقدم باشد بر دلیل غنی و اجتهادی و مقدم بر مردی غنی آن
 قطعا بگوید و اگر توجیه کنیم بر دو خطا هر این باشد آن غنی و این باطل
 پس واجب است آنکه مقوم باشد **بِإِطَاعَةِ** و چهار مرتبه قول امام

در کتب

و اما آنکه در آیه است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** و عطف مفرد بر معمول فعل متکثر مساوی بودن است
 و دو طاعت واجب در رسول را آن متابعت قول و فعل است پس اگر
 پس واجب است که امام چنان باشد و بجهت آنکه مقوم از طاعت
 بکند آنست پس اگر چنانچه سر کند از طاعت جزیره قول یا فعل یا
 او مقدم است بر مردی غنی و بر مردی فقیر و اما هرگاه جاهل شود
 غنی بیب ایمل بر حکمی که مخالف حکم امام باشد پس اگر واجب است
 اتباع او چنانچه او پس آن مخالف حکم امام است پس ثابت باشد
 در او را حکم طاعت بکند و این محال است و منافض غرض و موجب است
 امام پس متین اتباع حکم امام باشد از روی قول یا فعل یا تعزیر
 پس آن مقدم باشد بر دلیل غنی و اجتهادی و مقدم بر مردی غنی آن
 قطعا بگوید و اگر توجیه کنیم بر دو خطا هر این باشد آن غنی و این باطل
 پس واجب است آنکه مقوم باشد **بِإِطَاعَةِ** و چهار مرتبه قول امام

اتوی است از هر مرتبه طاعت و از هر مرتبه طاعت آنست که بعد از آن
 علم باشد پیش از آنکه امام میندقتن و قول مینماید معصوم میندقتن باشد
پناه و پنج هر قول یا فعل یا تعزیر یا ترک آن از
 امام پس از منازات و هر که مخالفت پس از منازات کند مستحق دوزخ
 بعزوت امامت و اولی علیه السلام و قال یا ایها الذین آمنوا
 أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
 پس واجب که این را بر سر مکلفان اتباع امام مطلقا و طاعت او طاعت
 کلی است و طاعتی که واجب که داند و خداوند تعالی و اولی الامر
 و باریت مخالفت آن چه آنست پس موافقان است بهر دور
پناه و پنج فلقوله تعالی و یطیع غیر سبیل المؤمنین قوله
 تا تو را و فضله جنت یعنی و هر که هر کسی که فرار از موافقان را بخواهد
 او را بپنج چیز آید که از او آید و او را به دوزخ و این امر است
 که هر که متوجه داشتیم این را پس میگویم هر که مخالفت کند امام را مستحق
 دوزخ که او عقاب تقاضا بعزوت و هیچ شایسته از غیر معصوم

که امام

که هر که مخالفت کند او را مستحق دوزخ و عقاب که او تقاضا بعزوت
 بجهت امکان خطاب و امر او بصیحت او پس مستحق مخالفت او باشد
 و الا لازم می آید یکی از دو امر یا انقلاب حرام بوجوب یا امر امام
 یا اجتماع نصیحت و لازم بهر دو پیش باطلت پس لازم مثل است
 در بطلان امامت پس آن ظاهر است و اما بیان بطلان لازم اما
 اول پس اجماع مسلمانان است و امام پس بعزوت نه
 بلکه هیچ شایسته از امام غیر معصوم و آن مطلوب است
پناه و پنج امام مساوی است با جماعت و او اجماع و دلیل عقلی است
 مساوی عقلی است پس میگویم که امام دلیل عقلی است هیچ
 شایسته از غیر معصوم که قول او دلیل عقلی باشد زیرا که غیر معصوم
 معنی او یا زلط است بعد از قول او احتمال نقیض و از هر چه
 احتمال نقیض دارد عقلی نیست پس میگویم که غیر معصوم عقلی نیست یا
 مساوی قول امام است بجهت اجماع زیرا که همه مأموران با اتباع او
 تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا

الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ **امر زموده بطاعت**
 امام را امام را و آن اتباع است و امر زموده و افعال او و همه کلام
 زموده را چه پیروی او در قول و فعلت و پس باشد قول و مساوی
 بطاعت و از نظر است و اما آنچه اجماع دلیل عقلی است پس آن پیشینه
 در اصول لغت و تعالی و مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمَوْفِقِينَ **و از**
 او امر و نواهی الهی و اخبار است و افعال و ترک است و او تعویذ است
 آن امر و مستقیم است که اشارت فرموده حق جل و علا بان در
 قول و اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ **زیرا که حق همان تعالی**
 کرده اند از امام علی علیه السلام بنی علی علیه السلام و آت و حجت او در
 و نواهی الهی و پیروی که مساوی است میان و موجب اتباع
 پادشاهی تعالی و بنی و اتباع امام و اخبار است و لیکن این امر و مستقیم
 قطعا پس باشد مساوی و از این **پنجاهم** **مستقیم** امر زموده
 حق همان تعالی بنده کائنات و او را و زود و ایش از او سوال کنند
 که ایت زاید ایش از ابعاد مستقیم پس یا آنست که از نظر

است یا هر یک امام مودی میگردانند یا نه آن طریقه است
 و زموده ای بان و مستقیم باطل است زیرا که محال است که امر زموده
 حق تعالی بنده کائنات را که سوال کنند ایت را بطریقه و امر کند بطریق
 غیر آن و مودی است و بان این ساقی و من است پس ساقی
 از حکیم و امام تعالی چه بگویند که این االات میگوید بر عظمت او
 در تبلیغ نیز بر عظمت او و در غیر او نیز اگر میگویم لازم می آید که امام
 کند امام بجزئی که کند فی الجمله لیکن لازم است که آن طریقه
 باشد غیر مستقیم و تعالی یا ایهها الذین آمنوا و
 يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ كَبُرَتْ مَا عِنْدَ اللَّهِ
 یعنی ای اهل ایمان چه میگویند چیزی را که نمیکنید این دشمنی
 بزرگ زود خدا ای تعالی و ما معتقد کردیم که طریقه امام مستقیم
 است تو و تعالی غیر المغضوب علیهم و لا الضالین
پنجادم **مستقیم** **مستقیم** **مستقیم** **مستقیم**
 میگویم که طریقه که اهل انعام انداخته است که از ایش از او
 نیست در خارج احطایا و بعد ایش از متحقق است و اول

زیر که محالست امر سوال بهایت بطریق معدوم در خارج و این
ضروریست و اگر ایش ترا وجودیست پس با امام در میان
ایشانست یا نه و دوم محالست زیر که محالست که حق بجهان تعالی
نشدگان خود را با یکدیگر کنند و از این بهایت بطریق قوی که ام
نکرده باشد نیکان خود را با بیایک کسی که نباشد از ایشان و امکان
این امر بدیهی است پس تبیین شد که از ایشان باشد و ایشان
معلوم مانند عظیم سلم و اگر ایش مستحق تو و تعالی اهدنا
الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب
علیهم ولا الضالین دلالت میکند بر این آیت بر آنکه این طریقه
بهایت است و مقتضای کلماتیست که برین طریقه باشد پس امام
است پسوی آن زیر که او را محالست چنانکه با پان کردیم
قول الله که انما انت منذر و لكل قوم هاد
کسی امام را بهایت نمیکند بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله چنانکه
با پان کردیم و قول الله که افن ینهدی الی الحق تا آخر

آیت پس لازم آمد که امام علیه السلام برین طریقه است و الا اول
امام دیگر یا بر زیر که امامی که از وی قول نفس و امر و از امام بر وجهی
باشد که هر دو از این طریقه او معصوم است بهر صورت
نقص و کجاست که در تعالی افن ینهدی الی الحق تا آخر
امر و نموده برین آیت رسیدن با بیایک کسی که نباشد و او را بهایت
نکند و امر است امتیاج کسی که او را معصومی باشد بهر خود لازم است
این امامی که نباشد او را بهایت نکند و او معصوم باشد بهر صورت
و او غیر نبی است صلی الله علیه و آله لقول تعالی انما انت منذر
ولكل قوم هاد پس با آنست که این امام است
یا غیر او پس اگر از اولت پس آن مصلحت و اگر ثانی است پس
اگر امام معصوم نیست باشد زیرا که بخت امتیاج یا وزیر که در دست
امتیاج او خواهد قرار داشت باشد او را امام یا فصل او نباشد و امام
تنها غیر این امامی است که ثابت کرده نمیشود زیرا که مقتضای
بهر خود زیر که غیر معصوم بهایت می یا بد غیر پس امام مشایخ

و در نایب نباشد پس منصب او عیث باشد و این باطل است
 امام معصوم باشد پس مظلوم حاصل است **شخص و ذمه**
 و اجبات طاعت او در جمیع اوامر و نهی او و امانا و تحریر ترک
 اوله و تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا
 الرسول و اولی الامر منکم و عطف بر معمول فعل متضمن است
 است در پس تمتع نباشد امر او بصورت او و الا واجب نباشد
 اتباع او و در زیر اگر درین حکام است اینجا در و مگر که است
 کرده شود با صدق و ائمه موجه اولی پس باشد وقوع امر او روزی
 و آن اجتماع نصرت است زیرا که مطلقا باید متابعت او بود
 و اول صاوت است و هرگاه صاوت آمد یکی از او نصرت با انفس
 است صدق آن دیگر و آنکه باشد معصوم در تبلیغ و حکم پس معصوم
 باشد مطلقا پس چنانکه فرق نموده بگوید اجماع بر عدم فرق است
 و بخت آنکه علت در فعل و اجبات و امتناع از منیبات و اما
 آن علم بخداست و ثواب و عقاب او و استعداده

حال برصیعت و این علت شرکت میان عدم اقدام بر نصرت
 و میان عدم اقدام بر امر یا وجه هرگاه شرکت علت وجود
 شرکت علت عدم زیرا که عدم علت وجود است **شخص**
 و شیوه هر چه شیئت از غیر معصوم که واجب باشد
 او فی الجمله و هر نام که است و اجبات اتباع او و اما چنانچه
 منطبق آیت نمیتواند در شکل ثانی که هیچ شیئت از
 غیر معصوم که امام باشد و اما ممکن میشود بکس مستوی بقول
 که هیچ شیئت از امام که غیر معصوم باشد و اما و این متابعت
 است که بعضی امام غیر معصوم است فی الجمله لیکن اول صاوت است
 پس کاذب باشد نایب زیرا که این چنین است **شخص و ذمه**
 تو تعالی ایتبعوا من لا ینال کفر آخر او هم
 منهدون یعنی بر روی نمایند که از که میخواهند از شما
 مدد و حال آنکه ایشان را و یا شکایتند بجهت هر دو سرا و او
 برای حالت در اینجا پس هر آنکه بر روی او و اجبات و اما

این صفت است در اولی که این واجب است اتباع امام
 یعنی که پیش گذشت از اول پس این صفت در او باشد و اما
 و نیز این صفت که در او یافت از جمیع افعال و ترک و غیره
 و این صفت در هر کس که در او باشد و اما که یکی از آنها صفت
 دیگری می باشد یعنی در حدت حکم و موضوع یا مقید اعم باشد محل
 مطلق را بر مقید چنانکه مقرر است ششیم از اصول پس می بینیم
 از مطلق اولی الامر و قول الی اطیعوا الله و اطیعوا
 الرسول و اولی الامر من بعد به پس این
 و صفات و آن مبدءی بودن است پس اگر واجب باشد
 شدت این وصف هر دو را پس مطلوب محال است و الا پس
 اگر قبول او است و در شود و اگر با جهاد و مکلف باشد لازم می آید
 اسکات او زیرا که چون امر کرد مکلف را با امری که می داند که
 پر او نمیکنم ترا تا بداند که او ایستاده و می داند که تا اجتناب کنم
 و بدستی که اجتناب کنم و یا اجتناب کردم و سودگشته اجتناب من

بگفت

بخلاف این حکم پس منتقل کرد امام و چنین کرد از پس
 لاجت از وجوب این صفت و این مطلوب است زیرا که
 این صفت است **شصت و شصت** ثابت شد از این آیه
 یعنی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر من بعد
 او متدبر بگو که واجب است اتباع امام و اما که واجب است
 اتباع او و اما پس از مبدءی است امام که اتباع او واجب
 است و اما پنج که امام مبدءی است و اما این مطلوب است
 شصت و شصت که امام مبدءی است و اما این مطلوب است
 و اما این مطلوب است پس مقدم مثل است در مطلقان بیان ظاهر
 آنکه ثابت شده در مبدءین مذکورترین در **پس** سابق که هر که
 امام است مبدءی است و اما پس اگر امام غیر معصوم باشد
 نه آیه صادق می آید که بطن امام مبدءی نیست بالفعل و اما
 و مطلقه عارفتان از پس لازم است اتباع نقیض و این
 باطل است بگویند که محال لازم می آید از مجموع از این حیث که

که آن مجموع است نه از مقدمه و واحد و این است که امام معصوم
 فی الجمله استلزام مجموع محال را لازم نمی آید از آن استلزام
 یکی از اجزای او محال باشد چه هر یک از دو نقیض که ممکن می باشد
 و مجموع از آن حیث که مجموع آن محال است زیرا که میگوید
 هرگاه یکی از دو نقیض صادق است باطل آن دیگر مستلزم
 اجتماع نقیضات است پس آن مستلزم محال باشد پس آن محال است
 و تعدیه بر صدق مقدمه اول است و آن قول است که امام معصوم
اما شصت و ششم علت وجوب اتباع آنست که بتوقع
 مصلحتی باشد و این ظاهر است و درین کلام چه وجهی است و بجهت
 آنکه وصف هرگاه علت نباشد در حکم نیکو نباشد و اگر واجب
 کرد و حکم بکنند و علت است لیکن اینجا چنین است زیرا که قول
 اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا إِنَّا لَأَنزَلْنَا إِلَیْکُم مَّوَدَّعَةً
 اِهْتَدُوا اگر علت نباشد نیکو نباشد و اگر لیکن آن نیکو است پس علت باشد
 پس اگر آن منقذ باشد از اول الامر واجب باشد استغای وجوب

اتباع او زیرا که عدم معلوم واجب است نزد عدم علم پس این
 آیت مانع باشد از نفی بجهت قول اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا
 مَثَلُ کَکْبَرٍ اتَّخَذَ اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا مَثَلُ کَکْبَرٍ
 طاعت او طاعت رسول را که اگر چنین باشد پس آن طاعت
 با حجاج شخصیت و تمسک اگر نباشد این وصف و املا لازم نمی آید
 اجمال در وجوب اتباع امام زیرا که آن در حال وجود او است
 در حال عدم او لیکن این معلوم نیست هرگز که واجب است بزرگ
 اتباع امام پس تمام نباشد فایده امامت **مقتضای**
 اگر امام معصوم نباشد آن مستلزم نقیض غرض است از وجوب
 امام و آن بر حکیم محال است زیرا که واجب است اتباع او
 مصلحتی که او مصلحتی باشد و در غیر معصوم منقذ است و در این
 فی الجمله و بجهت آنکه واجب است اتباع او و معصیت پس اگر آن
 بتول او آن درست پس اتباع او مستلزم در محال باشد پس
 آن محال باشد یا بتول محبت بود لازم می آید اسکا که او نیز

می آید و وقوع مرج و اختلاف و تقدیر نصب امام بر هیچ
 مضافی دیگر نیست عصمت امام امر ممکن است که خالی از دو
 معارضه باشد مثل بیعت تدریجی که از اصلاح حال آید
 و خداوند تعالی قادر است بر همه ممکنات پس میگوئیم واجب است
 عصمت امام بحجت وجود قدرت و داعی و انشای صابر
 و این ظاهر است **مضافی می** خطای امام بر تقدیر است
 امکان اجتماع نقیضات است لیکن اجتماع نقیض محال است پس
 تقدیر مستلزم باشد محال را و هر تقدیر که مستلزم محال است
 پس آن محال است پس این تقدیر محال باشد اما مستلزم او
 را اجتماع نقیض را پس بحجت آنست که وجوب اتباع امام
 عامت در اشخاص و از زمان او و او را می پس هرگاه چنانکه
 در امر و نهی خود پس اگر واجب اتباع او را بحجت عصمت این
 مستلزم اجتماع نقیض است اگر واجبیت اتباع اولی
 با وجوب اتباع او اعمال لازم می آید اجتماع نقیض و نه با اولی

می آید نقیض عصمت از نصب او و این مستلزم اجتماع نقیض
 نیز نیست و اما پس آن ظاهر است مقدار و شیوه
 قوله تعالی وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ تقدیر
 استدلال موقوف بر دو مقدمه است مقدمه اولی آنکه اتباع
 تابع و پیروی می گویند و تابع است و در تابعیت است و این
 جز مقدمه ثانیه آنکه این آیت عام است در اشخاص و در
 از زمان و در معنی عنه و این بانصراف است و هر دو بکارهای
 شیطان معاصیات و ترک واجبات هرگاه مقرر داشتیم
 این را پس میگوئیم معصوم بالعلل یعنی آنکه احلال بود
 نماز یا که معیشتی را پس او پروای است جزیرا از خطوات
 شیطان و هیچ چیز نیست از آنکه پروای کند کارهای شیطان را
 که واجب باشد اتباع او و امام که پروای کند از او را
 چنانکه آنکه هیچ از غیر معصوم نیست که واجب باشد پروای او
 فی الجمله و هر امام واجب است اتباع او و اما چنانچه گذشت

نمی‌تواند بلکه هیچ شی از غیر معصوم بافضل امام نیست و اما
 در عکس می‌شود بکس نقیض قول بلکه هیچ شی از غیر معصوم امام
 نیست بافضل و اما درین مستلزم قول است که هر امام معصوم است
 و اما زیرا که باید معذور و المجمل مستلزم موجب خصایص است نزد
 وجه و موضوع و تدبیر ثبوت امامت بگویند که این دلیل بر
 عصمت امام است و اما در حدی و وجوب عصمت است و اما
 امام است از حدی و در چنانچه ثابت شده در علم فقهی زیرا که گوئیم
 که جواب این اندوه و اجابت اول آنکه در علم کلام مقرر است که در
 مستلزم ضروری است چه آن ثابت شده برهان در علم کلام که در
 که اتفاقاً می‌باشد و نه اکثری دوم آنکه بدینشی که ما می‌خواهیم
 به وجوب عصمت واجب و آن بگوید وجوب با یقین است و عصمت از
 اعراض ممکن است و ثابت شده در علم کلام که ممکن یافت می‌شود
 که بعد از وجوب و سبب او و الا لازم آید ترجیح جامع و این محال
 می‌گردد و هرگاه دلیل دلالت کرد بر عصمت امام و اما ثابت

وجود سبب او و اما درین مستلزم وجود سبب است و اما
 مطلوب است **مقتلای** و قیاس و قیاس خطا از امام مستلزم محال است
 پس آن محال است پس وقوع خطا از امام محال باشد اما ضروری زیرا که
 ثابت شده باین آیه که می‌بینی از هر دی کسی که واقع شود در خطا
 و ثابت است م قول آبی را که و اُولی الامر منکم و وجوب برای
 امام و اما پس اگر واقع باشد از خطای الجمله لازم می‌آید احتیاج
 یقینن زیرا که لازم می‌آید یک چیز در یک وقت از یک کس
 هم می‌شود باشد و هم ضعیف پس دلالت کرد این دلیل بر وجوب
 عصمت هر که امام وجوب که باشد و آن مطلب است **مقتلای**
 و پنج حجت بر تعالی یس و القرآن الحکیم اِنَّكَ
 لِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ نَزَّلَ الْعَزِیْزُ الرَّحِیْمُ
 و ترجمه این آیه می‌باشد که فرشته نازل است و این است
 که می‌گوئیم طبرستان که نبی صلی الله علیه و آله دعوت نموده بآن طریق
 است و آن طریق عصمت است زیرا که آن موجب است بر توبه و تفضل

نیست و از اخطا و الا نه طریق مستقیم باشد و این معلوم است بحقیق
 که ممکن است بوی آن راه نماند و نه احتمال نیست و از اولی و تعالی
 تَنْزِيلُ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ وصف فرموده طریقه مذکوره را
 که با کمال عزت و حرمت عزت منزلت است لیکن این طریقه
 همان طریقه امام است علیه السلام زیرا که او راه غایت است
 و بنی ماضی علیه و آله هم گمشده است یا آن بس حقیقی که هر چه میگوید
 فرموده عزت خلق بوی آن و هدایت و ولایت بر آن پس آن
 طریقه امام نیز باشد پس صحیح باشد وصف امام بر آنکه او
 بر هر طریقه مستقیم است پس و معصوم باشد **مفاد و ششم**
 ولایت کرد این آیت مقدمه آنکه بنی ماضی علیه و آله بر هر طریقه
 مستقیم است پس واجب باشد طاعت او یا کفر با او برین
 طریق است و جهت اتباع او طریق غیر معصوم منافق است
 در وقتی از اوقات و قول آئی که و اطیعوا الله و اطیعوا
 الرسول و اولی الامر منکم و ولایت میکند بر وجه اتباع

بنی ماضی علیه و آله و اما در وجه اتباع امام علیه السلام و اما اگر
 کلیت کرده باشد ممکن است را بدو معانی در یک حالت و یک وقت این
 محال است یعنی پیش از هر حکم کلام از اتحاد این و این خلاف است **مفاد**
 و هفتم مساوات دو حکم و لطیف بخشی که هر یک از آنها قائم
 مقام آن دیگر است و ولایت میکند بر تساوی و بر لطیف که متعین است
 هر دو حکم را در هر دو در هر یک از آنها مثل آنچه در این دیگر
 و درستی بدان فرموده حق سبحانه و تعالی درین آیه شریفه و اطیعوا
 بنی ماضی علیه و آله بقول خود که اِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
 و اشارت فرموده بر وجه این بقول خود که لِيُنْذِرَ قَوْمًا مَّا أُنْذِرَ
 اَبَاؤُهُمْ و اما تمسک قائم نبوت است و لطیف
 پس و اجبت که هر دو مساوی باشند و در وجه واجب و پند فرموده بر
 بقول خود اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ و لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ پس امام
 و اما بر هر طریقه مستقیم باشد چنانکه بنی ماضی علیه و آله پس میگوید که امام
 بر هر طریقه مستقیم است و اما در این معنی عصمت است **مفاد و هشتم**

بنیت لطف حاصل است و اولی لطف عام لقول تعالی
 إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و بدانکه
 احیای همه ایت و ایمات بخلاف اند پس آن اولی است
 بموجب لطف و تحقیق پیش شده که در لطف بنیت صحت است
 و آن بامام اولی است بقضای و تمهید یکی از چهار امر لازم است
 و این است که باید واجب است مخالفت نبی و رقتی از اوقات
 یا واجبات مخالفت امام در وقتی از اوقات یا تکلیف بالا
 یطاق است یا صحت امام در قسم اول باطل است پس تیسریم
 چهارم است و آن مطلوب است بیان ملازمه آنکه طریقه نبی
 صلی الله علیه و آله و اسباب است و اما پس اگر امام غیر معصوم باشد
 بر خط باشد و وقتی از اوقات بکن واجبات اتباع هر کس
 از آن هر دو اما لقول تعالی أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ
 وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ سادات است میان هر دو در وجوب
 طاعت پس در آن خطا یا واجب است اتباع مخالفت نبی پس واجب

باشد مخالفت امام علیها السلوته و سلم و وقتی از اوقات نبی
 یکی از آن سه امر است یا آنکه واجب است اتباع هر دو یا هم پس پنجم
 آیه تکلیف الا یطاق و این امر ثلث است یا امام علیه السلام
 هر دو مستقیم است و این امر رابع است بر منوالیم ما عهدت
 کما این امر را و اما بیان استظهار آن در قسم پس آن بنایت کما
شماره قوله تعالی قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ
 النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي
 يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ یعنی پناهی
 به پروردگار و آدمیان به پادشاه مردمان بهیودانسان از شر پناه
 کنند و پنهان شوند و وقتی که یا خدا می توانی کنند آنکه و سو
 کنند در سینهای مردمان از جنیان و آدمیان تعزیر است لکن باید
 منطوق است یا آنکه میگویم وقوع خطا از امام مستلزم یکی از سه
 امر است یا اسکات او یا امر فرمودن حدای تعالی در مکلف را
 یا استعاده یا از دست او امر کردن او یا نبی و یا اتباع آنچه امور است

مکلف باشد از آن در آنچه بنا بر جستن از وی باید یا زود تمسک
 و لازم بچیز باشد یا بطل پس مردم نیز مثل اوست در بطلان ما
 لازم پس بدستی که خدا می تعالی امر فرموده باشد یا نتایج امام پس یا نت
 که این امر عالم است در احوال و افعال او یا نه پس اگر امام است پس
 باشد امور با نتایج امام در آنچه لازم است از او انجام بجهت
 یا بقول امام یا بقول امام دیگر پس اگر بجهت است پس هرگاه مکلف گوید
 که جهتا درین نیست در چیزی که لازم کرده درین حکم نتایج تو پس واجب
 نیست بر من پروری تو و بدستی که متر است که امر کنی مرا در چیزی
 که واجب است بر من پس منقطع کرده امام پس لازم آید اسکات
 و اگر بقول مخالف امام است و لازم می آید و این موجب اسکات
 امام نیز نیست و اگر بقول امام دیگر است لازم می آید تمسک و انکار
 اوست پس وقوع خطا از دست مردم است که باری تعالی امر فرموده
 باشد یا نتایج او و خطا نیز که عموم امر یا نتایج او در احوال و افعال است
 اینست لیکن حق سبحانه و تعالی امر فرموده باشد یا نتایج از شر آنکه مکلف

بر خطا و در حکم شرعی پس لازم می آید که حق جل و علا بکند و در
 آنچه امر فرموده باشد از آن بجزای تعالی از آنکه امر میکند بخطا ترجیح
 فعل او در مکلف بقول یا فعل یا امر و اما استخوان مردم بجهت اقتضای
 پس آن ظاهر است پس محال باشد وقوع خطا از امام و آن مطلوب است
 شد و دیگر امام با نتایج خطا ترسانند و بیابان برتر که
 از عالم بدتر است از استخوان مکلف بجهت باطله فعل خطا دیگر امام
 فرموده حق جل و علا باشد یا نه باو از ثانی پس از اول اول باشد
 پس باشد استخوان از من و تعالی الله عن ذلک
 غلو اکبر ۱ پس محال باشد وقوع خطا از امام **مثلاً**
و در آنچه بنا می برند بجزای تعالی از آنچه شرعاً و آنچه
 امر میکند خدای تعالی بآن نیست که قابلیت از وجود و مفاسد زیر آن
 شرط تکلیف است پس آن شرع نباشد هیچ وجه اصلا پس آن نیز
 از همه و بر پس اگر واقع شود از امام خطا و مکلف امور است یا نتایج
 و اما چنانکه از پیش گذشت هر این اجماع مندرج میشود در یک

آن برون است غیر از هر وجهی از وجهی در یک حالت است
مخالفات ششاد و حق سلیم و من ستیم خیال میکند
بد است اگر خدا ای تعالی امر کند مکلف را به پناه گرفتن بوی زهری
و او قادر باشد بر آنست و او از بعد از آن امر کند امر جرم و افعال نماید
باشد بر میتم به شش اربع و فرد او در جرم او را عقاب نمایند
بر ترک فعل او **مشاد** خطا و اعماش باشد و جمیع افعال
و ترک یکین و اجبت اتباع امام و انما پس اگر واقع شود خطا از امام
لازم آید اجماع امر و منی در یک شای در یک وقت و این حال است
مشاد پیسج چریت که صادر شود از امام هرگز از آن
پناه بسته شود الا امام هر انچه و اعل باشد در قول الهی از شر و سو اس
و عقل صحیح حکم میکند به بد است بلکه خدا ای تعالی امر غیر باید با اتباع شخصی
و بکر از او را ای باز امر کند به پناه جستن به او از او در حق از او
و هر خطا پناه جستن میشود از او و اعماش میداد که هیچ شیت از آنجا
صادر شود از امام که خطا باشد هرگز در این علم است **مشاد**

تو تعالی و من یتوکل علی الله فهو حسبه یعنی اگر
تو توکل کن بر خدا ای تعالی پس او بر است او را پناه گرفتن با و
توکل است بر او و بدستی پناه گرفتن میشود با و از چیزی که از آن بشود
میشود پس تحقیق خدا ای تعالی امر نموده به پناه گرفتن با و از آنکه کسی بتر
از آن او در نموده و ارا حق جل و علا بان که کافی است از آن است
اگر واقع شود از امام خطا او فرموده باشد را با اتباع او و اعماش
باشد خدا ای تعالی خلافت کنند و عده خود تعالی امر من و لک
پس **مشاد** مقتدر لطف الهی مراتب است یکی از آنکه تو قوت
است و حصول آن بخلق قدرت و آلات است و دوم آن است
با بیضاج بر آن و نصب او و سوم آن انعام است و حل افعال
میدود و اخلاق مریضه و فایده استعاضه بعباده ای تعالی و عده و نموده
او با جابت نمی باشد که در ضمن این مراتب امر کردن به هر یکی
که واقع شود از او خطا و عموم امر در اوقات و افعال شایع است این
مراتب است پس یکی از او امر لازم است با عدم وجوب عطا

امام فی الجمله و عدم اعمه با جابت و مراد محال بحسب صدق متیقن
مراد آن وجه باتباع امام است و اما حصول ایجاب و پناه
بردن به باری تعالی از آنچه پناه یا از دیگری نه و اما زیر که با علما
تعالی قادر است بر هر مقدور و عالم است بهر معلوم و فعل نهایت از
مناسبت و الا برای این امر غرض بود خداوند تعالی طلب او از او پس هر چه
قدرت و دایمی و متیقن است صاف پس واجب است در فعل
مشاقت و شکر امام را صفات است یکی آنکه دایمی است
لله تعالی اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ
و دوم آنکه مندرج است در تعالی اطیعوا الله
وَ اطیعوا الرسولَ وَاُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ و سوم آنکه او
ولی مردم و امانت لله تعالی اِنَّمَا وَلِیْکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
وَ الَّذِینَ آمَنُوا و چهارم آنست که مکتف بر اوست
نیستن قوت شهویه و غریبه از مباحی با عله شهوت و وجه قدرت
کو بزرگ تر باشد از فعل امام که متصف با بیعتات باشد با

بایمانی

بایمانی او بر امامت پس بدستی هرگاه دید و شد کسی بدست
نزدیک خداوند تعالی که بکند اینها را و او باقی باشد بر منزلت خود
که دایمی بزرگ باشد مکتف را بکردار آنها پس داخل باشد در
پناه گرفتن بجزای تعالی از او پس باشد نه و یا بعد از شیطان و
او و عقل صریح و محسوس منع میکند این را که نایب رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم مقام او حق سبحانه و تعالی امر فرماید با پناه یا و از او
مشاقت و شکر اینها چند مرتبه است یکی از آن علق قدرت
است و آفات و تکلیف و او هم آن حصول علم است با فعال
آن مثل وجوب یا نذوب یا تحیل یا تحریم و ستم آن علی
و محتاج بر فعل و ترک و آخرت و دنیا بروی که لازم نیاید سوال
بر الجا پس امام در مرتبه اولی نیست زیرا که آن از فعل الهی است
پس نه از امام است که حاصل باشد او را و مرتبه اخیر نیست
بکسی که بکند چیزی از آن که متعلق است بهر دو در یک وقت که ممکن
باشد که محصل گردد از این برای بعضی مکتف که بکند اینها را یا تر

یکی از خداوند ممکن است تحصیل این کرامت معلوم و محبت آنکه بگویند
 باشد از ترک پیری ازینها یافته پیری ازینها پیرینه واجب کرا
 بر که چه کند برای او ای و الا هرگز نباشد محبت از ترک کثرت
 و این محبت نوعی است و در تبارک و تعالی **هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي**
الْأُمِّيَّاتِ رُسُلًا لَّيُنَبِّئَهُنَّ بِالْآيَاتِ وَرِزْقِهِمْ وَيُعَلِّمَهُنَّ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ یعنی اوست آن خداوندی که بر پنجت و بیان
 قوم و این رستمانان از خود ایشان که میخواهند برایشان آیتها را
 و پاک می سازد ایشان را از آنش که در پیدی و قنای و می آموزد ایشان را
 قرآن و احکام شریعت پس تو بر استدلالات این آیه دیده شود
 است بر چند متدیر یکی از آن آنکه خداوند تعالی اراده فرموده و برین اصل
 محمد و صلی الله علیه و آله و پاک ساختن او کل و الله و از ایشان و این
 طاعت دوم آن آنکه مراد از آن تزکیه مطلقه است و بر سر آن آنکه
 مراد از امام مین است **لَقَدْ رَفَعْنَا إِبْرَاهِيمَ مَنَاقِبَهُ وَلِكُلِّ قَبِيلَةٍ**
هَادٍ هرگاه مترادف استیم این را پس یکدیگر که امام علیه السلام

کند بر

کنند ذات مر غیر خود را پس باید که محصل باشد مراد از تزکیه
لَقَدْ رَفَعْنَا إِبْرَاهِيمَ مَنَاقِبَهُ و **لَقَدْ رَفَعْنَا إِبْرَاهِيمَ مَنَاقِبَهُ**
 یعنی آیه میفرمایند مراد از تزکیه میفرماید و فراموشی بکند قنای خود را
 و خداوند تعالی جمع نمیشد باید امر با بر بعد منسل او و شریک سازد
 مراد از آنکه در واجب تزکیه مطلقه قرآن حضرت است **لَقَدْ**
وَبَعَثْنَا فِيهِمُ این آیت ریند دلالت کرد بر آنکه امام علیه السلام
 تکمیل کنند و در وقت علم و عمل است پس لابد است که کامل باشد
 و در هر دو وقت کامل که ممکن باشد حصول او و همیشه را و امام مادیست
 پس وی آن پس لابد است که باین صفت باشد نیز کامل او که متضمن صفت
 اوست و الا هرگز ناقص باشد و در وقت علید و علیه و این باطل است
وَبَعَثْنَا فِيهِمُ یعنی صلی الله علیه و آله تمام و اوست
 مراد از امام و غیر او پس عالی نیست که کامل است در و این صفت
 چهارم کامل که بنی صلی الله علیه و آله بر این تکمیل آن آمد و یا کامل نیست
 و در محلات زیرا که آن در محلات پس همین آن نباشد محبت

اتحاد کثرت بحال یا ممکن است پس واجب است حصول آن
 زیرا که بنی فاعل شدید اطراف است در تکمیل آن ضرات و تمام
 قابل است و این طاعت و اول مطلوب است و اینست
 محبت است **نود و سی و نهم** معلوم شد باین آیت که هر کس
 صلی الله علیه و آله و سلم شود به جهت تکمیل این چهار صفت و در
 سر و اینده حق بجا نهد و تعالی طاعت او را و تائید و اقامه ابد و کامل
 در مطیع او را و در اقامه و نواهی او تائیدی بوی و کمال این صفت
 پس هر که واجب گردانیده طاعت او را بجهت و طاعت بنی
 صلی الله علیه و آله و سلم او را اولی تبرع باشد و میان ایشان یکی است
 اگر مطیع او را و اقامه و نواهی او را که تسبیح است بوی طاعت
 و او را این غایت چنانکه محال است از اتباع نبی و طاعت او
 صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که مساوات و وجوب طاعت هر دو است
 اتحاد و عای هر دو است و مساوی بودن هر دو امر در رسیدن به
 پس لابد است که حاصل باشد کمال این صفات و در تمام علیه سلم

اینست

و اینست منی صفت نود و چهارم تو را تعالی آفرین بفرماید
 إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَأَنْتَ
 كَيْفَ تَحْكُمُونَ و ترجمه این آیت شریفانه مذکور شد و حق بجا
 و تعالی کرد و اینده او کسی را که باینست کند و او محتاج بهادی
 نباشد پس هر که کامل نباشد این صفات در او که آن تزکیه مطهر است
 و علم بکتاب و علم بحکمت پس او احتیاج بهادی دارد و تمام است
 که احتیاج بهادی ندارد و الله تعالی و کمال قوم را پس باشد کمال
 این صفات در تمام و آن صفت است **نود و پنجم** تو را
 فَمَنْ أَتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَخُوفُ عَلَيْكُمْ وَالْهَمَّ
 بِخَزَائِنِ رَبِّيَ أَنَّ يَنْقُصَ مِنْ كَرَمِي و اینست که هر که باینست که در این
 برایشان و نه اندوختن شدن پس میگوید که تابع تمام و انما اتبع
 است و انما یزید که خدا تعالی امر فرموده بطاعت او امر عام پس
 مثل صاحب شرع است که امر او عالم است و بر هیچ اوقات و در
 همه مکلفان پس اگر تمام معصوم نباشد پس تابع او و انما تابع وی باشد

و اما لیکن تالی باطل است پس مقدم مثل او باشد در بطلان گویند یکی
 از دو امر لازم است و آن یا عصمت منی است و آخر منس
 یا عدم وجوب اتباع هر دو محال است اما اول پس آن
 اجماعی است و اما دوم پس وجوب اتباع منی است بر تالی
 آخر منس و الا تمام نباشد غرض نیز که یکویم اتباع منی آخر منس
 و الا تالی باطل می بود اشخاص در آن و نه در امور کلیه بجهت تشریع کلیه
 امور جزئی می بود حاجت غایب اتباع امام در امور کلیه عالم است و اتفاقا
 و مکلفان پس آن بجهت تشریع است پس از یکدیگر جدا شده اند پس
 لازم نیاید یکی از دو امر که ذکر کردیم از **فصل ششم** تو تعالی
 يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَن لَّا يَنْفَكُ عَنْ
 وَهْتِمْهُمْ سَدُونَ و ترجمه این نیز مذکور شد توبه
 است دلایل این آیه را دیده است که یکویم علل وجوب اتباع با
 که ایشان مبتدی اند و اگر فرموده چیز دیگر در وجوب اتفای تمت است
 و آن عدم سوال اجرت لیکن امام مساوی نمی است در وجوب

اتباع پس لازم است که مساوی باشد در اول علت و آن علت
 برایت پس برستی که ممکن بود وجوب اتباع غیر آن
 علیهم السلام که با یکو ایشان مبتدی اند پس مسلم بود جاری باشد
 معلول فواید و فست ممت نماید برای وجوب اتباع حصول
 برایت در معاش و مال و اتباع غیر معصوم کاهست که می کشد
 بعد برایت از چیزی که در دست اتباع دکار باشد که یکش و اتباع
 معصوم و اما یکش آن برایت و امام که اتفاق بود و باشد و نباشد
 معصوم گفت و خدا می تعالی قدرت بهر مقدم پس یکو نباشد از
 حکیم و اما نصب غیر معصوم و امر با اتباع او بر معصوم است بحسب
 برایت با مساوی بودن آن خدا آن و عدم آنرا در منس الام و ترو
 سکنت و قدرت او فواید و شتم قدرت تعالی قَالَ رَبِّ ارْزُقْنِي
 كَيْفَ يُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ اَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَ كُنْتُ
 لِبَاطِلٍ قَلْبِي یعنی ای پروردگار من بمن بجای که چگونه زنده
 زنده میکنی فرموده ای تعالی آیا تو ایمان نیاوردی بر آن گفت بل

تعجب امام معصوم سبب آنکه او در احوال و افعال و اوامر و نهی
 او را عالم است پس عمل میفرماید بآیات و شایع او را از دین
 و علوم او الهی است از قبیل علوم فطریه و قیاسی که صلا
 دارد برای این پس واجب است آن بجهت اتمام غرض او یا او
 یا چیزی که قائم مقام او است و دوم منق است بوجه آن
 پس متین اول باشد و این مطلوب است **در قضا** تودعه
 وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و پیر میزدند او را
 شایه که شایه شکاری یا پد توتی تمام نمیشود مگر بهرست احکام
 چنانکه در متن الامر است و عمل با ترجمه اند آن یا آنست که
 حاصل شود بقیل یا بقیل و اول نزد اهل سنت نیست بطریق که مستجاب
 چیزی داشته باشد از احکام شریعه و نزد حدیث معلوم نمیشود و از احکام
 بلکه اندکی از آن پس لابد است از دوم یا در جمیع برای اول یا اگر
 بر برای دوم و نایب است که آن نقل مینماید علم متینی باشد و حاصل نمیشود
 برای بسیاری از فرمان از قرآن و سنت و اینها منق علیه است

پس لابد است از بیان کنند آن و برای آیه است متشابه
 و نزد او طاعت آن نصرات و همچنین است سنت و کانی نیست این
 بلکه لابد است که بیان کند برای تکلف محنت قول و امر و این محنت
 نمیشود مگر از معصوم و دوم آن عمل است بر آنچه هر یک عمل میکند لفظا
 در و نیز اگر او را یک که مقتضای است بطاعت و در سازند و در
 معیت پس چنین معنی امام معصوم باشد و الا لازم آید نقص
 غرض و نیز اگر حکم و از هرگاه از او چیزی که پس اگر مگر آنچه مودع
 علیه است هرگاه آن پس خاصه از عقل او باشد با قدرت و علم او
 پس او باقی غرض خود باشد و معاینه او را او تعالی الله عن ذلك
 علو اگر آنکه نمیدانند بنی است بر آنکه غیر امامت قائم مقام
 او نمیشود پس متابع است بر بیان شان و بیان که در آنرا از هر یک
 یکو هم انحصار دلیل که در مسائل در عقل و در نقل نقلی است
 و انشای ثانی در بیشتر احکام از آن قبل است که اتفاق دارند
 بر وجه و انحصار متینی و برنی است یا در امام و اجماع غیر این که متینی

معلوم است و آنچه اتفاق دارد بر وجه اول و فایده بعد
 پس متین دوم است و حاصل میشود علم ندو که انکار از معصوم
 باشد و این ظاهر است **سین** ما تولى تعالى و اتقوا الله و اعلموا
 ان كبريائيه خسران ترجمه این آیه زینب کبری
 این امر تدبیرت بر ترک مقصد ابطال چیزی که طاعتت
 یا آنکه علم بخبری که طاعتت نیارند پیچ است از روی عقل و محسنت
 امر با او بر سپیل تدبیر و اباحت او عیث است و عیث از حکم
 عالم به او مقدر دیگر است و قول الهی که و اتقوا الله بر سپیل
 یا تدبیر یا اباحت خالی نیست از این سه امر و مقدر دیگر این است که حکم
 از اباحت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله باطل هرگاه معتقد باشیم
 این را پس میگویم یکی از سه امر لازم است یا امر بخبری که طاعتت بن
 نتوان آورد یا امر بنبوت معصوم یا نبوت آنکه عالم مقام نبوت
 چه ظاهر شد در آنچه پیش ازین گذشت از آنکه تنوی حاصل نمیشود مگر
 با امام معصوم یا قائم مقام او پس اگر امر فرموده خداى تعالی بتبوی

با امام معصوم یا قائم مقام او لازم می آید امر بخبری که طاعتت بن
 نتوان پس چهارست یکی ازینها پس اول محال است که امر با لایطاق
 و سوم که قائم مقام است منق است زیرا که آن عقلی است
 یا نقلی و اول منق است در اکثر احکام پس متین ثانی است بعد
 از نبی صلی الله علیه و آله معلوم نمیشود و بدین مکر از امام معصوم علیه السلام
 چنانچه گذشت پس متین دوم باشد و آن نصب امام معصوم است
چهارم امر فرموده حق سبحانه و تعالی بتبوی و امر فرموده
 بطاعت اولی الامر و امام است پس خالی نیست که تنوی حاصل
 میشود از طاعت او یا نه و دوم محال است زیرا که خداى تعالی اراده
 فرموده از آنچه خبری را و از آن مقصود است زیرا که جمیع آنچه واجب
 یا حرام و اعلی است در تنوی غیر آنکه امر کردن یا در ایضا کتاب طبعی
 آورده اند مقصود نیست بلکه بخت ادای اوست بآن مقصود و
 سلاطیت دارد برای او اوست آن تا قضا غرض بکدام استلال
 آن محال است پس متین باشد اول و این است که تنوی حاصل شود

از متابعت امام علی علیه السلام و این ممکن نیست مگر که امام معصوم باشد
و بحجت و تکیه در توحید و نبوت از علم توحید و حاصل میشود آن از
قول عیسی معصوم قطعا پس متین شد که امام معصوم می باید و مطلوب است
بِحکم الله تعالی وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ
لَكَرُودٌ مُبِينٌ فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ فَلَا تَلْزَمُوا
و ترجمه این است **آن الله عز و جل حکم کرد** ای پندیده نه که بر شده بعد از حق سبحانه و تعالی پنا
فرموده درین آیه بزرگوار پس **امر اقل** یعنی فرموده از پیری
کامهای شیطان و این عالم است در اصول و فروع با جمیع افعال
و کما زو باطل پس این تفسیر است عام مگر در آن پنجه نمی از این
و ترک کردن آنچه امر با و دارد گشته و قضا تفسیر است از کفر
بعد از آمدن بیانات و اخبارات و مخرجات ظاهرات و آن است
از پنا و آن میند علم است مگر که نظر کند در و این از رحمت الهی
است نسبت باینده کائنات و ذکر مواضع مکرر اندیش از آمدن
و تفسیر است تفسیر که بعد از آن وقوع یافته **سین** مفسر تفسیر

کائنات

شیات مبرای کامهای شیطان پس چنانکه آن عالم است این
عالم باشد در عوالم و اخلاص و تحت تفسیر و این ظاهرات و بحجت
استحسان ترجیح بلا مرجع چهار سراسر استی که آمدن بیانات تا از
باب مکتب است مگر خطم در آن و اطاعت و انقیاد است
و سیاق کلام بر این دلالت میکند **پنج** مفسر است که آن
دلالت میکند بر آمدن بیانات و الایمان شد و وفایده این
ظاهرات و بیانات آن دلالتی است که معینین است که حاصل
شود علم بآن در همه احکام و آن امام معصوم است در هر زمان
زیر که هرگاه معلوم است اندک که متعین است بر وظایف و مصالح
و مصلوحت صداب است در قول و فعل و ترک و ازین
حاصل میشود پس حق سبحانه و تعالی و العجب و توفیق برای تفسیر اهل
تکلف و این مصلوحت نکویند که بنای این ایت شریف است
که غیر امام قایم مقام ادیت و این ممنوع است زیرا که جواب
از او چه میکند **اول** بحث در عصمت امام است پس هرگاه

امام رسانند باشد به احکام غیر عصمت قائم او نشود زیرا که حکم
 الهی اولی از عقل است یا از عقل پس اگر اول است برین
 بصورت است یا بطریقه اول حاصل میشود در علم آویزان زیرا که
 تقدیر خلافت آنست پس لایحه ای که از آن دیگر در نظر لایحه
 از معنی که صدق است و این معلوم میشود بعد از علم بصحت او این
 ظاهر است و امام آنکه این از وقت یا امام دیگر و اول مستند است
 و امام مستند منقول است و بعد از امام دیگر و اول مستند است
 بر همین چنانکه چنانکه امام و امامت و اوقات حد و نصب و ولایت
 و صفات و صفات و غیر ذلک و انشاء شرایع و عهد و پیمان
 است از نبی صلی الله علیه و آله و با بر آبی و نصب او این تعیین
 باین بر وجه عموم نیست و از این و این و این برین وجه مذکور که امام
 علیه السلام زیرا که هر آنکه قائم است با این صفات پس او امام است
 پس این ولایت کرد و بر آنکه غیر او قائم مقام او نیست و این ولایت
 آنکه اعلام با حکام که قائم مقام او باشد اینگونه علم است و آنست

عقلی

عقلی است یا عقلی و اول صفات امامت و اهل خلافت پس آنکه
 زیرا که بجای نیست هر عقل را در احکام شرعی و خصوصاً کمال احکام
 برای هر مردمان امامت و پس آن خلافت واقع است زیرا که
 آن بر تقدیر خلافت و امامت و امامت و امامت و امامت و امامت
 بتسلی است که بتقدیر امامت و امامت و امامت و امامت و امامت
 پس هرگاه که امام موجود باشد و قول او معین علم نباشد و قول غیر او
 باشد پس آن غیر اولی باشد یا امام حاصل کرد و او را نقض نمود
 و هرگاه که غیر امام قائم مقام او نتواند بود در جرحه قائم مقام او تواند
 بود در کل و این ظاهر است **ششم** آیه مذکور در دو قول
 دلالت میکند بر آنکه خدا ای تعالی که واجب میکند از نصب امام
 اگر او غیر معصوم باشد که اگر چنین کند کرده باشد چیزی را که منافقین
 باشد زیرا که خدا ای تعالی امر فرموده بود با تسبیح امام و او را نصب
 و ترک او پس اگر او تصدق شود در خطا او انداخته بیکدیگر بیکدیگر خطا
 یا آنکه امر فرموده با تسبیح او پس این احتمال باشد از نصب نبین

سفینه اولی که عروج دهد از کتاب سنت میند علم است
 و هر یک یک از احکام در هر واقعه واقع شود برای هر شخص شخص
 تا آنکه از من عالم و این متفق علیه است از کل و قدر این است که کتاب
 عالم است و برستی که خداوند تعالی بکتاب و نمود از برای
 مکهفان در هر احکام و قدر است که حاصل میشود برای احکام مکهف
 به هر حکم پس و آنست که میداند از امام یا غیره به هر احکام نزد
 ایشان و بیک است اگر شرت نزد معتز و آن ظاهر است و آنست
 میشود از امام و احکام و مکهف کتاب و سنت از کتاب اتباع
 غیر معصوم اتباع عام بلکه اجماع اتباع امام است و تحقیق پیشگام
 او که کثیره درین باب پس چگونه حاصل باشد کتاب از غیر او یا نه
 آنرا خداوند تعالی و از او حاصل نمیشود و آنکه با اتباع او و این مذهب
 است و این محال است **مشم** تو را تعالی و اطیعوا الله و
 اطیعوا الرسول واولی الامر من بعد که این آیت ریند لایست
 بر آنکه اولی الامر از بنی است چنانکه امام رسول از بنی است

و این ظاهر است و کما می از بنی است که او معصوم باشد زیرا که
 غیر معصوم قول او میند علم نیست پس از بنی است نیش
نیش بلا شک میند که ناشی میشود از مردمان رحمت ام
 جزی است که متعلق میگردد هر که ام و بنی است و کما باشد بقیه
 کند به بعضی از مردمان و اما میند که حاصل از خط امام و احکام و
 فدا و کلی است زیرا که بعضی امام برای قوانین کلی است پس
 است در آن میند و جزی با امام و اعمال میند و کلی میند حکم
 بطل و علایت پس اگر امام غیر معصوم باشد لازم آید که او را امام
 دیگر باید تا منتفی شود و معصوم و اوست هر ادو یا منتفی شود و آن
 تسلط و آن باطل است **رحمت** رحمت است
 ای عام است میند که از الله تعالی و الله زوف بالعباد
 و متفق اند مسلمانان بر عموم این و عقل صحیح و مدتی
 هر دو شاهدند برین و قول آیت که فبعث الله النبیین
 مبشیرین و منذرین و انزل معهم الکتاب بالحق لیحكم

انكروا الخلف فيه ولات يكد بر انكروا خلاف اول و اول نشد
 تترين و قول انكروا بعد ما جاء ثم البينات مراد و معلوم
 آن مراد از اين فعل است بلكه اكثر ثبوت چهره است كه مملكت
 آن دارد كه افاده حكم كند و تاويل و تحقق شود آمدن بيات و بيات
 كه اختلاف بعد از آنست كه علم افاده يعني كند و آن يا قعلي است يا
 و اول صلاحيت اين نداد و نداد همان مطلقا و اما نزد ما پس از آن عام
 است و رسا از احكام و تاويلات پس ثانی مبین است و كتاب
 دست شامل است مراد احكام را بجزی كوتاهی است و بدست
 كه آن قلیج است چه چنان مراد از این بدستی كه اكثر آن مجلات و قلم
 و مجازات و احكام است پس پس از آن است كه معصوم است
 كه قول غیر از این نیست و اختلاف بعد از دینی و پیغمبر است
 زیرا كه پس میند علم پیغمبر است و لهذا اختلاف را بعد از این
 یعنی كه اینده و از آن بعد از آن تو الله تعالی و مین الثانی من یجلبك
 قولك ناروف بالعباد و انكروا بترجمه اش نشد كه رند و به

استدلال

استدلال انكروا این آیه شریفه چند چهره پانزده بود اول انكروا
 اصلاح ظاهر ظاهر است پنجگانه مردمان تعجب دارند از حال او و او
 در غایت فساد باطن است دوم صلاحیت ولایت نداد و انكروا
 و اذ اتوا لی سعی فی الارض لیفسد فیها پس این حدیث
 از تورات این موصوف این صفت سوم و مین الثانی
 من یثیری نفسه ابتغاء مرضات الله و منی او است
 سر انكروا متصف این صفات در غایت صلاح باطن است و از صفا
 نمیشود و معیت زیرا كه شرفش از شهوات او است و او است
 و آن متحقق میشود و بزرگ صفا و بزرگ و فعل ساز اجابت جواب
 انكروا مثل این موصوف صلاحیت ولایت دارد زیرا كه بزرگ و بزرگ
 نبی از تورات اول ولایت میکند بر صحت تورات این پنجم انكروا
 نمیشود و آن از اصلاح ظاهر و میند از اصلاح آنرا ششم انكروا
 این انكروا ای تعالی عیسی او میداند بعلیم او مراد او را هرگاه ششم
 این را پس میگویم این آیه كه بر مقدمه ولایت دارد بر مطلقان

و بعد از آنکه ولایت از قبل حضرت فوت است زیرا که پانزدهم
که مانع ولایت آن اول است و تحقق پیدا کند و برستی که بایست
مرتب را تورات که من و حق باشد از قبل الهی زیرا که مانع بود
و نبی صلی الله علیه و آله میفرماید که بوی و آرزوهای من و جل میفرماید
است مرین و او میفرماید از آنجسته خدای تعالی آن از بودن او
از قسم دوم و چون رسیده بوی را که الهی کرده اند کس را که بوی از جا
جل و عیای رسیده او را که الهی میفرماید او را حق جل و علایکن
نیست که از قسم اول باشد و اجیاست که از قسم دوم باشد و او
که او اند مکلفان که آن از قسم دوم است و متنع است که از قسم اول
باشد و این تحقق میسر و با وجوب عصمت امام و این مطلوب
سیر در آن که غنیمت پرست از آیات تخریر و
تکذیب امور دنیا و آن اصلاح معاش است و تدریس امور آخرت آن
اصلاح امر آخرت و سعادت این می آید بعد از آنکه نصب شود
باشد خدای تعالی برای هر مخاطب باین که آنچه باز دارد او را

علم که بن رسد رجوع بوی کنند خواه که در زمان نبی باشد صلی الله
و آله و خواه بعد از آن و التور تعالی كَذَلِكَ يَتَّبِعُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَقَوْلُهُ وَ
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ خَيْرٌ مِنْ شَرِّكَ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ
إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيَتَّبِعُ
لِلنَّاسِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و این عامت در جمیع مکلفان از هر جنس
در جمیع احکام جامع زیرا که ترجیح بعضی از آن نه بعضی دیگر ترجیح
است و اختصاص نه از این با حصول زیرا که احکام متعلق با موردی
از اصول نیست و آن یا عقلی است یا نقلی و اول محال نیست از کلام
نزد اهل سنت و افاده میکند در اکثر احکام نزد معتزله و امامیه
پس آن نقلی است پس متعین باشد دوم و کتاب و سنت افاده
نقش نمیکند در احکام برای هر مکلف و افاده میکند این را که قول
مصوم پس متعین باشد و چه مصوم نماید که قول او متعین را
و اجبت بر مکلفان بر روی ایس عاید باشد که امام خبر او باشد پس

اهل این رسم در آنکه اجتناب صفات آری و اهل است برتری
 یا نه بعضی گویند و اهل است چنین که اهل است صفات از عید
 و مذبح است در تحت تقدیر بعضی گویند اهل نیست و الا حق
 میگوید این پس را که معصوم و حق اهل است زیرا که عاید فرط
 حیانت است از مودی چه حق است که در انگاه و ارد از انگاه
 و گشت اندر انگاه ایند ارسان است خدا و بزرگ و خدا که کچک
 گویند اند که آن اند با عطف است پس بجهت آنچه احوال آن دارد
 که واجب و ترک کند آنچه احوال آن دارد که حرام است این
 احکام است از آنچه وارد شده در حدیث بنی صلی الله علیه و آله و اگر میسر
 بند و بدو متیقن است تا ترک کند چیزی را که با آن باکی نباشد بجهت
 عذر کردن یا نه آنچه با او باکی است و بعضی گویند که تنوی حرام است
 پس هر چه حاصل کرد از ترک منه فعل او واجب باشد و آنچه حاصل
 میشد از فعل ترک منه اجتناب از بکند پس خلاصه احوال را جمع
 میگرداند باول **ثانی** حیوات و دعوات بعد از توفیق

ثالث امر بتقوی میگوید میگوید و اگر چه تقدیر میگوید که امر عالم باشد
 بر این که آنچه شستن باشد به وضو دوم آنکه حاصل کرد اندر آنکه کلفت
 بتقوی طریق گویند که آن میند علم باشد در آنچه آن حسن است و قبح و واجب
 و غیر ذلک در احکام و اشارت فرموده حق سبحانه و تعالی بمقدمه
 اولی در عقب امر بتقوی که **وَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَكْفُلُ شَيْءًا عَلِيمٌ**
وَالْحِكْمَةُ يُعْطَى كَرِيمٌ و تمام نمیشود و عطف بعلم چون این معنی است
 پس میگوید که امر منسوخ شده از ای تعالی بتقوی و تحقیق ثابت شده
 مقدمه اولی در علم کلام بر اینست و در قرآن بتو اینست و آن علم است
 بهر معلوم پس واجب باشد تحقق مقدمه ثابت و آن که و ایند طریق
 تکلف است بمعرفت بر احکام بوقین و الا لازم آید تعقیب
 و آن عقلیات یا نقلی یا هر دو اول محال است اما بر قول شاکر
 پس آن ظاهر است اما بر قول پسر بدیستی که عقل شکیلی
 بکثر احکام پس چگونه بکلی تواند بود و دوم و سوم معنی آنکه

احکام مستفاد از عقل است و بعضی آن مستفاد از نقل یا بعضی
 آن عقیده اند و بعضی دیگر غیر آن مقدار که استعاره صدق منقول
 زیرا که آن از اصول که لابد است و آن از معصوم زیرا که
 کتاب عزیر شرع الله تعالی و آنچه یافت همیشه از دست ممکن
 نیست هر یک از مکلفان از تحصیل علوم یا استخراج احکام از
 مراد هر دو تا پس لابد است از شخصی که توان او مینه علم باشد و غیر
 معصوم و چنانچه نیست پس ثابت شد که تنوی تمام نیست ذکر او چه اما
 معصوم و آن از عقل نیست زیرا که عصمت معلوم نیست پس آن
 از عقل باری تعالی است که او را تعجب فرماید و او نماید بر و پس
 خالی نباشد زمان از او با عموم امر بتوئی بر جمیع مکلفان را و جمیع اوقات
 و اگر نه معنی منقض لازم آید و وقتی از اوقات آن محال
 از یکم و آن اجل است **شأنی** معصوم می شود شرف مقامات است
 پس نه از او رخصت کسی است که تنوی موقوف است بر او و آن
 معصوم است و هر وقتی پس احوال با او اعمال عظیم است برای

اهم مقامات و این لایق نیست بحال یکم و آن معصوم است
 و اجبت که امام علی علیه السلام مصف باشد به تنوی یکم و این شرف
 عصمت است و هر دو مقدر ظاهرند **جدید** اگر فرموده
 خدا می تعالی متینا نه او در مرض مرج و تنوی در انت اسم فاعل است
 همچو قول ایشان وَ كَافَا فَاتَّقَى وَ تَقَا به شرط حیثیت
 یعنی مبالغه است و بگوید داشت خود از هر چیز که ناپسند باشد
 بفرساید این را او انستی پس میگوید پس اتفاق بر است در تنقی
 بر آنکه اجتناب بکار شرط است در صدق این اسم و تنقی است
 که اجتناب صغیر شرط است زیرا که در عید و احوال است مثل
 قول نبی صلی الله علیه و آله که بنده میفرماید در به متینان تا اگر ترک
 کند چیزی را که باین کیفیت بجهت خدا کردن یا بجهت درد یا کاست
 و حق سبحانه و تعالی در سوره نحل فرموده که أَنْذِرُوا اللَّهَ لَا
 إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُوا رَبَّ یعنی آنکه بپیم کنید به رستی
 که نیست معبودی بخشنه من پس از من چه بپرسید و دیگر فرموده

أَفَغَيَّرَ اللَّهُ تَعَالَى وَتَـوْبَ بِنِي رَاسٍ زَغِيرَةً تَعَالَى
 می پریشید یعنی بایک از او به پریشید و در جای دیگر زنده و آنا
 زَبَكَرُ فَاتَّقُوا اللَّهَ یعنی درمن پروردگار شما می بیند این پریشید
 این مرشد است بعل و اجبات و دیگر زنده و اتقوا البیوت
 مِنْ ابْنِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ یعنی و پاسبان خانه ها را از برای
 آن و بر سید خدا را پس از آن می کند و این ولایت می کند
 بر نفی جمع صاحبی نزد کبار و دیگر زنده و ان اکرمکم
 عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَرُّكُمْ به رستی اگر اتم تر شما نزد خدا می تان
 ترش است و بجا شک اگر اتم از فضل طاعات و اجبات است
 و ترک بر منیات و این ولایت می کند بر عصمت امام علیه السلام
 زیرا که گرامی ترین مردمان نزد حق سبحانه و تعالی بعد از رسول امام است
 صلوات الله علیها و این طاعت و اگر مردمان اتقوا الله
 که مضمون آیت شریف است و اتقوا مردمان نیست که مضموم بی
 واجب که امام مضموم باشد نفی از هر کسی است و تعالی شهنشاه

الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ
 الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ یعنی راه رستگاری آن ایست که در دست
 شد در قرآن در حالتی که راه نایب است مردمان را و لایق
 نشنات از حلال و حرام و سایر احکام و بجا است
 میان حق و باطل و زنده که هُدًى لِلْمُتَّقِينَ در اول
 سوره بقره و این ولایت می کند بر آنکه متقیان پسند
 مردمانند و اهل اعتبار ایشانند و باقی مردمان اعتباری
 پس امام باز متقیان است یا غیر ایشان است و دوم طاعت
 زیرا که حکیم و اندا واجب می کند اند پروردگار که اعتباری
 و وجود کسی که اعتبار دارد پس اتقا کردن دو است مگر
 این متقیان پس متقین آنست که امام از اعلی و برتیبان
 باشد و این مضموم است **پسند** و صفت زنده
 حق جل و علا که کتاب عزیز راه نای متقیان است و دیگر
 و صفت زنده که راه نای مردمان است پس لایق است ایشان

متین از مردان درین بعد از انکه ایشان شرک اندیش
 قدر شرک میان ایشان و غیره باشد پس بگویم که بدی
 در اعتقاد اقول و فعل است و وقوع این مرد بر وجه صواب است
 پس این قدر شرک است و اما غیر پس آن چند امر است اول
 انکه هدایت متین از روی صفت آنست که مشک کرده اند
 اولات کردن او بر دویرین اولات و اقول الی که لایقیت
 فیله دوم انکه جمیع مطالب نظریه و عملیه در متدبر است قبول
 الی که لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصیها یعنی در انکه
 صغیر و کبیر را انکه بشمار آورده اند و دیگر در مورد و کل شئی
 احصیناه فی انام مبین سوم اولات کردن آن برین
 سریتی است زیرا که اولات یا غنیه است یا عیبه و لایقیت
 در آن از ترجیح زیرا که شرک محض را اولات نمی باشد در پس
 یا آنست که ترجیح فتح است از متین یا نه دوم چهل است اول
 یا مطابق است یا نه دوم چهل است و اولی ثابت یا نه

و اولی ثابت یا نه و اول علم است دوم اعتقاد مقدم حق
 پس و صفت فرموده خدا ای تعالی کتاب عزیز خود را که آن
 اولات جازم مطابق ثابت است اما اولی لغو تعالی
 لایقیت فیله کرده در معرض نمی میدهم است و اما ثانی
 غلبه تعالی لا یتبیه الی اطل تا آخر آیه و اما ثالث نیز ثانی
 ابطال است و بخت انکه راههای متین است پس تخصیص
 ایشان بان اولات یکجه بر ثبات و عدم قول ایشان نزد
 جمیع عقل طاعات و اجد است که اند فرموده خدا ای تعالی این
 و شرک صافی که نمی نموده از آن پس اشارت فرموده بان که
 اتقوا الله حق تعالی که مقرر است و هشتمین این را پس بگویم که
 غیر متین و وقوع اعتقاد ایشان بر وجه صواب خواندن باشد
 یا تمسک یا تین و وقوع احوال ایشان مطابق نفس امر و وقوع افعال
 ایشان بر وجه صواب پس اعلی مراتب این قسم بعد از قسم
 آنست که حاصل شود که انکس را این در کل اعتقاد و احوال و افعال

از این امر است که پس از آنکه پس از او را در کثرت است و این
درت پس از آنکه اول از میان معصومانند زیرا که ما میگوئیم سبب
بکر این را در غیر ایشان یا زیرا که در ایشان و طلب هدایت میکند از
ایشان پس قیامت که امام دهم است اول است یعنی میان یا از
غیر ایشان و دوم محلات زیرا که محلات امام واجب است ^{تعالی}
أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ ^{و محلات}
از یکدیگر بگوئید که با تابع قسم اول و طاعت کسی که از اوست امام
و محبت آنکه حق بجانب است و تعالی امام را سوم خود رسول خود را بگوید
پس از اوست امام باشد که متقیانند به اوست شای که فرایشانند
و محلات از یکدیگر و آنکه از اوست امام که در اندوه که شایسته این
یکدیگر را در محبت است و پیوسته و یکدیگر را و اثر امام
نیش و مکر امام معصوم پس واجب است که امام معصوم باشد و هر وقت
پس محتاج باشد مشکل با و پس واجب باشد **پست و دهم**
و تعالی مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ

يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
یعنی میخواهد که این است شای که هر یک کند بر شما شای که در این است که میخواهد
تا شما را پاک گرداند و تمام کرد انداخت خود را بر شما تا باشد که شما
شکر کنید بر نعمهای که این آیه و این به ایت و ایت میکند عین
امام علیه السلام بر روی که نمیست که از پیش گذشت **پست**
و سیم و تعالی وَيَهْدِيكُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ این ایت
یکدیگر را بگوید که اوست که خدا ای تعالی او را در خود به ایت را امام
در حق خود را که معصوم نیست ممکن نیست در این چنانکه بود و از بنی
صلی الله علیه و آله و سلم در زمان پیغمبر است و اوست که امام معصوم
باشد و این مطلب است و این نزدیک است از پیغمبر
و تعالی وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلِأُولِي
فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَى رَسُولِ الْبَلَاغِ الْمُبِينِ
یعنی زمان بر این خدا ای تعالی و منتهی بر او ای کنید رسول او را و خدا
کند از نعمات خدا ای تعالی و رسول او پس هر چه از کینه از

و نهی پس بد اینست که بر رسول است رسانیدن روشن فاما خدا تعالی
 امر فرموده بجهت کردن از حق است امر ایشان و عدم آیتان کینه
 که خدا تعالی امر فرموده و حکم او در احکام تکلیفی است چنانکه
 مقرر داشتیم در اصول و عالم باقی است بوجه معصوم و در هر زمان
 افاده میکند قول دانش حکم الهی از روی حقین پس خوف حاصل
 و منع شود بدون او و علم هر چه در دنیا اند از حساب و حال
 که در تانی با آنکه با بحث کردیم برین بند پس لابد است اول
پست ششم که در تعالی قائما علی رسولنا البلاغ المبین
 بدستی رسانیدن روشن گاهی می باشد که به یکدیگر در هر مرتبه
 بعلم آن و حاصل میشود و طریق بنی معصوم پس متین کرد و بر نفس امام
 معصوم **پست ششم** که در تعالی اتی جاعل فی الارض خلیفه
 یعنی بدستی من به یکدیگر دام در زمین خلیفه را ابتدا از خود حق بجا
 تعالی خلیفه پیش از طاعت ابتدا از یکدیگر دانای باشد که اگر چه
 آن امام باشد پس لابد است آنکه طایفه اکل باشد از نه خلق در حق

علیه و علیه و اثرش ایشان زیرا که او قائم مقام حق است
 در اجرای احکام و دست این مکر معصوم **پست ششم**
 واجب است آنکه امام غایب شرع اندکس باشد بجهت انتقال و حق است
 بنی صلی الله علیه و آله و آقا صریح کتاب دست از تفصیل احکام
 بفرمایند و آقا در ذی قیامت پس لابد است از امام معصوم
 تا هرگز بعضی احکام نشود یا زیاد و او واقع نیاید نه از هر دو
 و این حاصل میشود که از معصوم **پست ششم** فایده خلیفه یکدل
 قریبی علم و علم در سایر علق را از یکدل مستفید بر نذر است و
 از دست و چون مراتب هر دو در استعداد و تشاوت است
 در کمال و نقصان و واجب است که مکمل هر دو را رسانند باشد مستعد
 با تمامی فایده کمال او که کمال باشد و حق علیه و علیه و اصل باشد
 کمال تا اقصی نهایت کمال بشری و تحقیق نیست این با غیر معصوم پس است
 که معصوم باشد این معنی موجب شرکت در هر طایفه الهی در هر
 پس واجب عموم حکم بجهت عموم عات این متعین حکم است

و چنانکه بنی را طایفه میگویند امام و اسم میگویند زیرا که بنی شمول
 اند از دوزخ و از این ظاهر است پس اگر محقق باشد این پس بنی
 بر این محقق باشد بلطف بعضی اند را یکین رحمت او عام است
 و شامل است هر کس را و غایت او در اهل هر عصر و همچنین پس
 باشد امام بیست و نهم به دست کسی که خلیفه را می نامند خلیفه زیرا که
 حکم میکند در میان خلق بکم آئی و ایش از ابرام و منی او میدارد
 پس و خلیفه احد باشد و این قول ابن مسعود است و این عباس
 و سدی ذکر فرموده این را حق تعالی اِنَّا جَعَلْنَا خَلِيفَةً
 فِي الْاَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ نَايِهَ اِنْ هُمْ لَمُسْشُو
 كُمْ بِصَحْتٍ پس واجب باشد صحت او چنانکه محقق نیست **پس می**
 امیرالمومنین صلوات الله علیه افضل است از ملائکه و حال آنکه ملائکه
 معصوم اند و افضل از معصوم معصوم است پس امیرالمومنین علیه السلام
 معصوم باشد امامه اولی فقه و تعالی اِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ دَمَّ
 وَنُوْحًا وَاٰلَ اِبْرٰهِيْمَ وَاٰلَ عِمْرٰنَ عَلَی الْعَالَمِیْنَ

و عَالِمِیْنَ مَاسُوْیَ اَللّٰهُ اَنَّهُ اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّ اَبْرٰهِيْمَ
 عَلَیْهِ السَّلَامُ دُرِّ کَرِیْمٍ هِ اَفْضَلُ اَسْتِ اَزْ کُلِّ اَیْنٍ وَاَزْ دُرِّ کَرِیْمٍ هِ اَنَّهُ
 اَنَّهُ مُحَمَّدٌ مَصْطَفٰی صَلی الله علیه و آله و سلم اَفْضَلُ اَسْتِ اَزْ کُلِّ اَیْنٍ
 و علی صلی الله علیه و آله اَنَّهُ اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ صَلَوَاتُ الله
 عَلَیْهِ وَاَزْ کُلِّ اَفْضَلُ اَسْتِ اَزْ کُلِّ اَیْنٍ اَفْضَلُ بَنی صَلی الله علیه و آله
 پس آن پس شده در علم کلام و هر آینه اینجا چندی میگویم برین
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله افضل است از آدم علیه السلام پس بنی
 افضل از ملائکه باشد امامه اولی پس آن جماعت است و اما
 امامه ثانیه آنکه امر فرمود حضرت حق ملائکه را بسجده آدم علیه السلام
 و بسجده را افضل می باشد از ساجده این صریح است و اما آنجا
 نفس نبی و علی صلوات الله علیهما یعنی یگانگی ایشان در کمال
 فَعَلَّمَ تَعَالٰی وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَكُمْ و جماع شهادت بر آنکه
 مراد نیست علی است علیه السلام و امامه ثانیه آنکه ملائکه معصوم اند
 از چندی وجه است اول تو تعالی لَا یَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ

وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ اَمْ تَلَايَ يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ
وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ این مثل است جمع مثل با سورات
و ترک مبیات و ازیر اگر کسی از منی مستلزم امر است هر که
پس اگر گویند چیت و پس برین که قول آتی گویند فَعَلُوا
مَا يُؤْمَرُونَ میند عدم است بیکویم هیچ خبر از ما نیست
بهر کس هیچ است استثنا از دود استثنا برین می بود از کلام خبری را
که اگر نه او بودی بر این و اقل می بود و بر وجهی که آثار ایدان کردیم
آزاد اصل نقد و بخت اگر آن وقت روح است پس اگر بخیر
باشد هر اینه شریک باشد در عذاب ایشان و در آن پس شاید
در اختصاص ایشان از اجتناب روح عاقل و دوم تر تعالی بایجاد
مَكْرُومُونَ لَا يَنْبَغُ لَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِ
يَعْلَمُونَ این صریح است در یاد ایشان از معاصی و در
امور قیام می نمایند با هم آتی و می او چنان هم حکایت می نماید از این
علمی کردند در معاصی بعضی آدمیان پس اگر ایشان عاصی می بودند

علمی از ایشان میگوئی بود و پنجم حق بل و علما از ایشان حکایت
می نمایند که ایشان شب و روز تسبیح میکنند و از آن لال و تودستی
نه آورده و آنکه عبادت درین مرتبه داشته باشند متعزیه بود
صد و جمعیت از ایشان و اما قد شایسته پس این آیت که فضل
از معصوم معصوم است و درین طاعت و یا یعنی چند روز و حق
بجانه و تعالی که إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَى كُمْ
و هر که ثابت شد که ایستادگی منی صلوات الله علیه معصوم است
و اجمیت که هر امام معصوم باشد چه پس چگونگی عاقل نیت بفرق درین
آن و این **پس یکی** امام افضل است از انبیای بنی اسرائیل
و سایرین است ایشان را از انبیای بنی اسرائیل افضل است از ملائکه
پس امام افضل از ملائکه باشد و مرتبه حق بجانه و تعالی است در
ملائکه را و هیچ نموده چنانچه صفت یکی از ایشان کاری نمیکند مگر نبی
و زودن او بقدر تعالی لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا دیگر
لَا يَنْبَغُ لَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِ يَعْلَمُونَ و این صفت

در عفت نام یکی است که هر چه کند به مرق تالی کند و اما آنکه
از امر او چیزی را بگوید که از آن نمی نمایند خدا را آنچه امر میفرماید
ایشان را چنانکه فرموده پس اینها سر صفات عصمت است
پس ایشان معصوم باشند پس فعل از معصوم معصوم باشد پس
پسندانی بنی اسرائیل معصوم اند و اولی است عصمت
زیر که او افضل است از افضل از معصوم یا مساوی است
مرا در امامت اولی پس قول نبی است صلی الله علیه و آله
که قُلْنَا أَنتَ كَانِيَا وَبَنِي إِسْرَائِيلَ
افضل است از هر بنیاد و افضل از بنی اسرائیل یا مساوی است
مرا ایشان را و الله شاهد بر حق تعالی إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ
و ابراهیم و موسی و عیسی و اولاد علیهم السلام از هر چه بود
از علم است و هر چه علم و دلیل است بر حق تعالی پس آن
عالم است و بلا شک هر محدث دلیل است بر حق تعالی
و هر محدث عالم است به قول نبی إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ

و منشی است که حق جل و علا بر گزیده ایشان را بر سر مخلوقات
و شکی نیست که ملائکه از جمله مخلوقات اند پس این آیه که میفرماید
و صطفای این طایفه عالی مقداره بر ملائکه و امامان و ائمه و انبیا
که چنان گردیم و الله شاهد بر حق تعالی و این است پس
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ
یعنی و نفرستادیم و ترا مگر رحمتی برای عالمیان و این عبارت
در لغت و کلمات میگوید بر هر چه و غضب امام که تمام مقام نبی است
بعد از ولایت و رحمت بگوید او اعظم سایر تکالیف و عزت
در مذرات و کلمات که اندکی زیر که او امر کلی است
و افعال به او منافی رحمت است پس واجب است بر غضب امام
و دعوت سکنت بطاعت او و تذکر ایشان از نصیبت او زیرا
که امر او تمام مقام امر نبی است صلی الله علیه و آله پس فضل باشد
از هر امت پس واجب است که او معصوم باشد زیرا که تسلیم کردن
مرامت امر و نهی و فعل و ترک جزو ابیک شخص معصوم

منافی رحمت است پس او معصوم باشد پیش بود پس امام معصوم
 باشد پس **سیمی** این آیه شریفه دلالت میکند بر شدت
 اتهام حضرت عزت بر محبت است و عدم نصب امام معصوم
 منافی این مندرجات پس آن محال باشد از عظیم و انا
 پس و چهار مرتبه این آیه شریفه دلالت میکند بر محبت نبی
 صلی الله علیه و آله و آید بجهت آنکه هر محبت او با آنکه ارسال او برای
 رحمت عالیان منافی این فرض است پس محال باشد **سی**
خمس امام قائم مقام نبی است صلوات الله علیه و آله
 زنده باشد و بسوی آن پس باید که معصوم باشد و الا ناقض فرض
 باشد پس و ششم این آیه کریمه دلالت کرد بر آنکه آنحضرت
 صلی الله علیه و آله افضل است از عالم و ملائکه از عالم اند پس محبت
 صلی الله علیه و آله افضل از ایشان باشد و امیر المؤمنین تنسب نبی است
 صلوات الله علیه و آله و تعالی و افضل است پس او افضل از ملائکه
 باشد و ملائکه معصوم اند و افضل از معصوم معصوم است پس

در عالم

پیدا السلام معصوم باشد و چون آنحضرت معصوم است هر امام
 معصومش باید بود زیرا که کسی بفرق زنده است پس امام معصوم
 باشد پس و هفتم ملائکه معصوم اند لکن تعالی لا
 یبقیونه بالقول و هم باقره یعلمون و امیر المؤمنین صلوات
 علیه افضل است از ملائکه چنانکه گذشت پس او معصوم باشد
 زیرا که افضل از معصوم معصوم است بفرمودت **بی و**
ششم خداوند تعالی از زید و ملائکه را عقول بی شوق و خلق
 زنده به نام را شوق بلا عقول آفرید و انسان را از جمیع
 از سر و او پس میگرد آفرید سبب قتل نوح پیمبر بجهتین
 که حدیث نیست در آنرا و میگرد بسبب شوق زودتر ملائکه
 با زنی یا جم آدمی را در گناه غایت است و او را بر عقل میگرد
 بسبب آن بود از تر عقل پس او کمتر از پیمبر میشود اولی
 کالانعام بل هو افضل پس به نجات است که بزرگتر ایشان
 به نوح است نه به نام این سرگناه خالص بر و هوای او پای

که عکسند بهوای نفس خود چندی را بیکو عکسند بهوای عقل خود
 یا است که بیکو در فوق لاکه و نشا و ایشان باقی در نظر
 یکی از علمه رفیق را نه آن دیگر که مقرر داشتیم این را پس بگویم
 چون اراده فرموده حق سبحانه و تعالی به او امر و نواهی خود و اولی
 مقول و پیرون بر آداسه را از مرتبه حیض که مرتبه بهائیم است
 و او اب و ترقی و بهایج مرتبه لاکه و اولی الایاب پس
 فرمود انبیاء و اولیاء را علیه السلام بحجت ارشاد ایشان و خود
 ایشان را بهوای او امر و تبلیغ پیغمبران علیه السلام و مردمانه ایشان
 امر حق و ارشاد حق پس لابد است که انبیاء و مرتبه و ایمان باشند
 که خود اندر مردمان بهوای او و همچنین امر علیه السلام چه ایشان تمام
 بنی اند و علی علیه السلام و آله پس لابد است از انبیاء و اولیاء و مرتبه و ایمان
 علیه السلام و انما نقن غرض باشد و تحقق بیکو این مطلب و این
 ظاهر است بآنکه پیغمبر و اولیاء و مرتبه و ایمان علیه السلام و انما نقن غرض
 و غدا لله حقا انه یبذل الخلق ثم یعیدکم لپیچری الذین

آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ
 یعنی بهوای است با بکشت شهادت بهوت و شود و عده و زود و شهادت
 عده ای تعالی و عده و اولی راست است بهر پستی که هست
 حق چنانچه در اول حق را با زبده از مردمان زنده و مرده و با خبر او
 آنرا که اگر بگوید و عمل پسندید که او اندر بعدل خود و باطل است
 است بهر پستی که هست آنست که تا خبر او به ایشان از بعدل خود
 و تمام فرایند مردمان ایشان را بیکو است که ایشان را بعدل
 ایشان و چون رعایت عدل کرده باشند ظلم نکنند تا آنکه گردیده
 و عمل شایسته کرده و زیر که شرک ظلم عظیم است و حق تعالی
 إِنَّ الْقِيَامَ لَظَلَمٌ عَظِيمٌ و عاصیان ظالمان و انما نقن غرض
 برای متبادر است که بعد ازین میفرماید که بسبب آنکه بودند
 که بعد از رسول کافر میشدند عذاب ایشان به اجتناب است
 پس بگویم این آیت ولایت میکند بر وجه بعباد
 معصوم و بهرستی خالی نباشد زمانی که اهل تکلیف باشند

که عکس بود برای نفس خود چندی را بیک عمل کند و بعد از آن
 آیت که بگوید و خلق ما که و ما و ایشان باقی از خلق
 یکی از طایفه فرزند آن را که هرگاه مقرر داشتیم این را پس بگویم
 چون ادا فرموده حق سبحانه و تعالی به او امر خود را و او را
 عقول و پروان بر آداسه را از مرتبه حیض که مرتبه بیان است
 و ادب و ترقی و به موج مرتبه که اولی از ابواب است
 فرمود انبیاء علیه السلام بحسب ارشاد ایشان و خود
 ایشان را بسوی او امر به تبلیغ پیغمبران علیهم السلام و مردمان را بر تبارک
 از حق و داشتن پس لابد است که انبیاء و مرتبه و ایشان باشند
 که خوانند مردمان را بسوی او و همچنین احمد علیهم السلام به ایشان تمام
 بنی اند و علی علیه السلام پس لابد است از انبیاء و از مصومین
 علیهم السلام و الا ناس غرض باشد و تحقق بگوید این مطلب این
 ظاهر است بآنکه پیغمبر و رسول تو تعالی الیه ترجع کل شیء
 وَ عَدَاةٌ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيُجْزِيَ الَّذِينَ

آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ
 یعنی بسوی دست یا بکشت شما به دست و نمود و عده و نمود
 عده ای تعالی و عده اول راست است و دست به راستی که دست
 حق پذیرد اول حق را باز بدهد از عدل و از عدل که داند تا جز او
 آنرا که گوید و از عدل پسندید که او اندر عدل خود و با عدل
 است به یحیی و همیشه آیت که تا جز او بد ایشان را عدل خوا
 و تمام فرماید مردمان ایشان را بایست که ایشان را عدل
 ایشان و چون رعایت عدل کرده باشند ظلم نکنند تا آنکه گویند
 و عمل شایسته کرده زیرا که هر که ظلم عظیم است تو تعالی
 إِنَّ الْيَتِيمَ لِلْظَلَمِ عَظِيمٌ و عایان ظالمان منهای خود اند و این
 برای مقابله است که بعد از این میفرماید که بسبب آنکه بود
 که بعد از رسول که فرمودند عذاب ایشان را بجهت است
 پس بگویم این آیت و لایست میکند بر وجوب نصب امام
 مصوم و بد رستی خالی نباشد زمانی که در اهل تکلیف باشند

از اهل عصمت و توبه بر این از پیش گزشت **چهل و پنجم**
 حکم از اهل جلال و عزت و عظمت است که او تکلیف فرموده ایشان را
 بدینند که بیکر انداخته و ایشان را بر ایمان و عمل ثابت
 اند که حجت نمکند امام معصوم را که قول او میندیش است نصیر
 خود کرده باشد و حق و حق باطل است **چهل و ششم** که در تعالی
 آن اَوْحَيْنَا اِلَىٰ نَجْلِ مِّنْكُمْ اَنْ اَنْذِرَ النَّاسَ یعنی پیش
 که اوحی کردیم بسوی مردی از جنس ایشان آنکه بهم کند و ما را از انداز
 پیشانی است که وضع فرموده باشد حق بماند تعالی آنرا از جمیع
 زیر که آنچه شده و آنچه خواهد شد میداند و از هر حق عالم پس آید
 از هر واقع که عیب فرماید و هر حکمی پس واجب میگردد از هر
 انداز جمیع احکام و باین احتجاج واقع است تمام میشود آقا
 این مکرر امام معصوم در هر زمان زیر که لطف است **چهل و هفتم**
 در امام چند خلقت پسندیده است اول آنکه از احکام دانده آنکه
 در گرفت باشد بنده و اجتهاد الله تعالی و لَوْ رَدُّوهُ اِلَى الرَّسُولِ

وَاِلَىٰ اُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ لَعَلَّهُ الَّذِينَ يَسْتَنْطِطُونَ
 مِنْكُمْ شَرٌّ یعنی و اگر باند که از امری که تعیین نه اند بر برای
 مناسب پیغمبر صلی الله علیه و آله یا جده بر خداوند آن امر که معصوم است
 که هر آینه به است آنرا که استخرج میکند از پیغمبر و اهل الامر پس
 دوم آنکه قول او میندیش باشد یعنی کاشف باشد که آن آقا
 بر من مطابق ثابت کند بعت آن زیر که مکلف و ثابت است
 طریق علم که آن طریق میندیش حکم شری باشد پس آن آقا و حق میکند
 با علم و اول حق و حق نمی نماید که حال میشود از اختلاف و بدستی
 که اجابت بر معرفت و امثال تکالیف بحت دفع و حق است
 که ثابت شده در احکام پس جایزیت که خوف ناشی شود از نفس
 تکلیف و مستند آنکه ممکن نباشد بر وجود و نیاید و غلط و این
 وقوع و حصول دارد و معصوم پس لابد است که امام معصوم باشد
چهل و هشتم که امامت غیر معصوم مستند حجت است بر مکلفان
 آن واجب است و نوع لازم مستند دفع مرسوم است پس

باشد و نعم است غیر معصوم پس اگر باشد معصوم امام لازم آید
اجتماع تعیین و این محاسن **چهل چهارم** واجب است بر
پروای قول و فعل امام و بازیت بچگونگی اطاعت بر او پس او افضل
مرآت است پس او معصوم باشد و الا نه نیست چنانچه نقاب
او در وقتی و طاعت غیر او در پس او افضل از امام باشد و آن وقت
و این خلاف تقدیر است که تعالی **چهل پنجم** تو را تعالی
يَسْ وَالْقُرْآنِ الْكَرِيمِ اِنَّكَ لِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلٰى صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ درین آیه
که حکم مقرر نموده یکی که طریق او راه راست است و دیگر نه
که راه است او و دیگر از این که او آئینده زیر او که خواهد که
تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ پس اگر امام معصوم نباشد هر این جایز باشد که
از راه راست و ترک کند حق را و حاصل نشود او را تین معیت آن
پس واجب باشد عصمت امام و بجهت آنکه اگر جایز باشد بگری
ازین برادر این مکلف را اطمینان حاصل نشود بقول **چهل ششم**

امام قدیم مقام نبی است صلوات الله علیه و لهذا امام می ننهد
علیه رسول الله صلی الله علیه و آله و نبی باشد و نه و بچگونگی
پس امام نیز بچگونگی بیشتر و کمتر است و بدینستی باید و تمام میگردد
با علم بصواب قول و فعل او امام نیست این که بجهت او
چهل هفتم تمام محبت الهی است در زمین او بر همه بندگان
و هر زمان و نیست بهر حکم از احکام شرع اقدس پس عابر بر خدا
کنند و مکی در زمانی با صفت غیر معصوم و الا نه آید باشد قول خطا
کنند و محبت بر صیبه و این محال است و امتدات این کتاب
چهل هشتم امام علیه است در زمین و هر خلیفه مقصود است
از نصب او که حکم بکند در هر واقعه در هر زمان و حکم و فعل او اعتبار
از باطل و حقی و اما در اقوال و افعال و ترک و احکام او باشد بقوله
يَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ فِي الْاَرْضِ خَلِيفَةً و این عام است و کل
نیست این که در معصوم **چهل نهم** هر چه از او پیش کنایه کاران
باقات حدود و تعزیرات نیکوست و مطلوب شارع است

در قول فصل و آن نیز در اصول پس شده است و اجبت بر جمیع
 است بعد از حضرت علی علیه السلام و پیروی امام علیه السلام زیرا که
 در مسأله قول نبی است و فعل و فعل مضارع است و قوله تعالى وَلَوْ
 رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ أَلَا يَهْدِي اللَّهُ
 بجمع است یا نه و اول محالست زیرا که با حصول نبی احتیاج به امام
 دوم نه قول هر یک محتمل است از غیر اشتراط قول دیگر و قول
 یکی بشروط قول دیگر نه بعکس دوم محالست زیرا که شرط یا قول یا
 این محالست بعد از است یا قول امام پس با نفس نبی محتملست
 بقول امام و احتیاج لوی نیست پس متین اول باشد پس امام
 مساوی نبی باشد در وجوب تبلیغ چهارم برستی که آیت
 او بر وجه تبلیغ نبی و مساوات او او را عام است هر
 امت را و این اجماع مسلمانان است هر گاه این را دانستی
 پس میگویم اجبت بر سر امت پیروی امام در قول فصل
 پس اگر معصوم نباشد جایز باشد خطا بر او در حکم جایز باشد است

یکی از امت در آن حکم که قول او صحیح باشد واجب کرد و پیروی
 امام بر ای مقدمات مذکور و پس لازم آید محالست که روا است
 امام پس آن ظاهرست پنجم مطلوب است از دست دادن نبی و امام
 علیه السلام چند چیز است اول بدلت کردن بر او راست را و امام
 که نسبت بدلت و امامت و عصمت انعام و موهبت بر ایشان
 نه راه آنکه خشم نموده بر ایشان و نه راه که ایمان که راه را که
 پی مقتضی و بنزد و اند و مطلوب نرسیده اند و این ولایت میکند
 بر آنکه از کلمات امامت و ایمان و او بهترین سلام است
 ایشان از هر یک شدن غیر آن زیرا که میشود اند محکف را و بر
 میدهد او را هر احکام و در افعال و او امام و نواهی و محال نیست این که
 از معصوم که اند احکام شرعی فرعی را از او تفصیل یقین و این
 خاصست پنجاه و چهارم که اجبت که امام منصوب باشد از قبل
 مدعی تعالی بر آن و یکی که ما چنان کرد ایم بطلان آیت زرا و الا بخیر
 شود بینای که آن عظم افواج فسادت پس واجب است نصیحت

و اوین معصوم نمی باشد **پناه پنجم** اجابت طاعت امام
بر همه واجب نیست بر طاعت پیکر پس نفس نفس و اکل
از کل باشد و علم او اعظم از کل و زهد او بیشتر از زهد همه و تقوی
او اقوی از تقوی همه پس او معصوم باشد و این مطلوب است
پناه و ششم امامت حدیثی اند که کسی که حق است الی باد
جانب او جدی باشد و امام اقامت کند و هدایت بر محمد و پسین
نیاید و خدا را در جانب او جدی پس او معصوم باشد اما کسی
فقد تعالی انا امرؤن الناس بالبر و نغسون انفسکم
و خبر و جمیع و اکبری پس آن ظاهر است **پناه هفتم** تا تو
هو الذي بعث فی الانبیاء رسولا تا ایته این اشارت
است بر ساینده شریع و بهد زب ظاهر استعمال آن
و نیز گفتم اشارت است به تطهیر باطن از اخلاق ذمیه و جمیع
شائش و یعلهم الکتاب اشارت است به دین مملو
بعد از آن از قیام کتاب عزیز و حق آن و الحکمة التی

کل

حکمت نظریه پس لابد است که نبی کامل باشد و در این مقام
کمال که حکمت مرآتیه را و یا نبی و حسین بعثت که این را و امام
تایم تمام نبی است صلی الله علیهما و جمیع اینها پس امام باید که حق
و این مطلوب است **پناه هشتم** طاعت امام و اجابت مثل
طاعت بنی لقن تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی
الامر منکم و وجوب طاعت نبی عام است در مأمور و در مأمور
پس واجب است همچنان و وجوب طاعت امام و چون این را
و انسی پس میگوئیم اگر امام معصوم نباشد لازم می آید یکی از دو امام
و آن امکان امر است برای یکی در یک وقت یا دو ضد و کلین
لا یطاق است یا نفس غرض در نصب امام و لازم میرسد
باطل پس مضموم مثل او است در بطلان پان علامه آنکه اگر امام معصوم
نباشد جایز نیست که مکلف امر کند بعد از آنکه امر از خود نبی صلی الله
علیه و آله پس یا آنست که واجب است بر یک از آن مرد پس این اجتماع
مغیر است یا واجب نیست هیچ یک از آنها و اختلاف

باشد

تقدیر است یا واجبیت اتباع امام که وقتی که است باشد مقتضای
 او امری را اصلی است علیهم السلام پس درین هنگام تکلیف یکو
 واجبیت بر من اتباع تو تا به آن موافقت تو امری را
 بعد از آنکه من میباید آنرا منقطع کرده امام و ساکت شود و این تعین
 فرض است و جهت آنکه غیر محتمل نیست از علم پس باینست
 که امر باتباع مشروط بعلم نیست بجهت موافقت امر امام و امری را
 یا مشروط است پس اگر اولت لازم می آید امکان اجتماع
 متدین و اگر دوم است یا وجوب جهاد است بر هر عالم حکام
 جز آنکه شریعت را و این خلاف حق است بر وجهی متوجه نیست
 در اصول چه لازم می آید تقدیم قول مجتهد دیگر بر قول امام و این حکم
 مقدم نماید است بجهت عموم اتباع او و این محال است پس لایست
 از آنکه نشود از آن جهت استیفاء آنکه مخالفت کند مرتبی را و این
 قول بر وجوب عصمت است و این مطلوب است بپناه حق
 و اگر در حکام از علم نمی است یا امام صلوات الله علیهما هر جا که

پوشیده است بر امت و در عمل آنچه ایش را از انقب میگرد
 در آن و بران میگرد پس لابد است که او مصداق باشد و قول فعل
 زیرا که مضروب از او و در عمل او بر حق است پس اگر باینست
 صد و در غیر حق از او سرایت باشد مثل یکی از امت پس هیچ ترجیح
 نباشد در دو احکام بسوی او و جهت آنکه جایز است که بخواهد نماید
ششم قد تعالی و اذ آتینا موسی الکتاب والفرقان
 لعلمک کفر قهقرا و نیتنی و یا کن که او ایم ماسوی را کتاب توری
 و فاروق میان حق و باطل مثل عصا و یس که میفرموده او و آتینا
 شمارا و یا پدید فرض ازین آیت با برکت و مانند این آیات
 که فرض حق بجهان و تعالی از دست ما و نپسندان و خطاب بر دنیا
 رسول و وضع کتاب و آیات همه اینها برای پدایت است
 بسوی حق و هر چقدر موقوف است بر هدایت فاما آنچه حق بطل
 و علاوه بر این تکلیف متوجه فرموده و تکلیف یا نپذیرد از آن جهت
 که ممکن است که تکلیف یا نقیام نماید و اگر این از جانب حق بطل

میرساند معصوم می باید که اگر نه معصوم باشد هر وجهی که معلوم باشد
 وجوب عصمت که میرساند از جانب خدا تعالی آنست که از خود
 بان و نمی نموده از آن و بخت که صواب و او ترک نماید که
 که جایز است ترک او اگر نه برین وجه باشد قول و فعل و ترک و ترک
 او به اینست بنا بر آنکه لطف است قطعا بخت آنکه بجز این میکند
 ممکن بود خطا را پس باشد قبول قول او و شش بر هر مطلق است
 ممکن میکرد آنکه ممکن بود قول او بکنند که بوی میرساند که واجب
 کرد اینده خدا تعالی بر او امام تمام مقام آن رسانده است
 در دعوت بحق و خلق را بر امارت و ارشاد و اجماع است که حال
 امام مثل حال نبی باشد پس واجب است که امام می باید که معصوم
 باشد و این مطلوب است شخص که عصمت امام است
 در فرض مطلوب از وضع حدود و بازداشتن منتهی از
 و نه داشتن جای بر همه فعل و افعال و ترک منیبات و تحرکات
 و تمام نمیشود این که بخواهد دارنده شریعت اقدس و آقا کنند

حدود و رعایت مطلقه و رعایت حدود که آن حسن نیست و اگر بخواهد
 دارنده اقامت کند و او امام است پس امام او حق باشد
 نهایت و آن علت قرپاست و حصول آن پس اهم باشد حصول
 منقوضه و حال نیست معصوم بود میگوید که عدم وثوق و عدم حصول
 نهایت از دیگر جایز است که صد آن از دیگر حصول رسد پس شافعی
 که او حق از لعن حدود و عصمت او امام است بخت منافیست
 آن نیتن نهایت را و آن و بالعکس آن و طاعت مکلف و اجابت
 حصول نهایت و فی الحقیقه علت محضه برای نهایت عصمت است و اما
 ثابته ثابت شده در علم کلام از وجوب لعن حدود و این مطلوب
 است **شصت و نهم** که در تعالی و جَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ
 يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَن لَّا يَسْأَلُكُمْ
 أَجْرًا وَهُمْ مَعَكُمْ تَدْعُونَ إِيَّاهُ فَذُرُّهُ وَاتَّبِعُوا أَمْرًا
 مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ ذَلِكُمُ الصِّرَاطُ الْقَيُّمُ
 مردی که او صیبه بنما بود که می شناسانند رسیدن کتبی کرده
 من پروردی کنید فرستاده شد که از پروردی کنید که آن را که میخواهند

از شما مدعی بر تبلیغ رسالت و ایشان را در یافتن کاندید نیز برسد
 ازین آیه شریفه آيات یجذب روح ب صفت بنی و امام علیهم السلام
 و تفسیر این آیه است که میگوئیم علت وجود اتباع عدم سوال از
 او که میگوید جوی است و در اجابت اتباع در حال اقتدار زیرا که
 آن امر است و به رستی معلوم است که جوی بود و بصورت است
 زیرا که آن ضابطه است در سالم بودن از ضلال و امام متوجه است
 پس واجب باشد صفت او شصت و شش امام نامی است بقدر
 و هیچ شی از نامی قادی و کمره نیست و امام که نامی است
 و او که هیچ شی از امام قادی و کمره نباشد بقدر است بر توالی
 و امام بر قول تاسعین امام صغری قمری قمری و جعلناهم
 ائمة یهدون بالقرآن لیا صیروا و او امامت دوم پس
 آن ظاهر است پس چه ظاهر و ثابت شد که امام قادی نیست پس معصوم
 باشد بقدر تعالی ان عبادي لیس لک علیکم سلطان الا
 من اتبعکم من القواوین یعنی به رستی که ندانن خاص من نیست

تر ایشان قلعی در اغوا و ضلال فطالب شیطان است که انکس
 متابعت تو کند از کمره ان که غیر و مسلط توان شد و هر که پرشی چنان
 پس او قادی است و بکلم این آیه صحت نیست میان کمره ان بیان
 محققان که شیطان را برایشان قلعیت و هر یک از این آیه دیگر است
 که لا غویتهم اجمعین الا عبادک منهم
 الخالصین امام علیهم السلام است و از دین پس است
 و گفته اند تو اعدای مستبین و خواننده باین بقدر است و هیچ
 شی از غیر معصوم اجتناب نیست با مکران نبوی اگر هیچ شی از امام غیر
 معصوم نباشد بقدر است اما صغری پس آن ظاهر است زیرا که
 از عقب امام جبهت احوال دین است و خط شی پس خواندن
 بیوی آن برین و باطلد نیابت نبی است با تبلیغ و تمیز و انکه
 پس آن ظاهر است **شصت و شش** امام علیهم السلام برین مطلق است
 زیرا که رئیس زمان هر کس در اعلام تبری باشد از پس لا بد است
 پان شصت ایلادیات و غایت او و لا بد است از تبیین غایت

تا معلوم شود شرطی بر آن آید پس میگویم غایت تمام یک کمال
 از هر دو است بقدر استعداد آن شخص که طلب کمال میکند خطاب
 باینکه باید هر دو را در حکم خطاب و یکبار بقیه آن و در معقولات یکبار
 به برهان و یکبار بجدل پس هر یک از هر دو برهان بقدر توانایی اوست
 بیکر آنکه هر دو هم در هر حال ایشان در مرتبه خودشان معیارند
 در پس در مرتبه خودی باشد و هر دو حسن و در مرتبه خود در پس رعایت
 جانب حق و عدل در میان ایشان مرتب میگردد آنکه یکس قوی علیه
 و جلای ایشان میباشد و قوی غضبیه و شهوانیه و و میسر ایشان را میکنند
 و تعاقبت میسر نماید قوت عقیده ایشان را در جانب علم و عمل برود
 اصول و بر طریقی معتدل و برایشانست که چند بر خیزد و اطاعت نماید
 تا از اخلاق روی پاک گردند باوصاف چند موصوف شوند
 و این رئیس را می باید که چهار شرط در وجود داشته باشد اول آنکه کمال
 در غایت تقوی باشد در جانب علم و عمل دوم آنکه او را عقل کافی
 باشد که بر سه بان بنیاد مطلوب در دین و دنیا از علم و عمل وادار

برهان و عینه آن انواع فضائل بر تدریج یکس از او افضل باشد
 نه از علم و نه از عمل چه غایت مطلوب از امام حل مشکلات بر نفس است
 و ترک معیت پس میشود این که مطالبات مختلف و تمام نمیکند
 آن که اگر مکلف به آنکه در اوصاف کمال موجود است که در غیر او
 نیست تا کامل شود در نفس او ترجیحی درین تمام نمیکند و اگر بصفت
 علم و عمل سوم آنکه او را قوت برهان باشد برای ایش و جهت
 اتیان بجهت اهل آن و مهارت بجل و اهل آن از زیر او اهنیا
 از شرایط مملکت چهارم آنکه در نفس او قوت جفا باشد اگر
 متبیت کند او را اهل بحیث و تابع شوند و نفس الهی و منت خفته
 رسالت پناهی و استتباب نماید پختی که آن مصحح است از پختی
 که آن مصحح نیست تا بجهان و به او را بر طریقی محبت از روی عقل
 و شرع اندر پس لابد است که عارف باشد به فائق نفس الهی
 و صافست بنوعی ولایت که آن آیه محبت است در شرح شریف
 پیران نباشد از طریق بنی صلی الله علیه و آله و کالی باشد آنچه گاهی

که اندک سخن نبیای متدین را علیه السلام بخشی که اگر در دست
 یهود چیزی که ترافع از ابوی برده باشد بطریق ملت خویش
 عالم باشد مطابق و عدم مطابقت آن با حکم میکند بان حکم ملت
 ایشان بطریق ملت خودشان و بسوی این اشارت فرموده اند که
 صلوات الله علیه اگر بستر نه دشتی کمن بر آن نشینم هر آینه
 حکم کنم میان اهل تورات ایشان و میان اهل انجیل با انجیل
 ایشان تا آخر دیش و اختلاف کرده اند در اشتراط این دو دنیا
 تمام نمیشود و بجمع همه ای آن و شترایش مگر در معصوم که عالم و کامل
 باشد و جمیع آنچه را که در دم آزاد این مطلوبت شصت و شصت
 اوقات **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ** یعنی آدم و ایش را
 «باب کرامت و دیگر فرموده **إِنَّا أَكْرَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ تَقْوَاهُ**
 و توفی تمام عیسای که اگر عدول نمایند از ملک بر زمین و بر روی
 نامعصوم نیست و بپیکر او حق بجانب و تعالی امام معصوم را
 تا بجمع کنند بوی در احکام و در احوال و افعال چه قول و فعل او میشد

در این

یقین است پس توفی حاصل میشود بر یقین و چگونه سزاوارده ای تعالی
 که عطا فرماید چنانکه در باب کرامت در دنیا و در آخرت
 آخرت باز چگونه باشد که عطا فرماید ایشان را اگر است در آخرت
 کرامت بنماید حکمت اعظم اباب آن و طریق توفی و کرامت کنند
 و او امام معصوم است که تاه است بر آن **شصت و هفتم**
 غیر معصوم چون داند که استیلا دارد امام و در حاجت میدهد الله
 بسوی امام و در چه چرخ است بدو میداند که واجبست که امام معصوم
 باشد و پان این و اضاعت پنجاه است که در وقت ذر که
 شصت در اگر مشکلمان وقت میشود و این موجب پراکنش
 ایشانست و تفرق جمیع ایشان و امام رفع این میفرماید پس
 اجازت که صفات امام سانی معنی باشد که متصف آن در غیر
 او یافت شود و این متصفی در عینه او عدم محبت است پس
 صفت امام محبت باشد زیرا که متصف در غیر معصوم آن علت در
 توفی شود و در محبت و محبت و مغلوب بودن توفی قلیل بر آن

انی ولی است

صفت امام صفت کالت پس قوت تمیز دوی کامل قاست
در حد و آن متضمن عدم اغلال است بطاعت و عدم ایمان
پس این از باب برهان **شصت و شصت** سه جایز است
بر عقل گشتن کان در اجتناب و در صورتی که حاصل نیت در اجماع تواند
و گاه باشد که بسته میشود باب بسته لال بر مکلف چه گاه باشد که قابل
نشد یعنی از نیت از بعض آثار و در حکم شری پس نیت بر مکلف را
بسته لال پس منقطع گردد و حجت پس بجای باشد از گاه و از نیت که شرع
اقدس را از سهو ناظران گاه و از نیت و از حجت باشد اگر منتهی باشد
حجت در غیر او و او امام است که معصوم است و اگر نه لازم نیست
محدود چه اگر جایز باشد بر سهو چنانکه جایز است بر غیر او ثابت
گردد محدود این سد باب حجت است بر مکلف بگویند که این
یعنی است بر نیت حجت قیاس و استخوان و اما بر تقدیر آن است
نیز که ما میگویم همان که داریم بطلان قیاس را در کتب اصولیه
جایز است که این سهو اسباب میگردان است و حدود باشد

در قیاس

و نیت قیاس جایز است قیاس و نه استخوان و نه حدود و این دلیل
فرموده سید مرتضی قدس سره شصت و شصت و شصت و شصت
آن جاع که ذکر کنیم ربکم علی رجل منکم لیتذکرکم
و لیتقوا و لعلکم ترخون یعنی آنچه آمد شمار از دوی از جا
بر و در کار شمار بر زبان دوی از جنس شما بگویم که شمار او تا شمار
او بریزید از معیت و تا نیت شمار هم کرده شود و چه استلال
آیت که هدای تعالی ارسال رسل فرموده تا بگویم که مکلف را تا بگوید
رسد بر مکلف را اتقوی و اتقوی جنباب همان است از چیزی که او
شبهه و شاید باشد و مکلفان بان نتوانند رسید حاصل نیت این
مگر در معصوم که بایشان راه تقوی بنماید پس واجب است بر مکلف
امام حجت آیت که قایم مقام نبی باشد و از اهل حق و حاصل شود
بر مکلف غایت تقوی که آن تقوی است بپس او و این تمام میشود
مگر بصفت پس واجب باشد صفت امام **مقتضای** هر قولی
که از پیش گذشت و لعلکم ترخون و حجت

و اما چه اندازد بقیل است و در حق موقوفه او اینجا عدم خداست
از خود و در رستی تمام میشود اگر دانسته شود که آن رساننده حجت است
و او معصوم است بر عقل و نقل و حجت او قول است و تمام میکرد
این از معصوم و امام قائم مقام است و آن مفقادی یک
در امام معصومی است که مقتضی وجوب نصب است قطعا فایز و انبیا
شرح است و آنرا دانست که بوجوب آن قائل اند بطریق عقل سبیل
بمعصوم حاصل از امام بطریق عقل یا آنست که حصول او از معصوم
ارجح است و حصول او از عینه او یا مساوی است و یا حصول آن
در غیر او اول است و حصول آن از دو بعد این اقسام باطل
که اول اما بعد اول پس بالضرورة است پس باشد او در طاعت
اتر بیا قدرت قادر بر او پس جائز باشد فیر این از حکم دانا
زیرا که حکمت مستفیض نیست پس قدرت موجه است و اعیانیت
و سائر مستفیض پس متین کرد و نصب امام معصوم **مفاد و فایده**
بدرستی فایده نصب امام میشود و هرگاه نول و فضل او حجت باشد پس

یکم

بیکم که این امر یا معین علم است یا عقل یا معینیت میگوید
ازین بر دو قسم معلوم ثانی فایده امامت و قسم دوم معینیت
حق سبحانه و تعالی از پروردگار آن که **إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي عَنْ الْحَقِّ شَيْئاً**
ذکر فرموده این را بر سپیل دم پس مستفیض باشد فایده او بر پس
متین اول باشد پس بیکم سیج شی از غیر معصوم امام نیست
بضرورت از شکل ثانی و این مطلق است و اما فایده امام معصوم
و مستفیض نیست و وجوب حاجت با امام و این مانع از خلوت و دوم
باطل است به یقین پس اول ثابت باشد و این محتاج است به
مقدمه یکی از آن پان صدق مانع از خلوت و تفریق این است
که وجوب حاجت جو از خطا بر اهل تکلیف و جو از انکسار و انکسار
و انکسار در حدود الهی پس هرگاه او معصوم نباشد میگوید و امام
حاجت پس مستفیض نباشد و وجوب حاجت از خود از غیر او و اما
پان بطلان ثانی و انتهای او بجهت است لازم احتیاج است با امام
و دیگر پس اگر معصوم است پس امام است و اول محتاج این نیست

در مضمون بت محاببت با امام دیگر و همچنین موجب تسلیات آن
باطل است **مقتضای چهارم** یکی ازین دو امر لازم است که آن
بصحت است یا جواز اینک مکلفان با امام بصحت ایشان
باطل است پس اول متین باشد و این دلیل گرفته شده
در تعنی محمد الله تعالی **مقتضای پنجم** علت حاجت با امام اقتضای
وجوب نصب او را که آن علت حاجت است بر عصمت او که
است در وجوب آنرا لیکن وجوب نصب امام ثابت پس
باشد علت او ثابت باشد معلول آن دیگر و آن وجوب
است **مقتضای ششم** شی از امام بخواند بنابر ضرورت و غیر
مضمون ممکن است بخواند بنابر پیشتر آنکه هیچ شی از امام
نباشد بضرورت **مقتضای هفتم** قول و فعل امام علیه السلام مبتدا
از بیاد وی قول و فعل نبی صلی الله علیه و آله و هیچ شی نیست از بیاد
که مستفاد کرد از احکام که احتمال خطا داشته باشد پس هیچ شی
از قول و فعل امام که احتمال خطا داشته باشد لازم می آید که بر امام

بمضمون

غیر مضمون قول و فعل و منقول از احتمال خطا از آنچه میدهد از شکل امام
که هیچ شی از امام غیر مضمون نباشد بضرورت زیرا که شکل
شان هرگاه یکی از او متقدم او ضروری است بجهت ضرورتی است
مقتضای ششم امام علیه السلام رکنی است از ارکان دین
زیرا که قول او مبدء از بیاد وی است و او مایه شریعت و عمل
کنند و آن پس هرگاه او مضمون است دین کامل است اگر
نام مضمون است دین کامل نیست لیکن حق سبحان و تعالی فرموده
الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ پس ولایت کرده بر
امام مضمون بضرورت **مقتضای هشتم** هر که امام است
بفرض مضمون است لیکن مقدم حق است پس تالی مثل او
در حقیقت امام لازم پس اگر نبی توانیست کند امور مندر خلق را
کمی که جائز و لایق باشد و علت در آن مخلوب است در بیاری
از اوقات بخت قوت شهویه و قوت غیبه و نفس بر و نما
و امر گفته کند خلق را به پروردی او و قایم مقام او باشد بعد از

و غایت او در حال آنکه بمیرد نباشد بلکه اگر از این خبر آید
 بقیع و آن جایز نیست بجز آنکه و الی که اندک از اقطار باشد آن اطلاق
 است که مستندم ترجیح ظاهر است پس مساوی باشند امام و
 در وجه حاجت و محبت آنکه ثبت است چه منتهی میگرداند و غایت
 از و آن سه محل گفت است و آن چهار خط است و اما بیان مقدم
 و حال آنکه پس از صلوات علیه و آله برون میرود از دنیا تا آنکه دین
 کامل گردد و کما قال الله تعالی **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكَ دِينَكَ** و اتممت علیک
 دینت و رضیت لک الاسلام و امام اعظم ارکان دین است و این
 آیت است که امام تمام باشد پیش از وفات آنحضرت و امکا
 که ثابت بود در زمان وی که نفس برده و ارد بوده قطعاً خصوصاً آنکه
 او اعظم ارکان دین باشد **شهادت** امام در وقت عبادت
 است از شخصی که اقامه کرده شود یا و مانند و اگر اسم پیری است
 که مرتبه دیگری ندانند یا آن ولایت اسم چهره است که اتفاقاً منسب
 بآن پس چون ثابت شد این پس میگویم اگر جایز باشد که بر امام

پس در حال تقدم برکنایه یا اقتداء بوی میکند یا نمیکنند پس اگر
 اولت امر بکنایه کرده و آن جایز نیست اگر دوم است بیرون
 میرود امام از امامت زیرا که امور هرگاه و بی چهره را که مدینه
 حسن آنرا میکند از او چون این چهره را که میداند و صلوات
 میکند از او پس درین هنگام بیرون است و نه اقتداء با او و در کجا
 بیرون است و این امر قدح در امامت او میکند پیش از آنکه
 بر امام جایز نیست **شهادت** اگر جایز باشد که در امام لازم
 می آید یکی از چند محال بود یا عدم وجوب امر بیرون رفتن
 از مسجد یا فعل امر وقت باشد بر محال یا لازم نمی آید در اجتماع
 تعیین یا مستندم بود و معلول بدون علت او لازم بجمع
 باطلت پس ملزم مثل او باشد در بطلان بیان ملازم آنکه از زمین
 بدو قیام ممکن محال لازم نمی آید پس اگر تجویز کنیم وقوع خطا از امام
 پس بر تقدیر تقدم او بر خون ریختن و استباحه قرون و غیره
 آیا واجب بر رعیت منع او از این افعال یا واجب نیست

یا واجب نیست پس اگر واجب نیست لازم می آید امر اول واجب
امر معروف است و نهی از منکر و اگر واجب است یا بر مجموع است
است منع او از آن یا بر آحاد است و اول مستلزم آنست که
موقوف باشد امر معروف و نهی منکر بر اتفاق مصلحت که
موجودند از شرق و غرب عالم بر یک فعل و این محال است پس لازم
می آید امر دوم و آن موقوف بودن فعل است بر محال و است
اگر شاه معلوم است که نامی پنجم که پادشاه عظیم الشان هرگاه که
اقدام بر فعل متبوع نموده پس هر یک از آحاد در عین سبقت
از اظهار انکار او بر آن که بیاد امیر او واقف گردانند
اظهار و برسانند بان پادشاه که او واقف شده و شاید وقت
گردانیده فرموده بر آن فعل متبوع درین هنگام میگردانند این گمان
که اظهار کرده و بر انکار و می کشند او را چون این وقت
حاصل باشد هر یکی از آحاد در عین منع است اجماع ایشان
بر منع آن فعل و قسم دوم آنست که واجبات بر هر یک از

آحاد در عین اظهار انکار بر پادشاه یا اقتدار پس میگویم نصب امام
آنکه ادب کند هر یک از رعیت را پس اگر واجب باشد
بر هر یک از رعیت آنکه ادب کند امام را لازم می آید و در پس
این تأیید میکند از معیت خود سبب این و ادانای غیر منکسر
این و این دور باطلت و اگر واجبات است ثابت است لازم
می آید اجماع معیت و وجوب در یک فعل و این اجماع یقین است
و این امر چهارم است و بجهت آنکه لازم می آید که نصب امام
مستلزم بیایای فواشش و فتنای موحش و تب و غارت
انموال و تعطیل امور باشد چنانکه حاصل بود در زمان معاویه و یزید
لی این و این امر پنجم است شهادت و قیامت غیر معصوم و در
دنیا خالی نیست از خوف محکف و دفع خوف واجب است و اجبت نتیجه
آنکه ریاست غیر معصوم دفع او و واجبات و هیچ شی از امام نیست
که دفع ریاست او واجب باشد پس هیچ شی از غیر معصوم امام ظاهر
و صغری پس و ظاهر است و بکبری و کلام بین است و بکبری سالب

به بیست این مصلوبات **شش** که ثابت است
او را امانت حاصل از غایت مقصود از امانت بفرستد آنکه
نامعصوم است چنانچه از غایت مقصود از ثبوت امانت
بمکلفان بپوشد آنکه ثابت نباشد مگر معصوم را امانت بفرستد و لازم
می آید هر که ثابت است او را امانت معصوم بفرستد پس اینجا
بسیار مقدمه ثابت **شش** که بپوشد رستی که خدا تعالی فرمود
بطاعت امام در امر و نهی او و واجب کرد ایند و آنرا
بر کسی که جز او است چون میداند خدا تعالی جمیع اوامر و نهی او را
که موافق امر و نهی او است و مطابق شرع اقدس و واجب است
استماع او برای این چونکه میداند که فعل و ترک او موافق امر
و نهی او است و دیگر آنکه خدا تعالی امر کرده بطاعت
امام و این امر عام است در مکلفان و از زمان وادامه و لوازم
و امر مطلق بر هر که موصوفست بعفت امانت و محال است که
فرماندهای تعالی امر خود را بشخصی باین مملکت چنانکه در الا

آنکه دانند که او مصلوبات در جمیع احوال افعال زیر که عقل صحیح
از این جمیع و بدین سبب و نفی میقتضای آنست میکند را آنکه
بکیم و نه بپوشد آنکه قادر نمی باشد و بی نیاز بود از جمیع اینها
آنکه آنکه کرد بندگان خود را و نه رعایا را به پروردگار تعالی و اتباع
او امر و نهی او را و حال آنکه دانند که او مخالف غرض است
او است در چیزی اطلاق و اما در امر و نهی او بپوشد که این را
شش که بپوشد بنی لطف است در جمیع احوال او
که آن الطاف مکلفان است و در جمیع احوال او بپوشد که
امام است و او را در این احوال زیر که او نائب است
و مقام او است پس لازم آمد که عصمت امام لطف باشد
در جمیع احوالی که آن الطاف مکلفان است و در جمیع احوال او
پس واجب باشد عصمت او **شش** که بپوشد غیر معصوم است
از الطاف امکان و شیخیت از امکان که مانع باشد
از الطاف امام بفرستد بپوشد که جمیع شی از غیر معصوم امام

نباشد بجزارت و صغری نظام و این است که هر چه در دست
زیر که امام علیه السلام بعباطف میفرماید بجزارت برکات
که مانع باشد از این بجزارت بگویند که مسلم عیند ایدیم که بجزارت
و این در منقحین است زیرا که میگویم بران آن پس است و این
که مسلم عیند ایدیم که بجزارت را اما پس بجزارت که در این است
پس تمام باشد مطلوب **شماره** که در حاجت بنان و بجزارت
زیر که هر دو بجزارت ضد آتند و در حاجت با امام علیه السلام بر
و بجزارت که مانع که دو ایم صفاتی را که اگر کرد اند از او بجزارت
با امام که آن که بجزارت آورده شد و راجع بجزارت که در این
جز از خطرات زیرا که قول ایشان که اقیانوس ثابت کرده اند بجزارت
از اوقات حد و دست و اصل آن که در کلمات است و این است
چنانچه آن بر کفر با حق است و این از کلمات بزرگ است و آن
ذنب و در صفوات و حکومات پس در و در حاجت با امام
راجع میشود از خطا و عصمت منافی است هر دو و آن در وقت

پس اگر امام معصوم نباشد حاصل نشود و در و در حاجت پس
او نیز تحصیل کننده فایده باشد پس آن بحث در فایده و بجزارت
شماره ششم است غیر معصوم تعطل بعضی شرع است
و منافی حق با مکان و هیچ شی از امامت بجزارت که
تعطل کننده و چندی باشد از احکام شرعی و منافی حق بجزارت
پس اگر هیچ شی از امامت غیر معصوم امامت بجزارت
و این مطلوب و هر دو مقدم بر بجزارت معلوم اند **شماره** هفتم
امامت غیر معصوم منافی حق بجزارت است با مکان
و هیچ شی از امامت بجزارت معبر و شرعاً منافی حق بجزارت
باشد و شی از اوقات بجزارت بجزارت که هیچ شی از امامت
غیر معصوم بجزارت نیست شرعاً امام صغری زیرا که در صفوات
در شأن خلق است و اصل ایشان بر حق و وقوع افعال ایشان
بر هیچ شی مطلقه و اگر مخالفت شرع اقدس بجزارت که
غیر معصوم ممل کند ایشان را بر خلاف این بر خون و بجزارت

سوال کردن و این موجب احتمال نظام عالم است و این ثابت
 میشود بسبب تقدیم غیر معصومین و ادعا کردن ایشان در باب
 امامت را و اما بکبری بخت آنکه امام برای مایه شریعت است
 و توفیر جمیع ائمه به پیغمبر صلی الله علیه و آله و از امام شریعت
 برای امت و بخت آنکه امام علیه السلام تمام مقام نبی است
 صلی الله علیه و آله در جمیع احکام و اما آنچه پس آن ثابت در
 منطق و آنچه بر دمی آید از اعتراض و جواب مذکور شد
 از پیش و تحقیق و آنچه آن بر تادنون علم طایفه اهل حق است
 و اما امام را در حدیثی است و در آن حق است و اما
 پس اول نیز حق باشد و هر که را او ادعا حق باشد پس معصوم است
 زیرا که پسین بمعنی طریق است و از این اطلاق میکند
 بر همه اهل سنن از ائمه و افعال و تزویر و جمیع
 متعلق است با و پس هرگاه که همه پسرهای او حق باشند اینان
 معصوم است و بدستی که طریق اطلاق میکند بر اینها زیرا که

در عرفانیت تا غایتی که رسید به حقیقت عرفیه یا اعلی از لغوی
 و گفتیم که پسین و پسین همه مومنان است زیرا که هر که ایمان
 واجب است بر استماع امام و جانشینش و اینها از اهل حق است
 او و بدستی که گفتیم که پسین مومنان حق است این قول
 الهی است که وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُسْلِمِينَ فَوَلَّيْنَا قُلُوبَهُمْ
 و بهان و ترجمه آن نه که شده پس این توفیر و هدیه
 هر کس که داند عدول کند از راه مومنان **نور در یک**
 لابد است در امام از مجموع دو امر یکی وجودی است و آن نفوذ
 حکم است بر غیر او یعنی هر که جز او است شرعاً و انبیا و امر امام
 و نوری او را و دوم مدعی است و آن نفوذ حکم بر او است و در حدیثی
 و هر یک ازین دو صفت محتاج بهمت است پس مجموع محتاج بهمت است
 تَوَدُّعَالِ اِنَّ الدِّينَ اَمْنٌ وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ وَاجْتَنَبُوا النَّارَ
 اُولَئِكَ اَصْحَابُ الْبَلَدَةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
 یعنی بدستی آنها که گویند و اندازند از روی اخلاص نبوت و امامت

کرده اند و گویا شایسته از او ای و این است بعد بنو اهل و بال
 کسره اند برای پروردگار ایشان انکوره اصحاب است اند
 ایشان در بوستانهای جنان و اهل و باقی اند آیه کریمه و اوقات
 که که امام می باید که محصور باشد وقت سیر این بران و جهت
 که یکو هم صحر کرده شده اند اهل عالم در ده ذوق کی از آن مرد و انکه
 منصف اند باین رحمت که ایا ن است و عمل شایسته قرآن
 و فراتنی برای رضای آبی که اصحاب بهشت اند و فرقه دیگر را
 اوصاف در ایشان باشد که اصحاب از رخ اند که فریق فی
 الجنة و فریق السعیر و ارسال می برای آنست که ایشان را
 کند بر او بهشت که اوصاف مذکوره اند و از طریق و رخ باز دارند
 که عدم اوصاف است و مقررات که می محصور است و الا و وقت
 نماند و ایام تمام است در بدایت و جمیع احکام پس باید که او
 محصور باشد تا بران علت تفرج بلا مرج لازم نیاید و نویسی می
 استمال جسته اند اهل اصول بر عصمت امام بنو رسالی و پیغمبر

غیر سبیل المؤمنین تُولَدُ مَا تَوَلَّى وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ
 یعنی انکه هر کس که پیغمبر را و مومنان را بپشت کند ایم او را با پشت
 میدهد و که آن را از مومنانست و در آیم او را بدین و ترک
 پروری را و مومنان در پیوستی از پیغمبر است که او حجت
 پروری را و ایشان در پیوسته اند که آن اقوال و افعال و ترک
 ایشانست پس لازم است که هر آن حق باشد که اگر حق می بود
 واجب نمی نمود حق سبحانه و تعالی پروری آنرا در همه ادواب
 و تکلیف نمی نمود و ترک آن بدین اقداب و اینها و اینست
 که این را چون مستر کرد و ایندیم این را پس بگوئیم که خدا تعالی
 او را نموده جمیع مکلفان را از این و اینست بطاعت نمود و امر کرده
 بفریبی و اطاعت نبی و امر نموده غیر امام را بطاعت امام نکرد
 طاعت امام را مساوی آن و طاعت دیگر مثل نمود و آبی که
 و اُولی الامر منکم کفر پس طاعت اولی الامر بر رسول است
 طاعت هر مرد و در یکی است این صریح است و مساوی و جهت

مرد پس واجب باشد پس ایام بر مرگ است پس لازم آمد که در
 وقتی باشد یعنی هر یک از اقوال و افعال و ترک اوصاف است
 و نیز ایام مابینست که این را **نود و چهارم** ولادت میکنند
 آیه شریفه بر وجوب طاعت امام و سادی بودن طاعت امام
 طاعت نبی را اصلی اند علیه و آله زیرا که اصل و فصل است از
 امام است غیر اسلام و فصل و ترک او یا نبی یا اباست یا استیلا
 او پس ولادت کردن این بر صحت امام اولی واجب باشد
 فو در پنج صورت بجا می آید و تعالی یا در موده و در سبب غیر
 خود که بدون بردن وین را از طاعات و در نوزاد بر او این تمام
 میشود مگر بصفت امام و خالی بودن زمان از امام معصومین
 واجب باشد زیرا که آنچه خداوند تعالی فرماید در حکم واقع است
 پس واجب باشد و قبح آن و محال بود حلف آن محبت و
 مقدمه مقدمه اولی محبت است که لفظ الطاعات عام است
 زیرا که جنس عمومیت عام است پس عام باشد چنانکه محقق است

در اصول و اما مقدمه ثانیه پس آن صورت است بر چند مقدمه
 اولی آنکه جنس طاعت است و این طاعت دوم آنکه حکم که در ذوق
 زود آمده آهی باشد ظلم است یا آنکه حکم نکند یا بجز در ذوق است
 خداوند تعالی بگوید که مژده تعالی و من لم یحکم بما أنزل الله
 فأولئك هم الظالمون سوم آنکه رسانیدن حکم و حکام
 و بان و از رسیدن طاعت چهارم تیسر و تر و در توجیه خطای
 طاعت است و این طاعت هرگاه این را دانستی پس بگویم که اگر
 امام معصوم نباشد هر آینه جایز باشد که امام را بر خطا ولادت کند و بنا
 بر این از راه علم حکم آهی در قایع شرعی و آن منقطع نمیکرد
 چیزی که ممکن باشد خلاص از آن مگر بجنب امام معصوم پس اگر
 مضروب نباشد امام معصوم لازم آید حلف و عده آهی و حلف و عده
 از خداوند تعالی محال است پس عدم عصب امام معصوم محال باشد
 و این مطلب است **نود و ششم** تعالی و لا ترکنوا
 إلى الذين ظلموا فتمسكم النار یعنی و من کنید

اگر چه آن میل آنکس باشد با فانی که ظلم کرده پس بسبب آتش
درج به آن سبب پس واجبست که میل کند با امام آنچه در باب
احکام و اوامر و نهی ای آیه باشد و در اعظم اشیا مثل ما در
و هرگاه حکم کند امام با آنچه فرستاده خدا تعالی است پس
ظالم باشد چنانچه گذشت پس ای در کلام واجب الیکم و این
معنی دو مقدمه عقلی اندکی از آن آت است که دفع خوف عقلا
واجبات و این مقدمه سلب است زیرا که دفع ضرر منطوق
واجب و مقدمه ثانیه آنکه عمل کردن بقول عین معصوم و درین
نون و حروف و افتات مال و درج خوف است زیرا که
در غیر معصوم دو ضرر مقصودست یکی آنکه عین اندک حکم دارد و انتقام
بهترین پس جایز که حکم کند بر وفق فرستاده ای پس و اعلی باشد
حتی قول من جل و ملاک و من لم یجکرم یا انزل الله فاولیک
هم الظالمون و اعلی باشد اقتضا کردن بر قول خود
تو ای که و لا ترکنوا الی الذین ظلموا پس میل

خوف برای محکمت از اقتضا کردن بر افعال و افعال او بر
او امر و نهی او پس عاقل شود امر او را خوف و آن مقدمه و تقدیر
است پس واجبست اقتضا از آن پس لازم می آید از وجوب
او و امتثال او امر و نهی او پس لازم می آید محکمت بر نفس این
محال ظاهر است و استجابات و این مصلوبات مکتوبه که این
دارد و درین ذریه که میگوئیم من دفع است این محتمل وجود
امام معصوم و اما با عدم عصمت امام پس ممکن نیست استدلال
باب نون و حروف و تقدیر و تعالی الذین آمنوا و لم یلبسوا
ایمانهم بظلم اولیک لم یؤمن و هم یفقهون یعنی آنانی که ایمان دارند
و نیامیختند ایمان خود را بظلم آنکه هر ایشان را حاصل است
مطلق که خلاصی است از دوزخ و ایشان راه نیست که بطلوب
حقیقی پس بگوئیم که هر گاه ظلم است بقول تعالی و من یعد
خدا و الله فقط ظلم نفس و هر ادب و ادب
او امر و نهی است با جمیع است و هر ادکل مجموعیت که

بعد از امر و نواهی باشد بلکه هر یک از آنست و این امر عام است
 از هر امری این معنی که هر یک از آن به تنهایی ظلم است
 است و قول آنی که وَلَیْلَسُوا اِیْمَانَهُمْ یُظْلَمُ در اینجا ظلم
 بیکر است و در معرض نفی پس برای عموم باشد پس لازم است که
 نباشد از ایشان با وجود ایمان هیچ کس و این معنی صحت است
 دشمنی نیست که بنی راضی علیه و آله این امر به جاهل است
 که ایمان و عدم گناه زیرا که او خوانده است و در آنجا
 اولی که تحصیل ایمان و اتمام آن نفی ظلم است و از ثواب
 او محصوم باشد و امام تمام تمام است زیرا که طاعت او
 طاعت بنی است پس خوانده باشد بهر دو مرتبه پس لایست
 باشند هر دو و پس امام محصوم باشد **فی دهم**
 این در این جهت بجهت این امر تیر است چنانکه ذکر کردیم در این آیه
 شریفه و امام علیه السلام طریق این بر دوت زیرا که او مادی
 و بیب او جاهل میشود این از برای تکلیف و غیر محصوم نیست

بجز این جهت حصول خوف از اتشال او امر و نواهی و خصوصاً بنابر
 احتیاط تمام باشند و ما و فرج و غیره محصوم بخیر و یکدیگر
 او جز کی خطاست و دیگر تعد خطا بجهت عداوت شهید
 عقیده سبیه پس لایست که امام محصوم باشد و این جهت است
فی دهم قوله تعالى وَهَدَيْنَا اِيْمَانَهُمْ اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
 یعنی در راه مژده کنیم پس از او ثابت و شستیم بر راه راست
 که است میفرماید که را اینچنین اند از بندگان خود که قابل است
 نهایت مطلوب از منصب امام هدایت و این ظاهر است
 مساوی بودن طاعت او طاعت بنی را بودن و اتمام تمام بنی
 و هر امام مستقیم صحت است پس امام خوانده و خلاق باشد بعد از
 بنی با این مرتبه و حاصل میشود از نماز طاعت او و الا امر تیر
 خدای تعالی بنی بر تیر باشد که محصوم و این مطلوب است
ص قوله تعالى قَالُوا مَا اَنْزَلَ اِلَهُ عَلَى نَبِيِّنَا شَيْءٌ
 قُلْ اِنْ اَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِمُوسَى نُورًا وَهَدَى النَّاسَ

تپه روی کنند فعل او را پس لابد است که در این جنات باشد
 پس نهجا باشد در هر سر که از امام متقی یا صفت او
 مصوم است زیرا که قول الهی لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
 عالم است زیرا که مکره منینه بر اوست و این جواب است
 در قول الهی اِنَّكَ اَنْتَی وَ اَصْلَحْ و غیر مصوم نرسد که
 در اندوهناک شود تعالی فَبِمَنْ يَغْلِبُ قَالَ ذَرَّةً خَيْرًا يَرَهُ
 وَمَنْ يَغْلِبُ قَالَ ذَرَّةً شَرًّا يَرَهُ پس در از یک و بر یک
 در میان خواهند آورد و دیگر یَوْمَ يُجَدُّ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ
 مُخَضَّرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا
 وَ يُجَدُّكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ
 ترجمه این آیه شریفه مذکور شد پس ولایت که بر او ایستاده که
 کردیم مصوم است و اَمْرٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
 لَا يَكْفِ نُفْسًا لَّا يُسْعَىهَا اُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدِينَ و آنکه
 کردید و عمل شایسته کردند و تکلیف میکنند چه تنی را در اعمال کرد

آنچه تواند از آنکه در زمان شست اند ایشان در بهشت اند
 و بر استلال آنکه حق سبحانه و تعالی حسب فرموده امام را بر میزند
 پس لابد است که در و باشد آن و الصالحات لوط جمع است
 که معرفت عالم است پس میند عوم باشد و ایمان و عمل صالح
 مشتمل اند بر ترک معاصی زیرا که فرموده باری تعالی که
 اِشْتَدَّ لَكَ مَتُوجِبٌ بِهْتِ اَنْدَ و تمام نمیشود آن که بر کس
 معاصی پس امام مصوم باشد و این جمله **سینیم**
 تو رسال و قالوا الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا
 لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جئتِ رسل ربنا بالحق
 وَ تَوَدُّوْا اَنْ يَلَكُمْ الْحَيَّةُ اَوْ رِثْمُوهَا بِاَكْتَرِ تَعْمَلُوْنَ يَبْنِي وَ كَوْنِ
 اهل بهشت که ستایش و شکران خدا را که داده بود و ما را بر
 مقام و بنودیم ما که بقوت خود راه می توانستیم یافت اگر
 خدا ای تعالی ما را راه نموده ای بد رستی که دشمنان پرور کما
 آمدند برستی و نه اگر ده شوند اهل بهشت که این آیه است

که میراث او شد از آنچه بود و آنچه عمل میکرد برترین است
و به استدلال آنکه دایت ثابت تمام میشود مگر مصوم پس است
شد فزوم باین آیت رفیع پس باشد لازم نیز چنین پس است
او دایات مصوم باشد و این مطلب است چهارم
تو دعای و لقد جعلناهم بکتاب فصلنا علی علم هدیه
للقوم یؤمنون یعنی در آیه آوردیم برای ایشان کتابی را که
پایان کردیم آنرا تبصیر آنچه باید بر علم و آوردیم این کتاب
را تا نمایند و خداوند رحمت مکرر می کند و در کتاب
آنکه حق بجانب و تعالی تبصیر فرموده کتاب ابا حکای که در دست علم
پس باقی ماندن پس لازم است که جزئیات احکام او بایک
معلوم باشد و تکیه بر سه مورد از انبیه و آن نبی باشد که صلوات
در همه زمان است و در یک زمان و پس در همه حالات و محلات
فصل نیست قول الهی به بعضی بعضی دیگر بر است که عالم
باشد یا نه باشد و در همه امور پس او مصوم است و این مطلب

نخستین تو دعای ای تو فی کتاب بقیه امانه
من علم این کتب صادقین یعنی پارید بن کتابی که پیش
ازین بوده یا بقیه از علم اگر سید شمار است که با این
بی معنی خود شرط هر گاه مقدم است باشد حقیقت مقدم و هر گاه
رست آنچه بعد از دست مقدم است آنچه پیش از دست بی
است تعزیرش از دست که اگر شمار است میگوید پارید علمی بانی
و در هر چه شرط در صدق نبی صلی الله علیه و آله از خدا تعالی
یا حکام که خبر او از علم باشد زیرا که کلام آن برای شرط است
و درستی که هر گاه علمی را معلق ساختند بر صفتی که صلاحیت علیت
و در آن دلالت میکند بر علیت پس است که هر صافی در خبر
و در آن از خدا تعالی پس چنین است و آن از علم است این
منکسر میشود بعکس تحقیق که هر آنکه خبر او از علم باشد پس
صاف نیست هر گاه این را مقدر داشتیم پس میگویم عالم علم
صاف است و خبر او از خدا تعالی و هر صافی در خبر او

او پس آن خبر دادن او از او از علم است پنج آنکه امام در خبر
 دادن او از حدیسی تعالی معلوم است پس حاصل شد با ما دو مقدمه یکی
 آنکه هر امامی که بر سر و صدق است در هر چه فرماید برهان
 از جانب خدای تعالی است در احکام شرعی دوم آنکه هر امام پس از
 عالم است پس احکام از روی علم تطبیق بر حق و شایسته شدن
 پس میگوید که حاصل میشود جزم باین دو مقدمه با علمیت امام
 پس چنانکه بطل باشد قول آنکه میگوید در احکام و در احکام و در احکام
 در اثبات و صدق او در این **ششم** تو را تعالی و لکن
 اللَّهُ جَبَّ إِلَيْكُمْ الْيَمَانِ وَرَيْسُهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّمَهُ إِلَيْكُمْ
 الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الزَّالِمُونَ
 یعنی و یکین خدای تعالی دوستی کرده و دیده بشما ایمان و توحید را و پناه
 است از راههای شما بیک اول و دوم صحیح حج و بر این دشمن
 ساخته و کرده که و اینده بسوی شما کفر را و پروردن رفتن از راه حق
 و نافرمانی کردن را آن که و اینست که راه را و نیکان مطلوب است

استدلال

استدلال باین آیه شریفه از چند وجه است اول آنکه درین آیه پنج
 تذکره است بکمال آن که حاصل است هر چه را و غیره باشد
 که مقتضای این دو صفت نیست هر چند اولی در ایمان است و ثانی
 آنست که مژین باشد آن در ایمان ایشان با معنی کرامت را
 علم ایستادن و عین ایستادن حاصل باشد و باین هر دو اشارت
 ابریم خمیر صلوات است بعد علیه و سوال کردن او هر دو کار خود
 که ریت آری کیف یحیی الموتی قال اوله تو مین قال
 بلی و لکن لیظنن قلبی یعنی ای پروردگار من بنامین که چگونه
 میکنی مرا که از او و حضرت عیسی که از ایمان نداری باینست
 بلی ایمان دارم و میکنی بخوانم کمال من ایمان دارم یا
 و از شود که مقتول او می است از محسوس پس چگونه که مقتول
 محسوس پس زیرا که علم او از قبل غیری ایستاد است باز از او
 که از او اک او از روی حس باشد پس اول در ایمان علم حصول پس
 و دوم از او اک حس پس از او اک کرده باشد از او هم از او عقل

و علم از روی حسن مسلم می آید این را لیکن او سوال کرد از تفسیر کتب
باز دارد و فرمود حق پس بجا آنکه نفی کند از ابریم علیه السلام قطعا
مطلبا ترا و شک کند که ترا ابرکال انبیا پس اهلنا فرمود فایده سوال
ابریم را بیدار است بقول خود که اولی تو فیه من و وجه این است
که آنجا فرمود و دیگر حق بجا نه و تعالی اشارت فرموده درین آیه تشریف
که بر منک است کسی مشک کند در چیزی ازین و مرتبه باشد که است
و بری از ان واقعا و بطلان آن با قضا و علم یقین است همچو
ایمان مرتبه را بنوعی منقوت است مرتبه خاصه نفی عیسان است
و درین عام است زیرا که نفی مایه تمام نمیشود و مگر نفی جمیع چیزها
او پس را شد کسی است که کامل باشد این مراتب و در آن ببال
نبی و منصب امام میرسد که نائب تمام مقام نبی است حکو
اینها برای ارشاد و تعلق و عمل ایشان بر همه این مراتب پر لایق است
که نبی را امام هر دو را شد باشند تا تمام باشد دعوت ایشان و محتاج
نباشند بفرموده شان و منقطع نمیشود حاجت کسی نیست در درین مختار

و لازم آید تسلسل حاجت و بر تقدیر تسلسل منقطع شود حاجت و این
عفت است بفروردت پس امام معصوم باشد و مقتضای این است
مصدق است و آن به ایت خاص است و حاجت هر دو مانع با هم است
کوتاه ایت کند ایشان را و محل کند ایشان را بران و بمثال او امر و او
و بتایع اقوال و افعال او منقطع میگردد حاجت ایشان وصل میشود
ایشان را استتباب پس اگر نباشد در این مقامات مگر در جمیع منقطع
نیکو و حاجت و قول آیهی که اولیکم الرایشدون و الله
میکنند بر انحصار رشد درین طایفه زیرا که صیغه مصر واقع شده صیغه صایه
پس امام داشتند یا داشتند نیست و درم محالات زیرا که هیچ
نیست که ارشاد نباشد یا کند ارشاد تواند کرد مطلقا بفروردت و امر
ارشاد میکند بفروردت بچو آنکه هیچ شی نیست از آنکه ارشاد نباشد مطلقا
امام باشد بفروردت پرستیم اول تین باشد و این آنست که امام ازین
طایفه معصوم است بر وجهی که مقرر شد پس آنرا مطلقا نیست **ششم**
اتباع امام بر حاجت الهی است بفروردت و چو شی از کما و کانت که استماع او

مریب محبت الهی باشد پس هیچ شی از امام گناه کار نباشد بجز در
 امری بجهت مساوی بودن اتباع امام اتباع نبی و الله تعالی
 أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ پس مساوی
 گردانید طاعت امام با طاعت نبی و اتباع نبی موجب محبت الهی
 است لَقَدْ تَعَالَى فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَأَكْبِرُكُمْ
 پس قول الهی است إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَصِدِينَ بدستی که
 خدا ای تعالی است میدارد از حد در گذر کار و گناه کار از
 حد در گذر است بجز در است و محبت آنکه هر امام مصلح است
 بجز در است زیرا که غایت امانت او قول الهی است که وَأُولِي
 الْأَمْرِ مِنْكُمْ وجمع مضاف برای قوم است و هیچ شی از غیر
 معصوم مصلحتیت با مکان و این به پیوسته است پس هیچ شی از
 امام غیر معصوم نباشد بجز در است چنانکه پیش است و منطلق
 و این مستلزم آنست که هر امام معصوم است بجهت وجود
 این مصلحت است **مسئله** تعالی وَاللَّهُ لَا يَهْدِي

الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ وچه استدلال آنست که امام مادی است برای
 سر که او امام است مگر او را بجز در است و بدایت فرموده و را
 خدا ای تعالی بجز در است چنانکه بدایت فرموده خدا ای تعالی
 او را بجز در است پس میگردانیم صفی قیغه را این که هیچ شی
 از فاسق بدایت نگردد و او را خدا ای تعالی زیرا که اندک و آنچه
 میداد که هیچ شی از امام فاسق نیست بجز در است و هر معصوم
 فاسق است یا مکانی که هیچ شی از امام غیر معصوم نیست
 بجز در است و این مستلزم آنست که هر معصوم امام است بجز در
 محبت وجود موضوع این مصلحت **مسئله** تعالی
 زَيْنَ النَّاسِ جِبُ الشَّهَادَةِ الْآيَةِ وچه استدلال آنکه تواتر
 شهادت مرجع است مرا کتاب شهادت را با از محبوب است و
 زین الناس حاصل است این وجود ثلثه و این موجب آنست
 که هر آنکه میبایست عقل و مقاومت نمی تواند کرد و این
 مرجحات را پیشتر خلق این حال دارند بران وجه که شهادت

یکم آنرا این موجب ارتکاب محرمات و عدم ثواب شریعت
 پس لابد است از خداوند پس در عین معصوم این امکان جاری
 دارد و بجهت آنکه قوی تعارضه منطبق نیست پس از آنکه در دست
 ولایت که متعین باشد از این اشیاء الامور این مساوی باشد
 بر غیر خود را یکی این ریاست مراد را معنی است و ممکن نیست
 محانت غیر او زیرا که غیر او تعین میکند او را پس و جهت آنکه
 حکم کند به متناع این از تمام مردم مراد را فرمان بردار تر باشد
 و مایه خود همسر این را در این مطلب است یا در همه قوت
 وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ
 بِالْعُرْوَةِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ
 يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ
 إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ یعنی و مردان مؤمن و زنان مؤمنه بعضی را
 دوستان بعضی دیگرند در تعاون و تمام میفرمایند بیکدیگر که ایما
 و فرمان برداریت و یا زمین دارند از برای که کفر و ککارت و پنا

میدارند نماز را بشرط آن میدهند زکوة را با آب متعلقه با
 و اطاعت میکند خدای تعالی و رسول او را و بعد از آن که زکوة
 باشد که خدای عزوجل رحمت کند بر ایشان بدستی که خدای تعالی
 غایت هر چه خواهد کند و انانیت بر وضع هر شیء و موضع آن و در
 استدلال محتاج است بچند مقدمه یکی آنکه خدای تعالی را در هر
 و اقتدای یکسانی است و آن قیاسات و محال نیست و یا اختلاف
 و دوم آنکه این آیت شریفه را تعلق داد و از زمان و مکان آن
 ظاهر است و محال است از افعال و ترکها و امر از جهت محرو
 و در اسی از جهت منکر و تا یکد فرموده پای و داشتن نماز و آن
 زکوة بجهت شدت اهتمام بهر دو تا یکد فرموده و جمع و عموم را که
 وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ آنکه احکامات اندیشها و تعالیهها
 و استیفاء و فرود داشت شریعت و استتفا اطفال نوع است هرگاه
 متر و ششتم این را پس میگوید آیت شریفه مقتضی آنست که با
 نماز که بعد یک رئیس که امر فرمایند همه را بجز و نه غایب

از منکر و بد اراده و ابرار و اگر لازم آید یکی از دو امر یا وقوع
 مرجع یا احتمال نظام مرجع چه هر کدام که یکدیگر را بجنب منافع
 یکدیگر منصرف است و آنچه نمی یکدیگر منصرف است پس در هر دو اوقاف یکی
 باشد و احکام معلوم نباشد برای همه و اجماع هر کس بر هر وجه که اتفاق
 افتد از روی سناط و آن مجرب میشود و وقوع فساد و احتمال نظام مرجع
 و نفس غرض از کلیت فائده ال حکمت یا عدم او را یکی از آن
 دیگر که اولیم و آن باطلت یا صحت و لا بد است که جائز نباشد خطاب
 رئیس و علی منکر کنند از ترک معروف و الا محتاج کرد با هم کنند و اگر
 در این موجب نقل است و وقوع مرجع و احتمال نظام مرجع و لا بد
 که در هر زمان باشد و تقیص بعضی مردمان در بعضی اوقات معصوم
 در بعضی دیگر ترجیح با مرجع است و این آن امام است پس ظاهر
 که امام معصوم می باید مواجبات در هر زمان **و اما در صورتی** که
 وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا كَالْخَالِدِ
 فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ یعنی اگر که نوزاد خداوند و رسول و بر

از منکر و از حدود او که در احکام و در و یا قاعده و در او را
 در آتش که جاوید باشد در آن و در او را باشد عدل و اگر گشتند
 و چه استدلال آنکه میگوئیم هر غیر معصوم ممکن است که با منیت
 باشد و هیچ شیئی نیست از امام که بدین صفت باشد بعز و در نتیجه
 آنکه هیچ شیئی از غیر معصوم نیست که امام باشد بعز و در نتیجه اگر امام
 است که مایل باشد به سوی او بعز و در نتیجه اگر که بصفت مذکور
 است ظالم است بعز و در نتیجه هیچ شیئی نیست از ظالم که مایل باشد
 بوی الله تعالی و لا تَرْكُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَهُمْ يَنْتَفِعُوا بِالنَّارِ
 سیر در هر دو حال و جعلناهم آية يهتدون بأمرنا
 وَأَوْحَيْنَا إِلَيْكَ الْفَخْرَ الْخَيْرَاتِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَ
 كَانُوا لِلنَّاسِ آيَاتٍ يَبْتَغُونَ دَرَاهِمَ مِنْهَا بِأُيُنٍ كَرَاهٍ نَاهِيَتُهُنَّ
 بَرَزَانِ و در هر دو حال که در هر دو حال که در هر دو حال که در هر دو حال که
 و در آن زکوة و در هر دو حال که در هر دو حال که در هر دو حال که در هر دو حال که
 و لا ت میکند که پیش ازین است این صفت و از نیکو آنکه چنانچه

وصف زود ایش را با یکدیگر میسازیم ایش را دوم اگر را بنمایند
 آبی از آن را که ایشان بشوید یا خندم ایش را سوم اگر را بنمایند
 یا نه آبی بود و نه ایش را نه آبی بود و حکمی میگرداند که حکم آبی
 و چهارم اگر ایشان را حال پسندید را میگرداند و پای میداشته اند
 وید اند که زکوة را و وصف زود ایش را بعبادت و آن عام است
 در غیر است و نماز در همه اوقات و همچنین زکوة در جمیع جهات
چهارم **قرآن** **تعالی** **و لا تجادل عن الذين يخافون الله**
 یعنی بدال و خصوصت کن از بتل آنکه خیانت میکند با نسیانی
 و چه استدلال آنکه هر غیر معصوم ممکن است که بپرست باشد و هیچ
 از امام نیست که ممکن باشد که بر پرست بود و بفرار است و الا مال
 و ثروت و اقتدار بر قول او و حصول زسد اینان و واجب گردان
 او بکشت آنکه بایست که موصوف باشد با این صفات نه بود پس
 بتبعیت او سب خوف که او دفع خوف و اجبت پس بکشت
 او واجب باشد پس متقی باشد غایب است او نیز آنکه هیچ نماز

غیر معصوم امام باشد و این مطلب است **پانجم** **قرآن** **تعالی**
فمن يجادل الله عنهم يوم القيمة آمن يَكُونُ عَلَيْهِمْ
و كَيْلًا یعنی پس کیت آنکه صحت کند بحد ای تعالی دفع
 خیانت کند از ایشان در روز قیامت یا کیت که باشد برایشان
 که عذاب آبی از ایشان باز دارد و چه استدلال آنکه هر غیر معصوم
 چنین میتواند بود و هیچ شی از امام چنین نیست بفرار است و چون
 پس غیر معصوم امام تواند بود و این مطلب است **ششم**
قرآن **تعالی** **و اما الذين استكفوا و استكبروا فبعد عنهم**
عذابا لیمًا یعنی و اما آنکه از پرستش حق بل و علا عار دارند
 و استکبار را که دشمنی میکند پس عذاب کند خدای تعالی ایشان را
 بعد از آن در دوزخ و چه استدلال آنکه میگوئیم هر غیر معصوم ممکن است
 با این صفات باشد و هیچ شی نیست از امام که با این صفات باشد
 بفرار است و چون آنکه هیچ شی از غیر معصوم امام نیست بفرار است
 و این مطلب است **هفتم** **یا أيها الناس قد جاءكم برهان**

درین کلمات **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و **مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ** ای مراد آن برستی که آمد بشمار بیان و حق
 از پیش پروردگار شما و فرستادیم شما را و ظاهر بود استلال آنکه
 در اشارت بتوان است و از تشابه و مجازی باشد پس لابد
 مراد از پانچینده حالات آنست که این آن و آن در معصوم
 است پس ثابت باشد معصوم **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و **مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ**
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی میخواند خدا ای تعالی در آنچه فرض کردی بر ما
 زیرا که او تکلیف داده است لال آنکه میگوید که حق سبحانه و تعالی امر فرموده
 ما را بر تقوی و آن اقتضای اجتماع محرمات است و اگر نقیض آنچه
 می کشد بطاعت و اقتضای از جمعیت از روی یقین و هر چه در
 شبه محرمات است اقتضای اذان کردن یا آنکه در آن چنانچه
 بر عقل و ما قول و پا و پا و نام را و پناه یا ما را بر معنی مراد از تیریل
 تا دلیل و معنی معصوم اطلاع ندارد و مراد و لیکن که ولایت کند
 بر وجه مراد پس لازم آید از وجوب طاعت او مرجع فطیم است
 عدم حصول یقین بقول او پس حاصل نشود ما را تقوی و مرجع منفی است

و هرگاه او غیر معصوم باشد لازم می آید مرجع فطیم که منفی است و منفی
 لازم مستلزم نفی مذمت است پس امام معصوم **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ و لیکن **يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ يُلَيْمَ نِعْتَهُ عَلَيْهِ كَعَدِّ**
لَعْنَتِكُمْ فَتَكُونُ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ خدا ای تعالی میخواهد که شما را پاک گرداند
 و از گناه و تمام کند و از نیت خود را بر شما و باشد که شما را
 نعتی او را و چه استلال آنکه پاک گرداند و بکلف از ابتلا و خود را
 کرده اند و در بیان و تمام میشود این که با امام معصوم که قول و معنی یقین
 و تمام نیست بحصول نجات است از آخرت و آن در ضمن معنی طاعت
 و اجابت است و تمام میگردد آن که با امام معصوم که قول و امانه میرساند
 و معلوم شود از فضل و ترکش یقین محبت آن پس و اجابت نبی امام
 معصوم در هر زمان و الا تقصیر عرض خود باشد و این محال است
 پس مستلزم تقوی و تعالی **فَمَا نَقْضُ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ** ای تعالی من و شما را
 ایشان چنان خود را دور گردانیدیم ایست از از رحمت خود و چه استلال
 آنکه میگویم که هر غیر معصوم محبت که او را این صفات باشد و چه شمار

امام نیست که در این صفات باشد بفرودست پس شیعی از غیر
 امام باشد بفرودست **پست** و کبر تو تعالی یا ایها الذنوب
 لا یخزنک الذین یسارعون فی الکفر من الذین قالوا آمنا
 یا فواهیهم و لم یؤمن قلوبهم یعنی ای زستاده شده اند و نهان گشته اند
 تر اگر در انفسان که از دوی خدا می شتابند و خود را اگر گریخته اند
 و انکه گشته ایم آن گن گشت بر به نهانی شان و ایمان
 نیاد و دست و پاهای ایشان و به استدلال آنکه هر غیر معصوم محکمت
 در اور این صفات باشد پس شیعی نیست از امام که در اور این صفات
 باشد بفرودست پس شیعی از غیر معصوم امام باشد بفرودست
 و این هر دو مقدمه ظاهرست **پست و فقره** تعالی و من یؤدی
 الله فتنه قلن تملک الله شیئا الا یرین ویر که خواهد تعالی
 عذاب او را بسبب نادمانی پس مالک نتوان شد برای او
 از خدا ای تعالی چیزی را در دفع آن عذاب و به استدلال آنکه میگویم
 هر غیر معصوم ممکن است که در اور این صفات باشد پس شیعی

امام نیست که در اور این صفات باشد بفرودست شیعی آنکه شیعی از
 غیر معصوم امام باشد بفرودست **پست** و کبر تو تعالی و لو نشأ
 الله لجمعکم أمة واحدة و لکن لیبطلوکم فیما أنکم الایه
 یعنی و اگر خدا بپستی خدا ای تعالی هر ایند میساخت شما را یکت
 و متفق بر یکت و لیکن می آید شما را در آنچه شما را آید
 از شریع مختلفه مناسب بر عصر و زمانی تا مطیع از عامی متمیز شود
 و به استدلال آنکه خدا ای تعالی معاند آید نیکان میکند با
 نیکان خدا با آنچه عطا فرموده ایش نه ثبات کند که که محکم
 صبر بر امتحان بیناید و التزام بحق از دست نیکند و در این عالم
 نبیند و کمر به امام معصوم چنانچه گذشت از پیش پس محال باشد تعالی
 بر آن زمان از امام معصوم **پست** و فقره تعالی و لا تعذوا
 ان الله لا یحب المعتدین یعنی تجاوز کنید از حدود
 که خدا ای تعالی دوست میدارد از حدود تجاوز کنندگان را و تعذوا
 آنکه میگویم هر امام محبوب است از خدا ای تعالی را بفرودست زیرا که

غیر معصوم امام نیست و این مطلوب است **پیشتر** تو در تعالی
 يُوجِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا یعنی رسو
 میکند بعضی از شیعیان را به بعضی دیگر را از ایشان بجهان نفاق
 برآوردند و برای فریب و هر غیر معصوم ممکن است که در این
 صفت باشد و هیچ شیعی نیست از امام که در این صفت باشد بجز در
 پنجم آنکه هیچ شیعی از غیر معصوم امام نیست بجز در **سوم** تو در تعالی
 وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنِّي فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ
 زمان بری پیشتر آنانی که در زمین اند از کفار بگردانند و تران
 را ای که بخند ایستند بر تقدیر فرض محال است و بدست لال گو
 میگویم هر غیر معصوم در این صفت است با سگان و شیخ از
 امام نیست که در این صفت باشد بجز در **اول** و **ثانی**
 ترک نیت اولی و نیت اولی و این باطل است **سوم**
 از غیر معصوم امام نباشد بجز در **چهارم** تو در تعالی وَإِنْ
 كَثُرَ الضَّلَالُونَ يَا هُوَالَيْمَ بَعِيرًا یعنی ویدرستی که بیاری از مردمان

را این که از میگذرد طلق را از زوایای خویش بدو نشی و هر غیر معصوم در
 این صفت است با سگان و هیچ شیعی نیست از امام که در این
 صفت باشد بجز در **پنجم** هیچ شیعی از غیر معصوم امام نیست بجز در
پنجم تو در تعالی وَذُرُوا ظَاهِرَ الْأَيْمِ وَبَاطِنَهُ یعنی بگذارید
 آشکارا کنده و پنهان آنرا از غیر معصوم در این صفت است
 با سگان و هیچ شیعی از امام نیست که باشد در این صفت بجز در
پنجم هیچ شیعی از غیر معصوم امام نیست بجز در **سوم** تو در تعالی
 إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ الْأَيْمِ الْآيَةُ إِنَّهُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا
 جزای آن خواهند یافت هر غیر معصوم ممکن است که در این صفت
 و هیچ شیعی نیست از امام که باشد در این صفت بجز در **پنجم**
 شیعی از غیر معصوم امام نیست بجز در **پنجم** تو در تعالی
 سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ
 بندگان را آنگاه که کفر کنند و باشد که برسد آنجا که بجرم شده اند
 خوار می و در سوای آن بجز در یک خدا ای تعالی و عذاب سخت است

بود که اگر یکدیگر را با هم نشان هر غیر معصوم ممکن است که او را این صفت باشد
 هیچ شیئی نیست از امام که او را این صفت باشد بجز درستی خیر که
 هیچ شیئی از غیر معصوم امام نیست بجز درستی و این بطوریت **پی و چهارم**
 تَوَدَّ تَعَالَى أَنَّهُ لَا يُفْلِحَ الظَّالِمُونَ رستگاری نیست ستمکاران از غیر معصوم
 هر او را این صفت است با مکان هیچ شیئی نیست از امام که او را
 این صفت باشد بجز درستی و نحو آنکه هیچ شیئی نیست از غیر معصوم
 که امام باشد بجز درستی **پی و پنجم** تَتَّبِعُونَ إِلَّا
 الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ یعنی بر وی نمیکنند مگر گمان
 و پندار خود را اینست شما که آنکه دروغ میگوید هر غیر معصوم
 که اینچنین باشد هیچ شیئی از امام نیست که اینچنین باشد بجز درستی
 پس هیچ شیئی از غیر معصوم امام نباشد بجز درستی **پی و ششم**
 تَوَدَّ تَعَالَى وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ أَلْبَابَ یعنی در از یک شوخی
 نباشد است را هر غیر معصوم ممکن است که مرتکب شود در فعلهای نامت
 در تشدید واقع این ممکن است که آن نواهد بود چه هر غیر معصوم

مکن است

ممکن است که متصف باشد بصل این فواحش و عدم آن هیچ
 شیئی از امام متصف نیست بجز درستی این و عدم آن بجز درستی
 که نباشد امام برای منع مکلف است از این افعال و مواظبه
 بر آن پس محال باشد انصاف او باین افعال بجز درستی
 آنکه هیچ غیر معصوم امام نباشد بجز درستی **پی و هفتم**
 تَوَدَّ تَعَالَى وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا یعنی و چون سخن گوید عدالت
 هر شیئی دارد و هر امام هر او را این صفت است بجز درستی
 شیئی از غیر معصوم نیست که باشد این صفت در و بجز درستی پس
 غیر معصوم امام نباشد بجز درستی و این تسلیم هر امام معصوم است
 بجهت وجود موضوع **پی و هشتم** تَوَدَّ تَعَالَى فَمَنْ ظَلَمَ مَنَّا كَذَبَ
 بآیات الله یعنی پس کس که ستمکارتر از آنکه بدو رخ نمرد
 آیه است الهی را او هر غیر معصوم ممکن است که اینچنین باشد و هیچ شیئی از
 امام نیست که اینچنین باشد بجز درستی و نحو آنکه هیچ شیئی از غیر معصوم
 امام نباشد بجز درستی **پی و نهم** تَوَدَّ تَعَالَى قُلْ إِنِّي عَدْلَانِ

زَنِّي الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ من بگو برستی که راه نود هفت راه برادر
من برادر است و در راه درست است از احوال و احوال
و ترک و این عبارت از عفت و امام تمام تمام است
صلوات الله علیها پس باشد مراد از این جنات تا تمام کرد
مراد از **چهل** قول تعالی قَدْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ یعنی
پس که سبک باشد تراوی اعمال او هر غیر معصوم مکت که مراد
این صفت باشد بضرورت نتیجه آنکه هیچ شی از غیر معصوم امام
بضرورت **چهل و یکم** قول تعالی لَا تَقْرَبُ الثَّغْلَانِ مِنَ الْعَاوِلِينَ یعنی
تراستلی نیت گوی که ثابت تو کند از ذکر امام خطاب شیطان
و هر غیر معصوم که است با مکان هیچ شی از امام که است بضرورت
بخت آنکه او برای دفع کراهی است پس هیچ شی از غیر معصوم امام
باشد بضرورت **چهل و دو** قول تعالی يَا بَنِي آدَمُ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ
الشَّيْطَانُ اَلَيْسَ اِيْزِدْ اَنْ اَدَمُ نَبِيْنُهُ اَزْ دُشْمَانِ شَيْطَانِ
و هر غیر معصوم است مکت که برین صفت باشد هیچ از امام برین

بضرورت

بضرورت پس هیچ شی از غیر معصوم امام نیت بضرورت
چهل و سی قول تعالی لَا تَلْمِزْ لَنَا مَثَلًا وَجَنَّمَ مَثَلًا وَجَنَّمَ
وَجَنَّمَ اَجْمَعِينَ یعنی نه آینه پر کرد افم و زوج را از خطاب
شیطان است و از آسمانی را که پرده کرده اند ترا از آدمی
و بنی مرشان هر غیر معصوم همچنین است با مکان هیچ شی از امام
همچنین نیت بضرورت پس هیچ شی از غیر معصوم امام نباشد بضرورت
چهل و چهار قول تعالی اِنَّكُمْ لَتَلْمِزُونَ الشَّيَاطِينَ اَوْلِيَائِهِمْ
دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ اَنَّكُمْ مَعَهُمْ بَرَسْتِي که این که انان ذکر نشد شیطان
وستان خود نه ای تعالی را او می پنداشتن که ایشان را
یا شکسته نه چنانند هر غیر معصوم مکت که همچنین باشد هیچ شی از
معصوم همچنین نیت بضرورت نتیجه آنکه هیچ شی از غیر معصوم
امام نیت بضرورت **چهل و پنجم** قول تعالی قُلْ اِنَّا حَرَمُ رَبِّي الْفَوَاحِشُ
مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَبَاطِنُهَا یعنی بگو برستی که پرده کار من حرام کرد
بر من نه آنکه پند است از ان چون کفر و آنچه همان است نه

تفاوت هر غیر معصوم ممکن است که او را این صفت باشد و هیچ شی از امام
 نیست که ممکن باشد او را این صفت بعز و است پس هیچ
 از غیر معصوم امام نباشد بعز و است چهل و ششم غیر معصوم
 بر جزئیات احکام را که حاصل میکند بعضی از آیات و احکام که مندرج
 در امام میباشد تمام جزئیات احکام را بعز و است الا آنکه
 باشد قاضی رخصه ای تعالی پیر که اندام پس آن داخل شد در
 مکان پس جائز باشد اتباع او درین محال است و متنی باشد فاعله
 امام پس هیچ شی از غیر معصوم امام نباشد بعز و است **چهل و هفتم**
 تو تعالی الالفة الله علی الظالمین غیر معصوم ممکن است که برین صفت
 باشد و هیچ شی از امام برین صفت نیست بعز و است پس هیچ
 از غیر امام معصوم نیست بعز و است چهل و هشتم تو تعالی حتی اذا
 اذاکوا فيها جميعا قالت اولئکم لاخرهم ربنا هو الاول
 اصلو شایسته تایی دینان یکدیگر رسد مد ایشان در پیش
 گویند پیر و ان پیش رو از اینی در باره ایشان گویند که ای

پروردگار ما ایشان که او که اندام را هر غیر معصوم هر او را این صفت
 با مکان و هیچ شی نیست از امام که هر او را این صفت باشد بعز و
 پنجم آنکه هیچ شی از غیر معصوم امام نیست بعز و است **چهل و نهم**
 نمی آید از خدای تعالی مقلد محلی را از پیر که ایشان گویند در باره
 رخصه ایشان که بار خدا یا اینها را که او ساخت پس بلا شک
 آنکه مقلد مقلد میکند شبیههای باطله و عقیده فاسده او را که
 و هر غیر معصوم احتمال این دارد پس لابد است که امام معصوم
 تا حاصل کرد و یقین تا مقبول باشد قول و عمل کتبیه و توان
 کرد پنجاه **همه** تو تعالی و من الظالمین فتن افتری علی الله کذبا غیر
 معصوم هر او را این صفت است با مکان و هیچ شی نیست
 از امام که هر او را این صفت باشد بعز و است پنجم آنکه هیچ
 از غیر معصوم امام نیست بعز و است **چهل و یکم** تو تعالی و
 لا یخلقون الجنة حتی یصلوا الخیر بتم الخیر ای یعنی در
 نزد کند بان و سبک آن در ثبت تا وقتی که در آید شتر در رخ

سزیدن و غیره معصوم را حکمت این وجع شی از امام نیت که ممکن
 این امر از انبوهت بگویم آنکه هیچ شی از غیر معصوم امام نیت بجز
پناه و دفعه تو در تعالی قالوا ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین
 گویند ای پروردگار ما را با کفار و ظالمان درجه استدلال آنکه
 بر ما مومن تابع امام خداست در احوال و ترک او و تناسل
 میکند که او را در آخرت نهد و با او تناسل میکند که نهد او را با ظالمین
 بموجب این آیت شریفه هیچ شی از امام ظالم نیت بجز در غیر
 معصوم پس از ظالمات با مکان و امام نیت غیر معصوم و مومن
 مرجع است پس امام معصوم باشد پناه و دفعه تو در تعالی و لا
 تقصدوا فی الارض بغضا لجهنم یعنی و نه آید از زمین از
 اصلاح آن و هر غیر معصوم در او این صفت است با مکان مرجع
 نیت از امام که در او این صفت باشد بجز در است پس هیچ
 نیت از غیر معصوم که امام باشد بجز در **پناه و دفعه** تو در
 و لا تفعلوا بکلی صراطا توعدون و تصدقون عن سبیل الله

یعنی و نشیند به راهی جهت افضال تا برساند مؤمنان را به امانت
 ایشان را از راه هدای تعالی هر غیر معصوم این صفت است با مکان
 و هیچ شی از امام این صفت بجز در است پس هیچ شی از امام غیر
 نباشد بجز در **پناه و دفعه** تو در تعالی و لا تفعلوا بکلی صراطا
 امسوا الفضا علیکم ترکات من السماء و الا رخص
 یعنی و اگر چنانچه اهل ایها بیکدیگر میدی و تقوی گردیدی هر شی
 را بر ایشان برکت از آسمان بیفتد و دعوات و یاریدن باران
 و از زمین بر و آمدن حاجات و برستن نباتات هر که تقوی
 تمام نیشود مگر معصوم چنانچه یاد گذشت معصوم نیت از مکان
 بگذارد مثل حضرت معان است که میکند لطف معلوم و میداند آنرا
 که خدا ای تعالی و ممکن نیت رحمت از گردن آن و از او نشستن
 آن پس اگر نکند حق بجهان چیزی که معصوم بآن معصوم شود و ب
 فرمودن او بر سپیل نص کردن بر او هر آنکه خیرین کردنی بران
 بر حلاوت مراد باشد که لطف است و باشد ناقص غرض از خدا

تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ غُلُوبًا كَبِيرًا لَمْ يَشَأْ شَيْءٌ مِمَّا وَخَدْنَا
 الَّذِينَ ظَلَمُوا يَعَذَابُ يَنْبِئِينَ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
 یعنی دیگر نیستیم آنرا که شکم کرده بعد از آن تحت بانه بودند که از
 روی فساد پرورش می یافتند از او فرمان برداری سر غیر معصوم که
 است حکمت که مراد از این صفات باشد هیچ شی از امام نیست که
 ممکن باشد مراد از این بغرورت زیرا که نسب امام بحکم دفع
 اینست پس اگر ممکن باشد این از او این نباشد مکلف از امثال
 امر او حصول آن در آن پس جایز نیست دفع کردن او این را و ممکن
 نیست آن که بصورت پس هیچ شی نیست از غیر معصوم که امام باشد
 بغرورت **پناه و منتهی** **مستحقه** تعالی و من یفعل الله فلا حول و لا قوة الا بالله
 ترجمه این مذکور شده و به استدلال آنکه اگر معصوم موجود نباشد در
 زمان و عصری پیشی که حال نباشد وقت از او لازم آید تسلط بکلیت
 و باشد منقض حق سبحانه و تعالی پس لازم آید که حق جل و علا وادی نماید
 از او پس لازم آید انشای فایده بیشت و فایده امام معصوم لازم

از نیز که غیر معصوم امام باشد و آن محال است پس لازم آید ابطال امام
 غیر معصوم و آن مطرب است **پناه و منتهی** **مستحقه** عدم عصمت امام
 لازم محال است و هر آنچه لزوم محال است پس این محال است
 پس عدم عصمت امام محال باشد چنان ملازمه آنکه زیرا که در دلیل
 پیش پهن شد که هرگاه و تعالی باشد زمان از امام معصوم لازم حق
 صد و گناه از مکلف پس او که راه باشد حق جل و علا او را که
 ساخته باشد تعالی الله عن ذلك غلوا کبیرا و هرگاه که راه گرانده
 او را فایده گفته این صدق که هیچ شی نیست که فایده باشد مراد او
 چنانکه پیش گذشت از عموم نفی و آنکه نباشد مراد او را از فایده
 پس اگر بدایت کند او را تعالی این موجب جزایست که
 سلب کبیله است و چون سلب یکصد صدق آید پس کاذب می آید چنانچه
 کبیله پس او متدی بر بنی شده و به با ما که بدایت کند او را
 پس منقذ باشد فایده بیشت و فایده نصب امام و این محال است
 و استی از هر چه مستلزم محال است پس این محال است بر آن

در اما شما که در میان یکدیگر دارید و شما میدانید که با امانت بپای
 هر غیر محصوم محنت که در این صفات باشد هیچ شیئی نیست از امام
 و در این صفات باشد بجزورت پس و محصوم است **شصت و نهم**
 قَوْلَهُ تَعَالَى وَمَا كَانَ لِلَّهِ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ
 مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ یعنی و نیست خدای تعالی که عذاب کند ایشان را
 و حال آنکه تو در میان ایشان و نیست خدای تعالی که بکشد ایشان
 مگر استغفار میکنند و تمام میشود این که بصورت بنی و امام صدای بنی
 در جمیع آنچه سواى واسطه است زیرا که بنی صلی الله علیه و آله و سلم
 از خدای تعالی نبی واسطه یکی از بشر و امام علیه السلام خبر دهند است از
 خدای تعالی بواسطه بنی و او سید بشر است پس محصوم باشد شصت
 و نهم قَوْلَهُ تَعَالَى إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَاسِقِينَ یعنی هر چه
 که خدای تعالی دوست نمیدارد فاسق است که کار او غیر محصوم
 که او چنین باشد و هیچ شیئی نیست از امام که او چنین باشد بجزورت پس
 هیچ شیئی از غیر محصوم امام نباشد بجزورت **شصت و دهم** قَوْلَهُ تَعَالَى

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ
 كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی او است آن خداوندی که دوست دارد
 خود محمد را صلی الله علیه و آله و سلم بر آن که محض به ایت دین است که
 اسلام است تا غلبه کند دین خود را بر همه ادیان و منسوخ سازد
 احکام آنرا و اگر چه بخوانند مشرکان این صورت را چه است لکن
 در مورد بار خدای تعالی بکنه رحمت او قرار سید و محمد پسر عباس
 بر و پدری که نشان محنت و تقوی غرض باشد که نشان محنت است و این
 هرگاه این را مقول کردیم پس یکو نم و دستا و قبل و عیال
 خود را بعدی که قرانت به ایت کند طری را و آن با علم آن حضرت
 ایشان را و رسانیدن او امر و نواهی الهی را و ارشاد کردن
 و آنچه حرام است بر مکلف او را از آن با و داشتن
 لاجب است که تکلیف نماید خدای تعالی ایشان را بر و همچنین
 صلی الله علیه و آله و سلم قول او امر و نواهی او را از محنت و
 که هر دو تقی بقت نایب بنی اند بقتل کشتن فعل او باشد و نام

از قول معصوم پس تپیل آن جائز باشد پس ثابت باشد معصوم
 سَفَاةُ مَرَاتِلٍ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي
 خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا يَسْلُكُ
 بَيْنَهُمَا رِجْزًا وَغَدَابَةً يُرْسِلُ فِيهَا حَقَابًا
 بَعْضُ قُدْرَتِ پادشاه از آنیک تن که آدم است و پادشاه
 تن تنهاست او را که خواست و بهر استدلال آنکه عدم احوال
 او امر و نوای آبی بر سبیل ایضا باید که تپیل آن از روی
 باشد و آن مایل نیست که از معصوم که قول او معینتر است
 و از معصوم که از معصوم را بهر زمان پس واجب باشد ثبوت
 معصوم در هر زمان و پیغمبر که محمدت صلی الله علیه و آله خاتم
 پیغمبران است عیلم اسلام و بعد از او پیغمبری نخواهد بود پس متین
 امام معصوم باشد و این مطلوب است **غایب** **یک** تو تعالی
 وَمِنْ بَعْضِ اللَّهِ وَرَسُولُهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلُ فِيهِ مَا يَشَاءُ
 فِيمَا قَلَّ عَذَابٌ مُهِينٌ یعنی و هر که فرمان

خدای

خدای تعالی و رسول او ببرد و در گذرد از اندازهای او که در
 احکام مقرر شده و در خدای تعالی او را در آتش و بهر
 در حالتی که جاوید باشد در آن و هر او را باشد عدلی خواهد کرد
 و بهر استدلال آنکه میگوئیم که پیروی غیر معصوم ممکن است که بخر
 کرد و باین اشیاء پیروی امام معصوم بخر میگرد و باین اشیاء
 پیروی است و الایکی از سرچیز لازم می آید یا نقض غرض از
 نصب امام یا اسکات امام یا تیج تکلیف که پیروی کل
 که محال است اما ملازم بجهت آنکه یا است که حق سبحانه
 و تعالی تکلیف ننموده مگر از این اشغال چه چیز از او امر و
 او پس لازم می آید امر اول که نقض غرض است یا لازم
 اشغال او در کل و او غیر معصوم است پس ممکن است که امر
 کند در بخت خون بظلم پس لازم آید امر ثانی و اگر و اندر
 که پیروی می کند که آن صواب است پس لازم می آید اسکات امام
 زیرا که هرگاه مکلف را گفت که پیروی من کن میگوید که پیروی

تو میگویم تا بداند ضوابط قبل ترا دادم تا بدانی که من تیرا
 آزاد راسی نیست بدانی او در بیاد از احکام که از قول
 بخت و قوه اجمال در قرآن و سنت پس لازم آید در پیش
 شد و امام و حکمت ازین که در این محال متضاد و متعارض
 تو را تعالی بربد الله لیبین لک و یهدیکم سنن الذین یمنون
 فلیکون یثوب علیکم و الله علیم حکیم یعنی بخود او نه ای تعالی اگر پان
 کند برای شما احکام طلال و حرام را و از نماید شمار را راههای
 اکتان که بودند پیش از شما از اهل حق و باطل تا بر بصیرت
 و بار کرد و بر شما به تخفیف احکام و غفران انام و هدای و انما
 بحال شما درست کار و درست کنارت و بر استدلال که
 بگوئیم که اگر بنی و امام غیر معصوم باشند یا یکی از ایشان غیر معصوم
 باشد لازم می آید یکی از دو امر یا که در این چنین که بگوید
 از اسباب گفتن یا سبب نبودن اصلا و استتار هر دو که است
 پیش ازین پس واجب است که امام معصوم باشد **مقتدا و سنی**

بدستی که امام اقامت کند و حدود و جوارح و بدست
 احکام عامه در میان جواد مانند امام معصوم و منی از منکر که شرط
 بقول و امام او و جوازیت مخالفت او در این امر که همچنین است
 واجب است که معصوم باشد پس امام واجب است که معصوم باشد
 اما منزهی پس آن اجماعات چه محال متعارض است
 احکام میفرماید عام و ابدا که بخت است که اینها امور کلیه
 که منقذ میشود بان خود نهادن اینها و نظام دعوی و اینها
 بنی است بر اقیانام که عاجز نیست که بگوید اند بفر معصوم
 مقتدا و چهارم اگر واجب نباشد که امام معصوم باشد و
 نباشد وجود امام و تالی باطلت پس مقدم مثل او باشد و طلبان
 پان لازم آید که واجب نصب امام معصوم زیرا که جوازیت خط
 بر امام غیر معصوم پس هرگاه امام غیر معصوم باشد هر این جایز
 بر و خطا پس چون امام نباشد یا زاید باشد غالی بودن تکلیف
 با عدم عصمت مکلف از امام میچنانکه در امام تفسیر پس واجب

نباید فرموده و الا لازم آید ترجیح بلامرج **مفاد** چه اگر امام معصوم
نباشد مرا آن متع باشد نصیب امام پس اهل بیعت بر عدم تسل
اوست و بطلان بیان ما زده آنکه هرگاه مکلف جائز الحاکم
واجب میکرد نصیب امام پس عدم عصمت امام مقتضی امتناع کلام
او باشد و اتیان طاعت و بخت جو از عطیه او در حق خود نهاده اند
نه از نهاده ایست پس اگر واجب نباشد عصمت او سرایه او
باشد عدم نصیب او و متع باشد امام او مطلقا پس حج شوند و صند
و امام بیرون رود از عالمه اش **مفاد** ششم تو رسالی
اَنَا اَرْسَلْتُكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تَسْأَلُ عَنْ اخْتِيارِ
الْبَحْرِ یعنی بدستی ما نیستیم ترا ای محمد باقر این
دین اسلام فرموده و منتهی مومنان و کیم کنند کاران بنا
در رسیدن نمازی شد از آنها که اهل جهنم اند و بدست لال انکس
آنچه به پیغمبر صلی الله علیه و آله از قبل وی سرق است و طریق
وصول بحق نیست که علم زیر آن غن بی نیاز میکند اند از حق جزو یک

تو رسالی اِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا و قول نیز
مینه علم نیست بگویند غن است و اوقات ظاهر انما و میگوید که
پس اگر امام معصوم نباشد نخواهد بود در او طریق وصول با حق به حق
آمده از قبل وی و این شافی فایده نیست است **مفاد** هفتم
امام تا تمام نباشد صلوات الله علیهما و علیه او است آنچه
نایت مراد است از پی بعد از او حاصل میشود از امام پس ناپاکت
کحق قبل و علا نصیب فرماید امام بحق را آیه شریعت و منکر کند
باشد از جانب نبی صلی الله علیه و آله و این کلام نبی مبرور و مندرست
از جانب خدای تعالی پس چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و جمیع الحق
نیز فرماید و امر می نماید حق است پس انتم علیه السلام و این است و غیر
معصوم نه چنان است پس محاکم که امام غیر معصوم باشد نصیب
مفاد هشتم تو رسالی وَلَئِنْ اَتَّبَعْتَ اَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ
مِّنَ الْعِلْمِ لَآتِيَنَّكَ مِنَ اللَّهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ و اگر متابعت نمایی از زوایای ایشان را
در باب دین پس از آنچه مرا بر هستی آمده است بنوا از او انشی کوفی

زینست ترا از عذاب خدای تعالی نه استی دانسته و در کسی روی نماند
بشرطیکه کار باشد که مرکب از دو حال باشد و این از دو قبل است یا بعد
خطاب باشد یا حضرت و معنی و اینجاست و چه است لال اگر این از پیش
در تقدیر شرط است که باز دیگر در بدینین آن تقدیر پس اگر چه
که بر روی کسی نه چنانست از وظایف ترا بعد از آنکه بتو پیشان
باشد هرگز از عذاب خدای تعالی نه استی دانسته و نه در روی نماند
و دوم محالست زیرا که او را از عذاب حق جل و علاولی و نصیرت
و اگر نه سر آید منقذ و فایده بخت و این یعنی و اوست و حق
امام زیرا که علت حق ولی و نصیر بر روی او ایستادست پس از
آمدن دانش و بی بوی و نزد حق سبحانه و تعالی امام مانند نبی است
مسلک است اندک علیها و الاصلیت نمی داشت که تمام مقام نبی باشد
با کمال و فرموده باشد بطاعت او که آن مثل طاعت خدای تعالی
و رسول است و هر جا که یافت شد علت یافت میشود و معلول پس
صادق آید هر دو مستند به صفات و همسایه نام که هست مراد او

انفکرت

و زبانت خدای ولی و نصیریست بعزالت و الا هر آینه نیستی باشد
فانده مضرب او و حقن نمودن او با امر امامت پس هیچ شی را از غیر
معصوم مراد از عذاب خدای تعالی ولی و نصیری نیست بلکه
پس آنکه هیچ شی از امام نباشد غیر معصوم پس این مستلزم است
قول ما که هر امام باید که معصوم باشد زیرا که سابقه محدود است
موجبه محصود است نزد وجود موضوع **شاید** تو درستی
و اتقوا یوماً لا تجزی نفس عن نفس شیاً ولا یقبل منها عدل
و لا تنفعها شفاعتة و لا یخیر فی فیئ و ترسید از عذاب خدای
روزی که از بهت آن کنایت نکند کسی از کسی چیزی را از عذاب
و قبول کرده نشود از هیچ متنی خدای او را یعنی بدلی و عوضی و سزا
چیزی را شفاعت کند کان و نباشند ایشان یا دیگر
شد کان و چه است لال آنکه این امری است برای طالبان
و مطلوبانست از قبل مکلفان و اگر چه روی خطاب پس
امر انشائیست لیکن اتفاق عبادت بر عموم خطاب بر جمع

است داد آنها که گفتند این امر موجب محض می باشد
 هرگاه مقرر داشتیم و پس میگوئیم غایت تکلیف است و دعوت
 بنی واجب امام صلوات الله علیهما برای این مرتبه است و تمام شد
 این مرتبه که بجای آوردن جمیع آنچه امر حق جل و علا بان دارد
 و امر از این جمیع آنچه بنی آئی از آن درود یافته و بنی و امام علیهما
 السلام دعوت میفرمایند و ما را از این مرتبه و تحسین این برای آن
 اگر قبول کنند از ایشان و ایشان را بر این میدانند اگر ممکن باشد
 از این پس لابد است که بنی و امام و چنین باشند و الا باری تعالی
 ناقص غرض خواهد بود در نصب ایشان و نقص غرض بر خداوندی تعالی
 محاسن پس واجب باشد دعوت بنی و امام علیهما السلام و این مطابق
مشاوره که هر غیر معصوم با فعل صادر میشود از او گناه و بجهت
 و هر که صادر شود از او گناه ظالم است با فعل و ایستاد و این
 میباشد که هر غیر معصوم با فعل ظالم است و از ظالم با فعل امام نیست
 گفته و تعالی لا ینال عقوبت الظالمین **مشاوره و فیه**

تو ز تنالی و لا تتبعوا خطوای الشیطان الله لکم عذاب عظیم و مرتبه
 نیکو شده و چه استلال اگر حرام فرموده حق جل و علا هر دو شیطان
 بنی که فرموده که لا تتبعوا بعد از آن تفسیر نموده بنی و امام علیهما
 و سوسه میکند شما را بیدی و کارهای نشت و میگوید که انتری کنید
 بر خداوندی تعالی آنچه نمیدانید حقیقت آنرا و بنی که فرموده بعد از این
 اِنَّمَا أَمْرٌ كُرْهُهُمُ بِاللَّهِ وَالْخَشَاءُ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا
 لَا تَعْلَمُونَ پس واجب است بر اهل تکلیف امر از آنچه آورده
 شیطان و سوسه کند مطلقا بجهت وجود غلت و نامرمانی و اگر
 و پرهیزای او که در حکمت غیر معصوم را پرهیزای او که در حکمت نبوی
 الطریقین است و در جهانی نه دارد و اگر فرض کنیم حصول ترجیح را پس مایل
 نیست و علم این آنرا بجهت آن فرض غرض است پس حکمت را بیک
 سکفان بیکه مطابق باشد و حکمت که مطابق نباشد پس چل شود
 هر مکلف را از پرهیزای او غرض و دفع ضرر واجب است پس جایز است
 پرهیزای او پس منتسب باشد و امام و بجهت آنکه پرهیزای او از این

نهی نیست پس بر خدای تعالی بستن باشد چیزی را که نه اندر کار که
 مستندم احتمال یقین است و علم احتمال نه از آن توانی لوازم آن
 میکند بر تانی مژده است و حال اگر حق بماند و تعالی نه میسر بوده
 از آن پس پیروی او پس مستند نمی باشد از آن و هر چه مستند منی
 تعالی است پس آن منی غرض است پس پیروی او منی غرض باشد
 پس اگر امر باین کند تکلیف بالایطاق باشد و هرگاه منی مژده باشد
 از پیروی امام پس چه فایده باشد و وجود آن که میگویند باشد ضعیف
 یعنی گویند است از امام و این آنست که او واجب الاتباع
 پس چگونه حاضر باشد عصیان و چگونه طاعت او مساوی طاعت
 حق باشد و وجه سبب اتباع پس آنست که محالست پس او معصوم باشد
 تا واجب الاتباع بود **و اما** چگونه میگویند که حاضر باشد که حق بماند
 خلق کند در محکمت شهادت و اید و امر کند او را بیدای و نه است
 و بر خدای تعالی بستن چیزی را که نه اندر کار پس از آن واجب که اند
 بر او اقرار از آن بقیب امام که منی از آن کند که میگوید آن امام

بن با کون تکلیف فرموده حق جل از عطا بطاعت او و از آن تکلیف
 که این آن امام است که خطا از او واقع میشود و بچینی که امر او پیش این
 رحمت و امانت الهی است بیکلفان و از آن طریق گشته باین
 و چند موضع که او از آن رجیم است و این حاصل میشود که از
 معصوم پس متین بقیب امام معصوم باشد و این مطلب است
 پس شایسته چه عدم عصمت امام مستند محال است و هر چه
 محال است پس آن محالست پس عدم عصمت امام محال باشد و عاقلان
و اما اگر امام غیر معصوم باشد لازم می آید بقیب بقیب امام
 باطل است پس مژده مثل است در بطیان چنان که امام
 خوانند که است خلق را باین و او ایت پیروی او که من در او امر و
 و در احوال و افعال و ترک او در چیزی که معلوم نیست عدم عصمت
 و انفعالی فی الجمله و او را موجه بیکلف یا نه باینه خیریه مطلقه عاریه
 پس بقیب یقین شود آن محالست **و اما** شایسته شود تعالی کذا
 یبیین الله لکم آیاتیه للناس لعلکم تتقون ترجمه پس

نگویند و وجده است لال آنکه یکویم یکی از دو امر لازم می آید یا
 امام یا ثبوت حجت مکلان بر خداوند تعالی الله عن ذلك
 علوا کبیرا این مانع الوجود امر واجب است یکم ثانی منشی است
 پس اول ثابت باشد پان لازم آنکه حق سبحانه و تعالی امر فرموده
 به توتی و یا بگوید درین آیت دلالت صریح دارد بر طلب توتی
 از ایشان یا بگوید این فعل توتی را متاخر از پان آیت منوط
 بان باشد و تشابه و حمل و ظاهر پس لابد است از معصوم تحسین
 پان در بعضی و همه زمان که پان کند برای مردمان آنکه در آن
 دور نیست است پس حمل بکردار پان پان مبین و غیر معصوم
 بطریق امام که برای همه مردمان چنان باشد و علوم ضروری که باید
 یافت میشود و این در یکی و طایفه حاصل نیست به بین که عصمت ایشان
 از این محض نیست بوقتی نه در وقت دیگر و در زمینی نه در زمین دیگر
 و در عصری نه در عصر دیگر بیکه آن عام است برای هر عصر که در آن
 اهل تکلیف یافت شوند و وطن منی است از اتباع آن چنانکه در آیه

اولان

در قرآن پس اگر در دو معصوم نباشد که پان کنند آیات شبه چنان
 شود و بقول او پان حاصل شود بان توتی و گردانید است از
 عبارت از اذاعت و رسد مکلان را که گوید امر فرموده مراب
 و گردانید توتی را منوط به پان و منی نموده مراب از اتباع من و پان
 بگوید برای هر طایفه ای که گذشت به پان پس ثابت باشد حجت او
 بر پان ثانی پس فرموده حق جل و علالت که لایکون
 للناس علی الله حجة بعد الرسل **شاید**
 توتی تعالی و لا تأکلوا أموالکم بینه بالباطل یعنی و مخورید
 که میان شماست باطل بی وجه شرح غریب منی فرموده حق سبحانه
 و تعالی از دو چیز یکی از آن آنکه عالم مکلان بقرم و خوب نکات
 از گشتن او از حرام و فعل او بر احیاء و دوم آن فساد می نماید
 در احکام آنانی که معصوم نیستند و آن دو پانست یکی از آن آنکه
 آنکه بازمی ایستند بایشان مکلان پس مدعی نیست مراب از
 در لطف تمام نمیکرد لطف بقول ایشان چنانکه گذشت دوم

آنکه معاشرت بینا شد بر مظلوم و فعل محرمات آن ضد لطافت
از امام پس که داشتن مکلف بر علت طبیعی بهتر باشد از امام
غیر معصوم و این تقدیر کافی است در وجوب عصمت امام پیشانی
تو در تعالی **إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِلِينَ** یعنی بدرستی خدای
تعالی دوست بیندازد از حد تجاوز کنندگان را یکی که حاکم غیر
معصوم از حد تجاوز کنند و است با لعل و هر که از حد تجاوز کنند
دوست بیندازد و در خدای تعالی پتو آنکه حاکم غیر معصوم است
بیندازد و در خدای تعالی و هر که دوست ندارد و در خدای تعالی
پس اوتابع پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست لقوله تعالی **فَاتَّبِعُونِي**
يُحِبِّكُمْ اللَّهُ حق سبحانه و تعالی کرده اینده متابعت او را سبب دوستی
خودش و الا تمام نباشد تحریر بر اتباع او و لازم آید نقص حق
از بتبعیت او و ممکن میشود بکس نقص و لازم است آنکه هر آنکه
دوست ندارد و در خدای تعالی پس اوتابع نبی نیست صلی الله علیه و آله
زیر که نفی لازم مستلزم نفی مزلومات و این هر دو مقدمه

بر مملکت

بیندازد که هر غیر معصوم نیست متابع نبی است فی الجمله بیکه مخالف است
با لعل و هر که متابع غیر متابع نبی است فی الجمله بیکه مخالف است هر دو
با لعل فی الجمله پس او غیر متابع است فی الجمله بیکه مخالف است
فی الجمله پس اتباع غیر معصوم قبیح باشد فی الجمله و هر که مکلف معصوم
اتباع او را احتمال این دارد که مذکور شد پس واجب است اقتراز آن
و جاز نیست که امام ایمن باشد و الا لازم می آید که مستحق باشد
ناید و او مستلزم اسکات است اما اینها نقص فرض اند
و آن بر خدای تعالی محال است پس محال است که امام غیر معصوم باشد
سَنَّا الْقَامِر تو در تعالی **وَقَالُوا لَهُمْ حَتَّى لَا يَكُونُ فِتْنَةٌ** و
يَكُونُ الدِّينُ لِلَّهِ یعنی تعالی کند با مشرکان تا غایت
که فتنه نباشد یعنی اثر از شر که نماند و باشد پرستش و طاعت
هر ضد این االات میکند بر دو جز اول آنکه واجب است
تعالی بکس از تصاع فتنه و اجماع واقع است بر عموم خطاب
در زمان نبی و امام بعد از آنحضرت بر همه مکلفان و این ممکن

کبر و جود و ریس که قائم مقام نبی باشد صلوات الله علیه بعد از او
 غرض از قتال مأمور به نفی فتنه است و واجبست امام تا آنکه
 باشد یقیناً و واجبست بر مکه طاعت او که اگر واجب باشد
 طاعت غیر معصوم آن موجب فتنه است و دفع آن بر محال است
 که امام غیر معصوم باشد والا واجب نباشد اتباع او دوم آنکه در
 هر پیشش همه آن مرخصه اراست یعنی باقی ماندگان در وقت
 و مخالف حق و این واقع شده در زمان نبی صلی الله علیه و آله و
 زمان صحابه و لا بدست از وقوع آن و الاستحقاق نباشد از
 غایت تکلیف کرده اندین زیرا که هرگاه آن متعین الموصول
 و امام السبب حاصل نموده باشد که از غایت افعال کلان
 کرده اند و تا چارست که آن باشد برای این قتال و ریس تمام
 مقام نبی و معصوم است و اگر نه لازم آید فتنه زیرا که غیر معصوم
 از قتال و فتنه واقع میشود پس محال است از حکم که بگوید انداختن
 غیر معصوم را نفی فتنه زیرا که آن از ان یاساست که غیر

بجای

بجای سبب پانزده این نوع از غلط است و این امام مهدی
 تا دایست صلوات الله علیه بجهت انتقای این نسبت است و غیره
 با جمیع پس این آیه ریفه و لالت میگوید بر عصمت امام علیه السلام و بر خود
 و ملوک صاحب الزمان علیه افضل الصلوة و السلام قول
 هیچ شی از امام نیست که جزایستم برود و باشد بجزورت و الا
 منتفی باشد فاده لقب او و وقوع مرج و مرج و اختلاف نظام
 و هر غیر معصوم مساجت جزایستم برود فی الجمله زیرا که از ظلم
 فی الجمله و هر ظالم مساجت است بر و جزایستم لقوله تعالی قُلْ لَعَنَ اللَّهُ الْفَاسِقِينَ
 إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ و این عام است با جمیع چیزیکه دامناشی
 امام غیر معصوم نیست بالفعل و این مطلق است **فردی یکبار**
 امر فرموده حق سبحانه و تعالی بطاعت امام پنجاه فرموده بطاعت
 نبی صلی الله علیه و آله لقوله تعالی وَاُولَی الْأَمْرِ مِنْكُمْ پس از
 و فعل و تفریر او محبت باشد پس ثابتست که صحت این معلوم باشد
 برای تکلیف و الا بر این ثابت باشد حجت بر تکلیف بر اوجب

از او علت کند لقوله تعالى وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجِبُكَ قَوْلُهُ فِيمَا يُحْكُمُ
 بَحْثِ كَرَاهِيَّتِمْ بَشَدِّ وَتَسَابُتِ او ضرر مطلق باشد پس واجب
 اقرار از او زیرا که دفع خوف واجب است از روی عقل و این مشا
 وجه باتباع است مطلقا بی قاعده و قانونی که میسر نیست
 این از او باشد بجهت تعین ضرر مطلق از اتباع او نیست این که
 عصمت و این ظاهر است پس واجبات که امام معصوم باشد
 و این مطلوب است **فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْمَكِّيِّ** و اذ اتوا لِيَسْمَعُوا
 فِي الْأَرْضِ لِيُقِضَ فِيهَا الْآيَةُ وَ تَرْجَمَ شَرِّكَهُ كَرْتَمَ
 از یکیم و آنکه طاعت شخصی ترین طاعت است و رسول خود کرد
 و او را بیکین تمام دهد و واجب کرد اند که هر که بخواهد از او
 او که متابعت او کند و مرا از فرمان او بچند ممکن باشد و این
 احوال که در زمین حق است و فساد و نزاع و نسل را بهیلاک آرد
 زیرا که حق بجان و تعالی ذکر فرموده آنرا در موضع اقرار از آن
 و اتباع و تقویت یابد او موجب است هر دو را این قاعده

ملک

و مکتب در غیر معصوم این احوال پس محال باشد آنکه تکلیف از او
 خدا ای تعالی اتباع او را از او ترین کرد و از طاعت او را بطاعت خود
 پس محال است که شخص چنین امام باشد پس واجب باشد عصمت
 و این مطلوب است **فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْمَكِّيِّ** و اذ اتوا لِيَسْمَعُوا
 و چه استدلال آنکه محال است که خدا ای تعالی رئیس مطاع کرده
 و طاعت او را از او ترین طاعت بنی سازد کسی را که ممکن باشد که او
 آن احوال باشد که از پیش ذکر فرموده آنرا از غیر معصوم
 که از او این احوال باشد و حاصل شود هر مکتب را از طریق عصمت
 انتقامی او به یقین پس رانت و مهربانی باری تعالی بنده گان
 موجب است که امام غیر معصوم نباشد و این مطلوب است **فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْمَكِّيِّ**
وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَقِّ فان رَلَلْتُمْ فَمِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكُمْ مِنَ الْبَيِّنَاتِ فَاَعْلَمُوا أَنَّ
 الله عز وجل ترجمه پیش مذکور شده ذکر فرموده حق جل و علا درین
 آیه شریفه وجه از او علت مکتب و حجت ایشان و آنکه حدی
 نیست هر ایشان را بعد از آمدن بیات پس دلالت کرده است

عذر ایشان و عدم توجه الزام برایشان با ثبوت این بنیات
 بسوی ایشان و امامت غیر معصوم نفی بنیاست میگوید چه اجمال است
 حاصل است از آیات و بیاری از آیات و سنت و دلالت
 دارند بطلان هر نهضت و یا این بیان گفته می یاید که آن امام
 که قائم مقام نبی است صلوات الله علیهما در بنیات و غیر معصوم
 احتمال خطا دارد یعنی جبل کمرب و این نمی آید بنیات است
 پس اثبات آن محبت عذر مکتف است و محبت او بر
 از از علت او و این محالت که مشایخ می افتد از عدم بنیات
 در ظاهر آیات که محل آنست و همچنین است در سنت و
 عدم عصمت امام و اول ثابت پس لازم آید نفی ثبوت و الا
 حق سبحانه و تعالی ناقص فرض نموده باشد و این محال است از حکم دنیا
 کما می گویند عصمت امام مستند عصمت او باشد محبت وجود
 موضوع اینها و این مطلب است **فوق** و پیغمبر و تعالی ع
 ان تکرهوا شیا و هو خیر لکم و عنی ان تحبوا شیا و هو شر

لکم و الله یعلم و انتم لا تعلمون یعنی و شاید شما
 مکرده و دارید چیز را و حال آنکه این چنین بهتر باشد مکرر باشد
 که دوست دارید چیز را و آن بدتر باشد مکرر باشد و تعالی
 معصیت شما را میداند و شما می دانید و بد است دلالت آنکه معصیت
 ایشان بر ای این لطف بود و ایشان را محبت وجود و اعلی شیه
 و آن محبت است و از جهات صارت و آن است که است
 با کمال آن شریعت و وجود صارت بخیر و آن است و اعلی است
 و آن علم است بان زیرا که آن حکم است با کمال خدا تعالی
 و شما می دانید و امام قائم مقام نبی است صلی الله علیه و آله و او

معصوم است پس خالی نباشد از زمان و این مطلوب
فوق شمر تو را تعالی و من یتعد خلد و الله فاولئک

ثم الظالمون و بد است دلالت آنکه هر کس که کند و اگر کرد
 اهل تجاوزه نموده پس او ظالم است نتیجه آنکه هر کس که ظالم باشد
 صریح پس آن فرموده است و اگر کسی پس میگوید هر کس که ظالم است

در هیچ شیئی از ظالم با نیت میل کردن بسوی او الله تعالی فلا
 تَرْكُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَكَتَبَ لَهُمُ النَّارُ و هرگاه
 واجب است میل کردن بسوی او این مقدمه ضروریست زیرا که
 فداء و ادایت و حق بجانب و تعالی واجب گردانیده طاعت او را
 مثل طاعت خود در رسول خود و هر دو ای آن عامند پس واجب است که
 طاعت او عام باشد از روی وجوب زیرا که معنی میل بسوی او است
 بگردن میل کلی است و معنی جزئی است برپس میل تحريم و در میان این
 تمایز کلی ذات است و آن مطلوبیت را التو فی مقصد
 و در تعالی فَلَاحْجَاحَ عَلَيْنَا فَمَا أَفْلَحَ شَرٌّ لَكَ جُودُ اللَّهِ
 یعنی پس هیچ و زود و بال نیست بر مرد و زن و آنچه زن و مرد و
 بشود و بد آن خود را باز خود این احکام خدا و خدا ای تعالی است
 که برای مصالح بندگان خود منزه و مبرور و درستی که اگر فرموده
 حق جل و علا این را بعد ازین آیه شریفه فَلَاحْجَاحَ عَلَيْنَا
 مشرت که این خدا و الهی حکم منزه است و آن جنبه خاص است پس

از اینهاست که وصف مزا فرموده بجمع و ازین جهت که آن جنب
 خاص است و تا علی گناه جنب خاص پس صحیح است وصف این
 بان پس ولایت کرد بر آنکه خدا و جنب حکم است بکلیت از جهت
 که آن کلی است و بجهت آنکه حق تعالی پان فرموده حکم انداز
 پس اگر مرد و جنب نمی بود از خدا و بیکدیگر مرد کلی می بود از جهت
 که کلی است از قبل آن باشد که دلیل نباشد از اهل بیت باشد
 و هر آینه نو که قیاس باشد بر حد وسط و این قیاس است بر حکم و
نور ششم مَنْ يَغْلُظْ سَوْءَ بَعْضِهِ الْآيَةِ غَايَةِ صِفَتِ بَابِ
 علی اسم بگو تلف است در مکه از او بحقیق این در مرتبه یکی
 اجتناب از جمع مصالح است و دوم ارتکاب ضد طاعات
 و تمام میکند این مکر مبصوم که اگر امام مبصوم نباشد هر آینه مساوی
 باشد بجز خود را پس مندرج مکر در حاجت مکلف زیرا که در
 حاجت عدم صحت است هرگاه آن تحقق باشد در امام صلوات
 دفع حاجت ندانسته باشد و بجهت آنکه اگر کافی باشد غیر مبصوم

ارتجاع با نام شود بجهت مساوی بودن مکلف امام را و بجهت استمرار
ترجیح جامع فواید بسیار این آیه مذکور در دو وجه مقدم فاضل
دلالت میکند بر آنکه فعلی بجز کسی بوقوع آید جزای آن خواهد
بود بقایب و هر که عمل طاعت کرد یا از آن غافل ماند یا از آن غافل
پس غایب نیست که این موقوف است بر اعلام فعل و صفت او و
موقوف نیست و دوم محال است و الا لازم می آید یکلف غافل
و اول آنکه علم بان بدیهی است یا کسبی و اول منتهی است بجهت
پس دوم متین باشد پس آن یا عقلی است یا نقلی و اول منتهی است
زود اهل سنت و زود مایافت میشود زود بعضی احکام و آن
چیزی است که معلوم است بضرورت و آن بر وحدت و اول
تقدیمت و دوم یکسانی است در وطن یا نیست و اول
زیر آنکه حق سبحانه و تعالی مذمت و نوازه بر وطن را در چند
موضع پس دوم متین باشد و آن طریق است که سودی با حکام
شد که میندیشند باشد متین علی و آن یا آنست که یافت میشود

از علم و به جهت صحت او پیشتر که ممکن باشد که استناد کرد و در نزد
احکام از روی متین و غیر آن و دوم منتهی است و بر آنکه مباد این
یافت میشود پس اگر اول موجد و باشد باقی تا در طریق که میندیشد
این باطل است چنانکه گفتیم و این مطلوب است و این
اما مبادی است که ایشان میگویند که احکام استناد از غایت عقلی
عقل و آنکه رساننده قرآن است و توان رساننده آن و هرگاه که
رحمت و مودود موجد و باشد بعد از امام و واجب العصبه که قول
میند علم باشد و همچنین بر امامی که رحمت مینماید موجد می باشد ای
اگر بعد از او و واجب العصبه تا انتهای دنیا پس اما حاصل میشود
با حکام برای سکالین و این طریق روشنی است که چون آوی
بجز در آنکه ذهن و فکر خود را از فساد عاری سازد و طرف
مطلوب را از چیزهای که عارض میشود بسبب او غلط و فساد پس بجهت
که میندیشد این طریق را و آن در قرآن و آنکه صادر میشود از
حکیم کامل که کمال دایت طریق اکل و این اقوم که عارض نمیشود

اور اشک ز پیش از کم صلاصلا تو رسالی هو الذی انزل الیک
 الکتاب مفصلاً یعنی امان خداوندی است که در دست
 بسوی شما قرار داده که پان کره شده و اذوق و باطل را به انکسار
 معلوم میشود بحقیقت و یقین در هر احکام که از مصوم زیرا که حکمت
 قرآن بسیار است و اجتهاد افکار و بینش دیگران را داخل نمیشود و یقین
 در دلالت کردن او بر هر حکمی که از مصوم زیرا که او عالم است بری
 که در اوست از هر امر عقل تحقیق و به آنکه حکم مفصل نیست که بر حکایت
 که دلالت میکند بر حکم کلی و امور واقع بر آن وجه و هر حکمی که است
 و این خیرات **مانند ده** دلیل اول بعد از حد
 دلیل از اول و اول بر وجوب صحت امام قول الهی است که قل
 تعالوا انکم ما حرّم ربکم علیکم تا آخر از جمله ولا تغربوا
 الفواحش یعنی و زنا یکی کنید یعنی در تنجک مشویر نشسته با یکدیگر
 فواحش عام است و تبیض آنرا میباید تحقیق که مصوم بحکم اقل است
 اقوال و نیست ترجیح قول بین مجتهدان اولی انکسار آن در ترجیح

مات **دوم** تو رسالی ولا تغربوا النفس التي حرّم الله
 الا بالحق یعنی و کشید آن نفس را که خدا می شستن تراجم
 ساخت که بر حق میگویند و بحق اینجا حق است که معلوم باشد بر حق
 پس بنا برین حد و دو قصاص ما زنیست که به جیاط عام و آن حق است
 بر قول امام زیرا که حد و دو قصاص بسوی او باز میگردد و او است که
 باید درست باین که اگر مصوم نباشد چهل نباشد علم و جیاط قبول
 پس این دلالت کرد که وجوب که امام مصوم باشد صحیحی تواند
 ذلک و حکم که به لغلک که تعقلون یعنی این امر خودی
 تعالی بیک داشت آن تا که در یابد از این یکدست از غیر
 که پیش ازین مذکور شده پس واجب است در انقیاد آن تا شمر
 از مصوم **چهارم** تو رسالی ولا تغربوا مال الیتیم الا
 بالحق یعنی و زنا یکی کنید یعنی در تنجک مشویر نشسته با یکدیگر
 کینه که بر حق است که آن یکو تر باشد تا برسد به تم بوقت ذکا که بوع و دست
 یکو نم این حق است بر اثبات بر بر مال یتیم بعد از ان سبب شود

مضرب است بر روی خواندن بسوی خدای تعالی در هیچ آنچه از دسترس
آنرا بود داشتن مردم را بر این بخشی که احاطه کند مکتب پذیرا بود
اصلا اگر اطاعت کند مکتب امام را پس اگر امام مقتضای صحت
باشد اگر آید باشد ايجاب طاعت او بر مکتب با مساوی بودن
او را ترجیح جامع باشد بودن ايجاب طاعت مکتب او را برای
حصول چیزی که بنفس خود نخواهد از یکم محالات دوم آنکه اولاد است
بر امتناع شی برای وجه عینه او که آن افضل است که مانع مکتب
از اتباع شیطان پس یا بیب امام معصوم است یا بغير او دوم یا نباشد
پس ولایت که اول بر اول که معصوم است **مستخرج** تو تعالی
وَاللّٰهُ اَزْكٰىكُمْ بِمَا كَسَبُوْا یعنی خدای تعالی را در کار
بکلمه که با آنچه انداختند که روی دهنی یافتند هر غیر معصوم مکتب که
اینچنین باشد هیچ شی از امام نیست که اینچنین باشد بغير ذرت پنجم آنکه
چیزی از عین معصوم امام نباشد بغير ذرت یا او را بر هر قدر مطلق
عالم است **مستخرج** تو تعالی وَمَنْ يُضِلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ يَجِدَ لَهُ سَبِيْلًا

یعنی و هر که حق علی و علی اطاعت اند و ترک رفت پس نیایی تو را و او را
بجای که مطلق بگشت مراد او از اضلال عدم بذات است و در عدم طاعت
بر آنچه آید باشد طاعت است چون این را استی پس یکدیگر در
آنکه هر غیر معصوم اینچنین است یا بعضی و هیچ شی از امام اینچنین نیست
بغير ذرت پس هیچ شی از غیر معصوم امام نباشد بغير ذرت **مستخرج**
تو در من آسم و جَهْدَ اللّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ اَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ لَا
خَوْفٌ عَلَیْكُمْ وَلَا حَزَنٌ فَمَنْ یُّضِلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ یَجِدَ لَهُ سَبِيْلًا
تعالی را و اینکه کار است و اگر او را که کمتر پس در ذرت بر او کار دارد
ترسی نباشد بر ایشان و نباشد ایشان اند و ناسک هیچ شی از غیر معصوم
که اینچنین باشد با بعضی و مر امام که است اینچنین است بغير ذرت پس هیچ
از غیر معصوم اینچنین نباشد بغير ذرت نزد قوی و اما نزد دیگران این
مطلوبت اصنوی زیر اگر حق خوف و حزن متیقن علوم است و از
از آن به آن که است و در من نیست و ثابت شده در اصول علم
و آن عام است اگر اضلال بر اوجب نباشد و فعل حرامی بطور نیاید

این بر خوف باشد زیرا که استحقاق عتاب از وی میسر است
 بر خوف باشد این مرتبت میشود چه این معلوم است نزد هر عاقل
 بعز و رت که هر گاه رجوع کند بعتل خود و بشناسد عذای خود را و بداند
 استحقاق عتاب بر نفسش پس و نیز بداند بعز و رت یا نه
 اِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا اَوْرَادًا وَالْعَذَابُ
 یعنی یا من این مقام را که پزیری کنند آنکه هیچ پروایش نکنند
 از همان جمیع که متابعت ایشان نموده اند و برینند عذاب اتم بدان
 و هم بتو عان در عتبه معصوم که متوقع باشد حکمت که بچنین باشد
 و چنانچه شایسته از انانی که واجب گردانیده عذای تعالی عتاب
 که بچنین باشد بعز و رت پنجه آنکه هیچ شی از غیر معصوم متوقع
 امام نیست بعز و رت بر توبی و توبی و انما بر توبی و مطلق حاصل است
 بر هر تعدیر **دعا در دهها** پروان که او را حاصل است هر گاه
 عذاب از وی که بابت متوقع مقررت و اگر چه تابع حاصل باشد
 بحال متوقع بر ای این آیت و هر گاه حاصل آید عتاب یا توبی عا

که

که حاصل آمده او را نجات حاصل نیاید یا توبی او هر چه او اعم و او
 او پس انانی که فرض و نهاده حق بجا نهد و تعالی طاعت او را نجات
 او همچنین از او اعم و تو انانی او و از انفعال و اجبار است و ترک
 و الا حاصل نشود و شوق بقبول نجات یا توبی او و اگر نجات از
 بقبول رسد معصوم است پس لازم است که نام معصوم یا سبب
 تو تعالی اَفْخِرْ دِينَ اللَّهِ يَبْقَوْنَ وَلَهُ اَسْلَمَ مِنْهُ السَّمَوَاتُ
 وَالْاَرْضُ طَوْعًا وَكَرْهًا وَالَّذِينَ يَرْجِعُونَ يَدِيَا بَاسِ كَذِبٍ
 عذای تعالی میطلبند و حال آنکه هر خدا را گردن نهاده است هر که در
 و زمین است بر جنت و نیرت یعنی و اگر خواهند و اگر نخواهند
 او با تو گردیده خواهند شد و چه استند لال آنکه از **دعا** شریفه و لالت
 میکند بر مذمت که طلب کند یزدین آبی را درین حکم و هر که خیر
 این خدا را طلب کند و هر چه که باشد پس او را تمام است و شوق
 و حق بجا نهد واجب گردانیده پروای امام را تا حکمت وین خدا را
 بشناسد به پروای او و اگر که از پروای خیر این آبی دهنی از آشیای

و مخالفت در حلقه و جعل میشود او را پروی احکام آری که درین کتاب
 آنرا از بندگان خود و مقروضه برای ایشان و این حال میشود و یکی از
 معصوم باشد پس شرط دوم عصمت است و بدستی که حاصل میشود
 در ملک را او شوق و امن از خوف بر پروی او در آنچه اجتناب نموده
 خدای تعالی بر احتیاط تمام مثل فرج او پس واجب باشد عصمت
 پس واجب است که او معصوم باشد و معلوم میشود عصمت او ازین
 چهار حدیثی که در کتاب یا اهل الکتاب یقتضون عن سبیل الله
 الا یعنی ای اهل کتاب چرا میزدید مرا تا از راه خدای تعالی که
 دین اسلام است و بدست لال اکنون دید و دم برای کسی است که
 منع کند کسی را از خدای تعالی و تخریر است از پروی او و هر که معصوم
 ممکن است که همچنین باشد پس پروی او که آن ضرر مضنون است زیرا
 که خوف حاصل میشود از پروی او و هر چه از خوف و ضرر مضنون باشد
 واجب نیست پروی او پس واجب نباشد پروی او پس غایب است
 منعی باشد **پانزدهم** یغوث و جانیسی بطلب یکی را در دین اسلام

و هر غیر معصوم این نمیتوان بود از پروی او بحکم احوالاج و الا
 او منکر باشد پس شیخ از غیر معصوم امام نباشد و اما شایسته
 غیر معصوم ممکن است که نزدیک کرد از ملک را اگر پروی میکند
 او را این افعال تجسس که ضرر مذکور پس هیچ شی از غیر معصوم امام نباشد
 بجز در **سفدهم** تو رسال و ما الله یغافل عما نعلون
 یعنی و خدای تعالی غافل نیست از آنچه شما کنید این تخریر است از عمل
 قبیح پس ناپارست از نصب امام تا منحرکات را از آنکه خطی
 و خطا در اعتقاد آن مانع معصوم است **هجدهم** تو رسال
 یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط یعنی ای گروه
 مومنان باشید قیام کنندگان برای خدای تعالی که آن برستی
 ممکن نیست این که با معصوم بحکم یافت شدن عمل و ظاهر و ثبوت
 در کتاب برست و حاصل نشود برزم بنیام کنندگان برستی برای
 تعالی که با داشتن آن پست و هر که غیر معصوم است حاصل نمیشود از او
 و تین بتول او و پروی او را بشد او پس ناپارست از امام معصوم که

معلوم شود از این **نور** **دهر** این مرتبه است احتمال نکند
 در عرف و ادب و امر بیکه داشت از سهودین و عفت احوال
 و افعال پس اتباع امام که امر کرده حق سبحانه و تعالی بطاعت او را
 کرده اند و پروای او را آن طریق امن است ازین و الا نشی باشد
 فائده غضب او و بدستی که حاصل میشود امن باین هرگاه که متوجه شد
 بر امام این او واجب العصمت است که عازمت بر وظایف
 و موقوفه این مطلق است چنانچه نور تعالی و لا یخیر مکه
 شتان قوم علی آن لا تقبلوا یعنی و بران تدارکها
 از دشمنی قومی از مشرکان یا مکه عدل کند و باب ایشان رسیده
 میشود یا غیر معلوم حرمان عدل و با امام رسیده میشود و هر حال
 زیرا که نص او برای عدالت پس اگر در اقتضای عدل نباشد
 بیکه نباشد نص او و یا ترک کرده ایجاب طاعت او بر اهل تکلیف
 مطلقا پس واجب است که امام معصوم باشد **چست** **یکم** نور تعالی
 اعدوا هو اقرب للمفتوی یعنی عدل کند که عدل نزدیکتر

بقدری این امر است بعدل مطلق و تقوی و زهد و در همه شبها بگری
 حضرت حق و این علامات عصمت است و امام را علامات این مرد
 صفت با قول و افعال و او امر و نوامی الی پس او معصوم باشد
 و نور نور تعالی قدجا که من الله نور و کتاب مبین
 یعنی پرستی که آمد بشما از نزدیک خدای تعالی روشنایی که کند
 ظلمت ضلالت است کتاب چهارم بود اول از نام است که
 متعارف کرد و از علم جمیع احکام الهی و این حاصل میشود با نامی که امور
 با اتباع او از روی یقین و از عین معصوم معلوم میشود آن متین با علم
 پس واجب است که امام معصوم باشد **چست** **یکم** نور تعالی یهدی
 به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام و یخرجکم من
 الظلمات الی النور یا زید و یهدی بهم الی صراط مستقیم
 یعنی راه بنماید خدای تعالی باین نور از آنکه پرده شنودنی میکند
 طلب راههای سلامت از هدایب پرده می آید ایشان را از تاریکی
 که بر روشنایی یافان و از بنمای ایشان را برادر است چون نور

و کتاب پین را که در مود و عقب او چهار غایت را ذکر فرمود
 اول بیان آنچه حاصل میشود در ستون حضرت منان آن
 فعل طاعت است یا تشال او ادم و نواسی الهی **دفع** گنگی پر
 خستندی او کند راه نماید و او را بر راه سلامت از آفات که موصول
 کرد و بجنات و جحیم مضایع برای عیون است و آن متحقق است
 بر رسیدن مواب در جمیع احکام عقیده و شریعت و تقویر و تقویت
سین به برپستی که پرونی آرد ایشان را از ظلمات نیند
 و ظلمات جمع معرفت بنام جنبه است پس آن نیز برای فهم
 پس لازم است که پرونی آرد ایشان را از هر جهل و از هر تیرگی
 و ترک و اوج غفلت است پس لازم است که پرونی آرد
 ایشان را از همه اینها چهره بر برستی که او را در دنیا و بر راه
 ایشان را از جمیع امور دیر که تا یکدکلی است پس لازم است عموم
 در وقوع او و متحقق نیست آن که در معصوم و نبی و امام معصوم است
 علیها میخوانند و ما را هدایت میکند ایشان را این مراتب و فائز

نکته

نکته که در پس لازم است عصمت ایشان **پنج** تو را تعالی یا
 اهل الکتاب قلنا که رسولنا الیه و به استدلال و به حاجت
 با هم بخود و به حاجت است به نبی پنجاه مردمان محتاج بکلی که
 که رساننده پنجاه است پنجاه محتاج اند با فطرت که آن کجاست
 دارند امام است که او کشف کند معانی است و بهم
 هر ادا از پس لازم باشد از رسی که تمام شود با و امور عجم
 همه که از وی باید صادر کرد و باقیان تابع باشند و او را
 نیالی نباشد زمان از امام علیه السلام و نابارست که او معصوم است
 و الا حاصل شود از این توانیست هر تو را تعالی و لا تشرفوا
 یا ایاتی ثنائی لک و ایاتی فانقوب یعنی بدل میکند به چای کتاب
 بهاء اندک و از من بر رسید در وقت کتاب ربانی خطاب
 فانی هر که نمائت نص کتاب کند در شیعیان از شیعیان پس از وقت
 آری از آیات الهی بهای اندک و از ان حدی می باید کرد و از هر
 غیر معصوم کردن بالعدل این است پس و ثبوت نباشد قبول غیر

معصوم پس آن شانی عن رضایت و حال آنکه واجب است
 حصول غرض از امام هرگاه مکلف زمان برود قول او را زیرا که
 بیان کرده ایم بوقت فعل مکلف و قدرت و اختیار او را
پیشتر تو در تعالی وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَكَتُوبُ الْحَقِّ وَانْتُمْ
 یعنی و بیامیزید حق را با باطل می پوشید حق را و شما میدانید از امام
 آنکه است که این صفت از او منفی باشد بجز در صورتی که غیر معصوم
 نه این است و بگفت آنکه امام برای نفی این صفت است پس
 ممکن است که در باشد **پیشتر** تو در تعالی أَنَا مُرَوَّنَ النَّاسِ بِالْبِرِّ لَا
 این غایتی است از غایات منصب امام علیه السلام زیرا که امر الهی
 از نسبت اشیا و از نصب او بی تاثیر است است از سایر امور
 و افعال فوج و از جمله آن این صفت را زید است که مراد از او
 نیکو فرماید و خود اختیار نماید و اگر معصوم نباشد هرگز محتاج خواهد بود
 که ترخیص کند او را و پاکت صادر از او فعلی و ماضی نیست این از او
 اغلب زیرا که آن مستلزم ترجیح جامع است چه او را مورد

درین **پیشتر** تو در تعالی وَإِذَا خَذْنَا مِيثَاقَكُمْ اللَّهُ جَعَلَكُمْ
 امام بخواند است را بکلمات این نیت و منع میکند باز دارد
 ایشان را از آن و غیر معصوم ممکن است که بکند آن نیت را
 و نزدیک کرده اند مراد از این پس اذن و توانم قبول او را
 نتوان بود از وجه شاید سبب نزد حق عذاب کرده اند که
 مکلف بجز باشد عقاب شود که با علم بعصیت پس واجب است
 که امام معصوم باشد **پیشتر** ای غیر معصوم ممکن است که از اهل زاری
 باشد و امام از اهل زاریت بجز در صورتی که غیر معصوم امام
 نباشد بجز در صورتی که با ائمه بر اختلاف روایتین و این مراد
 ظاهر نه **پیشتر** تو در تعالی وَلَا تَلْقُوا بَابَكُمْ إِلَى التَّكْلِيفِ
 بهر آنکه تمکله بر دستم است یکی تمکله در دنیا و دیگر تمکله در آخرت
 در حدیثی باید بود از مردود دوم اشده و اصعب است بهر آنکه حذر
 باید کرد و تمکید آن زیاده است از اول و واجب است اقرار از
 اذن و چون ترسد از آن واجب است بزرگ خوف و عمل کردن

بقول غیر معصوم از حد و دیوار قتل که متضمن حد و خوف است
از دفع در تنگدستی و بجز قول تعالی **قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ**
در حد است لکن آنکه امام بخواند مکلف را باین امام بگوید که
و مغفرت است پس لازم است که اعلام کند مکلف را باینکه بخواند
او را در افعال که آن سبب مغفرت است از جانب خدای تعالی
زیرا که اگر اعلام کند مکلف را آن این شود بود از حد و در این
افعال در انجاست نشود بلامنت او حاصل شود و او را رسیدن
و بخت آنکه حاصل میشود و او را خوف از متابعت او از تجویز آنکه
بنیاد آنکه آنکه بخواند که موجب تنگدستی باشد یا بجز است و اگر از
خوف و اجابت پس تعیین شد که امام می باید که معصوم باشد و این
مطلوب است **پس در دفع** می مکلف است و افعال افعال
باینه واقعا است قیله بواجب و آنکه بدون نزد از صواب
در چندی از آن و این تمام نمیشود که بر آنکه حاصل شود علم بقول
و محض یک زمان نباشد و این آن معصوم است و بخت آنکه بخواند

و شوق بقول او نیست و تمام نمیشود فاعله **پس** می مکلف است
راست زیرا که اگر آنکه مراده از ابطاعت او بجز طاعت نبی صلی الله
علیه و آله و رسوله از باب بیروی او الا نباشد در نصب او فاعله از حد
و او را مراد از آنکه طلب کنیم داد او را و در خواستیم به است را بطریق
مستقیم یا از آنکه مراده از ابطاعت او پس اگر این طریق باشد
نباشد محال است از حکم و آنکه مراد از آنکه مراد از بیروی خواننده که
بخواند را باین راه یا از آنکه نماید نیز مان برداری شخصی که بر آن
طریق نباشد این صورت مناقض است و نقص غرض بر طریقی
تعالی تعالی الله عن ذلك علواً کبراً طریقه مذکور محض است
پس امام معصوم باشد **پس** می مکلف است که او را لازم است یا
معصوم بودن امام یا نقص عین و دوم بر خدای تعالی قال است پس
اول متین باشد اما لازم در حقیقت مانع الحکومت و بخت آنکه
آنکه مراد از آنکه در خواستیم به است را بطریق معصوم و این آن
طریقه مذکور است پس مراد آنست که آنکه کتاب را بر طریقه کند

و اول فرموده ما را بفرمان بر داری و پیروی امام پس از آنکه امام
 بران طریقه است یا نه و دوم مستندم دوم است که آن نص
 غرض است و او مستندم اول که ثبوت عصمت است پس است
 باشد علامه و اما بطلان ثانی در غیره که او حکیم و امام است و نص غرض
 من کیست است **پیچشی** مستندم ثانی که قوله تعالى في قلوبهم مرض
 قوله تعالى في قلوبهم مرض و لم يذكروا آيات الله و لم يذنبوا
 اتفاق و حدیث پس زیاده که در باب انزال قرآن چهارم اتفاق
 است نهاده و این است حدیثی در ذمّه که بگوید اگر بود مذکور
 جویمان دروغ می گفتند غیر معصوم مکتب که برین صفت باشد
 هیچ شی از امام ممکن نیست که برین صفت باشد بفروردست پس
 هیچ شی از غیر معصوم امام نباشد بفروردست **پیچشی** مستندم ثانی
 و اذا قيل لهم امنوا الاية فتادى كذبك يا امم و نهی
 و طاعت او رسیدن او بطریق صحیح هرگاه و اندک گنج درین آیه
 است از ناشی است از دشمنی است و انما یبید اندک ایراد است

و در باب عصمت است و اینست در این واجب که امام
 باشد **پیچشی** مستندم ثانی و الله تعالى و اتقوا يوما لا تجزي نفس عن
 نفس شيئا و لا يقبل منها شفاعة و لا يؤخذ بها عندك و لا تم نفع
 و ترجمه این آیه شریفه مذکور شده و چه استدلال اگر این آیه
 رفیع عام است برای هر زمان و تمام میشود این که بوجود امام
 معصوم که قول او مبیند علم باشد و این مستندم عصمت امام است
 و این مطلوب است **پیچشی** مستندم ثانی و لا تجزي و آيات الله هيرو
 یعنی و فرایکیر به آیه است ای عباد بنفوس و هر غیر معصوم ممکن
 که بچنین باشد و هیچ شی از امام ممکن نیست که بچنین باشد بفروردست
 نهاده اند هیچ شی از غیر معصوم امام نباشد و این مطلوب است
پیچشی مستندم ثانی و الله مع الصابرين و هر که مدافعه و ماند قوت شهید
 و غنیمت میکند پس او صابر است و او معصوم است و معصوم موجود
 پس او امام است یا غرض او دوم محال است پس متین اول
 باشد و این مطلوب است **پیچشی** مستندم ثانی و الله تعالى من آمن بالله

وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و چه است لایال آنکه بشت بنی و صفت اولیوم آخر
 علیها برای بدایت خلق است باین طریق و نفی جزین و نفی مطلقا
 و حاصل است آن بصورت پس اگر بنی و اوم واجب العصر باشد
 نشد و حکمت و ادعای بن **چهل و یکم** لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ
 قَدْ قَبِلَ الرِّشْدَ الْغَيْرَ اِذَا رَأَيْتَ رَسُوْلًا مِّنْ دِيْنِكَ
 بعد از اسلام عرب بر پستی که روشن زاده رات از کراه
 پس در همه احکام و در بعضی از آن و دوم مستزم محال است از دو
 یکی از آن ترجیح با مرجع است و دوم لازم است بخلیف بطلاق
 پس ثابت باشد اگر اوه درین نیز بخلیف بطلاق بکثر
 اگر اوه درین محال شود و تعالی لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ و آن که
 منتهیات که میباید عموم است بر ظاهر شد که خدا ای تعالی بفرمود
 صواب را در همه احکام و در قرآن مجید بجملات و تاویلات
 و همچنین است احادیث پس اگر امام غیر معصوم باشد قول او
 نباشد **چهل و دوم** خدا ای تعالی حکم است و حکمت بالو

و بنایت و عالم است بکل معلولات و او نفی مطلق است
 بوجهی که مقصود نیست در وجوبت که ممکن باشد و اقوال بعضی
 او چیزی که مناسب حکمت نباشد و از باب طاعت غیر معصوم جمع
 او امر و نه ای از منافی حکمت است و الا واجب نباشد حکمت
 و جمیع او امر و نه ای او پس محال است که غیر معصوم باشد **چهل و سه**
 وَ اَمَّا مَا يُلْقِي الْغَايِبُ مِنْ نَّبَاٍ فَاُولٰٓئِكَ لَا يُلٰٓئِقُهُمْ
 فَذٰلِكَ اَوْفٰى بِنَبَاٍ مِّنْهُم مَّا يُلٰٓئِقُهُمْ
 که اند که بگویم باید و چه می باید و او را که حکمت و او نه پس بگو
 و او نه او را انکه می باید و حرکت و از نش بایشات کای نه بخت
 و حدیث و واقع که ایند بر آنچه سنه او است بحق و ترک
 بگوین آن اصلا پس یا امام حکیم است یا نه و دوم محال است و حکیم
 است بر آن وجه که ما چنان کردیم **چهل و چهارم** تَوَلَّوْا
 الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا مِنْكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِيْ يٰۤاَيُّهَا
 پست که اند از ایشان پس متبرید از ایشان و تبرید از من و تبرید

انگوین آیت شریفه و لالت میکند بر سنی از ترسیدن است
 و امر از ترسیدن از آفرید کار و این مرد و متفاد آن اند پس معصوم
 نرسد از دوا و اسما و در که لا غشوا بکمره منید است و آن
 برای عموم است و هر امام نرسد از دوا و اسما و آنچه انگوین شیخ
 از غیر معصوم امام نباشد و این مطلب است چهل پنج صریح شیخ از آنکه
 طاعت او واجب است و نیت که نرسید و نشود با و شرعاً بجز در
 و غیر معصوم ترسید و نشود با و شرعاً بجز در است پس هیچ شیخ نباشد
 اگر کسی که واجب باشد طاعت او غیر معصوم بجز در نیت که نرسد
 از غیر معصوم امام نیت بجز در است این پنج و در که م معصوم
 است بجز در نیت که نرسد و نشود با و شرعاً بجز در است
 و جو و موضوع لیکن امام موجود است پس واجب است که معصوم
 باشد امام و این مطلب است چهل و ششم **شیخ شمس** و تعالی
 كَمَا أَرْسَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ رَسُولًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
 اقصی غایات بخت تزکیات است از ذنوب است

شریع فی الحقیقه و اما از پاک ساختن بدن دست هر که بکلیت
 اطاعت کند او را و شکی نیست که امام نائب بنی است صلوات
 علیها پس اگر نباشد او را این مراتب که احکام قرآنی ایشان
 رساند و ایشان را از معاصی پاک گرداند و علم و حکمت آموزاند چنانچه
 مضمون این آیه شریفه است بیکو نباشد نصف او زیرا که نصف او
 برای آنت کرامت و ابلت او است برادر چه او بکلیت و صیاد
 وین را از غفل و زلل و اگر معصوم نباشد آن غفل پذیر شود و تساهل
 عمل او از قلوب چهل و هفت مرتبه تعالی ان الذین یکتون بنا
 اَنْزَلْنَا مِنْ السَّمَانِ وَالْهَدَىٰ مِنْ غَدِیْرٍ لِّیَبْلُوَ النَّاسَ فِی الْکِفَا
 اُولَئِکَ یُطْعَمُونَ ^{اللَّحِیْزِیْنَ} و یُطْعَمُونَ یعنی بدستی آنانی که می پوشند آنچه در
 دست داریم از بخان روشن و راهبونی پس از آنکه پان کردیم
 آنرا برای برهان در کتاب توره و قرآن انکه که پوشند کان
 حق اند و در سیکر اند و ای تعالی ایشان را از رحمت خود و لغت
 بیکو برایشان نیست کنند کان و چه استلال انگوین معصوم

ممکن است این صفت پس با یکی نباشد مگر مکلف را در ایات
 لعن او و مخرج است که امام و چنان باشد پس غیر معصوم مخرج است
 که امام باشد **چهل و هشتم** غیر معصوم را ممکن است که حاصل
 از خود غایت از امامت زیرا که غایت در اطفال را حکماست
 که زودستاده از اعدای تعالی و غیر معصوم را مکلف کند آن
 نیز زودستاده از اعدای تعالی است از احکام و سر این ممکن است
 جرم ندارد و یقین خود را پس معلوم شود که او امام است زیرا که مسلم
 که آن واجب است بصحت است پس واجب است که امام معصوم باشد
 چهل و نهم نسبت اطفال را نیز زودستاده از اعدای تعالی است
 امکان است و نسبت امام نسبت و جوب پس غیر معصوم غیر امام
 باشد **چهارم** تو و تعالی فاما الذین فی قلوبهم زنج
 یعنی تا آنکه در دلهای ایشان تباهاست و بعد استلال
 غلط در تاول که ایست که حدیسی باید که غایت حد ذکر در آن
 غیر معصوم مکلف است که اینچنین باشد و امام اینچنین نیست بفرات

پس غیر معصوم نیست امام باشد و امام نائب است بجهت وجود
 امامت پس امام معصوم باشد **پنجاه و یکم** تو و تعالی و غیر هم
 فی دینهم ما کانوا یفترقون یعنی و قریب و ایشان را از این
 ایشان آنچه بود مذکور میباشند و هیچ شیئی نیست از امام که چنین باشد
 بفرات نیست یعنی اگر امام معصوم است بفرات بجهت وجود
 موضوع **پنجاه و دوم** اتبعنی صلی الله علیه و آله واجب است
 پس فاعلم امام اتبعنی است بحیثی حاصل شود بحجت الهی بر آن
 و تمام نمیشود این مگر بصحت امام چه غیر معصوم مکلف است که از آن
 تجاوز نماید **پنجاه و سی و هفتم** اتبعوا الله و اطیعوا الرسول
 و اولی الامر من بعد و امام برای تحصیل مکلف است در طاعت خدای تعالی
 و رسول او و حاصل نمیشود این مگر که امام معصوم باشد پس واجب است
 عصمت **پنجاه و چهارم** زودستاده از اعدای تعالی است
 در کتاب و نیز خود در چند موضع و حق مذکور نیست قطعا بفرات
 بجهت آنکه او زودستاده حق جل و علایان و باقی است در آن

از خود آنرا پس اختلاف و مثل باشد بر باطل الا معصوم نمی بود و خطا
 که وارد شده در کتاب غیر بسیاری از آن متشابه است و ظاهر بسیاری
 از احکام حاصل میشود ازین گرفتن و آن مختلف میگردد با اختلاف
 فائز آن پس اگر کسی نباشد که داند از اقطاعات و بداند که او داند
 در اذن آن چیست و محصل یقین بقول و فعل او باشد هرگز لازم نیست
 که خوانده باشد خدای تعالی حکمت را ببنی که قادر باشد بر آن و این
 محاسن زیر که بحث است و آنکه حاصل باشد دانستن از خود بقول
 و فعل او و معصوم است این مطالب است **پنجادین** هر قدر تعالی
 وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ یعنی خدای تعالی و اناست بحال تباها که
 و غیر معصوم حکمت که از تباها که را ان باشد و حکمت که صادر شود
 فساد از کسی که تقلید او کند و ممکن نیست که امام این باشد پس
 معصوم متعین است که امام باشد و این مطلق است **پنجاهم ششم**
 قَوْلُ تَعَالَى فَبَعَثْنَا الْغَنَةَ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ هر قدر معصوم حکمت که از
 دروغ گو یا نباشد و هیچ شیئی نیست از امام که ممکن باشد که از

دروغ گو یا نباشد بفرستد پس سبکس از غیر معصوم امام نباشد
 بفرستد **پنجاه و هفتم** قَوْلُ تَعَالَى فَلَمَّا تَخَاجَتُونِ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ
 بِهِ عِلْمٌ یعنی پس چرا بمجادله میکنید در چیزی که نیست مژگان شما را
 هر چه حجت است جاز است در آن مجادله کردن و هیچ شیئی نیست که
 معلوم نباشد و جاز باشد در آن مجادله اما صریحی پس آن ضروری است
 و اکبری پس آنست که هیچ شیئی نیست که آن حجت باشد معلوم
 نباشد و لازم است که هر چه حجت است معلوم باشد بجهت بود
 موضوع و معنی او و قیاس صادر است و آن آنست که هیچ شیئی
 از آنچه معصوم نیست که از او معلوم باشد چیزی و همچنین فعل او از آن
 حیثیت که از او است نه از حیثیت دیگر و هرگاه که ما آنرا صریحاً
 کرده ایم چنانکه میگوئیم هر چه آن حجت است پس آن معلوم است
 بفرستد و پنجم آنکه هیچ شیئی نیست از غیر معصوم که قول و فعل او
 باشد از آن حیثیت که قول و فعل او است ازین جهت و امام
 قول و فعل او از آن حیثیت که قول و فعل او است حجت است زیرا

که بجز قول و فعل او اجبت اتباع او پس لازم است که قول و فعل او
 باشد و الاجتنب نباشد چنانکه مقرر است پس واجبات اگر
 باشد **فصل ششم** قوله تعالى فَمَنْ حَالَ جَبَلٌ فَيَدْمَغُهُ فَإِنَّهُ جَاهِلٌ بِلَا عِلْمٍ
 یعنی پس هر که بمجا که کند ترا در باب عیسی علیه السلام از پس آنکه
 ترا از علم والات یکنزد این آیه شریفه بر آنکه حجت نبی باشد مگر
 اقول غیر معصوم غیر معلوم است پس صلاحیت محاجه ندارد و امام
 قول و اجبت است و آن می باشد پس واجبت که معصوم باشد
فصل هفتم قوله تعالى فَلَا تَكُن مِّنَ الْمُنَاقِبِينَ یعنی پس نباش
 از صفات آنکه کان غیر معصوم ممکن است که از صفات آنکه کان
 باشد و میسر است از امام نیست که ممکن باشد که از صفات آنکه کان
 باشد بضرورت پس هیچ شی از غیر معصوم امام نباشد بضرورت
 و منعکس میشود بکس استوی که هیچ شی از امام غیر معصوم نیست بضرورت
 و اما لازم است که امام معصوم است بضرورت بحت و جود
 و این مطلب است **فصل ششم** قوله تعالى وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ

وَمَا لَهُمْ مِنْ عِندِ اللَّهِ یعنی و میگویند که این کلام از نزد یک خداست
 و آن نیست از نزد یک خدا ای تعالی هر غیر معصوم ممکن است که چنین باشد
 و هیچ شی از امام نیست که ممکن است که چنین باشد بضرورت پس
 هیچ شی از غیر معصوم امام نباشد و هر امام معصوم است چنانکه
فصل هفتم قوله تعالى إِنَّ اللَّهَ رَفِيعٌ ذِكْرُهُ عَزِيزٌ مُّقْتَدِرٌ
 یعنی بدیستی که خدا ای تعالی پروردگار من و پروردگار شماست امام
 علیه السلام آن طریق است که حق سبحانه و تعالی با تابع او در موده و آن
 طریق شیع بر طایفه است و هیچ شی نیست از غیر معصوم
 بر طایفه است پس هیچ شی از امام غیر معصوم نباشد با عقل و قدرت
 هر امام شیع او به ایت بضرورت و هیچ شی از غیر معصوم
 او به ایت نیست با مکان پس هیچ شی از امام غیر معصوم نباشد
 و این مطلب است **فصل ششم** قوله تعالى وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبُ
 وَهُمْ يَعْلَمُونَ یعنی و میگویند بر خدا ای تعالی دروغ را و حال آنکه
 میدانند از او هر غیر معصوم ممکن است که چنین باشد و هیچ شی از امام

که ممکن باشد که بچنین شد بفرار است بچه آنکه پس سیج شی نیست از
 غیر معصوم که امام باشد بفرار است پس سیج شی از امام غیر معصوم باشد
 بفرار است پس لازم می آید ازین که در امام معصوم است بفرار است
 و این مطلب است **شصت و چهارم** تو را تعالی فرستاده است **عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ**
 و ترجمه اش مذکور شده به آنکه این در مسکن توین و تنید دهم
 بر چند چیز اول صد و منع است از راه های تعالی و راه حق راستی است
 که مودعی شود برضای الهی و نجات و آن وابسته با متعالی و امام
 و نواهی است و استمال طاعات دوم صد و منع مؤمن است که کفار
 منع ایشانند از موده که **وَتَبْعُوهُمْ عَوَاجِا** یعنی بخواهند که از
 شریعت عواج و کجی بپسندند هرگاه این را دانستی پس میگویم
 که حکمت که از غیر معصوم اینها صادر شود و سیج شی از امام نیست که
 ممکن باشد از این بفرار است پس سیج شی از غیر معصوم امام باشد
 لازم می آید که هر امام معصوم است بجهت وجود موصوع و استمال
شصت و پنجم تو را تعالی و ما جعله الله الا بشری لکن الظالمین

یعنی و اگر این حق بجا نهد تعالی آن دهد اگر شر و کانی شر باشد و او
 پادار آمد و نهای شما بان و عده معلوم میشود ازین آیه وانی بد است
 که اینان قبل مطلب است خصوصا در احکام شرعی و اوم
 سمیه و تکالیف فعلیه و حصول این میسر نیست که معصوم و نقض حق
 بر خدا ای تعالی محال است **شصت و پنجم** تو را تعالی و لا تخبن الذین
يَخْلُون سر غیر معصوم ممکن است که بچنین باشد و سیج شی از
 امام نیست که بچنین باشد با ممکن بفرار است پس سیج شی از
 غیر معصوم امام نباشد بفرار است یا امام و این مطلب است **شصت و ششم**
وَقَفَّيْتُمْ و تعالی و الذین هاجروا و اخرجوا من ديارهم و اولاد
فِي سَبِيلِي و قالوا و قتلوا الا كفرن عنهم سياتهم یعنی
 و آنکه بکفرت کردند و پیران آمدند از ديار خود و بجا نداشتند
 در راه طاعت من و کار کردند و کشته شدند هر آینه در کفر تمام
 از ایشان بدی ایشان را و چه استند لال آنکه در این آیه شریفه را
 یک غایت که شریعت که آن رنج یافتن و کشته شدن است

در ادق و مرتب است بر آن سه اذن لاکثر عنهم است
 آخر پس هرگاه که خوانده امام مکلف را اقبال است بخدمت این امام
 است و بدستی که معلوم میشود که خواندن امام در اینجا و آنجا
 غایت آن و مرتب بر آن جزای که نود این کلمات است که خوانده
 کرده اند که او معصوم است و الا وثوق یا و جعل شود در امام ال
 و حال آنکه هر دو مطلوب اند خصوصاً این شیش و شصت و شصت
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا
 اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید صبر کنید بر آنچه بر روی شماست
 و شکیانی نماید اگر از دشمنان و سادات و اهل و عیال و عیال و عیال
 یا دشمنان آتی و ترسید از کار دشمنان که شارب ستمکار شود
 امام است که میخواهد مکلفان را باین مراتب و محتاج است اتمام عباد
 بحصول این بالطاف که نزدیک کرده اند مکلف را باین سبب
 معصوم و این مطلوب است **شصت و شصت** **شصت و شصت** **شصت و شصت**
 تَبَيَّنَ لَكُمْ الْحَقُّ بِالْظَنِّ بِسَبَبٍ بَيِّنٍ وَبَدَلُ كَيْدٍ نَافِكٍ

بیان

بیان که هر امام که متبوع است مطلقاً و بیش از بیست اذکر
 بدل کند تا پاک را پاک پاک پاک متبوع باشد مطلقاً و غیر معصوم
 که اینچنین باشد و هیچ شی از امام نیست که ممکن باشد که چنین
 باشد بجز درستی پنجاه و پنج شی از امام غیر معصوم نباشد بجز در
 و الا دم می آید که هر امام معصوم باشد بجز درستی بجهت وجود و متبوع
منفاد **منفاد** **منفاد** **منفاد** **منفاد** **منفاد** **منفاد** **منفاد** **منفاد** **منفاد**
 مودون که در محض باشند بیا خدا باشد از شما پس برنجایید تا از
 بیکوتم این حکم عام است و هرگاه صادر شود از این پس چون این
 باشد پس مخاطب اند باین ای ایشان و اعراض از ایشان تبوء و الا
 و غیر معصوم ممکن است در این حال پس اگر امام غیر معصوم باشد
 پس اگر ساقط شود این تکلیف از او خطاب عام نباشد و این باطل است
 بجز درستی اگر مکلف است بآن پس باید آنگاه را در او اتمام
 بر او واجب است که بخواند باشد پس او را معصوم است یا نه پس او را معصوم
 است اولی است از او بامت و دوم ساقط میشود محل و از مکلف

مستقرم مرج و مرج است و متن و تپیل حد و الهی و اینک متن
 فوضات از نصب امام و مدفع میشود این محذورات هرگاه که امام
 معصوم باشد **منقاد** و **منقاد** که تو را تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا
 أموالکم بیکر بالباطل بیکریم نصب امام برای رشا و خلق است
 بهرقت حق و باطل تا مرتج حق شود و اجتناب از باطل نماید
 پس چون معصوم نباشد ممکن است که از شایعه بعینه این و بدارد
 ایشان را برین وطن نشود و مکلف و اطمینان بیا و مطلوب است
منقاد و فوض تو را تعالی و یزید الذین یطیعون الشهورات ان
 یبیلوا امیلا عظیما یعنی و میخوانند انما که پروی بیکه شهورات را
 او که بگوید و از راه راست گردیدنی برزکی و به استند لال او که غیر
 پروی شهورات میکند و هر که پروی شهورات میکند میل نماید از طریق
 حق میل کرد و عظیم زیرا که الشهورات متفقین هم است زیرا که
 جمع مودت یام است و هر آنکه میل چنین برزک داشته باشد
 متوجه نتواند بود پس غیر معصوم متوجه نباشد و امام متوجه است بر غیر معصوم

امام نباشد و این مطلوب است و نیز نصب امام بر آنست که
 مکلف را باز دارد از پروی شهورات و میل او را و مکلف نیست
 این که اطمینان مکلف که خواند او را باین میل و از حق بگوید انما که
 او کند او را بعوض و او کند مذموم باشد و مکلف را اطمینان
 حاصل شود و وثوق و روشنی پیدا کند این گامی میسرست که امام
 معصوم باشد و این مطلوب است **منقاد** که تو را تعالی
 و لا تقفلوا أنفسکم الا بیهی و کشید بنا حق و نماز او یکدیگر
 وجه استند لال است که امام دعوت میکند بجهد و در و قال ان
 از طریق پس هرگاه امام غیر معصوم باشد جائزست که در حق تپیل
 حکم کند چنانچه شایده می افتد بر پیوسته و این علم است و بعد از آن
 مرتب یکدیگر و بر آن در آوردن با تش و درخ و آن از عظم عدا
 است و در تک جهاد و لازم می آید از عدم عصمت امام عدم وجود
 جهاد و بجهت آنکه آن موقوف است بر امر او پس هرگاه جائز باشد
 در و خطا او که عالم است متوجه نباشد قتل مکلف و حاصل ازین است

امام است نزد خداوند او بجا و این باطل است پس عصمت ایشان
مقتضای وجوب عصمت و تعالی ان الله لا يحب من كان غفلاً لا غفورا له
 که خداوند تعالی دوست میدارد هر فراموش کننده خود را نه
 هر غیر معصوم ممکن است که چنین باشد و هیچ شیئی از امام نیست که
 که چنین باشد پس هیچ شیئی از امام غیر معصوم نباشد و این مطلوب است
 مقتضای وجوب عصمت و تعالی الذین یخْلَوْنَ وَاَیْمُرُونَ النَّاسَ بِالْخَيْرِ
 یعنی خداوند تعالی دوست میدارد آنان را که پنهان اند و امر میکنند را
 به بخیر این صفت نیز گوییده و موعض ذم پس صفت نقص باشد
 که تخریر میفرماید حق تعالی از آن و عصب امام برای تکلیف است
 و بدو استناده بر اخلاق پسندیده و امر میفرماید مکلف را با این کلمات
 که اندازند این را و امر میکنند او را که وقتی که اند و وجوب عصمت او را
 و مکلف را اطمینان قلب حاصل میشود هر گاه که اند که حصول صحت نیکو
 در پیروی امام است و آنرا عصمت امید اند پس این دلالت میکند
 بر وجوب عصمت و **مقتضای ششم** و تعالی وَیُکْمِلُونَ مَا آتَاهُمْ

الله مِنْ فَضْلِهِ یعنی ای پرستندگان خدا آنچه خداوند از شما
 داده است از نعمت خویش و به استلال ای که مقصود آنست
 از این کلمات علم است بآنکه فرض از بنی و امام برای تمییز علم
 که آن بزرگترین مراتب است از آنکه امر او از اعطای تکلیف مکلف است
 و در وقت علیّه پس اگر امام معصوم نباشد تمام شود این خبر من
 رقیب سازش که امام است **مقتضای هفتم** و تعالی وَالَّذِينَ
 يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَا لِنَاسٍ یعنی و آنکه
 تنفق میکنند اموالهای خود را برای دیدن مردمان این صفت ذم است
 و عصب امام بر اهل طایفه مکلف است از آن پس لابد است که
 امام خود مطهر باشد از آن و مکلف نمیداند به یقین طهارت امام
 از آن که جرم داند و وجوب عصمت او را و این مطلوب است مقتضای
 و هشتم و تعالی أَلَمْ نَزَلْ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نُصِيْبًا مِنْ
 الْكِتَابِ وَیُشْرُونَ الصَّلَاةَ لَیْسَ مِنْهُمْ مَنْ یُکْرِی سُبُوحًا أَنْ یُشْرَدَ مَا
 بهره از علم بخیرند که امری را این صفت ذم است و عصب امام

بر تالیف محکمت است ازین پس محال باشد بر بیزورتی
 معصوم محال نیست بر دلین و بر اولی محال است این را امام معصوم
 نمی باشد پس معصوم باشد **سفاد و می** قوله تعالی و من یکن
 الشیطان له قرینا فاقربنا یبصر و من یرا الله یرا
 وجهه و یرا وجهه و یرا وجهه و یرا وجهه و یرا وجهه
 محکمت که چنین باشد هیچ شی از امام نیست که محکمت که چنین
 باشد بیزورتی نه آنچه که هیچ شی از غیر معصوم امام نیست بیزورتی
 یا امام بر افتاد و این دو منکس شود که هیچ شی از امام
 معصوم نیست بیزورتی یا امام لازم است که هر امام معصوم است
 بیزورتی بخت وجود موضوع نشان من قوله تعالی ان الله
 لا یظلم شیئا ذر فی یسوی برستی که خدا ای تعالی ستم نکند
 ذره درون امام غیر معصوم شافی این آیت پس واجب باشد
شاید که قوله تعالی و اذا حکمت بین الناس ان تحکوا
 بالعدل غیر معصوم ممکن است که حکم بیدان کند و لیکن امام حکم بیدان

در محکمت

یکدیگر بیزورتی نه آنچه که هیچ شی از غیر معصوم امام نباشد و این
 مستند است امام است چنانچه حکم را گذشت و این محکمت
 می باشد و قوله تعالی فان تنازعتم فی شئی فرددوه الی الله
 و الی الرسول و به استدل آنکه در گردان امور بخدای تعالی
 و رسول او و رسول گردان امور و تنی ایشان اینها دفع تنازع میکند
 و امام قائم مقام رسول است در گردان امور و با عدم صحت او رفع تنازع
 نشود پس قائم مقام رسول تواند بود زیرا که این آیه شریفه
 میکند بر صحت رسول صلی الله علیه و آله و صحت نبی مستند است
 امام است زیرا که قائم مقام اوست و این مطلوب است
 هشتم در بیان محکمت و بیدان حکم است و رفع تنازع میکند
 که به چنان کنند آن و آن بعد از نبی امام معصوم است صلوات
 علیها **شاید** که قوله تعالی الذین یقولون کفوا انیدیکم
 یعنی ای حکم کردی بوی آنکه بگویند شد مرا که دستهای
 باز دارید از حرب تا حکم آید در رسیدن طریق مذکور است امام

روزی که از این دنیا بگذرد اندک بعد این غیبه معصوم
 ممکن است که کند این را و نخواهد بین بگذرگن است که نیست
 باشد در او هیچ شکی نیست از امام که چنین باشد بفرودت بها
 غیر معصوم صلاحیت امامت نداشته باشد **پانجم**
 تو تعالی فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجرنا
 پنجم پس نیست ایمان حقیقی حق پروردگار را که ایشان
 خواهند آورد تا وقتی که ترا حکم سازند در آنچه اختلاف اند میان
 ایشان که و انیدق تعالی نهایت عدم ایمان ایشان از انکه
 تسلیم بوی او و اتقوا که در آن نزاع دارند یا انکه ایمان نمی آورند
 تا آن غایت پس لازم می آید ازین صحت رسول صلی الله علیه
 و آله چه اگر جائز باشد بر خطا و سهوت و نیان و اینها حاشا
 که حکم بخلاف حق بکند پس یا آنست که مکلف اند بآن یا نه اول
 مستلزم جوابات همچنانکه ما اینجا می بینیم جواب که آنچو مکلف
 باشند بآن پس آن خطا باشد و این باطل است یا انکه مستلزم

دوم فاقن کلم است و تسلیم کل حکم او این باطلت برود
 که گذشت پس بیفتد که امام معصوم می باید و حکم نمی دهد
 متدی نه بخت قول اتی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
 پس واجب است که امام معصوم بشود و این مطلب **مشتمل**
ششم قره تعالی و الله لا یهدی القوم الفاسقین و متدی
 انکه غیر معصوم هدای نیست و پیوسته در جمیع احکام و نه امام هدای
 برای هر که طلب هدایت کند در جمیع احکام پنجم انکه هیچ شی از غیر
 امام نیست و اما امام صریح بخت انکه هر غیر معصوم فاسق است که
 هیچ شی از امام فاسق نیست بفرودت نیز انکه هیچ شی از غیر معصوم
 امام نیست بفرودت و اما امام صریحی پس ضروری است و اما کبری
 پس امام هدای است بفرودت و هیچ شی از امام فاسق نیست بفرودت
 و نصب امام برای هدایت خلایق است و اما کبری نیز پس
 ضروری است زیرا که هر هدای پس از هدای است و هر هدای
 هدایت فرموده او را هدای تعالی شود تعالی من یتهدی الله فهو

پر در و کار شما و پرهیز می کند بپیر بکتب عذای تعالی جل و اکره
 و دستا ز این بیان وجه استدلال آنکه امر شده به پرهیز آنچه
 عذای تعالی و پستاده و نهی از پرهیز غیر آنچه عذای تعالی و پستاده
 و این عالم است در همه احکام و در همه اشخاص و بنی صلی الله
 علیه و آله برای تبلیغ اینست که رستاده عذای تعالی پس
 و اجبات در احکام الهی در ارسال حضرت رسالت پنا
 و الا لازم آید بکلیف مالا یطاق و آن محاسن است او و او
 بر دوازده ترفیع نماید ایشان را بر اینست این و بعد از این
 بعقب امام است که دعوت موقوف است بر اتباع او هرگاه
 که معلوم باشد این از او حاصل میشود و ایشان را علم هرگاه که
 او معصوم باشد و تمام نمیکرد فایده این مگر بعقب او است
 باشد و الا لازم آید بعقب نبی او و فرس میان نبی و امام علیهم السلام
 آنست که نبی رساننده پیغام است از جانب خدا تعالی و امام
 رساننده است از قبل نبی صلی الله علیه و آله و از بعد از نبی صلی الله علیه و آله

وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ يَنْفِی وَ سَجِدْنَ اَعَالِ
 قیامت درست و بودنی این حق است که نطق شده با
 قرآن کریم پس لازم است که موزون آن علی است که حکم
 فرموده بآن قرآن نیز و این معلوم نمیشود که از امام معصوم
 و این ظاهر است **فرد و هشتم** هر غیر معصوم پرهیز میکند از شیطان
 و مسیح شی نیست از امام که پرهیز کند شیطان را بفرست
 نیست که هیچ شیئی از غیر معصوم امام نباشد و از هر مفسد و تعالی
 رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ یعنی رحمت من است که
 رسیده است به هر چیزی که رحمت او واجب کرده اند
 و بار بار اهل تقوی و غیر معصوم بالفعل واجب است پس واجب
 آنکه از عذای تعالی پرهیز رحمت را زیرا که او پستی عقاب است پس
 واجب که رحمت او پس نباشد از غیر معصوم متقی و نبی امام
 برای خواندن است بتقوی و عمل بر آن پس او غیر متقی نباشد
 پس غیر معصوم نباشد **فصل** قوله تعالى الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ

علت که عدم علم است و اختلاف نظام نوع که معلول است بهت عدم
 عصمت است پس نظام و صلاح و عصمت باشد لیکن امام نظام نوع است
 و حافظ او و با صلاح می آید و او را بجست اختلاف او پس لازم است
 او معصوم باشد اما اول آن مستتر است در علم کلام و اما دوم
 پس بدینکه اختلاف نوع حاصل شود یا وزیر که آدمی مثالی
 است زیرا که محتاجی است به عصمت یا مورد معاشه و بکدام
 او را از جهد و معاون پرستش بیکره و با جمیع وجود او را لغو
 شود و عقیده بکود و پرستش بر غیر خود پس و قطع میشود بسبب این
 و با جمیع مثل بیکره و کانی نیست تعزیر شرایع و عقول
 میقتضی اند و ان باب اختلاف از اینقریشمارند در چیزی که اگر کتاب
 آن فایده دارد و برای ایشان نرزد استیلائی شوق برایش بخیر
 که محتاجند با و بحسب شخص پس اقدام مینمایند بر مخالفت شرع و اعمال
 ثواب و اتقاء عقاب اخروی پس نظام و صلاح ادینست نیز از
 عصمت و این معلولیت و اما پسیم زیرا که فایده امام نیست و

انکه

انکه آن راجع بر پس است نیز از و این امر ظاهر است
حکایت بعضی از لذات حیوانیات و بعضی دیگر عقیده
 اما حیوانیه پس آن متعلق است بقوی شهویه همچو تکلیف عضو که
 کیفیت حلاوت است خواه ماده خارجی باشد یا حدیث در
 حاصل باشد سبب امر خارج همچو که متعلق است بقوی شهویه پس
 نفس حیوانیه بقصور علت یا تصور اید از منقلب علیه و همچنانکه
 متعلق است بقوت باطنه همچو تکلیف و هم بصورت چیزی چه
 متعده و یا تصور او پسند را بجست تذکر او و پسند سایر
 آن قوی و این همه خیالات حیوانیه مخلقه است و اگر کتاب
 حیوانیه متفاوت که در پی در پی آید و لذات بحسب حال او
 و چه هر عاقل و اینز کالات و لذات حاصل است او را و انش
 و متصل میکند از حق بقدر توانایی که دیگر میقتضی نمیتواند کرد
 آنچه بروت که ممکن بشهرت بلکه غیر باری تعالی بران اطلاع ندارد
 بعد از آن متصل میکند از صور مخلوقات او و اتصال عینیه و غیره

پنجاه تن متعلق از روی زمین که غایت از شواذب بخون
 و او نام پس چون این را دوستی پس میگویم که نحو پس شریک اگر
 مصروف متوجه تحصیل لذات حیوانیه بیشتر از بعضی
 آن شنوات اوقات او باز بعضی آن لذات محرم است و بعضی
 مباح و مباح از آن اباحت یافته بر جهت عدل بخشی که واقع
 در آن نزاع و خرابی نظام و کانی نیست و عدل ذات و الام
 آن جهانی زیرا که بسیاری از جهال حقیر میشمارند آزار و تحصیل
 مطلوب خود پس چارست از زمین در هر عصر که آرام نایند و ملک کنند
 نفوس بشر را که تعدی نمایند و عدل و وسط نگارند از زمین لذات
 و نزدیک کردن لذات قبیله و لایست که نفس خود را بر آن
 که پستتر کند بر عدل و در اینجا که از حرام کما بچ مباح باشد از
 لایق و ملائمه باشد سبب نادر و ای نفوس باقیه بر وجهی که یکو نباشد
 و جایز نباشد اقله بقصد او آن موقوف است بریدن لذات
 برین وجه پس ساقط کند و در او پس منتهی گردد و باقیه

موقوف که متعلق است بکالاتی که در پی دارند لذات است
 و تسلیم میشود بحصول اعدا آن کالات و نشن آسایش که است که
 مشاوتیت بحصول کالات خود تسلیم نمیشود بحصول اعدا آن این
 فوت کردن لطف عظیم است و فوت منافع که هیچ چیز بدان
 قیاس نیست آن کرده سبب نایقن اشتیاق و تسلیم شدن بحمل
 اشتغال به امور دنیاست و اعمال و زو کد است شرایع الهیه
 هیچ لطیف نیست که اسم باشد از قرب ربوبی این کالات
 و بعد از اعدا آن زیرا که اعدا آن کالات هرگاه بر خود
 باشد نشن شغل خواهد بود بان پس حاصل نباشد او را نخواسته
 باین کالات و اتفاقات ربوبی آن لیکن آن مطلوب است
 است پس واجب باشد بعبادت امام و الاله و تم آید نقص غرض
 فوات سعادت اخروی حاصل میگردد از عدم اشتغال و امر الهیه و
 امتناع از لذایسی پاینده و فوات ثواب موبد یا امر عدلی است
 چنانچه نقصان متعلق با وجودیت مثل امور مضایقه کالات در آن

و آن امور یا راجح است یا غیر راجح و در کمال آنها واجب است
 نظریات و یا بجهت قوت علیّه پس در شش قسم است **اول**
 آنچه بجهت نقصان کثره است در قوت نظریه و در بجهت آن
 نقصان در قوت علیّه و آن هر دو بسبب عذاب است **سیمی** و
 برای وجود امور مضاده راجح است بجهت قوت نظریه این
 عذاب اخروی است چهارم آنچه بسبب وجود امور مضاده غیر
 است در قوت نظریه **پنجم** امور را که در قوت علیّه شش غیر
 راجح بجهت قوت علیّه یا بسبب قوت ثواب یا حصول عذاب
 اخروی محض است در شش قسم مگر فعل امام در آن دو قسم اول
 بکمال لطافت است در زوال ارجح باقیه پس لابد است که امام تعریف
 نباشد در وقتی از اوقات پختی از این صفات **والا لطیف** بنا
 در زوال آنها زیرا که مثل شیء علت در عدم او نمیتواند بود و او معلوم
 زیرا که آدمی بواسطه غواشی غریبه عارضه منازقت میکند
 در بعض وقت پس هرگاه ذات او متردّد است از معرفت ثابت است

چهل شخص **ششم** است که نزدیک کرد اندک کلفت را بجا
 اخروی و نیم ابدی و دور سازد غیر مستحق را از عقاب اخروی
 خواه و ادم باشد آن عقاب یا غیر ادم لابد است که او کامل باشد
 بجهت قوت نظریه و بجهت قوت علیّه کامل مطلق که جنس بشر را
 ممکن است که اگر ناقص باشد یکی ازین دو قوت حاصل نباشد
 او را ترتیب و تبعید که اگر اندک کور شد نه به جایز باشد او را
 نزدیک کرد ایندن از امری که سزاوار دوری از او بایست
 و دور ساختن از آنچه نزدیک است او سزاوار باشد پس کامل
 هر دو قوت معصومات چه غیر او ناقص است پس ممکن است
 وجود او کامل از و پس حاصل نشود ناقص را کامل مطلق که ممکن نیست
چهل ششم واجب است که نفس امام را کامل باشد مگر خبر
 از علایق جسمانی و شواغل مریه و لذات حیوانیه بخشی که
 قنعت نباشد با آنها و شتغال نماید تحقیر آنها بکمال دایره
 بیاض و رخسار کند باین اشارت است قول الی که و ما

الْحَقُّ الدُّنْيَا الْأَمْنَاءُ الْغُرُورِيَّةُ نَزْكَائِيَّةُ
 دُنْيَا كَرْتَمَلِ غُرُورِ امِيرِ الْمُسْلِمِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ خَلِيفَةُ
 دُنْيَا دُنْيَا كَرْتَمَلِ غُرُورِ امِيرِ الْمُسْلِمِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ خَلِيفَةُ
 مِنْ تَشَوُّقِ وَارِزِ مَسْنَدِ دُنْيَا مِنْ تَرَاثُلِ بَاكِيَّةِ تَرْكِ
 دُنْيَا نَفْسِ غُرُورِ رَسَائِدِ بِيكَالِ عَلِيٍّ وَجَسَلِ كَرْدِ بَرَايِ اَوْلَادِ
 عَلِيَّاهُ دُنْيَا بَاغِثِ اِيْنِ رِشَايِ اَهْلِيَّاتِ وَبَاغِثِ اَوْلَادِ دُنْيَا
 دُنْيَا كَرْتَمَلِ غُرُورِ امِيرِ الْمُسْلِمِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ خَلِيفَةُ
 اَزْ تَحْرِيمِ دُرُورِ اَمْرِ دُنْيَا وَتَرْكِ اَمْرِ دُنْيَا
 نَزْكَائِيَّةُ كَرْدِ اَمْرِ دُنْيَا وَتَرْكِ اَمْرِ دُنْيَا
 اَزْ جَهَنَّمَ اَمْرِ دُنْيَا كَرْتَمَلِ غُرُورِ امِيرِ الْمُسْلِمِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ خَلِيفَةُ
 صَلَاحِيَّتِ اَمْرِ دُنْيَا كَرْتَمَلِ غُرُورِ امِيرِ الْمُسْلِمِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ خَلِيفَةُ
 دُنْيَا كَرْتَمَلِ غُرُورِ امِيرِ الْمُسْلِمِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ خَلِيفَةُ
 اَمْرِ دُنْيَا كَرْتَمَلِ غُرُورِ امِيرِ الْمُسْلِمِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ خَلِيفَةُ
 اَمْرِ دُنْيَا كَرْتَمَلِ غُرُورِ امِيرِ الْمُسْلِمِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ خَلِيفَةُ

کمال

کمال و در آن وقت پس هرگاه مستحق باشد داعی ثبات باشد
 سائر متعین است از فضل تپش و ترک واجب و این است
 و این مطلوب است چهل و پنج مرتبه اگر مرد را تراود طریقت است و در
اول عاجز چهل کعبه از تقالی از هر وجه که خوف نداشت از خدا
 در هر معصوم که اخلال بواجب نمی نماید و فعل تپش از وصایای
 میشود پس او عالم باشد بکعبه ای غرضی بر رسانیدن و چنانکه
 علم خود را به بشر برساند و ترسند و ترسند و ترسند و ترسند و ترسند
 اکل خلق باشد در هر **اول** در علم خود و در خیرت **سین**
 در فضل سین هر مرتبه میان ایشان نیز متناسبات بعضی آن
 نزدیک تر اند به اول و بعضی نزدیک تر به دوم و محتاج به امام
 از برای ترتیب و پیوند اول و سیوم است اما دوم برتر است
 بتدریج احکام بجهت استیلاج امام حسن و امام حسین علیهما السلام
 یا میرالمؤمنین صلوات الله علیه در روایت و نقل ایشان هرگاه
 داشتیم این را پس بگویم که واجب است که امام از قسم دوم باشد

زیرا که اوجت جنت با نام دیگر و التسلل لازم آید و اول مقام
 محتاج اند پس جایزیت که امام از آن اوست باشد **جمله** از امام
 افضل است از هر یک از رتبت خود و پس شی از غیر معصوم
 افضل از کل احدیت از کل از کل و جو پس شی از امام غیر
 معصوم نباشد اما صفی پس آن پای که افضل است را بگریز
 زیرا که هر غیر معصوم نارسد است در کمال بطریق انبیا و ائمه
 از برای بشر که اگر نه چنین باشد پس ممکن بود کسی که او اکل از او باشد
 یاقت شود اکل از او در شی یا از شی یا زیرا که او در حالی از احوال باشد
 که ناقص شد در قوت علیه یا علیه و درین حال و از رتبت نیست
 کل در او را و در آن نقصان پس جایز باشد که بعضی از ایشان درین
 حال یافت شود سبب نقصان قطعا پس شد اکل از او از وجهی یا
 منقص کلید است **جمله** از امام قاضی است بر ترک شی نیست
 نیست و ای فصل از او یافت میشود صراف پس متخ باشد
 فصل متبع از او اما اول پس آن ظاهر است و الامکلف نمی بود

بلکه

بلکه آن پس نمی بود آن تسبیح و اما دوم پس شی که در ای
 آن تصور کمال است در عقل آن بقوت شهودیات یا غیبه
 یا قوت و حسیه یا جسمانیه و ما بیان کردیم که او خبر ازین
 اشیای می یابد بر سبیل وجوب و کم یابد توجیه یا نه یا زیرا که این
 اتفاقات است یا نه یا ایت و اما وجود صراف زیرا که او عالم
 بشیخ آن و میداند که استحقاق بوی آن است از غصا و
 زیرا که او اوجت که او عالم باشد بجهت تبیح چه او در آن است
 از این وجبت است که او همه را بوی او و نیو اند نو اند بوی چری
 که عالم نباشد بان چه در کمال است عکس این دخی سبحان تعالی
 فرمود که **إِنَّمَا يُخَشَى اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ الْعُلَمَاءُ** یعنی جز نیست
 کسی ترسند از خدا تعالی از جمله بندگان او و انایان و نیست
 تمامه صراف عظیم است پس چون نشنی باشد داعی و موجود باشد
 صراف متبع است عقل تسبیح و این معنی حضرت پیغمبر و ائمه
 در دانش بخدای عز و جل و حضور ایشان و عدم اشتغال ایشان از جا

او را ترسند از خدا تعالی
 چنانچه گذشت چه او را الله

آتی برپا قسم اند اول آنکه این م را در ان شور و غوغا
دوم آنکه مرد و را شوق نامی که ممکن است هر بشر را در پیش
 الامور دیگر که آن نمی باشد مگر باری تعالی را در صورت تمام که ممکن است
 هر بشر را و این مرتبه صاحب محبت مفرط است هر حضرتی که
 که مقلد ذات باور که او در غایت الله مگر هر بشر را در ذات
 اقطاعات نیز که لذت متفاوت است و تفاوت در غایت
 و در یک موثر از این حیث که او موثر است و آن یک کمال است
 پس هرگاه که او در کمال نیست متناهی باشد او موثر است و این
 بر عاقل است پس چون معرفت به او تمام باشد لذت به او و لذت
 اوقی لذت خواهد بود پس او مفرط باشد از حیث بنیات مفرط
 پس او معصوم باشد قطعا سینه هر مراتب بیان پیشانی
 است بحسب قرب از یکی از آن مرد و بعد از آن دو محتاج به علم است
 و پس سوم نیز که او محتاج است بمعادرت خارجی از طاعت او
 و در شوق از معصیت او و تقرب سازد لذت است پس امام از آن

او را قدرت نباشد بر امتناع از معصیت لازم آید که کیف
 الاما یطلق و این محلات و اما وجود شرایط پس محبت و جو
 تحقق است در طرق امام و در طرق باری تعالی و الا با
 محبت هر مکتفا نزد محبت آنکه آن اجماعی تعلیمی است **دوم**
 امام عات است در علق معاصی پس اگر یکتا شود و پس
 باشد او علت مکرر آن **مشهد** الَّذِينَ يَأْكُلُونَ
 أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَكُونُونَ كُلُوبًا
 وَيَصْطَلُونَ سَعِيرًا یعنی بدستی آنکه بخورند مال یتیمان را
 بستم بدستی که بخورند در شکبهای خود آتش را و زود بود
 که در آید در آتش و زود خلاصیت ندارد و ولایت است
 مگر کسی که میبخت باشد یعنی این صفت است او مکر معصوم
مشهد الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْكُفَرِ
 بِئِنَّ كُفْرًا بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ
 بَيْنِكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا وَمَنْ

يَفْعَلْ ذَلِكَ عَدُوًّا وَظَلَمًا فَتُؤْتَى نَصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ
ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا یعنی ای اهل ایمان مجوزید مالهای خود را
در میان یکدیگر بی وجه شرع مگر که باشد بزرگانی از شما
طریق از جانب شما و کنید یکدیگر را بد رستی که عذای تعالی است
بکار شما مهربان و هر که بگذرد آن قتل را بستمکاری نه بطریق
و بظلم نه بر سبیل قصاص پس زود باشد که در آیدم او را در آتش
و مت آن بر عذای تعالی آسان و چه است دلال باین آیه از او
و جاست **اقل** معرفت حق که مال بن و چه خورده شود و میرسد
این که از امام معصوم بچند یکدگر گشتن تقریر آن پس واجب است
نفس او را قتل و تعالی و من یفعل ذلک عَدُوًّا وَظَلَمًا فَتُؤْتَى
نَصْلِيهِ نَارًا معنی این صفت ذم است جایزیت گزینش
گشت کسی را که در این صفت باشد و او تواند بود که امام بود
که اینها بشن است از معصوم پس جایز باشد اتیان غیر معصوم شما
و میسر اینان بچند یکدیگر گشتن باینکه ما میوز عتد نکفر

عَنْكُمْ تَيَأْتُونَ دَخَلَ كُمْ مَذْخَلًا كَرِيمًا یعنی
اگر اوستی که نرسد از بدیهای بزرگ آنچه باز داشت میشوید
از آن پوشیده کرده ایم فضیلتی بر شمارا داریم شمارا جایز
آوردن نیکو و این از معصوم معلوم توان کرد چنانکه تو را آن گذشت
مشاوره و ان حِفْظُ شِقَاقِ بَيْنِهِمَا فَاَبْعَثُوا حَكَمًا مِنْ
اَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ اَهْلِ اَيْنِ طَلَبِ اَمَامِ رَأْيِ تَحْكُمُ مِثْلُ
و جایزیت تحکیم غیر معصوم از حکم و نه بخت است که تو نصیب
امام بامت مودی بتعطیل احکام میشود و آن متباین میکند
و عدم اتفاق بر کسی که امر بوی او داده شده بچند یکدگر گشتن
مشاوره و تعالی ان الله لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَفَاً لَّا فُجُورًا
بر پستی که دوست میدارد و عذای تعالی هر که باشد فرامنده
به بجز و ایست اقرار از پر وی کسی که ممکن است در این
صفت زیرا که آن اقرار است از ضرر مطلق و او معصوم نیست
پس امر نباشد **مشاوره** و تعالی الَّذِينَ يَخْلُونِ وَيَا مَرْوَنَ

با تفاق و بخت تمام معطوف معطوف علیه و طاعت
 مراد اینجا در جمیع اوامر و نواهی است و در ادلی الامر نیز همین
 یعنی در جمیع و اما کبریا متشال امر ظالم در جمیع افعال و امر
 و نهی او ظلم است از ظلمها و آن منتفی است باین آیه کریمه
 زیرا که اقتضای آن سلب کلی است و آن نقیض موجب است
 است **لَوْ دَعَا قَوْمٌ إِلَىٰ مَا يَمُورُ بِهِمْ فَلَا تُصْغَىٰ لَهُمْ**
وَيُؤْتِي مَن لَّيْئَلُهُمْ جَزَاءُ عَظِيمًا یعنی و اگر باشد متشال
 از نهی یکی در دیو این سنده مومن ثواب از آن افزوده گرداند
 و بدو او را از اندر ثواب از نزدیک خود بفضیل و جود
 بی استحقاق آنکس عطا ی بزرگ است بی اندازه این ترتیب
 عظیم است بر فعل حساست و این معلوم میشود از معصومین علیهم السلام
 چنانکه گذشت بر واجب باشد **لَوْ دَعَا قَوْمٌ إِلَىٰ مَا يَمُورُ بِهِمْ**
 یعنی خواه فعل حساست را از نیکوکان و این تمام نمیشود و مکرر معصوم
 چه گذشت که او لطافت است که موقوف است فعل کفایت

و آن از فعل مذای متالی است پس واجب باشد فعل او
 و الا متشال من کرده باشد **لَوْ دَعَا قَوْمٌ إِلَىٰ مَا يَمُورُ بِهِمْ**
وَيُؤْتِي مَن لَّيْئَلُهُمْ جَزَاءُ عَظِيمًا یعنی پس چگونه
 خواهد بود حال ظلم و کفر و قستی که پاریم از مکر و دسی از ارم
 گذشته که کسی که آن پیغمبر ایشان خواهد بود و بر افعال
 و افعال ایشان که او پیغمبر خواهد داد و پاریم ترا ای محمد
 کرده از امت تو که او اقامت شهادت کنی بر ایمان
 مؤمنان و بدستی که حجت تمام میکرد بر ایشان و غرض
 امام معصوم در هر زمان زیرا که است طریق معرفت حکام
 شریع و امثال او امر آیه **لَوْ دَعَا قَوْمٌ إِلَىٰ مَا يَمُورُ بِهِمْ**
وَيُؤْتِي مَن لَّيْئَلُهُمْ جَزَاءُ عَظِيمًا و **وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ تُشَوَّىٰ**
بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا یعنی آرزو که واقع شود
 در کواهی بنیاد دست دارند آنانکه کافر شدند بعد از
 و نمازهای کرده رسول و رایا که راست شود ایشان نیز

یعنی این کندایش ترا چون هر مکان و زمان و رتبه باشد بر آنکه
پوشند از خدای تعالی سخن را این صفت و نام است متشبی
آنست که جایز نیست پرهیز کسی که نامزدانی رسول کند و غیر
معصوم نامزدانی میکند رسول را پس جایز نباشد پرهیز او پس
صلاحیت امامیت نداشته باشد و نفی ششم اینست که
بر اقرار از مخالفت او امر الهی و نوای او و این موقوف
بر معرفت آن تحقیق و یقین الیقین و تمام نمیکرد این امر که
مبصوم پس واجب باشد غضب او بجهت محال بودن آنکه
حکیم و انانیت بر تمام فرماید و بعضی طریق آن نماید **نفسه**
تکلیف فرموده درین آیه شریفه با سؤال او امر رسول و نوای
و معصوم از آن لطف است پس واجب باشد زیرا که بپایان
کرد ایم در علم کلام که تکلیف بشی مستلزم فعل شرايط است
و لطف از دست زد از فعل مکلف و بپایان کرد ایم که امام
لطف است که فعل مکلف بآن واجب میکرد پس و آن

باشد

باشد **نود و ششم** یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة
و انتم سكارى حتى تعلموا ما تقولون یعنی ای محسنان که نماز بگزید
و حال آنکه شما مستان باشید تا وقتی که بدانید آنچه در
نماز میخوانید جایز نیست پرهیز کسی که تحمل این فعل میشود غیر
معصوم همچنین است پس جایز نباشد پرهیز او پس
صلاحیت امامت نداشته باشد **نود و هفتم** یا ایها
نماز بر یقین و هیچ شیئی نیست از غیر معصوم که راهها
باشد یقین پس هیچ شیئی از غیر معصوم امام نباشد اما غرضی
پس آن ظاهر است زیرا که امام برای ترتیب است بطاعت
و تبعید از معصیت و آن هدایت و اکبری پس ممکن است
که بپایان و راه را و او امر فرماید بچیزی که نزدیک بطلان است
و دور است از معصیت **صدم** یا ایها الذین آمنوا لا تأخروا
عن الصلاة و انتم صوابون و انتم صوابون یعنی ای کسانی که
ایمان آورده اید از تأخیر در نماز و این صفت و نام است متشبی
آنست که جایز نیست پرهیز کسی که نامزدانی رسول کند و غیر
معصوم نامزدانی میکند رسول را پس جایز نباشد پرهیز او پس
صلاحیت امامیت نداشته باشد و نفی ششم اینست که
بر اقرار از مخالفت او امر الهی و نوای او و این موقوف
بر معرفت آن تحقیق و یقین الیقین و تمام نمیکرد این امر که
مبصوم پس واجب باشد غضب او بجهت محال بودن آنکه
حکیم و انانیت بر تمام فرماید و بعضی طریق آن نماید **نفسه**
تکلیف فرموده درین آیه شریفه با سؤال او امر رسول و نوای
و معصوم از آن لطف است پس واجب باشد زیرا که بپایان
کرد ایم در علم کلام که تکلیف بشی مستلزم فعل شرايط است
و لطف از دست زد از فعل مکلف و بپایان کرد ایم که امام
لطف است که فعل مکلف بآن واجب میکرد پس و آن

یعنی آینه گری بسوی آنکه داده اند ایشانرا بهره از علم حق
میکنند که امری را یعنی بدل میکنند بدایت را بفضلات و منجر اند
این که امان از روحی پیدا و عداوت که شما ای مومنان راه
گم کنید وجه استدلال باین است که واجبست امام را که بگردد
بر ما را از کفر امری و منع نماید از آن و خود ممنوع باشد از آن
و منع گردد بر آن و انبسم تمایم بقول و اقامه تمایم بر امر
و بخت احتمال دخول او درین آیه و این مقتضی احترام است از
پروی او پس منتفی گرد و قایده او و هیچ شیئی نیست از غیر معصوم
آنچنین زیرا که هر اقرار ادعای موجودت باین عصمت موجب
بجست نفی او منتفی است پس این حال در غیر معصوم است
حاشا **سید** من از اول و اول بر وجوب عصمت
امام علیه السلام **اول** **قول** تعالی **وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاَعْدَانِکُمْ**
یعنی و خدای تعالی و اما ترست بدشمنان شما وجه استدلال
آنست که دشمنان بدایت کنند کار نمی باشند و هر آنکه

غیر معصوم است احتمال دارد که دشمن باشد پس جایزست که
جرم کنیم با آنکه او دای و دلی است و هر آنکه جرم کردیم که دشمن
یست بلکه میدانیم که راه تمام دوست است پس هیچ شی
نباشد از غیر معصوم که امام باشد و این مطلوبست **دوم**
قول تعالی **وَكَفَى بِاللّٰهِ وَلِيًّا** یعنی و بس است خدای تعالی
دوست شما و متولی امور شما این دلالت میکند بر غایت
و استقامت اهل و ذوات داشت در الطاف نزدیک کردن
بطاعات و در سازنده از معاصی و حاصل نشود و مگر معصوم
و چگونه پسند او را باشد از هیچکس آنکه او دلی متصرف است
و خالی کند از لطف عظیم که معصوم است که حاصل میشود
با وسع است اخروی و خلاص از عذاب سرمدی و باو شتاب
میشود و صواب از خطا **سید** **قول** تعالی **وَكَفَى بِاللّٰهِ نَصِيرًا**
یعنی و بس است خدای تعالی یار و یاور شما و این امر آنست
در امور دنیا به تنهایی با صلاح بلکه با امور آخرت است یار

در حق سیکو با عطا جیح است موقوف است بر
انفال و اجبه و ترک محرمات از الطایف و قربات خصوصاً
که اینها از فعل او باشد و نه از او باین معصوم است زیرا که غیر
او قائم مقام او نمیشود و هر قدرتی که است محضت نسبت به
کردن معصوم و ولایت برو **چهارم** تورات تعالی **الَّذِينَ**
الَّذِينَ يُرْكُونَ أَنْفُسَهُمْ بِلَا إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ يُزَكِّي مِنْ يَشَاءُ یعنی ای کسانی
که بوی آنکه بپا گیرید و بپسندید میبندید خود را این
خداوند بیکه خداوند تعالی بپاکی یا بد کند هر که خواهد که بپسندید این
باشد و چه استند لای آنکه میگوئیم که زکات بمعنی طهارت است
و هرگاه در جرات و یا آنست که مراد از زکات طهارت است
و کل مشترک باشد در دو حال آنکه او را هر که میگوید پس بپسندید
که مراد از زکات طهارت است و این مطلوب است زیرا که ترک زکات
کنایه از اجارت میدهد از عصمت و محبت آنکه امر بترک
میفرماید خداوند تعالی غیر معصوم را بپسندید تورات تعالی

در حق سیکو با عطا جیح است موقوف است بر
انفال و اجبه و ترک محرمات از الطایف و قربات خصوصاً
که اینها از فعل او باشد و نه از او باین معصوم است زیرا که غیر
او قائم مقام او نمیشود و هر قدرتی که است محضت نسبت به
کردن معصوم و ولایت برو **چهارم** تورات تعالی **الَّذِينَ**
الَّذِينَ يُرْكُونَ أَنْفُسَهُمْ بِلَا إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ يُزَكِّي مِنْ يَشَاءُ یعنی ای کسانی
که بوی آنکه بپا گیرید و بپسندید میبندید خود را این
خداوند بیکه خداوند تعالی بپاکی یا بد کند هر که خواهد که بپسندید این
باشد و چه استند لای آنکه میگوئیم که زکات بمعنی طهارت است
و هرگاه در جرات و یا آنست که مراد از زکات طهارت است
و کل مشترک باشد در دو حال آنکه او را هر که میگوید پس بپسندید
که مراد از زکات طهارت است و این مطلوب است زیرا که ترک زکات
کنایه از اجارت میدهد از عصمت و محبت آنکه امر بترک
میفرماید خداوند تعالی غیر معصوم را بپسندید تورات تعالی

اعتقاد کردن بر چیزی که پخت نزدیک میکرد اندازد و این عبادت
است و آن هر دو ذات و عبادت و لابد است از دوام
تقوا و بجانب حق جل و علا پس میگویم اینها دلالت بر عبادت
امام محبت علم ضروری بصیرت او که جمیع است در این دنیا
پنجاه و شش حرکت کردن او و طلب قرب حق باشد و این هر دو
تعلق اند ببارئ تعالی لذاته و تعلق میگویم پذیرا و بخت است
آن غیر بلکه هرگاه تعلق او بغير باری تعالی باشد پلن نیز از برای
خدا ای تعالی است پس میخواهد از احق جل و علا و صبی و در آن
بست و تلمیذی ندارد بر عرفان و مرصات و بقدر او هر دو نقطه
زیر که عبادات است ممد راجع بحق میشود و بخت است که او بخت
و بس و بخت است که عبادت نسبت شریفه است بسوی حق جل و علا
هر امام را دو حالت است دوست میدارد او را خدا تعالی
و آن خاصیتش و راجع است نه از جهت و دانت و رغبت و در
که رغبت ثواب باشد و خوف از عقاب چنانکه این امور است

صلوات الله

صلوات الله علیه فرموده که ای مجود من عبادت میگویم ترا
شوق به بهشت تو و نه خوف از دوزخ تو بلکه من پانزدهم ترا اهل
عبادت پس عبادت کردم ترا یعنی ترا منظور دهم و ششم و بیست و نهم
سزانه اگر بچنین باشد ممکن نباشد او را خط عدل مطلق صحیح
احوال و در زمان و به نسبت بهر شخص از اشخاص و هرگاه بچنین
باشد در جمیع اقوال و احوال خود پس بی شایسته او معصوم است
زیر که حرکت اختیاریه تابع شوق و اراده است پس هرگاه تاثیر
نداشت باشد اراده نخواهد بود پس کسی که اراده و شوق او
بغير رضای آبی نباشد و سرگزیند از وسوسه و نشود پس او معصوم
است چنانچه در احکام است اختیاریه موقوفات بر چهار
برین ترتیب **اول** ادراک دوم شوق که مسمی است شهوة
یا غضب سیم محرم که تسبیح یافته یا راده یا دانه **چهارم** تقوی
زمان برادر که مستثرت در اعضا پس میگویم که امام علیه السلام نسبت
بمعاصی متدنه اولی را که معصیه نماید زیرا که مامور است باجتناب

پس لابد است از ادراک آن و مقدم چهارم نیز از جنس تیسر و اقامه
نباشد باقی مانده دوم و پسینوم پس میگویم که لابد است از علم بخواه
پیوم از و نیز اگر اگر بخواهیم از او هر آینه جایز باشد امر او باشد
و او شوق نماید بآنکه او نزدیک کرده اند است بطاعت سازنده
از معصیت پس اقامه نباشد بر قول او پس نایده او نشسته کرد
و بدین پستی که معلوم شده استغای ثالث از او با علم صحبت او پس
از او جایزه در معاصی کار نخواهد نمود و ثانی نیز منتهی است از او
زیر که دانسته استحقاق آنچه قریب است بر آن عقاب استحقاق
آنچه حاصل شده بان برای قوی برین از لذت پر مهرت
که در او را اتفاقیت با مورد بدیده قوی شهوانیه بکدام از اختیار
فرایمیکند پس اگر اعیان او و حصول رسید بر سبیل عدل است
و شرع و تناسی و تمام و مان بداند باحت عدم کرامت آنرا
نه غیر آن پس محال باشد از او شوق باینها و هرگاه معذور شد
و تنگ کشت میداند اینها متعین شد حرکت اختیاریه او بسوی اینها

در یکی از

پس متعین باشد وقوع معاصی از او پس او معصوم باشد بخواه
پس هرگاه که میخواهد که چپنری ملاحظه نماید نظر میکند
برای بسوی غفلت آلی پس بعین بصیرت خدای را در میان می
نزد و هر چندی و خشت کامل از او اراده او نیل مراضی است
در هر اراده و جازمه و الاصلایت تقریب نه داشته باشد در
مسیح حال و برای خواندن مردمان با موردین حفظ عدل کرده
باشد پس محال باشد از او که اقتلال بواجب نماید و تمسک بفتح
شود بجهت استقامت اراده کرامت خدا آن پس معصوم
چهارم اجبات که خوبت و خشت امام از حق جل علا
بنایت باشد بر تبه که همه چیز نسبت بن خشت کوچک نماید
راجع باشد بر هر لذت یا از مر مطلوب و بریده از مر هوس
و عقب در جمیع اوقات و احوال تا اینکه باشد از حکیم و انانیکیم
و امر بطاعت او کرده ایندن او که نزدیک کرده اند باشد
بطاعت و او سازنده از معصیت و نگاه دارنده عدل تمام پس

محل میشود ازین کرامت تا به برای معاصی و اراده بازدهی
واجبات پس حاصل شود بان شوق و زهری از معاصی و اراده
آن بکلی یا به صارت آنرا پس محال باشد از فعل معاصی پس
موصوم باشد هرگاه که امام ملاحظه چهری کرد ملاحظه نیز میکند
و اگر چه آن ملاحظه به برپیل اعتبار باشد پس سماع میشود گفتی
از عالم باطل بعباس حق که نزدیک یکدیگر و بان تا متحقق میگردد
از حفظ عدل و این که موجب اینست که دانسته عظیم است از
معاصی پس و موصوم باشد چنانچه تمام می چنانکه ده روی
امام را در حال کت و نشیند بام و مان که از جانب حق ملاحظه
نیز که او را کمال انسی حاصل است تا اینکه کرد و در امر کلی تبیین
پس و اراده شود بر و لذات عالم بالا پس تا پهنیسیا و تویی شود
و خفیه و لذات بدیه را و حاصل میشود و او را شوق و اراده
معاصی البته چنانچه و هم متوجه است امام با کلیه بجانب حق
بل و علامه ملاحظه میکند متن خود را از انجمنیت که متن است

بغاه و مفتم

بک

بک ملاحظه او با کلن بجانب جناب قدس است زیرا که او را
ریاست عادت و امور دین و دنیا پس او متحمل کل شد
در کالات حقیقه تا نقصان او کامل کرد و در جهت تسخیر
پس محاسن از او اراده معاصی و شوق بان و محاسن از
ترک و اجابت پس موصوم باشد شخص امام را صفات است
اول جدا ساختن ذات خود را و میان جمیع بچنه او را
از حق باز دارد و در هر بر طرف کردن آثار این شواغل از
ذات خود بجموئیل و اتفاقات بجانب آن بخت بکمال او
بجهد از اسوی حق و پیوستن با **سین** ترک کردن مقصد
برای کمال بخت ذات خود بیک برای ذات کمال و برای
حق باید که در چهار سراسر ترک نمودن اعتبار ذات خود را
پس هرگاه که از نفس خود منقطع شد و پست بحق می بیند
هر قدر حق را که موجود است که نسبتی نیست مازاد است
حق که متعلق است به جمیع مقدرات و هر حکمی متعلق است

نسبتی نیست بعلی که پوشیده ویت از و بمقتد از مثال ذره در
 اسماها و زمین و نه کو بکثره از ان و نه بزرگتر پس میگردود
 حق دیده او که بان می بیند و کوشش او که بان میشود و قدرت
 او که بان قطع و فصل میکند و حکمی میداند از و پس چیزی مانند که
 باز دارد او را از مرصعات الهی زیرا که واجب است که انام را
 کمال انسی حاصل باشد چنانکه باید **و** شصت و یکم نام را و احاطت
 است **اول** قدرت داشته باشد در حال اشتغال با
 حق بآنکه منع تواند از اتفاقات بغیر او جهت شدت اشتغال
 با و پس **دفع** غافل بودن از ماسوی حق چنانکه متفوق است
 که وقتی میخواهند که بچکانی از عضو از اعضای میگردونند
 صلوات الله علیه بیرون آرند که از اشتغال تا اوقات باز
 که با کار ساز از میمنت آن وقت بیرون آورند و خبر دارند
 چه عاقل خود را از خلق بسته بود و بحق مشغول گشته پس سبب
 از امور خارجیه بنوعی که او را از حق باز دارد تا باشد نفس تر خلق

جهت حق که اگر چنین نباشد مراتب حق نتواند بود
 لاحظ جناب قدس نتواند نمود این عظم صواب است
 از معاصی **و** شصت و دو نام شجاع ترین مردمان است چنانچه پنا
 انشاء الله تعالی و چگونه چنین نباشد که خود را از مرکب و جان
 کند و معذول ساخته و در معرض شهادت در آید و چگونه
 چنین نباشد و حال آنکه خود را از محبت باطل دور آرد و روی
 گرد آید و چگونه چنین نباشد و حال آنکه نفس او بزرگتر است
 از آنکه نفس خود را بیرون آرد برای خواری و بهتری برای
 برای جان سپاری برای رضای حضرت باری و نه برای
 خود دین و چون چنین نباشد و او دام پای حق است پس نام
 آمد ازین که تضرع برای توفیق شوی است و الا شجاع نباشد
 و برای عصبیه و الا معرض از برای حق نباشد و الا استقام
 کننده آن نباشد پس صادر شود از قوی معنای او پس
 صادر شود از کناه که مصدر کناه این قوی اند لا غیر **و** شصت و سه

امامت نیست بقوی بدین و شوی در هیچ وقتی از او قاطع
والا هر این باشد عین او درین حال هرگاه که گفت باشد
ان غیر افضل ازین باشد جهت یکی امام افضل است از کل
در کل اوقات و از کل حیات و فاعل معاصی جهت او
نه چیز پس او درین حال گفتات بذات خود و معضات از
باب حق پس هیچ شی از امام فاعل معاصی نباشد **در بیان**
نفس امام و ایامت و جرات با یکدیگر طلب حق و جواب در حق
و اصلاحیت عدل نداشته باشد در کل اوقات پس هرگز نشود
قوی بدین که او را از ان بگرداند جهت وجود هیات را نه درین
که مقتضی ضد او است پس ممکن نباشد صد و گناه از او اسلام این
مطلوب است **ششم** و قوله تعالی و یحذره که الله فیه
یعنی و بیشتر سازد شمار خدا تعالی از غضب خود و بد پرستی این
این بعد از اعلام احکام است در هر دایره و تمام میکرد این که معصوم
در هر عصر بچنانکه تعریض آن گذشت **ششم** و قوله تعالی

یا ایها الناس اتقوا ربکم یعنی ای مردمان ترسید از
پروردگار خود تا آن و تقوی منزله بودن است از بهائت
و از جلد بهائت اما بر قول معصوم است پس جایز نباشد
تکلیف کردن مکلف بطاعت غیر معصوم و نیز تقوی موقوف بر
معصوم است چه از او حاصل است جز بمحکام و امر کردن بخیر
یا افعال نمودن بشرط آن که آن فعل امرت مراد امور را نیکو
بحال یکم و اما چه آن نیتین غرض است و تکلیف و الا بطریق
ششم و قوله تعالی و اتقوا الله الذی لیس له لول و الا کذا
ان الله کان علی کثر رقیباً یعنی و ترسید از این
که سوگند میخورد دید با یکدیگر در طلب حایج بود و ترسید از قطع
ارحام و بدین که است خدا تعالی بر شما گنبدان این دلالت
بر وجوب احترام در کل احوال زیرا که حق تعالی در ایا گنبدان
و آن عبارت از امر تحریر و نقد صواب در همه احوال بود
و تمام میکرد و این بدین معصوم چه از غیر معصوم توقع صواب است

در کل احوال شش تنه قول تعالی وَلَا تَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ
یعنی و بدل نمیکند مستماینده حرام را بجای طلال این دلیل است
بر چند مقدمه است **اول** بدرستی که فعل صواب در وقت
از وقایع بدل کردن خبیث بطیب نیست در حق خداست
نهی عام است در همه احوال و وقایع و اشخاص و زمان و آن جای
است **سین** بدرستی که غیر معصوم امر میکند یا بطل و تب
میشود بر امور و امان چهارم امر از ضرر مطلق واجب است
چهارم بقول غنیه معصوم متوقع تبدیل نیست است
بطیب پس متنع باشد بقول قول او هرگاه که این را مقرر داشتیم
پس میگوئیم که این امر مستلزم لعن معصوم است پس واجب
باشد نظریات این امر چنانچه گذشت و بجهت آنکه نتایج بدو کج
از غیر امام معصوم نباشد **فصل** امام و امامای است در همه
وقایع و شبهات و هر که بچنین است معصوم است پس نتایج این
آنکه امام معصوم است اما صغری پس آن ظاهر است و اما بکبری محبت

ان

آنکه مبادی برای همه در کل وقایع و احوال است خصوصاً
در احکام شرعی پس حق جل و علا او را هدایت میکند و آنکه او
میکند او را هدای تعالی پس و معصوم است اما صغری پس آن
ظاهر است و اما بکبری محبت آنکه غیر معصوم ظالم است چنانکه
گذشت و هیچ شی از ظالم هدایت میکند او را چنانچه فرموده
که وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ **سفا** امر قوله تعالی
وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَدْخُلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ و هر که فرمان برداری نماید خدا بهیست ای رسول
او را در او و او را در بویست تا نهایی که میرود در زیر درختان
جوهها حال آنکه جاوید باشند در ارجات و آن هر روزی
یا فن بزرگ است طاعت مطلقه حاصل میشود از معصوم محبت
آنکه طاعت آبی در امر مطلق است بر خدای عز و جل را و آن معلوم
نمیشود مگر از معصوم پس واجب باشد سفادیکه تورات تعالی

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا
وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ یعنی هر که نافرمانی نماید خدا ایستایند و محال
اورا و تجاوز نکند از مواضع منع او در آتش سوزان حال آنکه
جاوید باشند در آن و مراد از عذاب خوار کننده و ملامت
است مرامت را و نه متابعت کند هر کسی را که معلوم باشد که آن
صفات ازوستی است و نیز او را که معصوم و محبت آنکه از
از معاصی لغیر خود و معصوم است پس واجب بشود زیر که محال است
طلب شرط با عدم منسل مشروط باین شرط سفاد و عدم بریدن الله
لَيَسَّيَنَّ لَكَ يَوْمَئِذٍ نُكُتٌ لِّلَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ وَ
يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
یعنی میخواهد خدا ایستای که پان کند برای شما و راه نماید شما را
طریقهای آسان که بودند پیش از شما و باند کرد و برست بر شما
و خدا ایستای از انات و دست کار در دست کنایه و پان
و بیان آن از قبل معصوم است چنانکه گوید که اندیشید

البیانه

واجب باشد سفاد و ایستای تورا تعالی و یرید الذین یتبعون
الشهوات ان یمیلوا مینا عظیما یعنی و میخواهند انکه بکشت
میکنند از راه و بار که برگردید از دین برگردیدین برزکی ایست
و م است و منع از هر وی ایست ن زیرا که ایشان متابعت
شوات می کنند پس جایز نباشد اتباع ایشان مطلقا بجهت
احترام از ضرر مطنون و حال آنکه واجب است اتباع امام
پس هیچ شیئی از غیر معصوم امام نباشد **سفاد** باین غیر امام بود
اقابست حدی توانی کرد و الا ساقط شود محل و از قلوب بگو
آنکه او غالب و قاهر است بر ریت و خود بر خود اقامت حد
نمواند کرد و این ظاهر است و هرگاه که مقتضای قوت شود بکنایه
از و صا و شود پس دفع این که لازم تر است از اولی باشد و کفایت
نمواند کرد در حد زون بر محدود و دیگر را بجهت آنکه تمسک و طاعت
مر اقامت کنند رات که امر است نه زنده با جلال
و هر گناه کار که است لایست از کسی است تحقق داشته باشد



۱۱
۱۲
۱۳

که اقامت حد برود تواند کرد پس اگر ممکن باشد پس از
مکلفان باشند از و نه از حد اجمالی زیرا که وجوب اقامت
حد بر اقامت کننده محال با جمیع مگناه که این مقرر شد است
میگوئیم که محال است که از مام گناه صادر شود زیرا که اگر جایز باشد
پس خالی نیست از آنکه واجب میگرد اقامت حد بر و این
باطل است قطعا و یا آنکه واجب است پس اگر اقامت غیر
اوست پس آن محال است بجهت مقدمه اولی و آن باطل است
بسیب آنکه لازم می آید یک اسم فاعل باشد و هم فاعل و حال که
مغایرت است میان مبدء و با جمیع مستفادین مازونوب باشد
پس مبدء اسم فاعل است قطعا و اسم انبی و این ظاهر است
و مانع مغایرت فاعل است قطعا به مانع تنزیم عدم است امکان
وجود و ثانی اشارت و لو از م دلالی میکند بر تقاضای
و مزمومات و هرگاه مقرر شد استیم این را پس میگوئیم مانع از کل
معاصی و جمیع اوقات و احوال برای مبدء و مانع عدم است

